

۲.....	۱۳۹۶/۲/۱	ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى	۳۳	سوره قیامت (۷۵) آیه
۶.....	۱۳۹۶/۲/۲	أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ	۳۴	سوره قیامت (۷۵) آیه
۹.....	۱۳۹۶/۲/۳	ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ	۳۵	سوره قیامت (۷۵) آیه
۱۲.....	۱۳۹۶/۲/۴	أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَىٰ	۳۶	سوره قیامت (۷۵) آیه
۲۰.....	۱۳۹۶/۲/۵	أَلَمْ يَكْ نُطْفَعًا مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ	۳۷	سوره قیامت (۷۵) آیه
۲۳.....	۱۳۹۶/۲/۶	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَتُهُ فِخْلًا فَسَوَىٰ	۳۸	سوره قیامت (۷۵) آیه
۲۸.....	۱۳۹۶/۲/۷	فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ	۳۹	سوره قیامت (۷۵) آیه
۳۲.....	۱۳۹۶/۲/۸	أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ	۴۰	سوره قیامت (۷۵) آیه
۳۴.....				جمع بندی سوره قیامت
۳۶.....	۱۳۹۶/۲/۹	أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ	۲	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۴۵.....	۱۳۹۶/۲/۱۰	وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ	۳	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۵۳.....	۱۳۹۶/۲/۱۱	أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ	۴	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۶۳.....	۱۳۹۶/۲/۱۲	مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنْ أَجَلَ اللَّهُ لَاتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ	۵	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۷۱.....	۱۳۹۶/۲/۱۳	وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ	۶	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۷۶.....	۱۳۹۶/۲/۱۴	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ	۷	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۸۱.....	۱۳۹۶/۲/۱۵	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ	۸	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۸۷.....	۱۳۹۶/۲/۱۶	وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ	۹	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۹۱.....	۱۳۹۶/۲/۱۷	وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ	۱۰	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۹۷.....	۱۳۹۶/۲/۱۸	وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ	۱۱	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۱۰۳.....	۱۳۹۶/۲/۱۹	وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ	۱۲	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۱۰۶.....	۱۳۹۶/۲/۲۰	وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ	۱۳	سوره عنكبوت (۲۹) آیه
۱۱۱.....				جمع بندی آیات ابتدایی سوره عنكبوت
۱۱۱.....				آیات پایانی سوره انبیاء
۱۱۲.....	۱۳۹۶/۲/۲۱	يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ	۱۰۴	سوره انبیاء (۲۱) آیه
۱۱۷.....	۱۳۹۶/۲/۲۲	وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ	۱۰۵	سوره انبیاء (۲۱) آیه
۱۲۳.....	۱۳۹۶/۲/۲۳	إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ	۱۰۶	سوره انبیاء (۲۱) آیه
۱۲۷.....	۱۳۹۶/۲/۲۴	وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ	۱۰۷	سوره انبیاء (۲۱) آیه
۱۳۵.....	۱۳۹۶/۲/۲۵	قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ	۱۰۸	سوره انبیاء (۲۱) آیه

۱۴۰.....	۱۳۹۶/۲/۲۶	سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۹	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُلَّ أَذْنُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَى أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ
۱۴۵.....	۱۳۹۶/۲/۲۷	سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۰	إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ
۱۴۷.....	۱۳۹۶/۲/۲۸	سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱	وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ
۱۵۶.....	۱۳۹۶/۲/۲۹	سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۲	قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ
۱۶۲.....		سوره احزاب	
۱۶۲.....		سوره احزاب (۳۳) آیه ۱	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
۱۶۹.....	۱۳۹۶/۲/۳۱	سوره احزاب (۳۳) آیه ۲	وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

۱۳۹۶/۲/۱

سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۳ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى

ترجمه

سپس به سوی کسانی که روان شد با نخوت و غرور.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يَتَمَطَّى»

از ماده «مطو» [یا: مطی] است که این ماده در اصل دلالت بر کشیدن و امتداد یافتن دارد؛ به پشت انسان و حیوان «مطاً» گفته می‌شود چون امتداد دارد؛ و به «مَرَكَب» «مطیة» گفته می‌شود یا از این جهت که بر پشت آن - که حالت امتداد دارد- سوار می‌شوند و یا از این جهت که به حرکت کردن [امتداد یافتن در سیر] کمک می‌کند. (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۳۱).

با توجه به این معنا، برخی توضیح داده‌اند که «مطی» حالتی است که انسان هنگام خستگی به بدن خود کش و قوس می‌دهد (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۵)^۱ و با توجه به اینکه به باب «تفعل» رفته و این باب دلالت بر «مطاوعه» (قبول یک حالت) می‌کند، این تعبیر اشاره است به حالت حرکت همراه با تبختر و غرور، که گویی بدنش را می‌کشد و راه می‌رود.

برخی هم گفته‌اند «تمطى» به معنای حرکت سریع ممتد است، و گویی او بعد از تکذیب و رویگردان شدن از حق، با حالت رضایتمندی و شعف و بدون اینکه هیچ ضعف و نقصی در کار خود ببیند، بلکه در حالتی که به افدام خود افتخار می‌کند، به سوی اهل و عیالش برمی‌گردد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۳۱)

نقش نحوی کلمه «يَتَمَطَّى» در این آیه، حال است برای «ذهب» یعنی دارد حالت و کیفیت این رفتن را توضیح می‌دهد.

ماده «مطو» [یا: مطی] تنها همین یکبار در قرآن کریم به کار رفته است.

^۱ مرحوم طبرسی نقل می‌کند که برخی هم احتمال داده‌اند که اصل کلمه «تمطى» تمطط بوده و یکی از «ط»های آن به «ی» تبدیل شده و البته «مط» هم به معنای «مد» (کشیدن) است.

۱) مجاهد از حدیفه روایت می‌کند که پیامبر خدا ص در روز غدیر خم ما را به بیعت با علی بن ابی‌طالب فراخواند؛ هنگامی که مردم بیعت کردند، یک نفر - که حدیفه اسمش را هم گفت - به مغیره تکیه داد [و بلند شد] و با نخوت و غرور به راه افتاد، در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند که به ولایت علی بی ابی‌طالب اقرار نمی‌کنیم؛ پس خداوند بر پیامبرش این آیات را نازل کرد که: «سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور؛ سزاوار است، چه سزاوار» (قیامت/۳۳-۳۴)

رسول خدا ص [از منبر] بالا رفت و خواست با اسم، از او براثت جوید، در حالی که خداوند به او مهلتی داده بود که هنوز موعدهش نرسیده بود، پس خداوند نازل فرمود: «زبان‌ت را برای [بردن اسم] او به حرکت درنیاور تا بدان بشتابی» (قیامت/۱۶)؛ پس رسول خدا ص چیزی نگفت.

المستترشد فی إمامه علی بن ابی طالب ع، ص ۵۸۶

رَوَى الْبَزَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَرِثِ بْنِ بُرَيْدٍ، عَنْ رُوْحِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ، قَالَ:

دَعَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِلَى بَيْعِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، فَلَمَّا بَايَعَ النَّاسُ اتَّكَأَ رَجُلٌ قَدْ سَمَّاهُ عَلِيَّ الْمُغِيرَةَ بِنُ شُعْبَةَ ثُمَّ انْطَلَقَ يَتَمَطَّى وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا نَقَرُّ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَوْلَايَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ (ص) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى، فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَهُوَ يُرِيدُ الْبَرَاءَةَ مِنْهُ وَتَسْمِيَتَهُ لِلنَّاسِ، وَكَانَ لَهُ وَقْتُ لَمْ يُبْلَغْهُ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ.

حدیث

۲) از امام صادق ع [درباره «ادب راه رفتن»] روایت شده است که فرمودند:

اگر خردمند هستی در هنگامی که تصمیم رفتن به هر جایی را داری، باید با عزم صحیح و نیت صادقانه شروع کنی. و خود را از قدم برداشتن به سوی آنچه باید از آن پرهیز کرد باز دار، و در قدم برداشتن به تفکر مشغول باش و از عجائب آفرینش خداوند متعال، هر جایی که رسیدی، عبرت و پند بگیر؛ و مسخره‌کننده [یا: «بی‌خیال و بی‌اعتنا» یا «دریده و لاابالی»] نباش، و با تبختر و تکبر راه مرو که خداوند می‌فرماید «در زمین با غرور و سرمستی راه مرو» (تا آخر آیه) (اسراء/۳۷) و چشم خود را از آنچه سزاوار یک متدین نیست، فروبخوابان، و خداوند را بسیار یاد کن که در روایت [نبوی] آمده است که محل‌هایی که خدا در آن و بر آن یاد می‌شود، روز قیامت نزد خدا بر این مطلب شهادت می‌دهند؛

... و رفت و برگشتت را در مسیر طاعت خدا و تلاش برای جلب رضایت او قرار بده که همه حرکات تو در نامه علمت ثبت می‌شود، چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: روزی که شهادت می‌دهند بر آنها زبانهایشان و دستها و پاهایشان درباره آنچه انجام داده‌اند» (نور/۲۵) و خداوند عز و جل می‌فرماید: «و برای هر انسانی نامه عملش را در گردنش آویخته‌ایم.» (اسراء/۱۴)

مصباح الشریعه، ص ۱۱-۱۲

قَالَ الصَّادِقُ ع

إِنْ كُنْتَ عَاقِلًا فَقَدِّمِ الْعَزِيمَةَ الصَّحِيحَةَ وَالنِّيَّةَ الصَّادِقَةَ فِي حِينِ قَصْدِكَ إِلَى أَى مَكَانٍ أُرِدْتَ وَ أَنْهُ النَّفْسَ عَنِ التَّخَطُّى إِلَى مَحْذُورٍ وَ كُنْ مُتَّفَكِّرًا فِي مَشِيكَ وَ مُعْتَبِرًا بِعَجَائِبِ صُنْعِ اللَّهِ تَعَالَى أَيْنَمَا بَلَغْتَ وَ لَا تَكُنْ مُسْتَهْزِئًا [مُسْتَهْتَرًا] وَ لَا مُتَبَخَّرًا فِي مَشِيكَ قَالَ تَعَالَى «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا» إِلَى آخِرِهَا وَ غَضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِالذِّينِ وَ اذْكُرِ اللَّهَ كَثِيرًا فَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ فِي الْخَبْرِ أَنَّ الْمَوَاضِعَ الَّتِي يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهَا وَ عَلَيْهَا تَشْهَدُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...^١

وَ اجْعَلْ ذَهَابَكَ وَ مَجِيَّتَكَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَ السَّعْيِ فِي رِضَاهُ فَإِنَّ حَرَكَاتِكَ كُلَّهَا مَكْتُوبَةٌ فِي صَحِيفَتِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ السِّتِّهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نور/٢٥) وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَا طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» (اسراء/١٤).

٣) از امیرالمومنین ع خطبه‌ای از پیامبر اکرم ص روایت شده است که در آن به توصیف «بئس العبد» (بنده بد خدا) می‌پردازد.^٢ در فرازهایی از آن آمده است:

بد بنده‌ای است بنده‌ای که اولش یک نطفه است و آخرش یک جنازه، آنگاه نمی‌داند که در بین این دو با این [بدن] چه باید کرد!

بد بنده‌ای است کسی که با غرور و نخوت راه می‌رود و بادی به غبغب می‌اندازد و [خداوند] کبیر متعال را فراموش می‌کند!

النوادر (لراوندی)، ص ٢٢

قَالَ عَلِيُّ ع خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ ص:

...بئس العبد عبد أوله نطفة ثم يعود جيفة ثم لا يدري ما يفعل به فيما بين ذلك؛

... بئس العبد عبد تجبر و اختال و نسي الكبير المتعال...^٣

١. عبارت محذوف چنین است:

وَ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَدْخُلَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ لَا تُكْتَرِنُ الْكَلَامَ مَعَ النَّاسِ فِي الطَّرِيقِ فَإِنَّ فِيهِ سُوءَ الْأَدَبِ وَ أَكْثَرَ الطَّرِيقِ مَرَاوِدُ الشَّيْطَانِ وَ مَنَجْرَتُهُ فَلَا تَأْمَنُ كَيْدُهُ

٢. متن کامل خطبه‌ای که راوندی روایت کرده چنین است:

أَيُّهَا النَّاسُ الْمَوْتَةُ الْمَوْتَةُ الْوَحِيَّةُ الْوَحِيَّةُ لَا رَدَّ [لَا تَرُدُّهُ] سَعَادَةٌ أَوْ شَقَاوَةٌ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالرُّوحِ وَ الرَّاحَةُ لِأَهْلِ دَارِ الْحَيَوَانِ الَّذِينَ كَانُوا لَهَا سَعِيهِمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ جَاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ بِالْوَيْلِ وَ الْحَسْرَةِ وَ الْكُرَّةِ الْخَاسِرَةِ لِأَهْلِ دَارِ الْغُرُورِ الَّذِينَ كَانُوا لَهَا سَعِيهِمْ وَ فِيهَا رَغْبَتُهُمْ بئس العبد عبد له وجهان يقبل بوجه و يدبر بوجه إن أوتي أخوه المسلم خيراً حسده و إن ابتلى خذله بئس العبد عبد أوله نطفة ثم يعود جيفة ثم لا يدري ما يفعل به فيما بين ذلك بئس العبد عبد خلق للعبادة فالهتة العاجلة عن الآجلة فاز بالرغبة العاجلة و شقى بالعاقبة بئس العبد عبد تجبر و اختال و نسي الكبير المتعال بئس العبد عبد عتا و بغى و نسي الجبار الأعلى بئس العبد عبد له هوى يضلله و نفس تذله بئس العبد عبد له طمع يقوده إلى طبع.

٣. روایات زیر هم همگی در رابطه با راه رفتن متکبرانه و همراه با تبختر قابل ذکر است:

عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: اعْتَمَّ أَبُو دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيُّ وَ أَرْخَى عَدْبَةَ الْعِمَامَةِ مِنْ خَلْفِهِ بَيْنَ كَتْفَيْهِ ثُمَّ جَعَلَ يَتَبَخَّرُ بَيْنَ الصَّفِّينِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ هَذِهِ لَمَشِيَّةٌ يُبْغِضُهَا اللَّهُ تَعَالَى إِلَّا عِنْدَ الْقِتَالِ. (النوادر (لراوندی)، ص ٢٢)

(۱) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

نحوه تعبیر این آیه (سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور) و مخصوصاً کلمه «ثم: سپس» بخوبی نشان می‌دهد که مجموع این آیات در واقعه‌ای خاص و شخصی خاص نازل شده است.

این شخص کیست و آن واقعه چه بوده است؟

الف. در اغلب روایات اهل سنت (به نقل از قتاده و مجاهد و ابن عباس؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶)، که بعضاً در کتب شیعه هم از آنها نقل شده (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) این شخص ابوجهل دانسته شده است؛ و از واقعه خاصی سخن به میان نیامده، بلکه صرفاً گفته شده که ابتدا این آیات، درباره او نازل شد که او پیامبر را «تصدیق نکرد و نماز نخواند بلکه تکذیب کرد و رویگردان شد» بعد که این آیه نازل شد که «سپس به سوی کسانش روان شد با نخوت و غرور» پیامبر از لباس او گرفت و فرمود «سزاوارت است، پس سزاوار؛ سپس سزاوارت است، پس سزاوار» (قیامت/۳۴-۳۵) و با این تعبیر او را به جهنم تهدید کرد.

ب. در برخی روایات که هم در کتب اهل سنت (مثلاً شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۱) و هم در کتب شیعه (مثلاً تفسیر فرات الکوفی، ص ۵۱۷-۵۱۶) آمده (جلسه ۳۷۴، شأن نزول، <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-16>) از قول حدیفه، این واقعه مربوط به واکنش یک نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر دانسته شده، اما خود حدیفه و یا راوی‌ای که از حدیفه نقل کرده (مثلاً مجاهد) اسم آن شخص را نگفته است. (نگاه کنید به شأن نزول آیه حاضر)

ج. در روایاتی که در اغلب کتب شیعه (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۹۷؛ مناقب آل ابی طالب ع، ج ۳، ص ۳۹؛ تسلیه المجالس، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۳۱۴) و بعضاً در کتب اهل سنت (شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۲) از قول اشخاصی همچون ابوذر غفاری، عمار یاسر، و نیز امامان باقر ع و کاظم ع آمده، این واقعه مربوط به واکنش یک

أبي ره قَالَ حَدَّثَنِي سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَمِّهِ عَاصِمِ الْكُوفِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَبِيهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا تَضَامَتْ [تَضَامَتْ] أُمَّتِي عَنْ سَائِلِهَا وَ مَشَتْ بِتَبَخُّرِهَا حَلَفَ رَبِّي عَزَّ وَ جَلَّ بِعَزَّتِهِ فَقَالَ لَأُعَذِّبَنَّ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۵۱)

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ اخْتِبَالًا [اخْتِبَالًا] لَعْنَتُهُ الْأَرْضُ وَ مَنْ تَحْتَهَا وَ مَنْ فَوْقَهَا. (ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۲۷۵)

عَنْ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ جُمَيْعٍ عَنِ الصَّادِقِ ع عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذَا مَشَيْتَ [مَشَتْ] أُمَّتِي الْمُطِيطًا وَ خَدَمْتَهُمْ فَارِسُ وَ الرُّومُ كَانَ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ. (معاني الأخبار، ص ۳۰۱)

عَنْ الطَّالِقَانِيِّ عَنِ الْجُلُودِيِّ عَنِ الْجَوْهَرِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَجُلٍ مَضْرُوعٍ وَ قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ يُنْظَرُونَ إِلَيْهِ - فَقَالَ ع عَلَى مَا اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ فَقِيلَ لَهُ عَلَى الْمَجْنُونِ يُصْرَعُ فَنَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَا هَذَا بِمَجْنُونٍ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْمَجْنُونِ حَقَّ الْمَجْنُونِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ الْمَجْنُونَ الْمُتَبَخَّرُ فِي مَشِيَّتِهِ النَّاطِرُ فِي عَطْفِيهِ الْمَحْرُكُ جَنِبِيهِ بِمَنْكِبِيهِ فَذَاكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا الْمَبْتَلَى. (معاني الأخبار، ص ۲۳۷)

نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر دانسته شده، و آن شخص «معاویه» معرفی شده است. (شأن نزول جلسه ۳۸۹،

<http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-31> و پی‌نوشت‌های ۲ و ۳ و ۴ جلسه ۳۷۴ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-16>)

د. در روایتی از حضرت علی ع که در کتب شیعه آمده (کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۳۱۵) این واقعه مربوط به واکنش یک نفر به نصب امیرالمومنین ع در روز غدیر و آن شخص، عمر بن خطاب معرفی شده است. (پی‌نوشت ۱ جلسه ۳۸۹ http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-31/#_ftn1)^۱

(۲) «وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى؛ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

انسانی که اهل اذعان به حق و حقیقت نیست و از حق رویگردان است، این ویژگی‌اش حتی در راه رفتنش هم آثاری دارد و متکبر بودن او در برابر حقیقت را نشان می‌دهد.

نکته انسان‌شناسی

هر باوری و خصلتی که انسان داشته باشد، ظهور و بروز در رفتارهایش دارد؛ حتی اگر تمام تلاش خود را برای مخفی کردن آن مطلب در پیش گیرد.

به قول امیرالمومنین ع: مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هیچکس چیزی را مخفی نمی‌کند مگر اینکه در لغزشهای زبانش و چین و چروکهای صورتش آشکار می‌شود. (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۶)

(۳) «ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّى»

چرا تعبیر «إِلَىٰ أَهْلِهِ» را آورد و به همین که «سپس با نخوت و غرور روان شد» بسنده نکرد؟

الف. شاید می‌خواهد نشان داد که همان گونه که افراد مخالف حق و حقیقت، اهل و هم‌نشینان و یارانی دارند که با اعتماد به آنهاست که جرات می‌کنند در برابر حقیقت بایستند.

۱. تکمله

اغلب منابع اهل سنت شأن نزول آیات ۳-۴ (آیا انسان چنین حساب می‌کند که هرگز استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟ آری، [در حالی که] توانایم بر اینکه سرانگشتانش را هم سر و سامان دهیم) را ابوجهل (یا عدی بن ربیع) دانسته‌اند (جلسه ۳۶۷ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-3>) / و احتمالاً دیدگاه الف که شأن نزول این آیات (۳۱-۳۵) را هم ابوجهل می‌داند، اینها را به همان مربوط می‌کند. اما این دیدگاه مجبور است آیات ۱۶-۱۹ (زبان را به آن به حرکت درنیاور برای اینکه بدان بشتابی؛ که برعهده ماست جمع کردن آن و خواندنش؛ پس چون آن را خواندیم، آنگاه خواندنش را دنبال کن؛ وانگهی بی‌شک برعهده ماست بیانش) را بی‌ارتباط با کل سوره و به عنوان جمله معترضه بدانند.

اما بر اساس سه دیدگاه بعدی، آیات ۳-۴ اولاً عام (درباره انسان) است و ضرورتی ندارد که حتماً ناظر به واقعه خاصی دانسته شود و اگر هم مربوط باشد، لزوماً ربطی به این واقعه خاص - که سیاق آیات ۳۱-۳۵ بر وجود یک واقعه خاص دلالت می‌کند- ندارد. در مقابل، بر اساس این سه دیدگاه، آیات ۱۶-۱۹ را کاملاً مرتبط با همین واقعه (ولذا مرتبط با آیات این سوره، نه کاملاً بی‌ربط) می‌باشد؛ و حتی بر اساس قول چهارم، آیات ۱۴-۱۵ این سوره (بلکه انسان بر وضع خویش آگاه است، هرچند پرده‌های عذر بیندازد) را هم با توجه به برخی روایات (پی‌نوشت ۲ جلسه ۳۷۳ http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-15/#_ftn2) کاملاً مرتبط به همین واقعه می‌توان دانست.

ب. شاید می‌خواهد نشان دهد که در واقعه خاصی که این آیه درباره آن است (تدبر ۱) آن کسی که به مخالفت با پیامبر ص اقدام کرد، تک و تنها نبود، بلکه عده‌ای هم با او، همچون اهل و عیالش، همراه بودند، که او پس از این مخالفتش به جمع آنها پیوست.

ج. ...

۱۳۹۶/۲/۲

۳۹۲) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۴ اُولَى لَكَ فَأُولَى

ترجمه

سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«أُولَى لَكَ»

وقتی تعبیر «فلانُ اُولَى لـ...» به کار می‌رود در مقام مقایسه است و می‌خواهند بگویند شخصی از یک بُعد خاصی بر دیگران سزاوارتر است و در آن مورد اولویت دارد.

اما درباره اینکه وقتی تعبیر «أُولَى لَكَ» بدون هیچ وصف و قیدی بیاید (یعنی نگویند «از چه جهت» یا «به چه چیزی» اُولَى است) آنگاه مراد از آن چیست، هم اهل لغت و هم مفسران مطالب متعددی بیان کرده‌اند. اهم آنها عبارتند از:

الف. ابن فارس معتقد است: «أُولَى» از ماده «ولی» است [درباره ماده «ولی» در جلسه ۸۴ - <http://yekave.ir/al-maidah-005-055>]

و جلسه ۱۴۴ <http://yekave.ir/an-nahl-016-100> ^۲ توضیح داده شد [که اصل این ماده دلالت بر معنای «قرب»

۱. آنجا بیان شد:

«ولی»: «اصل و ریشه آن، دلالت بر «قرب» می‌کند و «مولى» از همین باب است که به معانی آزادکننده، برده‌ی آزادشده، صاحب، هم‌قسم، پسرعمو، ناصر و یاور، همسایه به کار می‌رود» (معجم المقاییس اللغة ۶ / ۱۴۱) به تعبیر دیگر، «ولی، رابطه‌ای بین دو شیء است که چیزی که از آنها نباشد بین آنها فاصله نیندازد و برای همین استعاره گرفته می‌شود در نزدیکی از حیث مکان، نسبت، دین، دوستی، نصرت، اعتقاد» (مفردات ألفاظ القرآن / ۸۸۵) وقتی تعبیر شود که الف ولی ب است، یعنی الف سرپرستی امور ب را برعهده گرفته است (معجم المقاییس اللغة ۶ / ۱۴۱) پس «ولایت یعنی تدبیر امور شخص دیگر و برعهده گرفتن مسئولیت زندگی و معاش او» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم ۱۳ / ۲۰۴) و لذا شاید مناسبترین معادل آن در فارسی «سرپرست» باشد؛ مخصوصاً در این آیه که نسبت خدا با ما در نظر گرفته شده است. در زبان فارسی هم استفاده از کلمه «ولی» در معنای سرپرست بسیار متداول است (مثلاً ولی دانش‌آموز).

۲. در آنجا بیان شد:

«يَتَوَلَّوْنَهُ»: «تولی» از ماده «ولی» (دوستی توأم با سرپرستی) است که چون به باب «تَفَعَّلُ» رفته، معنای مطاوعه (= قبول و پذیرش) پیدا کرده است؛ لذا به معنای «قبول ولایت» (شخصی را به عنوان ولی قبول کردن) می‌باشد که ترجمه ساده‌اش می‌شود: «سرپرستی او را بر خود قبول کنند» یا «به سرپرستی‌اش تن دهند»

می کند و «ولی» از این جهت ولی می گویند که نزدیکترین کسی است سرپرستی کار شخص دیگر را برعهده گرفته است. از نظر او «أولی لک» را برای دشنام دادن به کار می برند که نوعی تهدید به شمار می رود؛ و با توجه به اینکه «ولی» مشتمل بر معنای «قرب» است؛ و از اصمعی نقل کرده که گفته «أولی لک» یعنی «نزدیک شود به تو چیزی که هلاکت کند» و برخی هم گفته اند این تعبیر هنگام حسرت خوردن بر چیزی که مخاطب از دست داده، به کار می رود. (معجم المقایس اللغه، ج ۶، ص ۱۴۱)

ب. راغب اصفهانی ظاهراً بر این باور است که «أولی» که از ماده «أول» است. (او این تعبیر را در ذیل ماده «اول» آورده) و گفته است تعبیر «أولی لک فأولی» یک تعبیر تهدیدآمیز است که با آن کسی را که در شرف هلاکت قرار گرفته هشدار می دهند تا از کاری که می خواهد انجام دهد خودداری کند؛ و یا اینکه کسی را که با ذلت و خواری از هلاکت نجات یافته است مورد خطاب قرار می دهند تا دوباره به چنین سرنوشتی مبتلا نشود. و غالباً با تکرار استفاده می شود گویی می خواهند شخص را به تامل در کاری که باید از آن خودداری کند وادار کنند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۰۰). البته وی هنگام بحث از ماده «ولی» نیز با این تعبیر «گفته شده این تعبیر از ماده «ولی» است» دوباره اشاره ای به این تعبیر می کند و می گوید "در این صورت به معنای «عقاب برای تو سزاوارتر است» می باشد و یا گفته اند این فعلی متعدی است به معنای «نزدیکت کنند [به هلاکت]»؛ و یا گفته اند به معنای «بیزاری جستن» است. " [ظاهراً به همان کارکرد دشنام] (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۸۷)

ج. زمخشری گفته است که تعبیر «أولی لک» به معنای «ویل لک: وای بر تو» است (اساس البلاغه، ص ۶۸۹) و دیگران توضیح داده اند که در واقع ماده آن، «ویل» بوده است که در وزن أفعال رفته و جابجایی رخ داده است («أویل» بوده که به «أولی» تبدیل شده است، همانند «أدون» که به «أدنی» تبدیل می شود) (تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

د. برخی هم از «أل یؤول» دانسته اند که در تدبر ۱ خواهد آمد]

حدیث

۱) از امام جواد ع درباره این سخن خداوند که می فرماید: «سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛ سپس سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر» سوال شد. فرمودند:

خداوند عز و جل می فرماید: دور باد از تو خیر دنیا، دور باد؛ و دور باد از تو خیر آخرت.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۴

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الرُّضَاعِ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «أُولَى لَكَ فَأُولَى ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى» قَالَ:

يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ لَكَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا بَعْدًا وَبَعْدًا لَكَ مِنْ خَيْرِ الْآخِرَةِ.

تدبر

۱) «أُولَى لَكَ فَأُولَى»

مقصود از تعبیر «أُولَى لَكَ فَأُولَى» چیست؟

الف. این تعبیری است که می‌خواهد تاکید کند که آن وضعیتی که داشته‌اند همان سزاوارشان بوده است؛ به تعبیر عامیانه، می‌خواهد بگوید این حالی که برای تو وصف شد (که نه تصدیق می‌کنی و نه نماز می‌گزاری و ...) لیاقتت همین وضع و حال است تا به عذاب برسی؛ شبیه تعبیر پایانی این آیه «فَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَى لَهُمْ: و چون سوره‌ای محکم فرستاده شود و در آن سخن از جنگ به میان آید کسانی را که در دل‌های آنان مرض است می‌بینی که به سوی تو همانند کسی می‌نگرند که بیهوشی مرگ او را فرا گرفته. پس همان سزاوارشان است.» (محمد/۲۰) (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴)

ب. سخنی در مقام تهدید است؛ و «ولی» در معنای «قرب» است؛ یعنی خداوند آنچه را که از آن کراهت داری به تو نزدیک گرداند. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ج. مذمت کردند سزاوارتر است از اینکه تو را رها کنیم. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

د. از خیرات دنیا دور باشی و همین طور از خیرات آخرت (حدیث ۱) (جبائی، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ه. در دنیا شر در پی تو بیاید، و در آخرت هم شر در پی تو بیاید. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶) (در اینجا «اولی» از ماده «ولی، یلی» به معنای «در پی آمدن» دانسته شده است)

و. این وعید [وعده به عذاب] پشت وعید است (قتاده، به نقل مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)

ز. از «ویل» است؛ یعنی وای بر تو، پس واویلا (تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

ح. وزن «فعلی» از ماده «آل یؤول» است به معنای «عاقبت تو آتش است» (به نقل تفسیر بیضاوی، ج ۵، ص ۲۶۷)

و. ...

(۲) «أُولَى لَكَ فَأُولَى»

او نه تصدیق کرد و نه نماز خواند، بلکه تکذیب کرد و روگرداند؛ سزاوار تو همین است و همین.

شاید می‌خواهد بفرماید ای کسی که از حق روگردان شده‌ای، اگر کسی اعمال و رفتارت و باطن تو را بررسی کند می‌فهمد لیاقتت همین بوده است و از تو جز این انتظاری نیست.

به این ترتیب، این آیه شبیه می‌شود با آیه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ: بگو هرکسی بر اساس شاکله خودش عمل می‌کند»

(اسراء/۸۴) و حالا که بر اساس شاکله خودش عمل می‌کند، به هر جا که می‌رسد لیاقتش همان بوده است.^۱

به قول ملای رومی:

با زبان معنوی گُل با جُعَل^۲ این همی گوید که ای گنده‌بغل

۱. این عبارت اگرچه بی مذمت می‌دهد اما می‌تواند صرفاً بیان حال باشد نه مذمت؛ و آنگاه شبیه می‌شود به مضمون این حدیث که:

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنِ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنِ يَحْيَى بْنِ أَبَانَ عَنِ شِهَابِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَذَا الْخَلْقَ لَمْ يَلْمُ أَحَدٌ أَحَدًا (كافي، ج ۲، ص ۴۴)

۲. جُعَل: سرگین غلطان، حشره‌ای که از مدفوع حیوانات تغذیه می‌کند.

گر گریزانی ز گلشن بی گمان	هست آن نفرت کمال گلستان
غیرت من بر سر تو دورباش	می زند کای خس ازینجا دور باش
ور بیامیزی تو با من ای دنی	این گمان آید که از کان منی
بلبلان را جای می زبید چمن	مر جُعَل را در چَمین ^۱ خوشتر وطن

<http://ganjoor.net/moulavi/masnavi/daftar2/sh46/>

۱۳۹۶/۲/۳

۳۹۳) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۵ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ

ترجمه

سپس سزاوارتر است برای تو، و سزاوارتر؛

شهادت باب الحوائج امام موسی بن جعفر علیه السلام بر تمامی شیعیان و دوستان و دلسوختگان مصیبت های ایشان تسلیت باد

حدیث

۱) ابن ابی الحدید نامه ای از امیرالمومنین ع خطاب به معاویه را نقل کرده که سید رضی در نهج البلاغه آن را نیاورده است.

شروع نامه چنین است:

اما بعد، مدتهاست که تو و دوستانت، همان اولیای شیطان، حق را افسانه خوانده، و آن را پشت سرتان انداخته، و کوشیده اید که نورش را با فوت کردن خاموش کنید؛ در حالی خداوند نمی گذارد جز اینکه نورش را به تمام و کمال رساند هرچند که کافران کراهت داشته باشند.

به جانم سوگند، علم در مورد تو جاری خواهد شد و نور با کوچک و ذلیل کردنت به تمام و کمالش می رسد و تو آواره و رانده شده یا کشته و هلاک، همچون پس زدن سگها، پس زده می شوی؛ و جزای عملت را می گیری، در جایی که نه یآوری داری و نه فریادرسی؛

و درباره عثمان سخن فرسایی کردی و به جانم سوگند غیر تو کسی او را نکشت و جز تو کسی او را خوار نکرد؛ در کمین حوادث تلخ نشستی و طمع کارانه آرزوها در سر پروراندی، این بود آنچه از تو بروز کرد و کار خودت بر آن شهادت می دهد؛ و من امیدوارم که چیزی عظیم تر از گناه او و بزرگتر از خطای او دامن گیرت شود.

اما من، از سلاله عبدالمطلب هستم، همان صاحب شمشیر؛ و شمشیر او در دست من است و می دانی که با آن چه بزرگانی از خاندان بنی شمس و فرعون های بنی سهم و جَمَح و مخزوم را به هلاکت رساندم و فرزندانشان را بی پدر و زنانشان را بی شوهر کردم؛

و به یادت می آورم مطلبی را که فراموشش نکرده ای، روزی که برادرت حنظله را کُشتم و او را از پایش گرفته در چاه انداختم، و برادرت عَمَر [= عمر بن ابوسفیان] را اسیر کردم و گردنش به پایش بستم؛ و در طلب تو برآمدم و تو فرار کردی

۱. ادرار و سرگین حیوانات.

در حالی که بسرعت این سو و آن سو می‌گریختی؛ و اگر نبود که من فراری‌ها را دنبال نمی‌کنم، تو سومین آنها بودی؛ و من به [کشتن] تو سزاوارتر بودم؛

به خداوند سوگندی می‌خورم که هیچ برگشتی در آن نباشد [= عهدی کاملاً قطعی] که اگر روزگار باز هم بین من و تو جمع کند، تو را چنان کنم که تا ابد حکایتت ضرب‌المثلی برای مردمان شود، و تو را همچون شتری ناتوان بر زمین بکوبم تا خداوند بین من و تو حکم فرماید که او بهترین حکم‌کنندگان است...

شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۸۴

وقفتم له ع علی کتاب آخر إلی معاویة

أَمَا بَعْدُ فَطَالَ مَا دَعَوْتَ أَنتَ وَ أَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ الشَّيْطَانِ الْحَقِّ أَسَاطِيرَ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ حَاوَلْتُمْ إِطْفَاءَهُ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ وَ لَعَمْرِي لَيُنْفِذَنَّ الْعِلْمَ فِيكَ وَ لَيَتَمَنَّ النَّورَ بِصَغْرِكَ وَ قِمَاتِكَ وَ لَتُحْسَنَنَّ طَرِيداً مَدْحُوراً أَوْ قَتِيلاً مَثُوراً وَ لَتُجْزِينَ بِعَمَلِكَ حَيْثُ لَا نَاصِرَ لَكَ وَ لَا مَصْرَحَ [مُصْرِح] عِنْدَكَ وَ قَدْ أَسْهَبْتَ فِي ذِكْرِ عَثْمَانَ وَ لَعَمْرِي مَا قَتَلَهُ غَيْرُكَ وَ لَا خَذَلَهُ سِوَاكَ وَ لَقَدْ تَرَبَّصْتَ بِهِ الدَّوَائِرَ وَ تَمَنَيْتَ لَهُ الْأَمَانِيَّ طَمَعاً فِيمَا ظَهَرَ مِنْكَ وَ دَلَّ عَلَيْهِ فَعَلَّكَ وَ إِيَّيْ لَأَرْجُو أَنْ الْحَقَّكَ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ أَكْبَرَ مِنْ خَطِيئَتِهِ فَأَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ صَاحِبِ السَّيْفِ وَ إِنْ قَائِمَةٌ لَفِي يَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَنْ قَتَلْتُ بِهِ مِنْ صَنَادِيدِ بَنِي عَبْدِ شَمْسٍ وَ فَرَاعِنَهُ بَنِي سَهْمٍ وَ جُمَحَ وَ مَخْزُومٍ وَ أَيَّتَمَّتْ أَبْنَاءَهُمْ وَ أَيَّمَتْ نِسَاءَهُمْ وَ أَدَّكَرَكَ مَا لَسْتُ لَهُ نَاسِياً يَوْمَ قَتَلْتُ أَخَاكَ حَنْظَلَةَ وَ جَرَرْتُ بِرِجْلِهِ إِلَى الْقَلْبِ وَ أَسْرَتُ أَخَاكَ عَمراً فَجَعَلْتُ عُنُقَهُ بَيْنَ سَاقِيهِ رِبَاطاً وَ طَلَبْتُكَ فَفَرَرْتَ وَ لَكَ حُصَاصٌ فَلَوْ لَا أَنِّي لَا أَتَّبِعُ فَاراً لَجَعَلْتُكَ ثَالِثَهُمَا وَ أَنَا أَوْلَى لَكَ بِاللَّهِ إِلَهَةً بَرَّةً غَيْرَ فَاجِرَةٍ لَكِنَّ جَمَعْتَنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَأَتْرُكَنَّكَ مَثَلًا يَتَمَثَّلُ بِهِ النَّاسُ أَبَداً وَ لَأَجْعَلَنَّ بِكَ فِي مَنَاحِكِ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ...

تدبر

(۱) «ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى»

این آیه مطلب آیه قبل را تکرار کرد. رمز این تکرار چیست؟

الف. این تکرار برای تاکید است (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۴) و حتی برخی گفته‌اند که اساساً وقتی تعبیر «أَوْلَى لَكَ» به منظور تهدید کردن می‌آید، غالباً با تکرار توأم است. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۰۰).

ب. [تکرار در هر آیه‌ای، برای تاکید مضمون خود آن آیه است؛ اما تکرار دو آیه، یکی مربوط به دنیا است و یکی مربوط به آخرت، یعنی] «سزاوار است شر و مصیبت در دنیا و سزاوار است شر و مصیبت در دنیا و سزاوار است شر و مصیبت در دنیا و سزاوار است» (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)^۱

۱. ولیک الشر فی الدنيا ولیک، ثم ولیک الشر فی الآخرة ولیک و التکرار للتأكيد و قيل بعدا لک من خیرات الدنيا و بعدا لک من خیرات الآخرة عن الجبائی.

ج. [شاید این مراحلی است که او با نتیجه عملش مواجه می‌شود، یعنی] سزاوار است آنچه در لحظه مرگت خواهی دید؛ سپس سزاوار است آنچه در قبر به سراغت می‌آید؛ سپس سزاوار است آنچه در حشر و قیامت بر سرت خواهد آمد؛ سپس سزاوار است وضعیت تو در جهنم. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۶)^۱

د. [با توجه به اینکه چهار تکبیر ابتدای نماز را برخی اشاره به برداشته شدن حجابها از چهار مرتبه عالم دانسته‌اند، چنانکه حافظ می‌گوید:

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh24>

چه بسا، این هم اشاره به تهدید انسان در چهار مرتبه وجودیش باشد، یعنی] وای بر جسم ناسوتی تو، پس وای بر روح ملکوتی تو؛ سپس وای بر عقل جبروتی تو، پس وای بر روان لاهوتی تو (حجۀ التفاسیر، ج ۷، ص ۱۳۴)

ه. در برابر انکارهای پی در پی و تکبرهای مستانه (فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى؛ وَ لَكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَكَّلَى) تهدیدها و تحقیرهای پیاپی لازم است. (تفسیر نور، ج ۱۰، ص ۳۱۶)

و. ...

(۲) «ثُمَّ أُولَى لَكَ فَأُولَى»

در آیات قبل، تمامی ضمائر غایب بود: خداوند انسانی را که به دنیا چسبیده بود و آخرت را جدی نمی‌گرفت و اهل نماز و تصدیق نبود و ... را توصیف کرد. یکدفعه در این دو آیه، ضمیر از غایب به مخاطب برگشت و در آیات بعد دوباره ضمیر به غایب برمی‌گردد. چه نکته‌ای در این تغییر ضمیر در این دو آیه ممکن است مد نظر بوده باشد؟

الف. این آیه در مقام تهدید است و برای اثرگذاری تهدید و در مقام مواخذه، ضمیر مخاطب موثرتر است، حتی در مورد شخص غایب. (در فارسی هم نظیر دارد. مثلاً حکایت شخصی را تعریف می‌کنیم که کار اشتباهی انجام داده است. در هنگام تعریف کردن آن واقعه، چنین می‌گوییم: «او در آنجا تصادف کرد. من به او گفتم که این طور رانندگی نکند. آخر، چرا حرف مرا گوش ندادی...»)

ب. چه بسا این مطلب، نه تنها درباره آن انسانی که محل بحث بود، بلکه در مورد هر انسانی که خود را مخاطب قرآن می‌بیند، صادق است؛ و قرآن چه بسا می‌خواهد به همه ما در این زمینه هشدار بدهد که در مورد آنچه بر سرمان می‌آید، خدا و روزگار و ... را مقصر نشمریم و به خودمان مراجعه کنیم.

۱. قیل اُولی لک ما تشاهده یا ابا جهل یوم بدر فأولی لک فی القبر ثم اُولی لک یوم القیامه فلذلک أدخل ثم فأولی لک فی النار.

در نظام عالم هیچ واقعه‌ای اتفاقی و بی حساب رخ نمی‌دهد؛ و در نتیجه، هرچه در هر لحظه به هر انسانی می‌رسد، کاملاً حساب شده، و متناسب است با تمام ابعاد وجودیش و فعالیت‌هایی که انجام داده؛ به نحوی که دقیقاً سزاوار آن بوده است! البته این سزاوار بودن لزوماً مذمت نیست؛ بلکه کسی مثل امام حسین ع نیز برای اینکه به درجات بسیار بالای قرب خدا برسد، سزاوارش این است که آن گونه در راه خدا، هم خودش و هم عزیزانش شهید، و هم اهل بیتش اسیر شوند.

پس هیچگاه بر خدا خُرده نگیر و بدان که هرچه رخ می‌دهد سزاوار است سزاوار، و باز هم سزاوار است سزاوار.

تذکر

این سخن، نباید بهانه‌ای شود برای سکون و تسلیم شدن در برابر مشکلات وضع موجود. اگر وضع موجود ما مشکلاتی دارد، سزاوارش هستیم، اما نه به این معنا که دست روی دست بگذاریم؛ بلکه چه بسا چون دست روی دست گذاشته‌ایم سزاوار این شده‌ایم؛ و باید حرکتی کنیم تا سزاوار وضع دیگری گردیم!

این همان است که می‌گویند: اینکه هنوز ظهور رخ نداده سزاوارش هستیم و تقصیر خودمان است.

ج. ...

۳) «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»

هر چه کنی به خود کنی

کس نکند به جای تو

(این شعر ظاهراً منسوب به «اوحدی» است اما منبع آن را نیافتیم)

۱۳۹۶/۲/۴

۳۹۴) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۶ أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى

ترجمه

آیا انسان چنین حساب می‌کند که بیهوده و باطل وانهاده می‌شود؟!

نکات ترجمه

«سُدًى» از ماده «سدو» می‌باشد که این ماده در معنای «مهمل گذاشتن» و «چیزی را به حال خود رها کردن» می‌باشد (معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۱۵۰) چنانکه مثلاً «ارض سدی» به زمینی می‌گویند که کاملاً بکر باشد و نه اثری در آن باشد و نه کسی در آنجا ساختمانی بنا کرده باشد (المحیط فی اللغة، ج ۸، ص ۵۹)^۱

^۱ . مرحوم مصطفوی با اینکه «سُدًى» را به معنای مهمل بدانیم مخالفت کرده است و معتقد است «سُدًى» به هر گونه حرکتی گویند که بدون تدبیر و فکر صحیح باشد، خواه برنامه نداشته باشد یا هدفش اصیل نباشد. اما به نظر می‌رسد این معنا با برخی کاربردهای این واژه (مانند ارض سدی) سازگار نباشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۸۹) سخن ایشان بدین قرار است:

این ماده تنها همین یکبار در قرآن کریم آمده است.

«يَحْسَبُ» از ماده «حسب» است که درباره این ماده و استعمالات قرآنی آن در جلسه ۹۶ (<http://yekave.ir/al->) و جلسه ۱۸ (<http://yekave.ir/39-33-al-ahzab/>) و جلسه ۱۱۵-۰۲۳-۲ (muminoon-023-115/) توضیحاتی ارائه شد.

حدیث

۱) روایت شده است امیرالمومنین ع بر منبر نمی رفت، مگر اینکه اغلب در ابتدای خطبه اش می فرمود: ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید! انسان عبث و بیهوده آفریده نشده است که به لهو [بازی] مشغول شود؛ و به حال خود رها نشده است تا به لغو [سرگرمی] مشغول گردد؛ و دنیایی که خود را برای او آراسته، جایگزین آخرتی نمی شود که آن را در دیده او زشت انگاشته؛ و فریفته‌ای که از دنیا به بالاترین مقصود نایل گردیده چون کسی نیست که از آخرت به کمترین نصیب رسیده است. [یعنی این کمترین سهم آخرت از آن برترین سهم دنیا بمراتب بیشتر است]

نهج البلاغه، حکمت ۳۷۰

وَقَالَ ع وَرَوَى أَنَّهُ ع قَلَّمَا اعْتَدَلَ بِهِ الْمَنْبِرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ خُطْبَتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ عَبَثًا فَيَلْهُوُ وَلَا تَرَكَ سُدَى فَيَلْغُوَ وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ.

۲) به امیرالمومنین ع خبر دادند که عثمان بن حنیف، که حضرت علی ع او را به استناداری بصره منصوب کرده بود، در مهمانی ای دعوت شده است که در آن مهمانی فقط ثروتمندان دعوت شده اند. حضرت نامه عتاب آلودی به وی نوشت و در فرازی از آن فرمود:

آیا درباره خودم به همین قانع باشم که به من بگویند «امیر مومنان!» و در سختی‌های روزگار با آنها مشارکت نکنم؟ و یا در تنگناهای زندگی اسوه آنان نباشم؟

من آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای پاکیزه مرا به خود مشغول دارد همانند چارپایان به‌آخور بسته‌ای که همشان علفشان است؛ و یا چارپایان رها شده در صحرائی که دغدغه شان به هم زدن خاکروبه‌هاست از علف‌هایش شکم را پر می‌کند، در حالی از منظوری که از سیر کردنش دارند غافل است!

أنَّ الأصل الواحد في هذه المادة: هو الحركة الى جانب من دون فكر و تدبير و نظم صحيح، سواء كانت تلك الحركة مهملة بذاتها كما في اللعب بالجوز، أو مهملة بانتفاء القصد الصحيح كما في الحركات المهملة الباطلة لغوا. من ذلك الندى و البلة النازلة في الليل، فإنها غير منظمة كما و لا كيفا و لا في الجريان. و من ذلك مشى مخصوص في السير بغير روية و يعبر عنه بقولهم - ركب على رأسه أو رأسه. و من ذلك السدى و هو ما يمد من خيوط النسيج طولا، فهو في نفسه و قبل اللحمه مهمل. فهذه القيود مأخوذة في المادة، و لا بد من ملاحظتها في موارد استعمالها، و لا يصح إطلاق المادة في مورد بدون رعاية القيود. أ يحسب الإنسان أن يترك سدى (۳۷ / ۷۵) ... و لا يصح التفسير بالإهمال: فأولا - أنه خلاف الأصل في المادة. و ثانيا - أن المشتغل بالأمور الدنيوية و تدبير جريان حياته الدنيا: لا يقال عرفا إنه مهمل، و لو كان غير متوجه الى المبدأ و المعاد. و ثالثا - إن المعنى المذكور أدق و أشمل للموارد المقصودة كلها، بل و يشمل كل فرد من مؤمن أو غيره، ليس له في أموره محاسبة و لا مراقبة و لا برنامج صحيح منظم في سلوكه الى الله تعالى....

یا به حال خود رها شوم و یا مرا بیهوده و مهمل گذاشته باشند؟

یا عنان گمراهی را بکشانم، و یا در راه حیرت و سرگردانی فرو روم؟

نهج البلاغه، نامه ۴۵

و من کتاب له ع إلى عثمان بن حنیف الأنصاری و کان عامله علی البصره و قد بلغه أنه دعی إلى ولیمه قوم من أهلها، فمضى إليها- قوله:

...أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَن يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أَسْوَأَ لَهُمْ فِي جُسُوبِهِ الْعَيْشِ فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةُ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا أَوْ أَتْرَكَ سُدِّي أَوْ أَهْمَلَ عَابِتًا أَوْ أَجَرَ حَبْلَ الضَّلَالَةِ أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ...^۱

۱ احادیث زیر را هم می‌توان در راستای همین آیه دید:

(۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى الْجَلُودِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِمَارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ لِمَ خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرِكْهُمْ سُدِّي بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيَكْلِفَهُمْ طَاعَتَهُ فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنْفَعَةٌ وَ لَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضْرَةٌ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَ يُوَصِّلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْآبَدِ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹) این حدیث در جلسه ۱۲۵، حدیث ۲ <http://yekaye.ir/ad-dhariyat-051-56> و جلسه ۱۳۷ حدیث ۱ <http://yekaye.ir/ad-dukhan-044-38> گذشت.

(۲) حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيُّ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِيَجْعَفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّا خَلَقْنَا لِلْعَجَبِ قَالَ وَ مَا ذَاكَ لِلَّهِ أَنْتَ قَالَ خَلَقْنَا لِلْفَنَاءِ فَقَالَ مَا يَا ابْنَ أَخٍ خَلَقْنَا لِلْبَقَاءِ وَ كَيْفَ تَفْنَى جَنَّةٌ لَا تَبِيدُ وَ نَارٌ لَا تَحْمَدُ وَ لَكِنْ قُلْ إِنَّمَا نَتَحَرَّكَ مِنْ دَارٍ إِلَى دَارٍ. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۱) این حدیث در جلسه ۱۳۸، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/al-hajji-22-6> و در جلسه ۳۱۱، حدیث ۱ <http://yekaye.ir/ad-dukhan-044-39> گذشت.

(۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ بَادِرُوا آجَالَكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ وَ ابْتَاغُوا مَا يَبْقَى لَكُمْ بِمَا يَزُولُ عَنْكُمْ وَ تَرَحَّلُوا فَقَدْ جَدَّ بِكُمْ وَ اسْتَعِدُّوا لِلْمَوْتِ فَقَدْ أَظْلَكُمْ وَ كُونُوا قَوْمًا صَاحِبِ بِهِمْ فَانْتَبَهُوا وَ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَتْ لَهُمْ بَدَارٌ فَاسْتَبَدَّلُوا فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرِكْكُمْ سُدِّي وَ مَا بَيْنَ أَحَدِكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ إِلَّا الْمَوْتُ أَنْ يَنْزِلَ بِهِ وَ إِنَّ غَايَةَ تَنْقِصِهَا اللَّحْظَةُ وَ تَهْدِمُهَا السَّاعَةُ لِجَدِيرَةٍ بِقَصْرِ الْمُدَّةِ وَ إِنَّ غَايَةَ يَحْدُوهُ الْجَدِيدَانِ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لِحَرِيٍّ بِسُرْعَةِ الْأَوْبَةِ وَ إِنَّ قَادِمًا يَقْدَمُ بِالْفَوْزِ أَوْ الشَّقْوَةِ لِمُسْتَحِقٍّ لِأَفْضَلِ الْعُدَّةِ فَتَزَوَّدُوا فِي الدُّنْيَا مِنَ الدُّنْيَا مَا تَحْرِزُونَ [تَجُوزُونَ] بِهِ أَنْفُسَكُمْ غَدَاً فَاتَّقَى عَبْدُ رَبِّهِ نَصْحَ نَفْسِهِ وَ قَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَ غَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنَّ أَجَلَهُ مُسْتَوْرٌ عَنْهُ وَ أَمَلُهُ خَادِعٌ لَهُ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يَزِينُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُرْكِبَهَا وَ يَمْنِيهِ التَّوْبَةَ لِيَسُوقَهَا إِذَا هَجَمَتْ مِنْتَهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عَمْرُهُ عَلَيْهِ حِجَّةٌ وَ أَنْ تُؤَدِيَهُ أَيَّامُهُ إِلَى الشَّقْوَةِ نَسَأَلُ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا تَبْطُرُهُ نِعْمَةٌ وَ لَا تُقْصَرُ [تَقْتَصِرُوا] بِهِ عَنْ طَاعَةِ رَبِّهِ غَايَةً وَ لَا تَحُلُّ بِهِ بَعْدَ الْمَوْتِ نَدَامَةً وَ لَا كَابَةً. (نهج البلاغه، خطبه ۶۳) این حدیث در جلسه ۹۶، حدیث ۱ <http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115> گذشت.

(۴) قَدْ عَلِمَ السَّرَائِرَ وَ خَبَرَ الضَّمَائِرَ لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْعَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَ الْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُ مِنْكُمْ فِي أَيَّامِ مَهَلِهِ قَبْلَ إِرْهَاقِ أَجَلِهِ وَ فِي فَرَاغِهِ قَبْلَ أَوَانِ شُغْلِهِ وَ فِي مُتَنَفْسِهِ قَبْلَ أَنْ يُؤْخَذَ بِكُظْمِهِ وَ لِيُمَهِّدَ لِنَفْسِهِ وَ قَدَمَهُ وَ لِيَتَزَوَّدَ مِنْ دَارِ ظَنُّعِهِ لِدَارِ إِقَامَتِهِ فَاللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ فِيمَا اسْتَحْفَظْتُمْ [أَحْفَظْتُمْ] مِنْ كِتَابِهِ وَ اسْتَوَدَعْتُمْ مِنْ حَقِّقِهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرِكْكُمْ سُدِّي وَ لَمْ يَدْعِكُمْ فِي جَهَالَةٍ وَ لَا عَمَى قَدْ سَمِيَ أَنْارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ عَمَّرَ فِيكُمْ نَبِيَّهُ أَرْمَانًا حَتَّى أَكْمَلَ لَهُ وَ لَكُمْ فِيمَا أَنْزَلَ مِنْ كِتَابِهِ دِينَهُ الَّذِي رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَ

(١) «أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»

أَنْهَى إِلَيْكُمْ عَلَى لِسَانِهِ مَحَابَّهُ مِنَ الْأَعْمَالِ وَ مَكَارِهِهِ وَ نَوَاهِيهِ وَ أَوَامِرِهِ وَ أَلْفَى إِلَيْكُمْ الْمَعْدِرَةَ وَ اتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ وَ قَدَّمَ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ وَ أَنْذَرَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ. (نهج البلاغه، خطبه ٧٥)

(٥) أَيُّهَا النَّاسُ انظُرُوا إِلَى الدُّنْيَا نَظَرَ الزَّاهِدِينَ فِيهَا الْمَاقِتِينَ لَهَا فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ عَبَثًا فَيَلْهُوُ وَ لَا أَمَهْلٌ سُدًى فَيَلْعُوُ وَ مَا دُنْيَا أَلَّتِي تُزِينُهُ بِخَيْرٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ الْخَسِيسُ الَّذِي أَظْفَرَ [ظَفْرًا] بِهِ مِنَ الْآخِرَةِ عَلَى سَهْمَتِهِ. (عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص ٩٠، ح ٢١٤٣)

(٦) لَمْ يَخْلُقْكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَبَثًا وَ لَمْ يُتْرَكْكُمْ سُدًى وَ لَمْ يَدْعُكُمْ فِي ضَلَالَةٍ وَ عَمَى. (عيون الحكم و المواعظ (لليثي)، ص ٤١٣؛ غرر الحكم و درر الكلم، ص ٥٦٤)

(٧) نَصَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ خُطْبَةً عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ فِي الْجُمُعَةِ بِالْكُوفَةِ وَ الْمَدِينَةِ «إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَ اسْتَعِينَهُ وَ اسْتَهْدَيْهِ وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مَضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَنْتَجِبُهُ لِأَمْرِهِ وَ اخْتَصَمَهُ بِالنُّبُوَّةِ أَكْرَمَ خَلْقِهِ وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ فَبَلَّغَ رَسُولًا رَبِّهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ أَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ وَ أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ خَيْرٌ مَا تَوَاصَى بِهِ عِبَادُ اللَّهِ وَ أَقْرَبُهُ لِرِضْوَانِ اللَّهِ وَ خَيْرُهُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ وَ بِتَقْوَى اللَّهِ أَمْرَتُمْ وَ لِلْإِحْسَانِ وَ الطَّاعَةِ خَلَقْتُمْ فَاحْذَرُوا مِنَ اللَّهِ مَا حَذَرَكُمْ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ حَذَرَ بَاسًا شَدِيدًا وَ اخْشَوْا اللَّهَ خَشْيَةً لَيْسَتْ بِتَعْذِيرٍ وَ اعْمَلُوا فِي غَيْرِ رِيَاءٍ وَ لَا سُمْعَةٍ فَإِنَّ مِنْ عَمَلٍ لَغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلَ لَهُ وَ مِنْ عَمَلٍ لِلَّهِ مُخْلِصًا تَوَلَّى اللَّهُ أَجْرَهُ وَ اشْفَقُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يُتْرَكْ شَيْئًا مِنْ أَمْرِكُمْ سُدًى قَدْ سَمَى آثَارَكُمْ وَ عَلِمَ أَعْمَالَكُمْ وَ كَتَبَ آجَالَكُمْ فَلَا تَغْرُوا بِالْدُّنْيَا فَإِنَّهَا غَرَارَةٌ بَاهِلَةٌ مَغْرُورٌ مِنْ اغْتَرَبَ بِهَا وَ إِلَى فَنَاءِ مَا هِيَ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْحَيَوَانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَسْأَلُ اللَّهَ مَنَازِلَ الشُّهَدَاءِ وَ مُرَافَقَةَ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَعِيشَةَ السُّعْدَاءِ فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ». (وقعة صفين، ص ١٠) اين حديث با اندك تفاوتی در عبارات در الغارات، ج ١، ص ٩٢ (چاپ جدید، ص ١٥٦)؛ و نیز شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام، (ابن حيون مغربي، م ٣٦٣) ج ١، ص ٣٦٩ نیز آمده است.

(٨) كَتَبَ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي الْحَسَنِ الْبَصْرِيُّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَ مَا بَعْدَ فَإِنَّكُمْ مَعَشَرَ بَنِي هَاشِمٍ الْفُلُكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ وَ الْأَعْلَامِ النَّيِّرَةِ الشَّاهِرَةِ أَوْ كَسْفِيْنَةِ نُوحٍ عَ الَّتِي نَزَلَهَا الْمُؤْمِنُونَ وَ نَجَا فِيهَا الْمُسْلِمُونَ كَتَبْتُ إِلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ عِنْدَ اخْتِلَافِنَا فِي الْقَدْرِ وَ حَيْرَتِنَا فِي الْإِسْطَاعَةِ فَأَخْبَرْنَا بِالَّذِي عَلَيْهِ رَأْيُكَ وَ رَأَى آبَاكَ عَ فَإِنَّ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عِلْمَكُمْ وَ أَنْتُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ وَ اللَّهُ الشَّاهِدُ عَلَيْكُمْ - ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَاجَابَهُ الْحَسَنُ عَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى إِلَيَّ كِتَابُكَ وَ لَوْ لَا مَا ذَكَرْتَهُ مِنْ حَيْرَتِكَ وَ حَيْرَةٍ مِنْ مَضَى قَبْلِكَ إِذَا مَا أَخْبَرْتُكَ أَمَا بَعْدَ فَمَنْ لَمْ يُوْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُهُ فَقَدْ كَفَرَ وَ مِنْ أَحَالِ الْمَعَاصِي عَلَى اللَّهِ فَقَدْ فَجَرَ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُطْعَ مَكْرَهَا وَ لَمْ يُعْصَ مَغْلُوبًا وَ لَمْ يَهْمَلِ الْعِبَادَ سُدًى مِنَ الْمَمْلَكَةِ بَلْ هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَهُمْ وَ الْقَادِرُ عَلَى مَا عَلَيْهِ أَقْدَرُهُمْ بَلْ أَمْرُهُمْ تَخْيِيرًا وَ نَهَاهُمْ تَحْذِيرًا فَإِنْ اتَّمَعُوا بِالطَّاعَةِ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا صَادًا وَ إِنْ انْتَهَوْا إِلَى مَعْصِيَةٍ فَشَاءَ أَنْ يَمُنَّ عَلَيْهِمْ بَأَنْ يَحُولَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَهَا فَعَلَّ وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ هُوَ الَّذِي حَمَلَهُمْ عَلَيْهَا جَبْرًا وَ لَا الزُّمُوهَا كَرَهَا بَلْ مِنْ عَلَيْهِمْ بَأَنْ بَصَرَهُمْ وَ عَرَفَهُمْ وَ حَذَرَهُمْ وَ أَمْرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ لَا جَبَلًا لَهُمْ عَلَى مَا أَمَرَهُمْ بِهِ فَيَكُونُوا كَالْمَلَائِكَةِ وَ لَا جَبْرًا لَهُمْ عَلَى مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ وَ لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ - وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (تحف العقول، ص ٢٣١)

اعلموا أن الله لم يخلقكم عبثاً و ليس بتارككم سدى كتب آجالكم و قسم بينكم معايشكم ليعرف كل ذي لب منزلته و أن ما قدر له أصابه و ما صرف عنه فلن يصيبه قد كفاكم مؤونة الدنيا و فرغكم لعبادته و حثكم على الشكر و افترض عليكم الذكر و أوصاكم بالتقوى و جعل التقوى منتهى رضاه و التقوى باب كل توبة و رأس كل حكمة و شرف كل عمل بالتقوى فاز من فاز من المتقين قال الله تبارك و تعالی «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» وَ قَالَ وَ يَنْجِي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمْسَهُمْ السُّوءُ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ «٢» فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَ اعلموا أنه من يتق الله يجعل له مخرجاً من الفتن و يسدده في أمره و يهيئ له رشده و يفلجه بحجته و يبيض وجهه و يعطيه رغبته - مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن أولئك رفيقا. (تحف العقول، ص ٢٣٢)

آخر این سوره به نوعی به ابتدای آن برمی‌گردد که در آیه ۳ فرمود: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ: آیا انسان چنین حساب می‌کند که هرگز استخوان‌هایش را جمع نمی‌کنیم؟»

در واقع این آیه می‌فرماید آیا انسان می‌پندارد که مهمل رها شده و با مرگش کارش تمام می‌شود و دیگر برانگیخته شدنی نیست و در نتیجه تکلیفی برعهده‌اش نیست و مواخذه‌ای هم در کار نخواهد بود؟ (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵)

(۲) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»

این آیه استفهام انکاری است؛ در واقع، قرآن این مدل حساب و کتاب کردن «انسان» را به چالش می‌کشد (درباره اینکه انسانها چه اندازه مدل حساب و کتابشان اشتباه است، نگاه کنید به جلسه ۹۶، تدبر ۱-<http://yekave.ir/al-muminoon-023> /115)؛ و این آیه هشدار است به یکی از حساب و کتاب‌های ناروای انسان.

نکته انسان‌شناسی

خداوند انسان را موجودی مختار آفریده؛ اما بین «اختیار داشتن» و «به خود وانهاده شدن» تفاوت بسیار است. اختیار داشتن، یعنی این امکان برای انسان وجود دارد که در برابر دوراهی‌ها، یکی را برگزیند؛ اما این بدان معنا نیست که بین مقصدی که هر یک از این دو راهی بدان ختم می‌شود، تفاوتی نباشد؛ و هر کدام را انتخاب کند در نظام عالم و برای عاقبت او، فرقی نکند.

خداوند انسان را آفریده؛ اما چون انسان، انسان است؛ حقیقتی به نام انسانیت هست که اگر انسان راه آن را برگزید، حقیقتاً انسان خواهد شد:

ارزشمندی انسان در گروی این است که راه انسانیت را بپوید، نه راه حیوان‌ها را؛ یعنی در این دو راهی‌ها صرفاً تابع «میل» و خواسته فوری خویش نباشد؛ بلکه با تامل عقلانی، راه صحیح را بیابد و آن را اختیار کند؛ آن حیوان است که هر لحظه بر اساس «میل»ش رفتار می‌کند و هرکاری که غریزه‌اش در هر لحظه‌ای بخواهد، به همان عمل می‌کند؛ چرا که به خود واگذاشته شده است.

(۳) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»

این آیه از آیاتی است که در بسیاری از موقعیت‌های حساس زندگی می‌توان هر انسانی را بدان هشدار داد و او را برای غلبه بر موضع ناروای خویش کمک کرد؛ از جمله انسانی که:

الف. در دنیا فرو رفته و آخرت را فراموش کرده است.

ب. در برنامه‌ریزی‌های زندگی خود، دین الهی و دستورات خدا را جدی نمی‌گیرد.

ج. سختی‌های زندگی او را احاطه کرده و در شرف ناامیدی و چه بسا خودکشی است.

د. خوشی‌های دنیا او را احاطه کرده و به خود مغرور شده است.

ه. هدف مهم و عظیمی در پیش گرفته و مطمئن نیست که از عهده‌اش برمی‌آید.

- و. گناهی در جلوی چشمش خودنمایی می‌کند و چیزی نمانده که وسوسه انجام گناه بر او غلبه کند.
- ز. زندگی را جدی نگرفته و با تنبلی و لاپالی‌گری روزگار می‌گذراند.
- ح. مسئولیتی را برعهده گرفته، اما به جای انجام مسئولیت، به فکر جیب خویش است.
- ط. به نحوی به کارها اقدام می‌کند که گویی هدف وسیله را توجیه می‌کند.
- ی. ...

(۴) «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى»

کسی که باور دارد که خداوند بقدری مهربان است که ما را در این جهان به حال خود وانمی‌نهد، شریعت و برنامه‌ای را که خداوند متعال برای زندگی ما فرورستاده، جدی می‌گیرد.

تاملی در دین‌شناسی

از عجایب این زمانه آن است که عده‌ای خود را مسلمان می‌شمرند و مدعی‌اند که به کتاب خدا ایمان دارند، در عین حال به سکولاریسم افتخار می‌کنند و بر جدا کردن دین از عرصه‌های زندگی اصرار می‌ورزند؛ و مهمترین بهانه‌شان هم این است که عده‌ای از دین سوءاستفاده می‌کنند! و عجیب‌تر اینکه این راهکاری برای حفظ قداست دین معرفی می‌کنند!

آخر، امر مقدسی که در زندگی من هیچ اثری نگذارد، مقدس بودنش چه ارزشی دارد؟ این چه استدلالی است که چون عده‌ای منافق در جامعه وجود دارد که برای اغراض نفسانی خود هر چیزی (از جمله تعالیم الهی) را مورد سوءاستفاده قرار می‌دهند، پس اصلاً برای تعالیم خدا ارزشی قائل نشویم تا مقدس بماند؟! آدم به یاد این شعر می‌افتد که:

گنه کرد در بلخ، آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری!

(۵) حکایت

در زمان خلافت عمر بن خطاب، مساله‌ای پیش آمد که نزد عمر مطرح کردند [ظاهراً دو زن زایمان کرده بودند و یک دختر و یک پسر به دنیا آمده بود و هریک مدعی آن بودند که پسر مال اوست]. عمر با اطرافیان مشورت کرد و هیچکس راه حل مناسبی ارائه نداد. با صدای بلند گفت: ای جماعت مهاجر و انصار، درباره این معضل چه نظری دارید؟ گفتند: تو امیر مومنان و خلیفه پیامبر ص هستی و کار به دست خودت است.

عصبانی شد و گفت: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی پیشه کنید و سخن محکم بگویید» (احزاب/۷۰) سپس گفت: به خدا سوگند که خودتان می‌دانید که چه کسی راه حل این را بلد است و از همه بدان عالمتر است.

گفتند: آیا منظورت علی بن ابی طالب است؟

گفت: چه کسی با او برابری می‌کند؟ و آیا دیگر مادری می‌تواند همچون او بزاید؟

گفتند: آیا او را نزد تو حاضر کنیم؟

گفت: هیئات! بزرگی از بنی هاشم و خاندان پیامبر خدا ص را؟ بیایید ما نزد او برویم.

پس عمر و همراهانش به سراغ حضرت علی ع رفتند و او را در کنار دیواری یافتند که مشغول تعمیر آن بود و با خود این آیات را زمزمه می کرد که «آیا انسان چنین حساب می کند که بیهوده و باطل وانهاده می شود؟!...» و اشک می ریخت. مردم از گریه او به گریه افتادند، تا اینکه ساکت شد و همه ساکت شدند.

عمر مساله را مطرح کرد و جوابی نیکو گرفت. سپس گفت: اما به خدا سوگند ای ابوالحسن [= کنیه امیرالمومنین ع] خداوند تو را برگزیده بود اما چه کنیم که قومت این را نخواستند.

حضرت فرمود: ای اباحفص [= کنیه عمر] ، از این طرف و آن طرف احاله دادن کوتاه بیا ! «همانا روز جدایی [روز قیامت]، میقات همگان است» (نبا/۱۷)

عمر دست روی دست زد و با ناراحتی از آنجا رفت.

این حکایت، با نقل از راویان متعددی همچون حکم بن مروان، شریح قاضی، جبیر بن حبیب، و ... در کتب مختلفه آمده است، از جمله: الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص ۱۳۶؛ شرح نهج البلاغه لابن ابي الحديد، ج ۱۲، ص ۷۹؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن، (علی بن طاووس)، ص ۳۵۶-۳۵۷؛ الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف (علی بن طاووس)، ج ۲، ص ۴۲۴؛

۱. وَمِمَّا رَوَاهُ الْحَكَمُ بْنُ مَرْوَانَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ نَزَلَتْ قَضِيَّةٌ فِي زَمَانِ خِلَافَتِهِ فَقَامَ لَهَا وَقَعَدَ وَارْتَجَّ وَنَظَرَ مِنْ حَوْلِهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مَاذَا تَقُولُونَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَقَالُوا أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى وَالْأَمْرُ بِيَدِكَ فَغَضِبَ مِنْ ذَلِكَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ لَتَعْلَمَنَّ مِنْ صَاحِبِهَا وَمَنْ هُوَ أَعْلَمُ بِهَا فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَأَنَّكَ أَرَدْتَ عَلَيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ أَنِّي نَعْدِلُ عَنْهُ وَهَلْ لَقِحتُ حُرَّةً بِمِثْلِهِ قَالُوا أَيْ نَأْتِيكَ بِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هِيَ هَاتِ هُنَاكَ شِمَخٌ مِنْ هَاشِمٍ وَنَسَبٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَا يَأْتِي فَقَوْمُوا بِنَا إِلَيْهِ قَالَ فَقَامَ عُمَرُ وَمِنْ مَعَهُ وَهُوَ يَقُولُ أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى أَلَمْ يَكُ نَظْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يَمْنَى ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى وَ دُمُوعُهُ تَهْمِلُ عَلَيَّ خَدْيَهُ قَالَ فَاجْهَشَ الْقَوْمُ لِبُكَائِهِ ثُمَّ سَكَتَ فَسَكَّتُوا وَسَأَلَهُ عُمَرُ عَنْ مَسْأَلَتِهِ فَأَصْدَرَ جَوَابَهَا فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَرَادَكَ اللَّهُ لِلْحَقِّ وَلَكِنْ أَبِي قَوْمِكَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع يَا أَبَا حَفْصٍ عَلَيْكَ مِنْ هُنَا وَمِنْ هُنَا إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا قَالَ فَضْرَبَ عُمَرُ بِإِحْدَى يَدَيْهِ عَلَيَّ الْأُخْرَى وَ خَرَجَ مُسَوِّدَ اللَّوْنِ كَأَنَّمَا يَنْظُرُ فِي سَوَادٍ.

۲. حدثني الحسين بن محمد السيني قال قرأت على ظهر كتاب أن عمر نزلت به نازلة فقام لها وقعد وترنح لها وتقطر وقال لمن عنده معشر الحاضرين ما تقولون في هذا الأمر فقالوا يا أمير المؤمنين أنت المفزع والمنزع فغضب وقال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا ثم قال أما والله إني وإياكم لنعلم ابن بجدتها والخبير بها قالوا كأنك أردت ابن أبي طالب قال وأني يعدل بي عنه وهل طفحت حره مثله قالوا فلو دعوت به يا أمير المؤمنين قال هيهات إن هناك شمخا من هاشم وأثره من علم ولحمه من رسول الله ص يؤتى ولا يأتي فامضوا بنا إليه فانقصوا نحوه وأضوا إليه فألفوه في حائط له عليه تبان وهو يتركل على مسحاته و يقرأ «أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى» إلى آخر السورة ودموعه تهمل على خديه فأجهش الناس لبكائه فبكوا ثم سكت وسكتوا فسأله عمر عن تلك الواقعة فأصدر جوابها فقال عمر أما والله لقد أَرَادَكَ الْحَقُّ وَلَكِنْ أَبِي قَوْمِكَ فَقَالَ يَا أَبَا حَفْصٍ خَفِضْ عَلَيْكَ مِنْ هُنَا وَمِنْ هُنَا إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا» ۱ فوضع عمر إحدى يديه على الأخرى وأطرق إلى الأرض وخرج كأنما ينظر في رمد.

۳. ومن المجموع: قال شريح القاضي: كنت أفضى لعمر بن الخطاب، فأتاني يوما رجل، فقال: يا أبا أمية إن رجلا أودعني امرأتين إحداهما حره مهيرة والآخرى سرية، فجعلتهما في دار وأصبحت اليوم وقد ولدتا غلاما وجارية، وكلتاهما تدعى الغلام وتنتفي من الجارية، فاقض بينهما بقضائك، فلم يحضرني شيء فيهما، فأتيت عمر فقصصت عليه القصة، فقال: فيما قضيت بينهما؟ قلت: لو كان عندي قضاؤهما ما أتيتك، فجمع عمر جميع من حضره من أصحاب النبي صلى الله عليه وآله، وأمرني فقصصت عليهم ما جئت به، وشاورهم فيه، فكلهم ردّ الرأي إليّ وإليه، فقال عمر: لكن أعرف مفرعها وأين منزعها، قالوا: كأنك أردت ابن أبي طالب، قال: نعم وأين المذهب عنه؟ قالوا: فابعت إليه يأتيتك، فقال: لا، ثم شجنته من هاشم وأثره من علم يؤتى لها ولا يأتي، وفي بيته يؤتى الحكم، فقوموا بنا إليه، فأتينا أمير المؤمنين صلوات الله عليه، فوجدناه في حائط له يركل فيه على مسحاء و يقرأ أَيْحَسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدَى و يبكي، فأملهوه حتى سكن، ثم استأذنوا عليه، فخرج إليهم وعليه قميص قد نصّف أردانه، فقال: يا أمير المؤمنين ما الذي جاء بك؟ فقال: أمر عرض، وأمرني، فقصصت عليه القصة، فقال: «فيم حكمت فيها؟» قلت: لم يحضرني فيها حكم، فأخذ بيده من الأرض شيئا، ثم قال: «الحكم فيها أهون من هذا» ثم استحضر المرأتين وأحضر قدحا ثم دفعه إليّ إحداهما، فقال: «أحلبى فيه» فحلبت فيه، ثم وزن القدح ودفعه إلى الأخرى، فقال: «أحلبى فيه» فحلبت فيه، ثم وزنه، فقال لصاحبة اللبن الخفيف: «خذى ابنتك» ولصاحبة اللبن الثقيل: «خذى ابنك» ثم التفت إلى عمر فقال: «أما علمت أن الله تعالى حطّ المرأة عن الرجل، فجعل عقلها وميراثها دون عقله وميراثه، وكذلك لبنها دون لبنه؟» فقال له عمر: لقد أَرَادَكَ الْحَقُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ، وَلَكِنْ قَوْمِكَ أَبَوًا، فَقَالَ: «خَفِضْ عَلَيْكَ أَبَا حَفْصٍ إِنْ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا».

يقول علي بن موسى بن طاووس: ورأيت في كتاب «من قدمه علمه» تأليف هلال بن المحسن الصابي في حديث طويل عن بعض الكتّاب وقد سئل عن هذه المسألة: أن مولانا علي بن أبي طالب عليه السلام سبق إلى الجواب عنها، وذكر عن اللبن ما ذكره عليه السلام.

عين العبرة في غبن العترة، (احمدبن طاووس) ص ۱۵؛ عدة الداعي، (ابن فهد حلی)، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ إرشاد القلوب (للديلمي)، ج ۲، ص ۲۱۹

۱۳۹۶/۲/۵

۳۹۵) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۷ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَىٰ ۳

ترجمه

آیا نطفه‌ای نبود از منی‌ای که مقدر می‌شود؟!۱

سالروز برانگیخته شدن برترین پیام‌آور راه زندگی برای ابلاغ برترین پیام خدا به انسان بر همه رهپویان راه دوست مبارک باد.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«مَنِيٌّ» و «يَمْنَىٰ»

۱. و من طریف ما رووه فی المعنی الموصوف ما هو موجود فی خزانه الكتب بالرباط المعروف بتربة الاختلاطية بالجانب الغربي من بغداد فی ورقة من رق ملصقة بآخره كتاب اعلام الرسول تألیف المأمون من خلفاء بنی العباس و تاریخ الكتاب المذكور شوال سنة إحدى و خمسين و مائتين ما نسخه عن الحكم بن مروان عن جبير بن حبيب قال نزلت بعمر بن الخطاب نازلة قام لها و قعد و تريح و تعظوا ثم قال يا معشر المهاجرين ما عندكم فيها فقالوا يا أمير المؤمنين أنت المفزع و المتزع فغضب ثم قال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سديداً أما و الله إني و إياكم لنعرف ابن بجدتها الخبير بها فقالوا كأنك أردت ابن أبي طالب قال و أني يعدل بي عنه و هل طفحت حرة بمثله قالوا لو بعثت إليه قال هيهات هناك شمش من بنی هاشم و لحمه من رسول الله ص و أثره من علم يؤتى إليه و يأتي امضوا بنا إليه فأنصفوا و أفضوا نحوه و هو فی حائط له عليه تبان يتوكأ على مسحاته و هو يقول أ يحسب الإنسان أن يترك سدى أ لم يك نطفة من مني يمني ثم كان علقه فخلق فسوى و دموعه تجرى على خديه فأجهش القوم لبكائه ثم سكن و سكنوا و سأله عمر عن مسألته فأصدر إليه جوابها فلوى عمر يديه ثم قال و الله لقد أراذك الحق و لكن أبي قومك فقال له يا أبا حفص خفض عليك من هنا و من هنا إن يوم الفصل كان ميقاتاً فانصرف عمر و قد أظلم وجهه كأنما ينظر من ليل.

۲. عن الحكم بن مروان عن خير [جبير] بن حبيب قال: نزلت بعمر بن الخطاب نازلة قام لها و قعد و ترنح و تظفر ثم قال أيها الناس ما عندكم فيها قالوا يا أمير المؤمنين أنت المرجع و إليك المفزع قال يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سديداً. قال عبد الله بن إسماعيل عرف أنهم مدحوه بغير صفته و حلوه بغير حليته فلما رأى قول الاستهزاء منهم قال فقال لهم أما و الله إنكم لتعرفون ابن نجدتها الخبير بها قالوا و من ذاك كأنك تشير إلى علي بن أبي طالب فقال فأنى يعدل به عنه و هل طفحت حرة بمثله قالوا فلو دعوته فاتاك قال هناك شمش من هاشم و لحمه من الرسول و أثره من علم يؤتى لها و لا يأتي قال فتوجهوا إليه فوجدوه في بستان له يتركل على مسحاة و هو يقرأ أ يحسب الإنسان أن يترك سدى أ لم يك نطفة من مني يمني و دموعه تهمي على خديه فتركوه حتى فرغ من بكائه ثم سأله عمر المسألة فأصدر إليه جوابها فلوى عمر يديه و قال أما و الله إن الحق أراذك و لكن قومك أبوا عليك فقال له أمير المؤمنين خفض عليك من هنا و هنا أبا حفص إن يوم الفصل كان ميقاتاً فأظلم وجهه كأنما ينظر من ليل.

۳. در میان قراء سبعة، حفص از عاصم (و نه شعبه از عاصم)، و در میان قرائات عشر، يعقوب؛ و نیز در میان قرائات شاذه: ابن محيصن و حسن و جحدري، به صورت «يمني» قرائت کرده؛ و در بقیه قرائات «تمنى» قرائت شده است. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۰۴؛ البحر الحيط، ج ۱۰، ص ۳۵۴؛ الكامل المفصل فی القرائات الاربعة عشر، ص ۵۷۸) مرجع ضمير، در صورتی که «يمني» باشد، به کلمه «منى» برمی‌گردد؛ اما در صورتی که «تمنى» باشد، به «نطفة» برمی‌گردد. (مجمع البيان، ج ۱۰، ص ۶۰۴)

هر دو از ماده «منی» می‌باشند. این ماده در اصل به معنای «تقدیر» (=اندازه‌گیری) چیزی می‌باشد و یا اینکه حکمی در مورد آن چیز محقق گردد. به «منی» انسان و حیوانات از این جهت «منی» می‌گویند که خلقت آنها از این طریق مقدر شده است. (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۲۷۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۷۹) برخی گفته‌اند اصل این ماده به معنای «میل به حصول چیزی است که البته در آن نوعی تقدیر و اندازه‌گیری هم مد نظر باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۱۸۶) و «منی» همچنی به معنای «قصد» هم به کار رفته است (لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۳) که ممکن است «منی» اصطلاحی هم از این جهت باشد که بروز و ظهور نوعی قصد و میل است.

در تفاوت «نطفه» با «منی» هم توضیح داده‌اند که «نطفه» در اصل به معنای «آب قلیل» بوده است و به خاطر کثرت استعمالش در مورد «منی» کم‌کم فقط این معنا از آن فهمیده می‌شود؛ اما «منی»، از این جهت بر آن اطلاق می‌شود که فرزند از آن مقدر می‌گردد (الفروق فی اللغة، ص ۳۰۷)

«أمنی یمنی» را اغلب به همان معنای «مقدر کردن» دانسته‌اند و لذا تعبیر «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي» اشاره است به منی‌ای که به اراده خداوند انسان از آن مقدر می‌شود (تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۰۰) و برخی آن را هم معنای «منی الرجل» (منی از آن مرد خارج شد) دانسته‌اند [یعنی اشاره است به منی‌ای که از انسان خارج می‌شود]^۱ (کتاب الماء، ج ۳، ص ۱۲۱۹؛ لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۹۳) و حتی برخی تعبیر کرده‌اند که این به معنای ریختن منی در رَحِم می‌باشد (المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵).

«مَنِيَّةٌ» به معنای «مرگ» است از این جهت که برای همگان مقدر شده است.

«تَمَنَّى» (قصص/۸۲) به معنای آرزویی است که شخص در نظر گرفته است (معجم المقایس اللغة، ج ۵، ص ۲۷۶) و گفته‌اند در واقع یک نوع معین و مقدر کردن چیزی در ذهن است و چون غالباً بر اساس تخمین و گمان بوده است و غالباً نادرست درمی‌آمده، اغلب برای آرزوهای بی‌پشتوانه به کار می‌رود [در فارسی تعبیر «تمننا کردن» از همین ماده است].

«أُمْنِيَّةٌ» (حج/۵۲) هم صورتی است که از تمنای چیزی در ذهن حاصل می‌آید و جمع آن «أُمَانِيٌّ» (بقره/۷۸، نساء/۱۲۳) می‌باشد. وقتی به وزن تفعیل برود «مَنِي یمنی» (نساء/۱۱۹-۱۲۰) به معنای آن است که با مشتبه کردن امور، امنیه و آرزویی در شخصی ایجاد کنند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۸۰)

ماده «منی» با مشتقات فوق جمعا ۲۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

به لحاظ نحوی، «مِن مَنِيٍّ» جار و مجروری است که متعلق است به «نُطْفَةٌ»؛ و «یُمْنِي» فعل مجهول است که در مقام صفت برای «منی» می‌باشد.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

عجب از خودخواه فخر فروش! فقط از نطفه‌ای آفریده شده و سپس به صورت جنازه‌ای درمی‌آید و در بین این دو نمی‌داند که با او چه می‌شود.

۱. «استمناء» هم آن است که شخص خودش «منی» را طلب کند (کاری کند که منی از او خارج شود).

الكافی، ج ۲، ص ۳۲۹؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۲

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ عِيسَى بْنِ الضَّحَّاكِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع:
عَجَبًا لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَإِنَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ يَعُودُ جِيفَةً وَهُوَ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَا يَدْرِي مَا يُصْنَعُ بِهِ.^۱

(۲) امام حسین ع در فرازی از دعای عرفه می فرمایند:

خدایا ! ... به نعمت، [آفرینش] مرا آغاز کردی قبل از اینکه چیز قابل ذکری باشم؛ و مرا از خاک آفریدی، سپس در
صُلب‌ها سکونت دادی، ایمن از آسیب حوادث و گردش روزگار ...

پس آفرینش مرا از منی‌ای که مقدر شده [یا: منی‌ای که بیرون ریخته شده] ابداع نمودی؛ سپس مرا در ظلمت‌های سه‌گانه،
بین گوشت و پوست و خون، جای دادی؛ مرا بر آفرینش خود شاهد نگرداندی و چیزی از کارم را به خودم وانگذاشتی.
سپس مرا به دنیا آوردی در حالی که تمام و کامل بودم و در گهواره حفظم کردی در حالی که طفلی شیرخوار بودم و از
شیری گوارا غذایم دادی و ...

الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ۲، ص ۷۵

عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع فِي دُعَاءِ يَوْمِ عَرَفَةَ

... ابْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئًا مَذْكُورًا وَ خَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ أَمْنًا لِرَيْبِ الْمُؤْنِ وَ اخْتِلَافِ الدُّهُورِ

۲...

فَابْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثٍ، بَيْنَ لَحْمٍ وَ جِلْدٍ وَ دَمٍ، لَمْ تُشْهِدْنِي بِخَلْقِي، وَ لَمْ تَجْعَلْ إِلَيَّ
شَيْئًا مِنْ أَمْرِي.

ثُمَّ أَخْرَجْتَنِي إِلَى الدُّنْيَا تَامًا سَوِيًّا وَ حَفِظْتَنِي فِي الْمَهْدِ طِفْلًا صَبِيًّا وَ رَزَقْتَنِي مِنَ الْغِذَاءِ لَبَنًا مَرِيئًا...

تدبر

(۱) «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

گاه انسان چنین حساب می کند که به حال خود رها شده است، نه هدفی در آفرینش او بوده و نه برنامه‌ای برای زندگی
معین گردیده است. این انسان اگر به گذشته خود بنگرد، آیا نمی داند که زمانی نطفه‌ای بیش نبود و در این نطفه همه ابعاد

۱. شبیه این روایت از امام سجاده آمده است: عَلِيُّ بْنُ الْحَكَمِ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: عَجِبْتُ لِمُتَكَبِّرِ
الْفَخُورِ كَانَ أَمْسِ نُطْفَةٍ وَ هُوَ غَدًا جِيفَةً. (المحاسن، ج ۱، ص ۲۴۲؛ الكافی، ج ۲، ص ۳۲۸) و نیز از حضرت امیر ع هم قبلا گذشت: جلسه ۲۹۷، حدیث ۱

<http://yekaye.ir/al-maarij-70-26> و جلسه ۳۹۱، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-33>

۲. فَلَمْ أَزَلْ طَاعِنًا مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ فِي تَقَادُمِ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُطْفِكَ لِي وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ
الْكُفْرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَأْفَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّنًا عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي يَسِّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ
رُؤْفَتِ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ وَ سَوَائِعِ نِعْمَتِكَ

وجودی کنونی او نهفته بود؟ بویژه با پیشرفت علم ژنتیک، آیا واقعا قرار دادن آن همه حقیقت در یک نطفه که امکان تبدیل آن به این انسان را مهیا می‌کند، حکایت از یک برنامه و هدف جدی‌ای ورای او ندارد؟

(۲) «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

چگونه انسان گمان می‌کند که مهمل رها شده است در حالی که اگر تطورات خود را بنگرد، می‌بیند که از یک نطفه بی‌ارزش به این حد از کمال عقل و درک رسیده است؛ پس او سازنده‌ای دارد که برای او برنامه‌ای در نظر گرفته است که او را - بدون اینکه خودش بخواهد- از آنجا تا بدینجا آورده است؛ و سزاوار است به برنامه‌ای که او برای رشد نهایی‌اش تعیین کرده، تن دهد. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)

(۳) «أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنِي»

چرا کلمه «یمنی» را اضافه کرد و فقط به همین بسنده نکرد که بگوید: آیا فقط یک نطفه‌ای از منی‌ای نبود؟
الف. بر اساس اینکه «یمنی» را به معنای «مقدر شدن» بگیریم، چه بسا می‌خواهد اشاره کند به:
الف.۱. اینکه وقتی در حالت نطفه بودنش چنین همه چیز در وجودش مقدر و اندازه‌گیری شده بود، چرا الان گمان می‌کند که به حال خود رها شده است؟ (تدبر ۱)
الف.۲. ...

ب. بر اساس اینکه «یمنی» را به معنای عملیات خروج منی بگیریم، چه بسا می‌خواهد اشاره کند به:
ب.۱. شدت حقارت وی؛ یعنی این کسی که امروز با غرور چنین می‌گوید و با این سخنان دنبال بی‌قیدی و فرار از دستورات الهی است، همانی است که از یک منی‌ای که از محل خروج نجاست خارج می‌شد با چنان وضعی خارج شده است.
(تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۷)
ب. ...

۱۳۹۶/۲/۶

۳۹۶) سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۸ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى

ترجمه

سپس عَلَقَه‌ای [شبیهِ خون منعقد شده‌ای] بود، پس آفرید، پس سامان داد.

نکات ترجمه

«عَلَقَةً»

ماده «علق» در اصل دلالت دارد بر آویختن چیزی به چیزی که برتر از اوست؛ و به همین جهت، به «زالو» «عَلَقَ» گفته می‌شود؛ همچنین به خون «لخته شده‌ای که هنوز کاملاً خشک نشده» «علقه» گویند چون حالت چسبندگی دارد و به صورت آویزان باقی می‌ماند. درباره این کلمه علاوه بر توضیحی که در جلسه ۳۵۱ ارائه شد، به اشاره یکی از اعضای محترم کانال، مستند علمی کوتاهی هم از اینکه بر اساس تحقیقات امروزی، انتخاب این واژه چه اندازه متناسب با این مرحله از تکون جنین بوده است، ارائه گردید. <http://yekaye.ir/al-alaq-96-2>

«فَسَوَّى» = ف + «سَوَّى»

ماده «سوی» دلالت بر رعایت اعتدال در خلقت از جهت نظم و کمال و تدبیر در شیء می‌کند که در جلسه ۱۳۴ در این باره توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/ash-shams-091-07>

حدیث

۱) امام سجاده در فرازی از دعایی که بعد از نماز شب‌هایشان می‌خواندند، چنین با خدای خویش مناجات می‌کردند:
 ... بار خدایا، مرا از آبی پست، از صلیبی که استخوان‌های آن درهم فشرده بود و راههای باریک به تنگنای رَحِم - در پس آن پرده‌ها که بر آن پوشیده‌ای - فرو افکندی. مرا از حالی به حالی در آوردی، تا آنگاه که صورتی تمام یافتم و اعضا و جوارح من قوام گرفت، آن‌سان که در کتاب خود (مومنون/۱۴) آورده‌ای: نطفه‌ای آنگاه علقه‌ای (شبیبه لخته خون) آنگاه مضغه‌ای (شبیبه گوشت جویده)، آنگاه استخوانی، و بر آن استخوان گوشت پوشانیدی، سپس مرا آفرینشی دیگر دادی، چنان که خود خواستی. تا آنگاه که نیازمند روزی تو شدم و از فریادرسی فضل و احسان تو بی‌نیاز نبودم، از مازاد آب و غذایی قوت مرا مقرر داشتی که به بنده خود روزی می‌دادی، همان بنده‌ای که مرا در درون او در قرارگاه رَحِمش نشانیدی.
 پروردگارا! اگر مرا در این حالات به توان خود وا می‌گذاشتی یا ناچارم می‌ساختی که از نیروی خویش مدد جویم، نه توانم می‌بود و نه نیرویی. لیکن تو مرا از روی فضل و احسان، به مهربانی و لطف، غذایی لطیف دادی و آن مهربانی و لطف را تا این زمان که هستم همچنان از من دریغ نداشته‌ای؛ سایه نیکی‌ات هیچگاه از سرم برداشته نشد، و احسان تو در حقم هیچگاه درنگ نکرد؛ با این همه، اعتمادم به روزی دادن تو استواری نگرفته است تا خود را وقف آن چیزی کنم که حظ مرا نزد تو افزون می‌کند...

الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، دَعَاءُ ۳۲؛ (اقتباس از ترجمه آیتی)

(وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ لِنَفْسِهِ فِي الْاِعْتِرَافِ بِالذَّنْبِ)

... اللَّهُمَّ وَأَنْتَ حَدَرْتَنِي مَاءً مَهِينًا مِنْ صُلْبِ مُتَضَائِقِ الْعِظَامِ، حَرَجِ الْمَسَالِكِ إِلَى رَحِمِ ضَيْقَةٍ سَتَرْتَهَا بِالْحُجُبِ، تُصَرِّفُنِي حَالًا عَنْ حَالٍ حَتَّى أَنْتَهَيْتَ بِي إِلَى تَمَامِ الصُّورَةِ، وَأَثَبْتَ فِي الْجَوَارِحِ كَمَا نَعَتَ فِي كِتَابِكَ: نُطْفَةٌ ثُمَّ عَلَقَةٌ ثُمَّ مُضْغَةٌ ثُمَّ عِظْمٌ ثُمَّ كَسَوْتَ الْعِظَامَ لَحْمًا، ثُمَّ أَنْشَأْتَنِي خَلْقًا آخَرَ كَمَا شِئْتَ؛ حَتَّى إِذَا احْتَجْتُ إِلَى رِزْقِكَ، وَلَمْ أُسْتَعِنْ عَنْ غِيَاثِ فَضْلِكَ، جَعَلْتَ لِي قُوَّةً مِنْ فَضْلِ طَعَامٍ وَ شَرَابٍ أَجْرَيْتَهُ لِمَتِكَ الَّتِي أَسْكَنْتَنِي جَوْفَهَا، وَ أَوْدَعْتَنِي قَرَارَ رَحِمِهَا. وَ لَوْ تَكَلَّمْتَنِي يَا رَبِّ فِي تِلْكَ الْحَالَاتِ إِلَى حَوْلِي، أَوْ تَضَطَّرُّنِي إِلَى قُوَّتِي لَكَانَ الْحَوْلُ عَنِّي مُعْتَرِلًا، وَ لَكَانَتِ الْقُوَّةُ مِنِّي بَعِيدَةً. فَغَدَوْتَنِي بِفَضْلِكَ غَدَاءَ الْبَرِّ اللَّطِيفِ، تَفَعَّلْ ذَلِكَ

بِي تَطَوُّلاً عَلَىٰ إِلَٰهِي غَايَتِي هَذِهِ، لَا أُعَدُّمُ بَرَكًا، وَلَا يُبَطِّئُ بِي حُسْنُ صَنِيعِكَ، وَلَا تَتَأَكَّدُ مَعِ ذَلِكَ ثِقَتِي فَأَتَفَرِّغَ لِمَا هُوَ أَحْظَىٰ لِي عِنْدَكَ.

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

هنگامی که نطفه در رحم واقع شد، چهل روز در آنجا قرار می‌گیرد و چهل روز علقه [شبهه خون لخته شده] می‌شود؛ و چهل روز مضغه [شبهه تکه گوشت جویده‌ای] می‌شود، سپس خداوند دو فرشته آفریننده را مبعوث می‌کند و به آنها گفته می‌شود: آن گونه که خداوند اراده کرده است، او را مذکر یا مؤنث بیافرینید، او را صورت دهید و اجل و رزق و مرگ و شقی یا سعید بودنش را بر او بنویسید و میثاقی که با خدا در عالم ذر بسته را بین چشمانش ثبت کنید؛ پس هنگامی که زمان خروج او از شکم مادرش نزدیک می‌شود، فرشته‌ای را بر او مبعوث می‌کند که به او «زاجر» [= نهیب‌زننده] گفته می‌شود؛ پس او را نهیبی می‌زند که از آن به فرزند می‌افتد، میثاق را فراموش می‌کند و به روی زمین درمی‌آید در حالی که از نهیب آن فرشته گریان است.

الکافی، ج ۶، ص ۱۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَىٰ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَجْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رَبَابٍ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيُنَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ يَقُولُ:

إِذَا وَقَعَتِ النُّطْفَةُ فِي الرَّحِمِ اسْتَقَرَّتْ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ عَلَقَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ تَكُونُ مُضْغَةً أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَيْنِ خَلَّاقَيْنِ فَيُقَالُ لَهُمَا اخْلُقَا كَمَا يُرِيدُ اللَّهُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَىٰ صَوْرَاهُ وَ اَكْتُبَا أَجْلَهُ وَ رِزْقَهُ وَ مَنِيَّتَهُ وَ شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا وَ اَكْتُبَا لِلَّهِ الْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَهُ عَلَيْهِ فِي الدَّرِّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ فَإِذَا دَنَا خُرُوجَهُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكَاً يُقَالُ لَهُ زَاجِرٌ فَيَزَجِرُهُ فَيَفْرَعُ فَرَعًا فَيَنْسَى الْمِيثَاقَ وَ يَقَعُ إِلَى الْأَرْضِ يَبْكِي مِنْ زَجْرَةِ الْمَلِكِ.^۱

تدبر

(۱) «ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ»

اگر آیه قبل تمرکزش بر هشداد انسان نسبت به وضعیت اولیه آفرینش‌اش است؛ به نظر می‌رسد، این آیه تمرکز بحث را بر مراتب تطور و تحولی که در آدمی رخ داده است، قرار می‌دهد:

انسان چنین حساب می‌کند که به حال خود رها شده است در حالی که او را از وضعیت نطفه [که وضعیتی بتنهایی بی‌خاصیت است: «منی» انسان، وقتی بدون اینکه لقاح صورت گیرد رها شود، بی‌هیچ اثری از بین می‌رود] در وضعیت علقه [که ظاهراً اولین مرحله‌ای است که بعد از انجام لقاح، مسیر زندگی را شروع می‌کند] قرار داد؛ ابتدا خلقتی انجام داد و سپس سر و سامانش داد.

۱. در جلسه ۳۱۰ (بویژه در پی‌نوشت دوم) احادیث دیگری گذشت که همگی را می‌توان به اینجا هم مربوط دانست.

یعنی چه بسا می‌خواهد بفرماید: اگر انسان به حال خود رها شده بود، در آن صورت چرا بعد از خلقت نخستینش، آن را سر و سامان داد و سیری وجودی برایش مقدر نمود؟!
به تعبیر دیگر، اگر به فرض محال، آن نطفه‌ای که از بین رفت، حق داشته باشد که خود را «به حال خود رها شده» بداند، انسانی که زمانی همانند آن نطفه بود، اما این مراحل را درنوردید، بدون اینکه خودش دخالتی داشته باشد (جلسه قبل، حدیث ۲) او دیگر نباید خود را «به حال خود رها شده» بپندارد.

۲) «فَخَلَقَ فَسَوَّى»

اینکه فرمود «آفرید، پس سر و سامان داد» و نفرمود: «آفرید و سر و سامان داد» نشان می‌دهد، این سر و سامان دادن، مرحله‌ای بعد از آفرینش اولیه است. مقصود از این سر و سامان دادن (سوئی) چیست؟
الف. احتمالا اشاره‌ای است به آن مرحله‌ای که صورت‌دهی می‌شود و اعضایش از هم متمایز می‌گردند (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷)؛ یعنی از حالت گوشتی بی‌شکل و بی‌تعین (مُضَغَه: شبیه گوشت جویده شده) - که در این مرحله با هیچ حیوانی هم تمایز واضحی ندارد، و حتی مذکر و مونث بودنش هم معلوم نیست (حدیث ۲) - به حالت یک انسانی که تمام اندامهایش از هم مجزا می‌شود و سر و سامان خاصی پیدا می‌کند، درمی‌آید.

ب. چه بسا اشاره است به همان مرحله دمیدن روح در بدن (جلسه ۱۶۶، تدبیر ۲، <http://yekaye.ir/sad-038-71-2>) و جلسه ۳۶۸، تدبیر ۴ (<http://yekaye.ir/al-qyiamah-75-4>) البته از ابن‌عباس و مقاتل دقیقا معکوس این مطلب، روایت شده است، یعنی به آنها نسبت داده شده که گفته‌اند: «خلق» یعنی روح در آن دمیده شد؛ و «سوئی» یعنی اعضایش کامل گشت (به نقل از تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۷۳۸)

ج. ...^۱

۳) «ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى»

با توجه به اینکه قوام هر برهانی به «حد وسط» آن است؛ به نظر می‌رسد این آیه دست کم دو برهان بر اثبات خدا اقامه کرده است: یعنی توجه به «خالقیت» خدا، که تقریر معروف فلسفی آن، همان «برهان وجوب و امکان» است؛ و دوم توجه به «تسویه» که تقریر معروف فلسفی آن، همان «برهان نظم» (یا برهان اتقان صنع) است؛ بویژه که مخاطب کسی است که گویی خدا را قبول ندارد و خود را رها شده در عالم می‌پندارد.

در واقع می‌فرماید: اگر آفرینشی در کار است، که هست، پس تو به حال خود رها شده نیستی؛

۱. مرحوم طبرسی دو قول دیگر را هم درباره این آیه برشمرده است که چون به نظر می‌رسد فقط یک حدس و گمان است و نه مستند به حدیثی از معصوم است و نه مستند به معنای لغوی، در متن نیاوردم:

(۱) قیل فسواه إنسانا بعد الولادة و أكمل قوته؛ و

(۲) قیل معناه فخلق الأجسام فسواها للأفعال و جعل لكل جارحة عملا يختص بها

اگر سر و سامان دادنی در کار است، که هست، پس تو به حال خود رها شده نیستی.

تقریر دو برهان فلسفی در اثبات خداوند متعال

پیشاپیش از اینکه برهان‌ها شاید دشوار باشد، پوزش می‌خواهم. حالت ساده شده این برهان‌ها، در حدی که بنده می‌شناسم، دارای اشکالات فلسفی‌ای است که اذهان قوی را قانع نمی‌کند. (تدبرهای ۴ و ۵)

۴) «فَخَلَقَ»

برهان وجود و امکان

الف. هر چیزی که فرض کنید، منطقاً از دو حال خارج نیست:

یا «ممکن است موجود باشد»

یا «ممکن نیست موجود باشد».

چیزی که ممکن نیست موجود باشد، پس حتماً نیست؛ پس با او کاری نداریم (اصطلاحاً «ممتنع‌الوجود» است)

ب. چیزی که «ممکن است موجود باشد» منطقاً از دو حال خارج نیست:

یا علاوه بر این، ممکن هم هست که موجود نباشد، یعنی «ممکن است موجود باشد یا موجود نباشد» (اصطلاحاً

«ممکن‌الوجود» است)،

یا «ممکن نیست موجود نباشد» یعنی «ممکن است که موجود باشد و ممکن نیست که موجود نباشد»؛ پس «حتماً موجود

است» (اصطلاحاً «واجب‌الوجود» است).

ج. «ممکن‌الوجود»ی موجود است.

دلیل: موجود (یا موجودات)ی را می‌شناسیم که وجود دارد (دارند) و می‌دانیم که «ممکن‌الوجود» می‌باشد (می‌باشند).

دست کم، «خودم»! می‌دانم که الان هستم (پس ممتنع‌الوجود نیستم) و لاقلاً زمانی بوده که من نبوده‌ام (پس واجب‌الوجود

نیستم)؛ و چون حالت چهارمی فرض ندارد، پس هستم و «ممکن‌الوجود» هستم.

نتیجه

اگر «ممکن‌الوجود»ی موجود است، حتماً باید واجب‌الوجودی باشد که او را آفریده باشد؛ زیرا «ممکن‌الوجود» به‌خودی

خود، نه وجود برایش ضرورت دارد و نه عدم؛ می‌تواند باشد، و می‌تواند نباشد؛ یعنی دو کفه وجود و عدم برای او مساوی

است؛ پس اگر «هست»، غیر او این کفه وجودش را سنگین‌تر کرده است. آن موجودی که این کفه وجودش را سنگین‌تر کرده،

نمی‌شود که خودش صرفاً ممکن‌الوجود باشد؛ چون او هم مثل این دو کفه وجود و عدمش یکسان است.

پس اگر ممکن‌الوجودی در عالم هست (که هست)؛ پس حتماً واجب‌الوجودی هست که او را آفریده (به عرصه وجود

آورده) است.

۵) «فَسَوَّى»

برهان نظم

الف. هر موجود منظم (= سامان‌مند، دارای سر و سامان خاص) که در عالم یافت شود (در بحث ما در این آیه: انسان، بلکه خودم) دارای اجزایی است که روابط واقعی‌ای بین اجزای آن یافت می‌شود که آن روابط است که او را این گونه سامان خاص داده است؛ به نحوی که اگر آن روابط نبود، این موجود منظم هم در کار نبود.

ب. اگر روابطی واقعی بین اجزائی برقرار است، پس واقعیتی فراتر از آن اجزاء در کار است که آن اجزاء در محضر آن واقعیت، حضور داشته، و امکان برقراری روابط واقعی بین آنها مهیا شده است؛ و واقعیت آن بستر مشترک، قطعاً فراتر از (= در طول) واقعیت این اجزایی است که با هم مرتبط شده‌اند.

ج. آن واقعیت فراتر، که امکان این روابط را مهیا نموده، نمی‌تواند خود این واقعیت (موجود منظم) باشد که آن اجزاء در روابط با هم، این را پدید آورده‌اند؛ زیرا این واقعیت، متاخر از آن اجزاست؛ در حالی که آن اجزاء برای اینکه بتوانند با هم رابطه داشته باشند، باید به واقعیتی فراتر از خود تکیه می‌کردند. (توجه شود که این تقدم و تاخر، رتبی و طولی است، نه زمانی)

نتیجه

وجود هر نظم (روابط واقعی، سامان‌مندی) در هر موجود منظم، دلالت بر وجود واقعیتی ورای آن موجود منظم و اجزای او دارد که اگر آن واقعیت نبود، این نظم امکان نداشت حاصل شود.

۱۳۹۶/۲/۷

۳۹۷ (سوره قیامت (۷۵) آیه ۳۹ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى

ترجمه

آنگاه، از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

مرجع ضمیر «ه» در «مِنهُ» را غالباً «انسان» دانسته‌اند؛ و البته می‌توان مرجع آن را «منی» دانست. (مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۷) «الزَّوْجَيْنِ» مفعول برای «جعل» است.

«الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» را عموماً «بدل» برای «الزَّوْجَيْنِ» دانسته‌اند (اعراب القرآن (نحاس)، ج ۵، ص ۶۱) که در این صورت باید به این صورت ترجمه شود: «از او قرار داد دو زوج را: مذکر و مونث»؛ اما به نظر می‌رسد بتوان آنها را «صفت» برای زوجین هم دانست که این گونه ترجمه شود: «از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث را»

حدیث

(۱) به امام باقر ع عرض شد: فدایتان شوم! شخصی برای حامله دعا می‌کند که خداوند آنچه را در شکم او گذاشته، پسری سالم قرار دهد.

حضرت فرمود: این دعا را تا زمانی که دوره بارداری به چهارماهگی برسد انجام دهد؛ چرا که جنین چهل شب نطفه است، و چهل شب علقه [شبهه لخته خون] است و چهل شب مضعه [شبهه گوشت جویده] است.

وقتی این چهار ماه تمام شد، خداوند دو فرشته آفریننده را برمی‌انگیزاند؛

آنها می‌پرسند: خدایا! چه بیافرینیم؟ مذکر یا مؤنث؟ سعادت‌مند یا شقاوت‌مند؟

پس پاسخ می‌گیرند.

آنگاه می‌گویند: پروردگارا! روزی‌اش چیست، اجل و مدت‌ش چقدر باشد؟

پس پاسخ می‌گیرند.

و میثاقش [= عهدی که در عالم ذر بر اذعان به ربوبیت خداوند بسته شده] در مقابل دیدگانش است که به آن می‌نگرد؛ و همواره در شکم مادرش ایستاده است [سرش رو به بالاست؛ یا بر سر آن میثاق است] تا زمانی که زمان خروجش نزدیک می‌شود؛ آنگاه خداوند فرشته‌ای به سوی او می‌فرستد که نهیبی می‌زند که خارج می‌شود و میثاق را فراموش می‌کند.

الکافی، ج ۶، ص ۱۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ أَوْ غَيْرِهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ يَدْعُو لِلْحُبْلَى أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ مَا فِي بَطْنِهَا ذَكَرًا سَوِيًّا قَالَ يَدْعُو مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنَّهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً نُطْفَةٌ وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً عَلَقَةٌ وَ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً مُضَعَّةٌ فَذَلِكَ تَمَامُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكَ يَخْلُقُ خَلْقَيْنِ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا نَخْلُقُ ذَكَرًا أَمْ أُنْثَى شَقِيًّا أَوْ سَعِيدًا فَيَقَالُ ذَلِكَ فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ مَا رِزْقُهُ وَ مَا أَجَلُهُ وَ مَا مُدَّتُهُ فَيَقَالُ ذَلِكَ وَ مِيثَاقُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ لَا يَزَالُ مُتَّصِبًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ حَتَّى إِذَا دَنَا خُرُوجُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ مَلَكَ فَزَجَرَهُ زَجْرَةً فَيَخْرُجُ وَ يَنْسَى الْمِيثَاقَ.^۱

۱. در جلسه قبل (حدیث ۲) حدیثی نزدیک به مضمون فوق گذشت و در جلسه ۳۱۰ (بویژه در پی‌نوشت دوم) احادیث دیگری گذشت که همگی را

می‌توان به اینجا هم مربوط دانست. <http://yekaye.ir/al-hajji-22-5>

همچنین روایات زیر درباره اینکه چرا جنین دختر یا پسر می‌شود توضیحاتی داده است:

قَالَ عِمْرَانُ الصَّابِيُّ: مَا بَالُ الرَّجُلِ إِذَا كَانَ مُؤْتَنًا وَ الْمَرْأَةُ إِذَا كَانَتْ مُذَكَّرَةً؟

قَالَ الرَّضَاعُ: عَلَتْ ذَلِكَ أَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا حَمَلَتْ وَ صَارَ الْغُلَامُ مِنْهَا فِي الرَّحِمِ مَوْضِعَ الْجَارِيَةِ كَانَ مُؤْتَنًا وَ إِذَا صَارَتْ الْجَارِيَةُ مَوْضِعَ الْغُلَامِ كَانَتْ مُذَكَّرَةً وَ ذَلِكَ أَنَّ مَوْضِعَ الْغُلَامِ فِي الرَّحِمِ مِمَّا يَلِي مِيَامِنَهَا وَ الْجَارِيَةَ مِمَّا يَلِي مِيَاسِرَهَا وَ رَبَّمَا وَلَدَتِ الْمَرْأَةُ وَ لَدَيْنَ فِي بَطْنِ وَاحِدٍ فَإِنَّ عَظْمَ ثَدْيِهَا جَمِيعًا تَحْمِلُ تَوَاطِينَ وَ إِنَّ عَظْمَ أَحَدِ ثَدْيَيْهَا كَانَ ذَلِكَ دَلِيلًا عَلَى أَنَّهُ تَلَدٌ وَ أَحَدًا لَا أَنَّهُ إِذَا كَانَ الثَّدْيُ الْأَيْمَنُ أَعْظَمَ كَانَ الْمَوْلُودُ ذَكَرًا وَ إِذَا كَانَ الْأَيْسَرُ أَعْظَمَ كَانَ الْمَوْلُودُ أُنْثَى وَ إِذَا كَانَتْ حَامِلًا فَضَمِرَ ثَدْيِهَا الْأَيْمَنُ فَإِنَّهَا تُسْقِطُ غُلَامًا وَ إِذَا ضَمِرَ ثَدْيِهَا الْأَيْسَرُ فَإِنَّهَا تُسْقِطُ أُنْثَى وَ إِذَا ضَمِرَا جَمِيعًا تُسْقِطُهُمَا جَمِيعًا. (مناقب آل‌آبی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۳۵۴)

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَوْمًا وَ يَدُهُ عَلَى عَاتِقِ سَلْمَانَ وَ مَعَهُ الْحَسَنُ ع حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَمَّا جَلَسَ جَاءَهُ رَجُلٌ عَلَيْهِ بُرْدٌ خَزٌّ - فَسَلَّمَ وَ جَلَسَ بَيْنَ يَدَيْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسَائِلَ - فَإِنَّ أُنْتَ خَرَجْتَ مِنْهَا عَلِمْتُ أَنَّ الْقَوْمَ نَالُوا مِنْكَ - وَ أَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِكَ - وَ إِنَّ أُنْتَ لَمْ تَخْرُجْ مِنْهَا عَلِمْتُ أَنَّكَ وَ الْقَوْمُ شَرَعُ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: سَلْ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحَسَنَ فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ بَوَاجِهِهِ عَلَى الْحَسَنِ ع فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي أَخْبِرْنِي ... وَ أَخْبِرْنِي عَنِ الرَّجُلِ يَلِدُ لَهُ الْأَوْلَادُ مِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُ أَبَاهُ وَ أَعْمَامَهُ - وَ مِنْهُمْ مَنْ يُشَبِّهُ أُمَّهُ وَ أَحْوَالَهُ فَكَيْفَ هَذَا فَقَالَ

(۱) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»

طراحی رابطه زوجین در متن خلقت، از شواهدی است که نشان می‌دهد انسان موجودی است که برایش برنامه‌ای در نظر گرفته‌اند و به حال خود رها شده، نیست.

توضیح تفصیلی

در آیات قبل، ابتدا گلایه شد که چرا انسان گمان می‌کند که به حال خود رها شده است؟!

آنگاه، پس از اینکه اشاره کرد که انسان را از نطفه‌ای از منی آفرید و آن را علقه‌ای قرار داد و آفرینش و سامان‌دهی خاصی را در وی اعمال کرد، فرمود آنگاه، از او قرار داد دو زوج مذکر و مونث.

درواقع، اینکه خلقت انسان در قالب دو زوج مذکر و مونث قرار گرفته، اشاره است به نظم خاصی در وجود انسان، که دلالت دارد بر اینکه غایت و برنامه‌ای در کار او بوده است:

یعنی هر انسانی در متن آفرینشش، ربط و نسبتی واقعی بین او و یک موجود دیگر قرار داده‌اند که این ربط و نسبت است که امکان بقای انسان در جهان را مهیا کرده است؛ پس برنامه‌ای خارج از او از ابتدا او را دربر گرفته است؛ وقتی چنین است، پس او را بی‌برنامه و بی‌هدف در عالم رها نکرده‌اند.

(۲) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى»

طراحی رابطه زوجین در متن خلقت، از شواهدی است که نشان می‌دهد انسان موجودی است وابسته، و نه خودبسنده؛ و لذا جایی برای مغرور شدن و گردنکشی او در برابر خدا باقی نمی‌گذارد.

در حقیقت، زوجیت در موجودات از علائم نیازمندی آنها به موجودی است که او خود تک و بی‌همتا است؛ زیرا هر موجودی که زوجی دارد، یک وابستگی و نیازمندی متقابلی بین او و زوجش وجود دارد که نشان می‌دهد هیچ‌یک خودبسنده نیستند.

الْحَسَنُ ع: نَعَمْ ... وَ أَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي يُلِدُ لَهُ أَوْلَادٌ - فَإِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ - فَإِنَّ الْوَلَدَ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ - وَإِذَا سَبَقَتْ مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ يُشْبِهُ أُمَّهُ وَ أَوْحَالَه (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۵)

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ الرَّجُلَ رَبَّمَا أَشْبَهَ أَوْحَالَه وَ رَبَّمَا أَشْبَهَ أَبَاهُ وَ رَبَّمَا أَشْبَهَ عُمُومَتَهُ فَقَالَ إِنَّ نُطْفَةَ الرَّجُلِ بِيضَاءُ غَلِيظَةٌ وَ نُطْفَةُ الْمَرْأَةِ صَفْرَاءُ رَقِيْقَةٌ فَإِنْ غَلَبَتْ نُطْفَةُ الرَّجُلِ نُطْفَةَ الْمَرْأَةِ أَشْبَهَ الرَّجُلُ أَبَاهُ وَ عُمُومَتَهُ وَ إِنْ غَلَبَتْ نُطْفَةُ الْمَرْأَةِ نُطْفَةَ الرَّجُلِ أَشْبَهَ الرَّجُلُ أَوْحَالَه. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴)

أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ أَخْبَرَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الْمَوْلُودُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ عَمَهُ قَالَ إِذَا سَبَقَ مَاءُ الرَّجُلِ مَاءَ الْمَرْأَةِ فَالْوَلَدُ يُشْبِهُ أَبَاهُ وَ عَمَهُ وَ إِذَا سَبَقَ مَاءُ الْمَرْأَةِ مَاءَ الرَّجُلِ يُشْبِهُ الرَّجُلَ أُمَّهُ وَ خَالَه. (علل الشرائع، ج ۱، ص ۹۴)

و رَوَى أَنَّهُ ص قَالَ: إِذَا غَلَبَ مَاءُ الرَّجُلِ يَكُونُ ذَكَرًا وَ يَعُودُ شَبْهَهُ إِلَيْهِ وَ إِلَى أَقَارِبِهِ وَ إِذَا غَلَبَ مَاءُ الْمَرْأَةِ فَالْوَلَدُ يُشْبِهُهُ. (بحار الأنوار،

۳) «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»

قرار دادن زوجیت در متن آفرینش انسان، موجب می‌شود که نظام خانواده تفاوت بنیادین با نظامات اجتماعی داشته باشد؛ که توجه به این تفاوت، می‌تواند طرحی عمیق‌تر در زمینه احیای حقوق و جایگاه زنان رقم بزند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی و مساله فمینیسم

از مسائلی که امروزه زیاد مطرح می‌شود مساله آزادی و حقوق زنان، و برابری زن و مرد است؛ اما نکته مهمی که در این بحثها نادیده گرفته می‌شود این است که تفاوت زن و مرد، از جنس تفاوت‌های کارگر و کارفرما، ثروتمند و فقیر، ارباب و رعیت، و سایر تفاوت‌های اجتماعی‌ای که نهضت‌های برابری‌جویانه در صدد غلبه بر آنها بودند، نیست:

تفاوت‌های مذکور، بیش از هر چیز، ناشی از وضعیت‌های محیطی و اجتماعی بوده است (در ذات هیچ انسانی ثبت نشده که باید کارگر باشد یا کارفرما، ارباب باشد یا فقیر، و ...) اما تفاوت زن و مرد، تفاوتی است که در متن خلقت تعبیه شده است. این تفاوت، به معنای برتری یکی از این دو بر دیگری نیست؛ چرا که زن و مرد هر دو در «انسان» بودن مشترک‌اند؛ اما در عین حال، این تفاوت، صرفاً تفاوتی نیست که وضعیت‌های اجتماعی بر آنها تحمیل کرده باشد که بتوان از کنار گذاشتن آن سخن گفت؛ بلکه تا آنجا که به متن آفرینش مربوط می‌شود، اقتضائات متفاوتی در این دو رقم خورده، که همان گونه که نادیده گرفتن «انسان» بودن این دو، به هر دوی اینها لطمه می‌زند؛ نادیده گرفتن این اقتضائات متفاوت هم به هر دوی اینها لطمه می‌زند.

درواقع، در تاریخ بشر، غالباً، «مرد» به عنوان «نمونه آرمانی انسان» قلمداد می‌شده؛ و زن در موقعیت درجه دو قرار می‌گرفته است؛ که این نارواست؛ اما جبران این امر ناروا، در گروهی این نیست که اصل تفاوت‌ها و اقتضائات آنها را منکر شویم؛ بلکه در گروهی این است که این تفاوت‌ها را به معنای برتری یکی بر دیگری ندانیم.

متأسفانه، الگوی «مرد»، به عنوان نمونه آرمانی» حتی در جنبش‌های فمینیستی (= زن‌سالاری) هم رواج دارد: آنها برای ارزش دادن به زن، صرفاً بر چیزهایی که برای مردان مهم است، (مانند رسیدن به مقامات بالای سیاسی و اقتصادی) اصرار دارند و برخی از لذت‌ها و ویژگی‌هایی که اساساً مال زنان است، و مردان هیچ تجربه‌ای از آن ندارند، (مانند لذت مادری، عاطفه مادری) نادیده می‌گیرند تا جایی که هر سخنی درباره احیای حقوق زن، که بخواهد این ابعاد را هم جدی بگیرد، به عنوان دیدگاه‌های واپس‌گرایانه مورد مخالفت قرار می‌گیرد!

به قول شهید مطهری، سه گونه مواجهه با «زن» در تاریخ بشر شده است:

مواجهه به عنوان «شیء گرانبها» (یعنی «زن» بودن وی چنان برجسته بود که «انسان» بودن وی و برابری وی با مرد در انسانیت به غفلت سپرده شد؛ زن خیلی خوب بود، اما صرفاً به عنوان کالای نفیسی در اختیار مرد، و نه دارای فعالیت‌های انسانی‌ای از خودش؛ که غالباً در گذشته تاریخ این گونه بوده)؛

مواجهه به عنوان «انسان بی‌بها» (به برابری وی با مرد بقدری اصرار شد که ابعاد متمایز زن مورد غفلت واقع شد، و لذا آن جایگاه متعالی‌ای که در طول تاریخ، زن ایفا می‌کرد و تمایز خودش را در برابر مردان حفظ می‌کرد و برای مردان دست‌نیافتنی می‌نمود، از دست داد)؛

ولی اسلام او را «انسان گرانبها» می‌خواهد: یعنی هم ویژگی‌ها و تمایزات زنانه‌اش که او را در چشم مردان متمایز و متعالی می‌گرداند، حفظ شود؛ و هم ویژگی‌های انسانی‌اش که فعال بودن و مسئول بودن وی در ابعاد اجتماعی را جدی بگیرد. این مبنایی است که شهید مطهری در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» در پیش گرفته و بنده هم در آن را بسط داده‌ام. برای مختصری از آن تحلیل، می‌توانید به مقاله زیر،

<http://www.souzanchi.ir/islamic-paradigm-for-analyzing-problems-of-the-woman-and-family>

و به طور تفصیلی‌تر به کتاب «نظام حقوق زن در اسلام» (شهید مطهری) و یا به دو کتاب «روایت مطهر، ج ۳» و «جنسیت و دوستی، مواجهه‌ای اسلامی با مساله رابطه دختر و پسر» (سوزنچی) مراجعه کنید.

۳۹۸) سوره قیامت (۷۵) آیه ۴۰ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

۱۳۹۶/۲/۸

ترجمه

آیا آن [که چنین کرد] توانا نیست بر آنکه مردگان را زنده کند؟!

حدیث

۱) روایت شده است که وقتی این آیه نازل شد که «آیا آن [که چنین کرد] توانا نیست بر آنکه مردگان را زنده کند؟!» پیامبر اکرم ص فرمود: خدایا تو منزه‌ی، بله، [تواناست]. این مضمون از بسیاری از امامان^۱ هم روایت شده است؛ و بسیاری از صحابه^۲ نیز این را از پیامبر ص روایت کرده‌اند... مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۰۸

۱. در مجمع البیان، در ادامه آمده است: «وَهُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع» و در عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳ هم درباره امام رضا ع آمده است:

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَجَاءَ بْنَ أَبِي الضَّحَّاكِ يَقُولُ بَعَثَنِي الْمَأْمُونُ فِي إِشْخَاصِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع مِنَ الْمَدِينَةِ... كَانَ إِذَا قَرَأَ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ عِنْدَ الْفَرَاغِ مِنْهَا: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بَلَى.

۲. در الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۹۶ این روایات از صحابه نقل شده است:

و أخرج عبد بن حميد و ابن الأثير في المصاحف عن صالح أبي الخليل قال كان النبي صلى الله عليه و سلم إذا قرأ هذه الآية أليس ذلك بقادرٍ على أن يحيي الموتى قال رسول الله صلى الله عليه و سلم سبحان ربي و بلى

و أخرج ابن مردويه عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه و سلم كان إذا قرأ أليس ذلك بقادرٍ على أن يحيي الموتى قال سبحانك اللهم و بلى و أخرج البخاري في تاريخه عن أبي امامة قال صليت مع رسول الله صلى الله عليه و سلم بعد حجة فكان يكثر من قراءة لا أقسم بيوم القيامة فإذا قال أليس ذلك بقادرٍ على أن يحيي الموتى سمعته يقول بلى و أنا على ذلك من الشاهدين

و أخرج عبد بن حميد و أبو داود و البيهقي في سننه عن موسى بن أبي عائشة قال كان رجل يصلي فوق بيته فكان إذا قرأ أليس ذلك بقادرٍ على أن يحيي الموتى قال سبحانك فبلى فسأله عن ذلك فقال سمعته من رسول الله صلى الله عليه و سلم

عَنِ الْبِرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبَلَىٰ.

۲) از سوالاتی که زندیقی (= کافری) از امام صادق ع پرسید این بود که: برانگیختن [در معاد] چگونه ممکن است در حالی که بدن پوسیده و اعضایش متفرق شده است، عضوی در سرزمینی افتاده و درندگان آن را می‌خورند و عضوی دیگر در جایی دیگر و حشرات آن را می‌پوسانند؛ و عضوی هم خاکی شده که با آن گل درست کرده و دیوار ساخته‌اند؟ امام صادق ع فرمود: همانا کسی که او را از وضعیتی که چیزی نبود ایجاد کرد و بدون هیچ نمونه‌ای که از پیش در کار باشد، صورت بخشید، تواناست که آن را برگرداند همان گونه که آغازش کرده بود.

الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۰

وَمِنْ سُؤَالِ الزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ أَنَّهُ قَالَ:
... وَ أَنِّي لَهُ بِالْبَعْثِ وَالْبَدْنِ قَدْ بَلَىٰ وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ فَعُضْوٌ بَبْلَدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا وَ عَضْوٌ بِأُخْرَىٰ تُمْزِقُهُ هَوَامُّهَا وَ عَضْوٌ صَارَ تُرَابًا يُنْبَىٰ بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ؟ قَالَ ع إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَ صَوَّرَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ.^۱

توجه

اغلب احادیث و تدبرهای جلسات ۱۷۰ و ۳۱۰ و ۳۱۱ به این آیه هم مرتبط می‌باشد، بویژه تدبر ۷ جلسه ۳۱۰، که در اینجا مجدداً تکرار نمی‌شود.

<http://yekaye.ir/ya-seen-036-79>

<http://yekaye.ir/al-hajj-22-5>

<http://yekaye.ir/al-hajj-22-6>

تدبر

۱) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

این آیه استدلالی است بر وقوع معاد بر اساس استناد به قدرت خدا:

با توجه به سوابقی که انسان در خود می‌بیند، شواهدی بر این قدرت آورد؛ تا انسان نتیجه بگیرد این خدایی که از نطفه‌ای ناچیز، انسانی کامل پدید آورد، حتماً و به طریق اولی، می‌تواند همین انسان مرده را دوباره زنده کند. (حدیث ۲؛ و نیز المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۵)

۲) «أَلَيْسَ ذَلِكَ...»

۱. این حدیث به صورت کاملتر و مفصلتر در جلسه ۱۷۰، حدیث ۲ گذشت <http://yekaye.ir/ya-seen-036-79>

شروع این سوره با سوگند به قیامت و سوگند به نفس ملامتگر (وجدان) بود و مواخذه انسان که چرا می‌پندارد که وقتی استخوانهایش پوسید دوباره زنده نمی‌شود.

پایان سوره هم بعد از اینکه تطوراتی که بر انسان گذشته را هشدار داد، می‌پرسد آیا چنین خدایی نمی‌تواند مرده را زنده کند؟ یعنی همان وجدان ما را مخاطب قرار می‌دهد که احیای خود در روز قیامت را جدی بگیرد.

نمره تربیتی

نیاز نیست که همواره مطلب را مستقیماً به مخاطب گفت؛ گاهی اصل مطلب واضح است و فقط باید با یک سوال، وجدان او را بیدار نمود تا خودش اذعان کند.

۳) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

آیا این خدایی که از نطفه‌ای ناچیز، انسانی کامل پدید آورد، نمی‌تواند همین انسان مرده را دوباره زنده کند؟ همه می‌دانیم که می‌تواند؛ اما یا مرتب تردید می‌کنیم، و یا این دانسته‌مان را جدی نمی‌گیریم؟ واقعاً اگر کسی زندگی بعد از مرگ را جدی بگیرد، آیا روال زندگی‌اش این گونه خواهد بود که ما زندگی می‌کنیم؟

این را در کانال نگذاشتم

۴) «أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ»

دوباره اینکه چرا از تعبیر «الیس» استفاده شد و جمله را به صورت استفهام انکاری (و نه اخباری) مطرح کرد، احتمالی بیان شد (تدبر ۲)، اما سوالات دیگری هم می‌توان پرسید که فعلاً پاسخی برایشان ندارم:

چرا برای اشاره به خدا از تعبیر «ذلک: آن» استفاده کرد، نه از تعبیر «هو: او»؟

چرا حرف «ب» را افزود، احتمالاً برای تاکید؛ اما چرا از اسم فاعل (قادر) استفاده کرد و نه فعل (یقدر)؟

چرا به صورت «علیٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ» آورد و نفرمود «علیٰ احیاء الموتی»؟

جمع‌بندی سوره قیامت

پیش از جمع‌بندی، ابتدا مناسب است مروری بر مضامین این سوره داشته باشیم:

مروری بر مضامین سوره

شروع این سوره با سوگند به قیامت و سوگند به نفس ملامتگر (وجدان) بود و مواخذه انسان که چرا می‌پندارد که وقتی استخوانهایش پوسید دوباره زنده نمی‌شود.

بعد از اینکه می‌فرماید ما حتی سرانگشتانش را هم گرد می‌آوریم، به ریشه سوال و اشکال کردن‌های انسان درباره قیامت می‌پردازد: اینکه انسان می‌خواهد جلوی راه خودش را باز کند که هر کاری دلش خواست بکند. به همین جهت است که از چند و چون و زمان و مکان قیامت می‌پرسد؟

قرآن کریم در جوابش نمی‌گوید قیامت واقعه‌ای است که فلان تاریخ و یا فلانجا رخ می‌دهد، چرا که قیامت در افق زمان دنیا نیست؛ بلکه می‌کوشد نشان دهد که چگونه وقوع قیامت در فوق افق دنیا است: روزی که دیده‌ها خیره شود، ماه تیره و تار شود؛ و خورشید و ماه به هم برآیند، و انسان بگوید که کجا می‌توان فرار کرد؛ اما پناهگاهی نیست و استقرار همگان نزد خداست و در آن روز است که انسان از اعمال ماتقدم (از پیش فرستاده) و ماتأخر (بعدا فرستاده) خویش آگاه می‌شود. سپس تذکر می‌دهد که بلکه انسان خودش از وضع خودش خبر دارد؛ و اینها فقط بهانه‌تراشی‌هایی است تا حقیقت خود را از خویش مخفی نماید.

در ادامه یک فرازی گشوده می‌شود که اغلب آن را مانند جمله معترضه‌ای در این سوره دانسته‌اند (که در خواندن قرآن عجله نکن و پیش از تمام شدن القای وحی، شروع به خواندن ننما و نگران جمع و حفظ قرآن مباش)؛ و برخی هم آن را ناظر به یک واقعه خاص دانسته‌اند که به نحوی به آیات قبل و بعد هم مرتبط می‌شود: انسانی در مقابل دستور پیامبر ایستاده و بهانه‌تراشی می‌کند، و خداوند پیامبر را از افشاگری در این زمینه برحذر می‌دارد و از او می‌خواهد که منتظر بماند تا خداوند هر زمان خواست آن افشاگری را در عالم انجام دهد.

به هر حال، در ادامه دوباره به ریشه‌های انکار قیامت (و ریشه‌های ایستادن در برابر دستور پیامبر ص و تعالیم وحی) اشاره می‌کند: ریشه مشکلات شما این است که فقط جلوی بینی‌تان را می‌بینید! به امر زودگذر دل بسته و امر اصیل‌تر را رها کرده‌اید. در فراز بعد، یک دسته‌بندی از انسانها ارائه می‌دهد: کسانی که چون آخرت را جدی گرفتند در آن روز خوشحال و خوش‌سینما هستند و چشم دلشان از رویت پروردگارشان سیراب می‌شود؛ و کسانی که چون به دنیا چسبیدند، سیه‌رو و پریشان‌اند و در موقعیتی کمرشکن گیر افتاده‌اند.

آنگاه به لحظه مرگ انسان برمی‌گردد؛ اگر در قیامت تردید می‌افکنید، مرگ که دیگر قابل تردید نیست. ببینید که چگونه وقتی جان به لب می‌رسد همه دنبال راه‌های علاجی می‌گردند اما خودش می‌فهمد که زمان جدایی رسیده و دنیایش به آخرتش گره می‌خورد و به سوی پروردگارش روانه می‌شود؛ در حالی که نه اهل نماز بود و نه حقیقت را تصدیق می‌کرد؛ بلکه منکر حقیقت بود و از حق روی برمی‌گرداند و با غرور و تبختر به نزد نزدیکان خویش می‌رفت؛ پس چنین کسی هر آنچه بر سرش آید سزاوارش است، سزاوار.

در فراز پایانی دوباره به هشدار انسان می‌پردازد که آیا انسان واقعا این چنین حساب کرده که به حال خود رها شده است؟ آیا نطفه‌ای از منی‌ای نبود که از جایی پست و حقیر به جای پست و حقیر دیگری افتاد و بعد علقه شد؛ خدا او را آفرید و سامان داد و از این نطفه و علقه ناچیز، زن و یا مردی را پدید آورد که این اندازه پیچیدگی، هم در وجود هر یک، و هم در روابط و نیازهای متقابل آنها در کار است که همگی شاهدهی است بر اینکه واقعا برای او طرح و برنامه‌ای در کار بوده است؛ آیا چنین خدایی از اینکه وقتی او مُرد، دوباره او را زنده کند، ناتوان است؟!!

اکنون شاید در جمع‌بندی بتوان به این نکته اشاره کرد که این سوره، همان طور که از اسمش برمی‌آید، هشدار است به جدی گرفتن قیامت؛ می‌خواهد بفرماید که ای انسان، حقیقت خودت را به دنیا محدود نکن و به دنیا دل مبنده. حقیقت تو بسیار فراتر از دنیاست؛ سعی نکن با بهانه‌تراشی‌های واهی، از آن حقیقت ابدی خویش غافل گردی. چرا تلقی خود از قیامت را اصلاح نمی‌کنی و آن را صرفاً در زمان و مکانی در انتهای دنیا می‌جویی؟ لحظه مرگ را که نمی‌توانی انکار کنی! آفرینش نخستین و تطوراتی که خودت در سیر آنها نقشی نداشتی را که نمی‌توانی انکار کنی! از این کوتاه‌بینی دست بردار و خدا را جدی بگیر تا به حقیقت خودت پی ببری؛ که اگر حقیقت خود را در این افق عظیم بشناسی می‌بینی که سزاوار چیزی کمتر از لقاءالله نیستی!

در واقع، به نظر می‌رسد این سوره می‌خواهد افق دید ما را ارتقاء بخشد تا درکمان از خویش تغییر یابد، آنگاه با شناخت جدیدی که از خویش حاصل می‌کنیم، به فلسفه زندگی پی می‌بریم و آن گونه زندگی می‌کنیم که پایانش سفیدرویی و سرور است، نه سیاه‌رویی و پریشانی.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

آیات اولیه سوره عنکبوت

مباحث انسان‌شناسی را از زاویه مسائل مربوط به خلقت انسان شروع کردیم و تدریجاً وارد بحث‌هایی شدیم که اثرات این شناخت ما از انسان را در زندگی او در دنیا نشان می‌داد. بحث قیامت و اثرات آن در شناخت خویش از بحث‌های مهم قرآنی است که در بحث سوره قیامت تنها به زوایایی از آن اشاره شد. اما برای اینکه تنوعی در بحث‌ها باشد و احساس تکراری بودن به اشخاص دست ندهد، در ادامه سراغ زاویه دیگری از مباحث کاربردی مربوط به انسان می‌رویم.

یکی از ثمرات مهم شناخت ابعاد وجودی انسان، ثمره آن در شکل‌گیری نحوه تصمیم‌گیری‌های انسان، بویژه تصمیمات اجتماعی است. اکنون به یاری خداوند متعال به سراغ آیاتی می‌رویم که برای افزایش قدرت تحلیل‌مان در مقام تصمیم‌گیری مفید باشد: این بار آیات ابتدایی سوره عنکبوت را برگزیدیم که مربوط است به وضعیت‌های اجتماعی‌ای که تصمیم‌گیری در آنها دشوار می‌شود.

۱۳۹۶/۲/۹

۳۹۹ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۲ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ

ترجمه

آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!

درباره ماده «حسب» و استعمالات قرآنی آن در جلسه ۹۶ (<http://yekaye.ir/al-muminoon-023-115/>) و جلسه ۱۸ (<http://yekaye.ir/39-33-al-ahzab/>) توضیحاتی ارائه شد.

«يُفْتَنُونَ» فعل مضارع مجهول از ماده «فتن» است که درباره این ماده و کلمه «فتنه» در جلسه ۷۷ (<http://yekaye.ir/al-hadeed-057-14/>) و جلسه ۲۴۷ (<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-27/>) توضیحاتی گذشت.

شان نزول

درباره نزول این آیه شان نزول‌های متعددی روایت شده است. روایتی که هم در کتب شیعه و هم در کتب اهل سنت آمده، این است:

هنگامی که آیه ۶۵ سوره انعام (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ: بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] و عذاب بعضی از شما را به بعضی [دیگر] بچشاند.) نازل شد پیامبر ص برخواست و وضو گرفت و در وضو گرفتن سنگ تمام گذاشت؛ سپس ایستاد و نماز خواند چه نماز زیبایی؛ آنگاه از خداوند سبجان خواست که بر امتش عذابی نفرستد، نه از بالای سرشان و نه از زیر پاهایشان، و نه آنها را گروه گروه به هم اندازد و نه عذاب بعضی را به بعضی [دیگر] بچشاند. پس جبرئیل نازل شد و گفت: محمد! خداوند متعال تقاضایت را شنید؛ و در مورد دو تا از اینها امان داد و در مورد دو تا امان نداد؛ آنها را امان داد از اینکه عذابی از بالای سرشان و یا از پایین پایشان بفرستد؛ ولی در دو مورد دیگر، به آنها ضمانتی نداد.

پیامبر ص فرمود: جبرئیل! اگر اتمم به کشتن همدیگر پردازند چگونه باقی خواهد ماند. پس ایستاد و دوباره دعا کرد. پس آیه نازل شد: «به نام خداوند رحمان و رحیم؛ الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!» (عنکبوت/۱-۳) پس فرمود: گریزی نیست از فتنه‌ای که امت بعد از پیامبرش بدان مبتلا شود تا راستگو از دروغگو معلوم گردد؛ چرا که وحی قطع شده و شمشیر و جدایی کلمه [= افتراق] تا روز قیامت می‌ماند.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۸۸؛ کشف الأسرار و عدۀ الأبرار، ج ۳، ص ۳۸۵

فی تفسیر الکلبی أنه لما نزلت هذه الآية قام النبي ص فتوضأ و أسبغ وضوءه ثم قام و صلى فأحسن صلاته ثم سأل الله سبحانه أن لا يبعث على أمتة عذاباً من فوقهم و لا من تحت أرجلهم و لا يلبسهم شيعاً و لا يذيق بعضهم بأس بعض فنزل جبرائيل (ع) فقال يا محمد إن الله تعالى سمع مقالتك و إنه قد أجارهم من خصلتين و لم يجرحهم من خصلتين أجارهم من أن يبعث عليهم عذاباً من فوقهم أو من تحت أرجلهم و لم يجرحهم من الخصلتين الأخيرين فقال ص يا جبرائيل ما بقاء أمتي مع

قتل بعضهم بعضا فقام و عاد إلى الدعاء فنزل الم أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ الْآيَتِينَ فَقَالَ لَا بَدَّ مِنْ فِتْنَةٍ تَبْتَلِي بِهَا الْأُمَّةَ بَعْدَ نَبِيِّهَا لِيَبَيِّنَ الصَّادِقَ مِنَ الْكَاذِبِ لِأَنَّ الْوَحْيَ انْقَطَعَ وَبَقِيَ السِّيفُ وَ انْفِرَاقَ الْكَلِمَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.^۱

حدیث

۱) سماعه بن مهران می گوید: پیامبر خدا ص یک شب در مسجد بود. نزدیک صبح که شد، امیرالمومنین ع بر ایشان وارد شد. پیامبر خدا او را صدا کرد و فرمود: یا علی!

حضرت علی ع پاسخ داد: لبیک!

حضرت فرمود: بیا اینجا!

چون حضرت علی ع نزدیک آمد، پیامبر ص فرمود: شب را در اینجا که می بینی بیتوته کردم و از خداوند هزار حاجت خواستم که همه را برایم روا داشت؛ و مثل آن را برای تو خواستم و برای تو هم روا داشت؛ و از پروردگرم خواستم امتم را بعد از من در مورد تو متفق القول گرداند؛ پروردگرم نپذیرفت و فرمود: «الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلا به فتنه ای آزموده نمی شوند؟!»

۱. البته در مجمع البیان، این مطلب ذیل سوره انعام آمده و ذیل سوره عنکبوت این را نیاورده و مطالبی را با تعبیر «گفته می شود» از اهل سنت نقل می کنند:

قیل نزلت الآية فی عمار بن یاسر و کان یعذب فی الله عن ابن جریج و قیل نزلت فی أناس مسلمین كانوا بمكة فكتب إليهم من كان فی المدينة أنه لا يقبل منكم الإقرار بالإسلام حتى تهاجروا فخرجوا إلى المدينة فاتبعهم المشركون فأذوهم و قاتلوهم فمنهم من قتل و منهم من نجا عن الشعبي و قیل أنه أراد بالناس الذين آمنوا بمكة سلمة بن هشام و عیاش ابن أبی ربيعة و الولید بن الولید و عمار بن یاسر و غیرهم عن ابن عباس (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۲۷)

اما در إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۲۹ خبر حدیفه را آورده است که بسیار خواندنی است. حدیفه در میان اهل سنت هم به عنوان کسی شناخته می شود که اسراری داشت که دیگران نداشتند. وی بعد از کشته شدن عثمان، از طرف امیرالمومنین ع استاندار بصره می شود و در اولین خطبه ای که می خواند تعبیر «امیرالمومنین حقا حقا» را می آورد که کنایه ای است به خلفای قبلی (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَا الْحَقَّ وَأَمَاتَ الْبَاطِلَ وَ جَاءَ بِالْعَدْلِ وَ دَحَّضَ الْجَوْرَ وَ رَكَّبَتْ [كَبَتْ] الظَّالِمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَ خَيْرٌ مِنْ نَعْلَمُهُ بَعْدَ نَبِيِّنَا رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْأَمْرِ). یکی از حضار متوجه این کنایه می شود و از ایشان به اصرار می خواهد مطالبی که می داند بگوید. ایشان مطلب را به تفصیل بیان می کنند که در فرازی از آن آمده است:

... وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالنَّاسِ وَ خَرَجَ بِنِسَائِهِ مَعَهُ وَ هِيَ حِجَّةُ الْوَدَاعِ فَلَمَّا اسْتَتَمَ حُجَّتَهُمْ وَ قَضَوْا مَنَاسِكَهُمْ وَ عَرَفَ النَّاسُ جَمِيعَ مَا احتَاجُوا إِلَيْهِ وَ أَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ ع وَ قَدْ أزالَ عَنْهُمْ جَمِيعَ مَا أَحَدَثَهُ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَهُ وَ رَدَّ الْحَجَّ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَ دَخَلَ مَكَّةَ فَأَقَامَ بِهَا يَوْمًا وَاحِدًا هَبَطَ عَلَيْهِ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ ع بِأَوَّلِ سُورَةِ الْعَنْكَبُوتِ فَقَالَ أَقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الم أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. أم حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَا جِبْرَائِيلُ وَ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُفَرِّقُ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنِّي مَا أَرْسَلْتُ نَبِيًّا قَبْلَكَ إِلَّا أَمَرْتُهُ عِنْدَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ أَنْ يَسْتَخْلَفَ عَلَيَّ أُمَّتَهُ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يُحْيِي لَهُمْ سُنَّتَهُ وَ أَحْكَامَهُ فَالْمُطِيعُونَ لِلَّهِ فِيمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّادِقُونَ وَ الْمُخَالَفُونَ عَلَيَّ أَمْرُهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَ قَدْ دَنَا يَا مُحَمَّدُ مُصِيرُكَ إِلَى رَبِّكَ وَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْصِبَ لَأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع وَ تَعَهَّدَ إِلَيْهِ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ الْقَائِمُ بِرِعَايَتِكَ وَ أُمَّتِكَ إِنْ أَطَاعُوهُ أَسْلَمُوا وَ إِنْ عَصَوْهُ كَفَرُوا وَ سَيَفْعَلُونَ ذَلِكَ وَ هِيَ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَلَوْتَ الْآيَةَ فِيهَا...

قَالَ أَيْضاً حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هُوذَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَأَجِدُ فِيكُمْ مَنْ يَتَّبِعُنِي بِحُبِّهِ لِيُفْتِنُونِي» فَقَالَ يَا عَلِيُّ قَالَ لَيْتَ لَكَ مِنْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ مَا هُوَ يَا عَلِيُّ قَالَ يَا عَلِيُّ بَتُّ اللَّيْلَةَ حَيْثُ تَرَانِي فَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَلْفَ حَاجَةٍ فَقَضَاهَا لِي وَ سَأَلْتُ لَكَ مِثْلَهَا فَقَضَاهَا لَكَ وَ سَأَلْتُ لَكَ رَبِّي أَنْ يَجْمَعَ لَكَ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَبَى عَلِيُّ رَبِّي فَقَالَ «الْمُ أَحْسَبُ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتِنُونَ»^١

١. علاوة بر اولين روايت جلسه بعد كه آن هم بسيار مويد خوبی برای روايت فوق است، اين روايات هم در همين راستاست:

(١) قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حُصَيْنِ بْنِ مُخَارِقٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ ص قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ الْمِ آ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتِنُونَ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ قَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّكَ مُبْتَلَى بِكَ وَ إِنَّكَ مُخَاصِمٌ فَأَعِدْ لِلْخُصُومَةِ. (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ٤١٩؛ مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ٣، ص ٢٠٣)

(٢) حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ الْوَالِدُ أَبُو مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَفْصٍ عُمَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَثْمَانَ بَيْهَقِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْخَزَّازِيُّ [قَالَ] حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ مُخَارِقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَلِيٍّ ع قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ الْمِ آ حَسِبَ النَّاسُ الْآيَةَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّكَ مُبْتَلَى وَ مُبْتَلَى بِكَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ١، ص ٥٦٥)

(٣) وَ قَالَ أَيْضاً حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِيُّ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرٍو بْنِ تَابِتٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ فَسِّرْ لِي عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَنَبِيِّهِ ص «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَرِيصاً عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ النَّاسُ خَلِيفَةً وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ خِلَافٌ ذَلِكَ فَقَالَ وَ عَنِي بِذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمِ آ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتِنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ قَالَ فَرَضِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ٤٢٠)

(٤) عَنْ جَابِرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ قَوْلَهُ لَنَبِيِّهِ ص «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ» فَسَّرَهُ لِي، قَالَ: فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: لَشَيْءٍ قَالَهُ اللَّهُ - وَ لَشَيْءٍ أَرَادَهُ اللَّهُ يَا جَابِرُ، إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ حَرِيصاً - عَلَيَّ أَنْ يَكُونَ عَلِيُّ ع مِنْ بَعْدِهِ عَلَيَّ النَّاسُ وَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ خِلَافٌ مَا أَرَادَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى ذَلِكَ قَالَ: نَعَمْ عَنِي بِذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ ل رَسُولِهِ ع لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ يَا مُحَمَّدًا فِي عَلِيٍّ إِلَى عَلِيٍّ وَ فِي غَيْرِهِ، أَلَمْ أَتْلُ [أَنْزَلَ] عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ فِيمَا أَنْزَلْتُ مِنْ كِتَابِي إِلَيْكَ «الْمِ آ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا - أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتِنُونَ» إِلَى قَوْلِهِ «فَلَيَعْلَمَنَّ» قَالَ: فَوْضَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْهِ (تفسير العياشي، ج ١، ص ١٩٨)

(٥) عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْفَارِسِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا الْدَيُّورِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَوْسُفَ بْنِ عَاصِمٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ وَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُلْقَمَةَ وَ الْأَسْوَدِ قَالَا: أَتَيْنَا أَبَا أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيَّ فَقُلْنَا يَا أَبَا أَيُّوبَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَكْرَمَكَ بِنَبِيِّكَ حَيْثُ كَانَ ضَيْفًا لَكَ فَضَيْلَةٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَضَلَّكَ بِهَا فَأَخْبَرْنَا عَنْ مَخْرَجِكَ مَعَ عَلِيٍّ تَقَاتَلُ أَهْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ أَبُو أَيُّوبَ فَإِنِّي أَقْسِمُ لَكُمْ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْبَيْتِ الَّذِي أَنْتُمْ مَعِي فِيهِ وَ مَا فِي الْبَيْتِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ مَعِي وَ عَلِيٌّ جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ أَنَا جَالِسٌ عَنْ يَسَارِهِ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ حَرَّكَ الْبَابَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَنَسُ انْظُرْ مِنَ الْبَابِ فَخَرَجَ أَنَسٌ فَظَنَرَ فَإِذَا هُوَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمَّارُ فَحَبَّ بِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عَمَّارُ سَيَكُونُ بَعْدِي فِي أُمَّتِي هَنَاتٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَ حَتَّى يَتَّبِعَهُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِكَ فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنِ يَمِينِي يَعْنِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ سَلَكَ النَّاسُ كُلَّهُمْ وَادِيًا وَ سَلَكَ عَلِيُّ وَادِيًا فَاسْلُكْ وَادِيَّ عَلِيٍّ وَ خَلِّ عَنِ النَّاسِ يَا عَمَّارُ إِنَّ

۲) روایت شده است که وقتی کار ابوبکر آن گونه که عده‌ای می‌خواستند تمام شد و با او بیعت کردند آنان که بیعت کردند، شخصی نزد امیرالمومنین ع آمد در حالی که او داشت با بیلی که در دستش بود روی قبر رسول خدا ص را صاف می‌کرد. به ایشان عرض کرد: مردم با ابوبکر بیعت کردند و انصار به خاطر اختلافی که با هم کردند خواری در میانشان افتاد و آزادشدگان [لقبی که به مشرکانی که در فتح مکه از ترس ایمان آوردند داده می‌شد] به پیمان بستن با شخصی مبادرت کردند از ترس اینکه مبادا کار به دست شما بیفتد.

حضرت سر بیل را بر زمین گذاشت و در حالی که دستانش بر آن تکیه داد، فرمود: «به نام خداوند رحمن و رحیم، الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟! و قطعاً کسانی را که قبل از ایشان بودند دچار فتنه کردیم تا خداوند معلوم کند کسانی را که راست گفتند و معلوم کند دروغگویان را؛ آیا کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند چنین حساب کردند که از ما جلو می‌افتند، بد حکمی می‌کنند» (عنکبوت/۱-۴)

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۹۰

وَقَدْ جَاءَتِ الرَّوَايَةُ أَنَّهُ لَمَّا تَمَّ لِلأَبِيِّ بَكْرٍ مَا تَمَّ وَبَايَعَهُ مِنْ بَايَعِ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع وَهُوَ يَسُوءُ قَبْرَ رَسُولِ اللَّهِ ص بِمِسْحَاهُ فِي يَدِهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَوَقَعَتِ الْخِذْلَةُ فِي الْأَنْصَارِ لِاخْتِلَافِهِمْ وَبَدَرَ الطُّلُقَاءُ بِالْعَقْدِ لِلرَّجُلِ خَوْفًا مِنْ إِدْرَاكِكُمْ الْأَمْرَ فَوَضَعَ طَرْفَ الْمِسْحَاهِ فِي الْأَرْضِ وَيَدُهُ عَلَيْهَا ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَمْ أَسْبِ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ^۱

۳) حضرت علی ع در بصره خطبه می‌خواند. وسط خطبه کسی بلند شد و گفت:

به ما از فتنه خبر بده و آیا از رسول خدا ص در این زمینه سوالی کردی؟

عَلِيًّا لَا يَرُدُّكَ عَنْ هُدًى وَ لَا يَدُلُّكَ عَلَى رَدًى يَا عَمَارُ طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِي وَ طَاعَتِي طَاعَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. (بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ط - القديمة)، ص ۱۴۶)

(۶) إمام الزيدية أبو طالب الهروي بإسناده عن علقمة و أبو أيوب أنه لما نزلت الم أ حسب الناس الأيات قال النبي لعمار إنه سيكون بعدى هنا حتى يختلِف السيف فيما بينهم و حتى يقتل بعضهم بعضاً و حتى يتبرأ بعضهم من بعض فإذا رأيت ذلك فعليك بهذا الأصل عن يميني علي بن أبي طالب فإن سلك الناس كلهم وادياً فاسلك وادى علي و خل عن الناس يا عمار إن علياً لا يردك عن هدى و لا يردك إلى ردى يا عمار طاعة علي طاعتي و طاعتي طاعة الله. (مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۰۳)

۱. این روایت هم به این مضمون نزدیک است:

قال حدثني أبي عن محمد بن الفضل عن أبي الحسن [الكاظم] ع قال جاء العباس إلى أمير المؤمنين ع فقال انطلق بنا نبيع لك الناس، فقال أمير المؤمنين ع أ تراهم فاعلين قال: نعم قال فأين قوله: «الم أ حسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم» (تفسير القمي،

ج ۲، ص ۱۴۸)

حضرت فرمود: همانا هنگامی که خداوند سبحان نازل فرمود که: «به نام خداوند رحمن و رحیم، الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلا به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!» فهمیدم که این فتنه تا وقتی که رسول خدا ص در میان ماست نازل نمی‌شود؛ پس به رسول خدا ص عرض کردم: این چه فتنه‌ای است که خداوند از آن به تو خبر داد؟

حضرت فرمود: یا علی! همانا امتم بعد از من دچار فتنه می‌شوند.

گفتم: آیا شما در روز اُحد، آن جایی که شهید شد از مسانان آن که شهید شد و بین من و شهادت فاصله افتاد و بر من سخت آمد آیا به من نفرمودی: تو را بشارت می‌دهم که شهادت در پشت سرت است؟
فرمود: مطلب قطعا این گونه خواهد بود؛ و آن موقع صبر تو چگونه خواهد بود؟
گفتم: ای رسول خدا! اینجا محل صبر نیست؛ بلکه محل بشارت و شکر است
. حضرت فرمود: علی! بدرستی که این قوم با اموالشان به فتنه خواهند افتاد و با دینشان بر پروردگارشان منت خواهند گذاشت و از خشم او خود را ایمن خواهند پنداشت و حرام او را با شبهات دروغین و هوا و هوس‌های غافلانه حلال می‌کند؛ پس شراب را به اسم نبیذ و رشوه را به اسم هدیه و ربا را به اسم خرید و فروش حلال می‌کنند.
گفتم: رسول خدا! آن هنگام چه جایگاهی برای آنها قائل شوم؟ جایگاه ارتداد یا جایگاه فتنه؟
فرمود: جایگاه فتنه!

نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

و قام إليه ع رجل فقال أخبرنا عن الفتنه و هل سألت عنها رسول الله ص؟
فقال ع إنه لما أنزل الله سبحانه قوله ألم أ حسب الناس أن يتركوا أن يقولوا آمنا وهم لا يفتنون علمت أن الفتنه لا تنزل بنا
و رسول الله ص بين أظهرنا فقلت يا رسول الله ما هذه الفتنه التي أخبرك الله بها؟
فقال يا علي إن أمتي سيفتنون بعدى.
فقلت يا رسول الله أ و ليس قد قلت لي يوم أحد حيث استشهد من استشهد من المسلمين و حيزت عني الشهادة فشق ذلك علي فقلت لي أبشر فإن الشهادة من ورائك.
فقال لي إن ذلك كذلك فكيف صبرك إذا؟
فقلت يا رسول الله ليس هذا من مواطن الصبر و لكن من مواطن البشري و الشكر.
و قال يا علي إن القوم سيفتنون بأموالهم و يمتنون بدينهم على ربهم و يتمنون رحمته و يأمنون سطوته و يستحلون حرامه
بالشبهات الكاذبة و الأهواء الساهية فيستحلون الخمر بالنبذ و السحت بالهدية و الربا بالبيع.
فقلت يا رسول الله فبأي المنازل أنزلهم عند ذلك أ بمنزله رده أم بمنزله فتنه؟
فقال بمنزله فتنه.^۱

۱. خلاصه‌ای از این واقعه را حاکم حسکانی با سند متصل در کتابش آورده است:

۴) معمر بن خلاد می گوید از امام رضاع شنیدم که این آیه را تلاوت کرد «الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلا به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!» سپس بن من فرمود: فتنه چیست؟ گفتم: فدایت شوم! آنچه می می دانیم این است که این فتنه در دین است.

فرمود: به فتنه می‌افتید همان گونه که طلا را به فتنه می‌اندازند [تعبیر «فتن» در مورد طلا به معنای حرارت دادن و ذوب کردن طلا برای جدا کردن ناخالصی‌های آن است]؛ سپس فرمود: خالص می‌شوید آن گونه که طلا خالص می‌شود.

الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَّادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع يَقُولُ «الْمُ أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» ثُمَّ قَالَ لِي مَا الْفِتْنَةُ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ الَّذِي عِنْدَنَا الْفِتْنَةُ فِي الدِّينِ فَقَالَ يُفْتَنُونَ كَمَا يُفْتَنُ الذَّهَبُ ثُمَّ قَالَ يُخْلَصُونَ كَمَا يُخْلَصُ الذَّهَبُ^۱.

۵) از پیامبر اکرم ص روایت شده است: قبل از شما کسانی بودند که گاه آنها را می‌گرفتند و اره روی سرشان می‌گذاشتند و آنها را دو نیم می‌کردند، اما این هم نمی‌توانست او را از دینش برگرداند؛ و یا با شانه‌های آهنین آنچه گوشت و عصب روی استخوان بود را می‌کنند، اما چنین کاری هم او را از دینش بر نمی‌گرداند.

تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۸ الکشاف، ج ۳، ص ۴۳۹

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «قد كان من قبلكم يؤخذ فيوضع المنشار على رأسه فيفرق فرقتين، ما يصرفه ذلك عن دينة، و يمشط بأمشاط الحديد ما دون عظمه من لحم و عصب، ما يصرفه ذلك عن دينة.

حَدَّثَنِي أَبُو سَعْدٍ السَّعْدِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ الرَّكَابِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُطِينٌ قَالَ: حَدَّثَنَا عْتَبَةُ بْنُ أَبِي هَارُونَ الْمُقَرِّيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو يَزِيدَ خَالِدُ بْنُ عَيْسَى الْعُكْلِيُّ عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبِي مُعَاذٍ الْبَصْرِيِّ قَالَ: لَمَّا افْتَتِحَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْبَصْرَةَ صَلَّى بِالنَّاسِ الظُّهْرَ، ثُمَّ انْفَتَحَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ: سَلُوا. فَقَامَ عَبَادُ بْنُ قَيْسٍ قَالَ: فَحَدَّثَنَا عَنْ الْفِتْنَةِ هَلْ سَأَلْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْهَا قَالَ: نَعَمْ - لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ الْم أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا إِلَى [قَوْلِهِ تَعَالَى]: الْكَادِبِينَ جَثُوتَ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ص فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ وَأُمِّي فَمَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ - الَّتِي تُصِيبُ أُمَّتَكَ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَيَّ مَا أَجَاهِدُ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ: عَلَيَّ الْأَحْدَاثُ يَا عَلِيُّ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَبَيِّنْهَا لِي. قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ يُخَالِفُ الْقُرْآنَ وَ سُنَّتِي. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۵۶۶)

۱. این دو روایت هم در استفاده معنایی از این آیه قابل توجه است:

(۱) إن معنى يفتنون يبتلون فى أنفسهم و أموالهم عن مجاهد و هو المروى عن أبى عبد الله (ع) (مجمع البيان، ج ۸، ص ۴۲۷)

(۲) رسالته [الإمام أبى الحسن على بن محمد ع] ع فى الرد على أهل الجبر و التفويض و إثبات العدل و المنزلة بين المنزلتين ... فَهَذَا شَرْحُ جَمِيعِ الْخَمْسَةِ الْأَمْثَالِ الَّتِي ذَكَرَهَا الصَّادِقُ ع أَنَّهَا تَجْمَعُ الْمَنْزِلَةَ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ وَ هُمَا الْجَبْرُ وَ التَّفْوِيزُ ...؛ فَأَمَّا شَوَاهِدُ الْقُرْآنِ عَلَى الْاِخْتِيَارِ وَ الْبَلْوَى بِالْاِسْتِطَاعَةِ الَّتِي تَجْمَعُ الْقَوْلَ بَيْنَ الْقَوْلَيْنِ فَكثيرةٌ وَ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ لَنَبْلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْيَارَكُمْ وَ قَالَ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ قَالَ الْم. أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (تحف العقول، ص ۴۷۴)

و از امام رضا ع روایت شده است: آنچه برایش گردن کشیده‌اید [منتظرش هستید] نخواهد شد مگر اینکه جدا شوید و خالص گردید؛ پس از شما جز اندکی نماند؛ سپس قرائت کردند: «الف لام میم. آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!»

سپس فرمودند: همانا از علائم فرج واقعه‌ای است که بین دو مسجد رخ می‌دهد؛ و فلان بن فلان پانزده نفر از بزرگان عرب را به قتل می‌رساند.

الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۵

الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا قَالَ: لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ حَتَّى تَمِيزُوا وَ تَمَحَّصُوا فَلَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ ثُمَّ قَرَأَ «الْمُ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنْ عِلَامَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْمَسْجِدَيْنِ وَ يَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبْشًا مِنَ الْعَرَبِ.^۱

تدبر

(۱) «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

بسیاری از مردم خیال می‌کنند وقتی بگویند ایمان آوردند، همه چیز بر وفق مرادشان می‌شود. در حالی که ایمان آوردن، یعنی در راه خدا گام نهادن؛ و آنگاه شیطان حتماً به مخالفت برمی‌خیزد و اینجاست که فتنه آغاز می‌شود: یعنی آزمایش‌های دشواری که فقط کسی که واقعا و از عمق جان ایمان آورده باشد، باقی می‌ماند.

انسان ممکن است در بسیاری از مسائل دنیوی عالم سر خودش و سر دیگران کلاه بگذارد؛ اما نمی‌شود ادعای ایمان کند و خدا را فریب دهد!

۱. درباره این آیه این توفیق از جانب صاحب الزمان ع هم قابل توجه است:

كَانَ خَرَجَ إِلَى الْعَمْرِيِّ وَ ابْنِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا رَوَاهُ سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ جَدُّهُ مُبْتَنًا عَنْهُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ فَكَّكَمَّا اللَّهُ لَطَاعَتَهُ وَ تَبَتُّكُمَا عَلَى دِينِهِ وَ أَسْعَدَكُمَا بِمَرْضَاتِهِ انْتَهَى إِلَيْنَا مَا ذَكَرْتُمَا أَنَّ الْمَيْمُونِيَّ أَخْبَرَكَمَّا عَنِ الْمُخْتَارِ وَ مَنَاطِرَاتِهِ مِنْ لَقِي وَ احْتِجَاجِهِ بَأَنَّهُ لَا خَلْفَ غَيْرَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ تَصَدِيقِهِ إِيَّاهُ وَ فَهَمْتُ جَمِيعَ مَا كَتَبْتُمَا بِهِ مِمَّا قَالَ أَصْحَابُكُمْ عَنْهُ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَمَى بَعْدَ الْجَلَاءِ وَ مِنَ الضَّلَالَةِ بَعْدَ الْهُدَى وَ مِنَ مُوبِقَاتِ الْأَعْمَالِ وَ مُرَدِّيَاتِ الْفِتَنِ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «الْمُ أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْحَيْرَةِ وَ يَأْخُذُونَ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَارْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهَلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَسَّوْا مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا ظَاهِرًا وَ إِمَّا مَعْمُورًا أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا انْتِظَامَ أَمْتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ ص وَ أَحَدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أَفْضَى الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى الْمَاضِي يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ ع يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ كَانُوا نُورًا سَاطِعًا وَ شَهَابًا لَامِعًا وَ قَمَرًا زَاهِرًا ثُمَّ اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ فَمَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ ع حَذُو النَّعْلِ بِالنَّعْلِ عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ وَ وَصِيَّةِ أَوْصِيَ بِهَا إِلَيَّ وَصِيَّ سِتْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةِ وَ أَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ الْقَدَرِ النَّافِذِ وَ فِينَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ وَ لَوْ قَدْ أَذِنَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيمَا قَدْ مَنَعَهُ عَنْهُ وَ أزالَ عَنْهُ مَا قَدْ جَرَى بِهِ مِنْ حُكْمِهِ لَأَرَاهُمْ الْحَقَّ ظَاهِرًا بِأَحْسَنِ حَلِيَّةٍ وَ أَبْيَنِ دَلَالَةٍ وَ أَوْضَحِ عِلْمَةٍ وَ لَأَبَانَ عَنْ نَفْسِهِ وَ قَامَ بِحُجَّتِهِ وَ لَكِنْ أَقْدَارَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَا تَغَالِبُ وَ إِرَادَتَهُ لَا تُرَدُّ وَ تَوْفِيقَهُ لَا يُسْبَقُ فَلْيَدْعُوا عَنْهُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَى وَ لِيُقِيمُوا عَلَى أَصْلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ وَ لَا يَبْحَثُوا عَمَّا سَتَرَهُمْ فَيَأْتُوا وَ لَا يَكْشِفُوا سِتْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَنْدَمُوا وَ لِيَعْلَمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَ لَا يَدْعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ فَلْيَقْتَصِرُوا مِنَّا عَلَى هَذِهِ الْجُمْلَةِ دُونَ التَّفْسِيرِ وَ يَقْنَعُوا مِنْ ذَلِكَ بِالتَّعْرِيزِ دُونَ التَّصْرِيحِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۱)

۲) «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

برخی گمان می‌کنند که وقتی دین وارد جامعه شود، و مردم اعلام دینداری کنند، باید همه چیز بلافاصله بر وفق مراد شود و همه مشکلات حل گردد؛ و متأسفانه گاه سخنرانان دینی هم این تلقی را دامن می‌زنند؛ آنگاه چون چنان تلقی‌ای پیدا شده، وقتی جامعه دینی می‌شود و مشکلات پیچیده‌تری پیدا می‌گردد، دین را ناکارآمد و مقصر می‌شمرند.

این آیه، در حالی که به رواج این تلقی تذکر می‌دهد (حَسِبَ النَّاسُ مَرْدَمٌ چنين حساب می‌کنند)، کاملاً آن تلقی را رد می‌کند. بله، دینداری در هر جامعه‌ای یک رشدی می‌آورد؛ اما عبور از هر مرحله، چالش‌های جدید و پیچیده‌تری را پیش روی انسان می‌گذارد.

اما چرا همین که افراد و جامعه‌ای ادعای ایمان و دینداری بکنند، به فتنه (آزمایش‌های شدید که بسیاری در آن می‌لغزند) می‌افتند؟

بحث تخصصی انسان‌شناسی

دنیا قرارگاه اصلی انسان نیست؛ بلکه جایی است که انسان آمده تا آزمونی بدهد و جایگاه نهایی و اصلی خود را در عالم معین کند. یکی از مهمترین پیام‌های دین این است که مقصد نهایی انسان آخرت است، نه دنیا؛ و اگر مقصد نهایی آن است، باید همه چیز بر اساس آنجا سنجیده شود.

خداوند انسان را در دنیا فرستاده تا او مسیر اسفل سافلین تا اعلیٰ علیین را ببیماید و واضح است که همواره صعود دشوار است و هرچه مقصد عظیم‌تر باشد دشواری‌ها بیشتر.

نظام عالم به گونه‌ای است که هرکسی هر مرتبه‌ای را ادعا کند، امتحان قبولی در همان مرتبه را از او می‌گیرند. اگر کسی ادعا کند سواد اول ابتدایی دارد، در همان حد امتحان می‌شود و اگر کسی ادعا کند در حد دکترای ریاضی علم دارد، متناسب با آن از او امتحان می‌گیرند. اینکه آزمون دکترای ریاضی بسیار سخت‌تر است از آزمون‌های اول ابتدایی؛ و تعداد قبولی‌های آن بمراتب کمتر از این است، دلیل نمی‌شود که آزمون دکتری از کسی نگیرند و کسانی که در خود لیاقت می‌بینند، در چنان آزمونی شرکت نکنند. بله، هستند افرادی که سوادشان همین که از ابتدایی بالاتر رود، ادعای توان در حد آزمون دکتری می‌کنند! و وقتی با سوالات مواجه می‌شوند هر چه دشنام است نصیب طراحان سوال می‌کنند و از هرچه ریاضی است متنفر می‌گردند.

اما واقعا چه کسی مقصر است؟

برای مطالعه بیشتر در زمینه چگونگی تناسب رشد جامعه دینی با رشد فتنه و نفاق در این جامعه، می‌توانید به مطلب زیر

مراجعه کنید: <http://www.souzanchi.ir/the-religious-society-and-nefaq>

۳) «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

همین که افراد و جامعه‌ای ادعای ایمان و دینداری بکنند، به فتنه (آزمایش‌های شدید که بسیاری در آن می‌لغزند) می‌افتند.

پس آیا بهتر نیست که اصلاً بی‌خیال دین و ایمان شویم؟!

پاسخ این سوال برمی‌گردد به اینکه چه درکی از خود به عنوان انسان داریم و چه هدفی برای زندگی مان در نظر گرفته‌ایم. بله، اگر سطح خود را در حد یک حیوان، و در محدوده دنیا می‌دانیم، قبول؛ اما اگر واقعا ما برتر از حیواناتیم و اگر واقعا آخرتی در کار است، چطور؟

شاید به همین جهت است که حضرت امیر ع می‌فرمایند در حکمت ۹۳ نهج البلاغه آمده است: دعا نکنید که «خدایا مرا به فتنه گرفتار نکن» چرا که بی شک همه به فتنه گرفتار می‌شوند؛ بلکه دعا کنید «خدایا مرا از گمراهی های فتنه نجات بده».^۱

(۴) «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»

ایمان تنها به زبان و ادعا نیست، بلکه با آزمایش و در مقام عملکرد است که واقعیتش معلوم می‌شود. (اقتباس از تفسیر نور، ج ۹، ص ۱۱۲)

۴۰۰) سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۱۰/۲/۱۳۹۶

ترجمه

و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند [در فتنه] آزمودیم، تا حتما خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و حتما دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«وَ لَقَدْ فَتَنَّا» = «و» + «ل» (برخی حرف «و» را حرف عطف و حرف «ل» را لام قسم دانسته‌اند؛ الجدول فی اعراب القرآن الکریم، ج ۲۰، ص ۳۰۹ و اعراب القرآن و بیانه، ج ۷، ص ۴۰۰؛ و برخی «و» را حرف قسم و «ل» را جواب قسم دانسته‌اند؛ اعراب القرآن الکریم، ج ۲، ص ۴۶۶) + «قد» (حرف تحقیق، به معنای محققاً، قطعاً) + «فتننا» (فعل ماضی در صیغه متکلم مع الغیر از ماده «فتن» که در مقام جواب قسم می‌باشد؛ که درباره این ماده قبلاً در جلسه ۷۷ <http://yekaye.ir/al-hadeed-057-14> و جلسه ۲۴۷ <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-27> توضیحاتی گذشت.)

۱. لَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفِتْنَةِ لِأَنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ مُشْتَمَلٌ عَلَى فِتْنَةٍ وَ لَكِنْ مِنْ اسْتِعَاذٍ فَلَيْسَتْ عِزٌّ مِنْ مَضَلَّاتِ الْفِتَنِ

«لَيْعَلَمَنَّ»^۱ = «ل» (لام قسم) + يعلمَ (فعل مضارع منصوب از ماده «علم» در مقام جواب قسم) + «نَّ» (نون مشدد برای تاکید) (الجدول فی اعراب القرآن الکریم، ج ۲۰، ص ۳۰۹)

حدیث

۱) جابر بن عبدالله انصاری می گوید: یکبار نزد پیامبر خدا ص نشستیم بودیم که حضرت علی ع وارد شد. هنگامی که نگاه پیامبر ص به او افتاد، فرمود: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ. ما گفتیم: بله ای رسول خدا! راست گفتید؛ حمد سزاوار پروردگار عالمین است که شریکی ندارد؛ اما به گمان ما شما از دیدن چیزی تعجب کرده‌اید که این را فرمودید.

فرمود: بله؛ هنگامی که دیدم علی ع سوی ما می‌آید یاد حدیثی افتادم که دوستم جبرئیل برایم نقل کرده بود: من از خداوند خواستم که امت را در حمایت از او هم‌رای گرداند اما خداوند سزاوار ندید جز اینکه برخی را به برخی دیگر بیازماید تا خبیث از پاک جدا شود و به همین مناسبت این آیه را نازل کرد که: «الف لام میم؛ آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟! و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند [در فتنه] آزمودیم، تا حتماً خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و حتماً دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.» اما خداوند آن درخواست را با [دادن] هفت خصلت جبران کرد:

او عهده‌دار می‌شود پوشاندن عورت تو را [ظاهراً اشاره است به این واقعه که طبق روایات متواتر شیعه و سنی، تغسیل و تکفین پیامبر ص را حضرت علی ع عهده‌دار بود و حتی اهل سنت روایاتی نقل کرده‌اند که پیامبر ص فرمود: اگر کسی غیر از علی ع نگاهش به بدن برهنه من بیفتد کور خواهد شد.]

و ادا کردن بدهی تو را؛

و انجام وعده‌های تو را؛

و او همراه با تو خواهد بود بر سر حوض تو [= حوض کوثر]؛

و او مشعل تو در روز قیامت است؛

و هرگز بعد از ایمانش کافر نگردد؛

و هرگز بعد از پاکدامنی‌اش بی‌عفت نگردد؛

پس چه برندگی قاطعی در اسلام دارد، همراه با فضل تقدم در مسلمانی، و علم به کلام خدا، و فهم عمیق در دین خدا، به علاوه دامادی، و خویشاوندی [با پیامبر ص]، و شجاعت در جنگ، و بذل ماعون [= وسایلی که فرد به‌رایگان برای استفاده در اختیار دیگران قرار می‌دهد]، و امر به معروف، و نهی از منکر، و دوستی با دوستان من [= خدا]، و دشمنی با دشمنان من؛ پس ای محمد! او را به اینها بشارت ده!

۱. در قرائت منسوب به امیرالمؤمنین ع و امام صادق ع در هر دو مورد به صورت «لَيْعَلَمَنَّ» (یعنی ماده «علم» در باب افعال و به صورت متعدی) قرائت شده است (البحر المحيط فی التفسیر، ج ۸، ص ۳۳) و محمد بن عبد الله بن الحسن و زهری در مورد دوم این گونه قرائت کرده‌اند (مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۶؛ کشف، ج ۳، ص ۴۴۰)

قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ هَارُونَ مُعْنَعًا عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ ع فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ [النَّبِيُّ ص] قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ قَالَ قُلْنَا صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ قَدْ ظَنَّنَا أَنَّكَ لَمْ تَقُلْهَا إِلَّا بِعَجَبٍ مِنْ شَيْءٍ رَأَيْتَهُ قَالَ نَعَمْ لَمَّا رَأَيْتُ عَلِيًّا مُقْبِلًا ذَكَرْتُ حَدِيثًا حَدَّثَنِي حَبِيبِي جَبْرِئِيلُ [ع] قَالَ قَالَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَ الْأُمَّةَ عَلَيْهِ فَأَبَى عَلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَبْلُوَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا بِذَلِكَ كِتَابًا «الْمُ أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ الْآيَةُ أَمَا إِنَّهُ قَدْ عَوَّضَهُ مَكَانَهَا بِسَبْعِ خِصَالٍ يَلِي سِتْرَ عَوْرَتِكَ وَ يَقْضِي دِينَكَ وَ عِدَاتِكَ وَ هُوَ مَعَكَ عَلَى عَقْرِ [شِرْعَةٍ] حَوْضِكَ وَ هُوَ مَشْكَاهُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَنْ يَرْجِعَ كَافِرًا بَعْدَ إِيمَانٍ وَ لَا زَانَ بَعْدَ إِحْصَانٍ فَكَمْ مِنْ ضُرْسٍ قَاطِعٍ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ مَعَ الْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ وَ الْعِلْمِ بِكَلَامِ اللَّهِ وَ الْفِقْهِ فِي دِينِ اللَّهِ مَعَ الصُّهْرِ وَ الْقَرَابَةِ وَ النَّجْدَةِ فِي الْحَرْبِ وَ بَذْلِ الْمَاعُونِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْوَلَايَةِ لَوْلِيِّ وَ الْعِدَاوَةِ لِعَدُوِّي بَشْرُهُ يَا مُحَمَّدُ بِذَلِكَ.

(۲) از حضرت علی ع روایت شده است:

به خدا سوگند این آیات («تا حتما خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و حتما دروغگویان را [نیز] معلوم دارد»؛ عنکبوت/۳) درباره من و شیعیان [واقعی] من، و دشمنم و پیروان آنها نازل شده است.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۰۳

وَ فِي رِوَايَةِ النَّاصِرِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ الْأَنْصَارِيِّ وَ طَرِيفِ الْعَبْدِيِّ وَ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ عَلِيٌّ ع: وَ اللَّهُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِيَّ وَ فِي شِيعَتِي وَ فِي عَدُوِّي وَ فِي أَشْيَاعِهِمْ.^۱

(۳) روایت شده است که امیرالمومنین ع در یکی از خطبه‌هایشان چنین فرمودند: [فرازهایی از این روایت با خطبه «قاصعه»

که در نهج البلاغه آمده است، مشترک است]

^۱ این مطلب با سند‌های مختلف از قول «سدی» (یکی از صحابه) نیز روایت شده است که مصداق این آیه دوستان و دشمنان حضرت علی ع

می‌باشد:

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْخُثَمِيُّ عَنْ عِيسَى بْنِ مِهْرَانَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعَرَبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ حَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ السُّدِّيِّ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُ أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا قَالَ عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَعْدَاؤُهُ. (تأويل الآيات الظاهرة، ص ۴۲۱)

فَرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنِي الْحَسَنُ [الْحُسَيْنُ] بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِيَّاسٍ مُعْنَعًا عَنِ السُّدِّيِّ؛ وَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ مُعْنَعًا عَنِ السُّدِّيِّ فِي قَوْلِهِ الْمُ أَوْ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ قَالَ الَّذِينَ صَدَقُوا عَلِيٌّ وَ أَصْحَابُهُ. (تفسیر فرات الکوفی،

و اگر خداوند - جلّ ثنائه - وقتی پیامبرانش را مبعوث می‌کرد، می‌خواست باب گنج‌های طلا و معدن‌های جواهر و باغ‌های انبوه را بر آنها باز کند و پرندگان آسمان و درندگان زمین را به دور او جمع نماید، می‌توانست چنین کند؛ اما اگر چنین می‌کرد، امتحان و ابتلا ساقط می‌شد و جزاء لغو می‌گشت و خبر دادن‌ها مضمحل می‌گردید؛ و دیگر برای این آسودگان، اجر کسانی که مبتلا می‌شوند در کار نمی‌بود؛ و دیگر مومنان به ثواب نیکوکاری نمی‌رسیدند و دیگر اسم‌ها واقعا معنایی سزاوار صاحبانش نداشتند [اسم‌هایی مثل نیکوکار و مجاهد و ... بی‌معنی و بی‌خاصیت می‌شد]؛ و به این جهت است که خداوند نفرستاد "آیه‌ای از آسمان تا گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد" (شعراء/۴) و اگر چنین می‌کرد ابتلا و امتحان از جمیع مردم برداشته می‌شد؛

ولیکن خداوند - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - پیامبران خود را در اراده‌شان نیرومند گرداند، و در آنچه دیده‌ها از ظاهر آنان می‌بیند خوار نمایاند؛ با قناعتی که دل و چشمها را از بی‌نیازی پُر کند، و درویشی‌ای که دیده‌ها و گوشها را بیازارد؛ و اگر پیامبران را نیرویی بود که با آن به ستیز نتوان برخاست، و عزّتی که از آن نتوان کاست، و پادشاهی‌ای که مردمان گردن به سوی آن کشند، و آرزومندان رَخت بر اشتران بسته روی به سوی آن نهند، بر مردمان آسانتر بود که از قدرت آنان عبرت پذیرند، و راه گردنکشی پیش نگیرند، و همگان ایمانی می‌آوردند یا از بیم جان و یا به امید به دست آوردن نان؛ همه نیت‌ها مشترک می‌شد و همه نیکویی‌ها تقسیم‌شده!

اما خداوند خواست تا: پیامبران او را فرمانبردار بودن، و کتابهای او را تصدیق نمودن، و به درگاه او فروتنی کردن، و فرمان او را به خواری گردن نهادن، و پیشانی طاعت به درگاه او سودن، کارهایی باشد خاصّ او، و بری از هر شائبه‌ای غیر او؛ و هرچه سختی و آزمایش سترگ‌تر، پاداش و مکافات بزرگ‌تر...

[سپس حضرت به عنوان شاهد بحث، اشاره می‌کنند به کعبه که خداوند زیارتش را واجب کرده، چگونه آن را در بیابانی بی آب و علف قرار داده، نه در سرزمینی سبز و خرم؛ و ...؛ و نهایتا نتیجه می‌گیرند]

... لیکن خدا بندگانش را به انواع سختیها می‌آزماید، و با مجاهدتها به بندگی‌شان وامی‌دارد، و به ناخوشایندها آزمایش‌شان می‌کند تا خودپسندی را از دلهاشان بزدايد، و خواری و فروتنی را در جان‌هاشان جایگزین فرماید؛

و آن [سختی‌ها] را درهایی سازد گشاده به فضل او، و وسیله‌هایی آماده برای عفو او و یا فتنه او؛ چنانکه خود فرمود: «الف لام میم؛ آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلا به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟! و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند [در فتنه] آزمودیم، تا حتما خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و حتما دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.»

الكافی، ج ۴، ص ۱۹۹-۲۰۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ترجمه با اقتباس از ترجمه شهیدی، ص ۲۱۵-۲۱۷)

و رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ص قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ بِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الذَّهَبَانِ وَ مَعَادِنِ الْعَقِيَانِ وَ مَغَارِسِ الْجِنَانِ وَ أَنْ يَحْشُرَ طَيْرَ السَّمَاءِ وَ وَحْشَ الْأَرْضِ مَعَهُمْ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ وَ لَمَا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُبْتَلِينَ وَ لَا لِحَقِّ الْمُؤْمِنِينَ ثَوَابُ الْمُحْسِنِينَ وَ لَا لَزِمَتِ الْأَسْمَاءُ أَهْلِيهَا عَلَى مَعْنَى مُبِينٍ وَ لِذَلِكَ لَوْ أَنْزَلَ اللَّهُ «مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلْوَى عَنِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ

جَلَّ ثَنَاؤُهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أَوْلَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِمِ نِيَّاتِهِمْ وَضَعَفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالَاتِهِمْ مِنْ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعْيُونَ غَنَاؤُهُ وَ خَصَّاصَهُ تَمَلُّ الْأَسْمَاعَ وَالْأَبْصَارَ أَذَاؤُهُ وَ لَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَ عِزَّةٍ لَا تُضَامُ وَ مُلْكٍ يَمُدُّ نَحْوَهُ عُنَاقُ الرَّجَالِ وَ يَشُدُّ إِلَيْهِ عُقَدُ الرَّحَالِ لَكَانَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِخْتِبَارِ وَ أَبْعَدَ لَهُمْ فِي الْاسْتِكْبَارِ وَ لَأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ فَكَانَتِ النَّيَّاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُفْتَسِمَةً وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لَوَجْهِهِ وَ الْاسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْاسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كَلَّمَا كَانَتِ الْبُلُوى وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتِ الْمُثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ

... ۱ و لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْتَبِرُ عِبِيدَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِاللَّوَانِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ لِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَ أَسْبَابًا ذُلًّا لِعَفْوِهِ وَ فِتْنَةً كَمَا قَالَ «الْم. أ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ».

تدبر

(۱) «وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

در فتنه انداختن و قرار دادن مدعیان ایمان در آزمون‌های جدی و سنگین، سستی بوده که در مورد گذشتگان هم پیاده می‌شده است؛ و همانند هر آزمون دیگری، هدفش این است که معلوم سازد چه کسی واقعا صلاحیت آن ادعا را دارد و چه کسی دروغگوست. و این کاری است که حتما حتما خداوند در مورد هرکس که ادعای ایمان کند انجام خواهد داد.

(۲) «فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

چرا به یکی از طرفین با تعبیر «کسانی که راست می‌گفتند» اشاره کرد، و به طرف دیگر با تعبیر «دروغگویان»؛ و هر دو را یکسان تعبیر نکرد؟ (که یا در مورد اولی هم بفرماید «راستگویان»، یا در مورد دومی هم بفرماید «کسانی که دروغ می‌گفتند»)

۱. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنِ آدَمَ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَ لَا تَنْفَعُ وَ لَا تَبْصُرُ وَ لَا تَسْمَعُ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ قِيَامًا ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْعَرِ بَقَاعِ الْأَرْضِ حَجْرًا وَ أَقْلَ نَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَ أَضْيَقَ بَطُونِ الْأَوْدِيَةِ مَعَاشًا وَ أَغْلَظَ مَحَالِّ الْمُسْلِمِينَ مِيَاهًا بَيْنَ جِبَالٍ خَشْنَةٍ وَ رِمَالِ دَمْتَةٍ وَ عْيُونِ وَشَلَّةٍ وَ قُرَى مُنْقَطِعَةٍ وَ أَثَرٍ مِنْ مَوَاضِعِ قَطْرِ السَّمَاءِ دَائِرِ لَيْسَ يَزُكُّو بِهِ خَفٌّ وَ لَا ظَلْفٌ وَ لَا حَافِرٌ ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ وَ وُلْدَهُ أَنْ يَتَنُوءُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَسْفَارِهِمْ وَ غَايَةً لِمُلْقَى رِحَالِهِمْ تَهْوَى إِلَيْهِ ثَمَارِ الْأَفْنَدَةِ مِنْ مَفَاوِزِ قَفَارٍ مُتَّصِلَةٍ وَ جَزَائِرِ بَحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ وَ مَهَاوِي فِجَاجٍ عَمِيقَةٍ حَتَّى يَهْزُوا مِنْكَابِهِمْ ذُلًّا يَهْلِكُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَ يَرْمَلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شِعْثًا غُبْرًا لَهُ قَدْ نَبَذُوا الْقَنْعَ وَ السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ حَسَرُوا بِالشُّعُورِ حَلْقًا عَنْ رُءُوسِهِمْ ابْتِلَاءً عَظِيمًا وَ اخْتِبَارًا كَبِيرًا وَ امْتِحَانًا شَدِيدًا وَ تَمْحِيسًا بَلِيغًا وَ قُنُوتًا مَبِينًا جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَ وَصَلَةً وَ وَسِيلَةً إِلَى جَنَّتِهِ وَ عَلَّةً لِمَغْفِرَتِهِ وَ ابْتِلَاءً لِلْخَلْقِ بِرَحْمَتِهِ وَ لَوْ كَانَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَضَعَ بَيْتَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعُظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ وَ سَهْلٍ وَ قَرَارِ جَمِّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ النَّبَاتِ مُتَّصِلِ الْقُرَى مِنْ بَرَّةٍ سَمْرَاءٍ وَ رَوْضَةٍ خَضْرَاءٍ وَ أَرْيَافٍ مُحْدَقَةٍ وَ عِرَاصٍ مُغْدَقَةٍ وَ زُرُوعٍ نَاضِرَةٍ وَ طُرُقٍ عَامِرَةٍ وَ حَدَائِقٍ كَثِيرَةٍ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ الْجَزَاءُ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبِلَاءِ ثُمَّ لَوْ كَانَتِ الْأَسَاسُ الْمُحْمُولُ عَلَيْهَا وَ الْأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا بَيْنَ زَمْرُدَةٍ خَضْرَاءٍ وَ يَاقُوتَةٍ حَمْرَاءٍ وَ نُورٍ وَ ضِيَاءٍ لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشُّكِّ فِي الصُّدُورِ وَ لَوْضَعَ مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَ لَنَفَى مُعْتَلِجَ الرِّيبِ مِنَ النَّاسِ

الف. اسم فاعل دلالت دارد که آن معنا در فاعل راسخ و ثابت است؛ اما فعل ماضی چنین دلالتی ندارد (إعراب القرآن و بیانه، ج ۷، ص ۴۰۱؛ الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۰، ص ۳۰۹) ^۱. شاید اشاره باشد که کسی که به دروغ مدعی ایمان شده، معلوم است که ادعایش دروغین است؛ اما کسی که به درستی ادعای ایمان می کند، فعلا از یک آزمون سالم بیرون آمده، و فعلا راست گفته است؛ ولی باید فتنه های بعدی را هم از سر بگذراند تا ببینیم آیا همچنان مومن می ماند؟

نمره در تحلیل اجتماعی

شیطان قسم خورده که در «صراط مستقیم» کمین کند (اعراف/۱۶)، نه در بیراهه؛ یعنی کسی که در «صراط مستقیم» است و واقعا ایمان دارد، در هر لحظه بعدی ممکن است شیطان ایمانش را از او بگیرد.

کسی که آگاهانه از دین بیرون و ایمان بیرون می رود و فقط قصد استفاده ابزاری از دین دارد، تکلیفش معلوم است؛ اما کسی که در مسیر دین پیش می رود، همواره در معرض لغزش قرار دارد؛ ممکن است یک روز واقعا وصادقانه دیندار باشد، اما کم کم از این مسیر بیرون رود.

کسانی همچون زبیر باید همواره عبرتی در دیدگان ما باشند: کسی که در جریان سقیفه واقعا به دفاع از امیرالمومنین ع برخاست، یعنی در آن فتنه که اغلب لغزیدند، نلغزید و ایمانش واقعی بود؛ اما بعدها در فتنه جمل در مقابل ایشان ایستاد و معلوم شد که اینک از ایمانش جز ادعایی باقی نمانده است.

ب. ...

۳) «وَلَقَدْ فَتَنَّا ... فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ ...»

چرا ابتدا کار خداوند با تعبیر «متکلم مع الغیر» به کار رفت؛ اما در ادامه به نحو غایب؟

(به این تغییر موضع از حاضر (متکلم یا مخاطب) به غایب (ویا بالعکس) در ادبیات عرب، صنعت «التفات» می گویند.)
الف. این التفات، و خصوصا تصریح به اسم جلاله الله، برای ایجاد مهابت در مخاطب و بالا بردن اثر کلام در وی است [می خواهد جدیت مطلب را مستقر کند] (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۰، ص ۳۰۹) ^۲

ب. در چنین مقامی، این کار بنوعی تعلیل (بیان علت مطلب) است؛ از آنجا که دعوت به ایمان و هدایت کردن و مترتب شدن ثواب بر آن، به «الله» برمی گردد که همه چیز از او آغاز و به او ختم می شود؛ پس در محضر اوست که ایمان حقیقی از ادعایی متمایز می شود. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۰)

ج. ...

^۱ . در دو کتاب فوق، ظاهرا به تبع فخر رازی (تفسیر کبیر، ج ۲۵، ص ۲۷)، بعد از بیان فوق، در تطبیقش بر آیه گفته اند چون وقت نزول آیات، یک طرف مردمی بوده اند که تازه مسلمان بوده و طرف مقابل، کفر در وجودشان مستقر بوده است. در حالی که این قول درست به نظر نمی رسد زیرا بحث در مورد کسانی است که ادعای ایمان کرده اند، نه کافرانی که اصلا ادعای ایمان هم ندارند.

^۲ . الالتفات إلى الاسم الجلیل لإدخال الروعة و تریبۀ المهابة.

﴿۴﴾ «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

چرا با اینکه می‌توانست بگوید «تا حتما خداوند راستگویان و دروغگویان را معلوم دارد»، چنین نگفت و تعبیر «لْيَعْلَمَنَّ» را تکرار کرد؟

الف. از باب تاکید و مستقر کردن مطلب بوده است. (الجدول فی إعراب القرآن، ج ۲۰، ص ۳۰۹)

ب. شاید می‌خواهد اشاره کند که لزوماً آن روشی که با آن راستگویان معلوم می‌شود دقیقاً همان روشی نیست که دروغگویان رسوا می‌شوند؛ یعنی گویی دو کار مستقل انجام می‌شود و این گونه نیست که در هر موقعیتی راستگو معلوم شد، دروغگو هم معلوم شود و بالعکس.

ثمره در تحلیل اجتماعی

گاه به دلایل خاصی در ذهن ما بین دو نفر تقابل و رقابت است؛ در این گونه مواقع، غالباً ذهن به این متمایل می‌شود که اگر وصفی را در یکی پیدا کرد، خلاف آن را به دیگری نسبت دهد؛ در حالی که لزوماً این گونه نیست که اگر به هر دلیلی، صداقت یک نفر احراز شد، حتماً کسی که رقیب اوست دروغگو باشد؛ و یا اگر گزافه‌گویی یکی احراز گردید، حتماً شخص مقابل او راستگو باشد. گاه ممکن است نزاعی بین دو مدعی دروغین باشد؛ همان طور که گاه ممکن است دو انسان صادق، چون همه زوایای واقعیت بر هر دو آشکار نیست، با هم نزاع کنند.

ج. ...

﴿۵﴾ «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

یکی از اساتید ما می‌فرمود: کسانی که لباس روحانیت می‌پوشند و قصد سوءاستفاده دارند، خداوند خیلی زود آنها را در جامعه رسوا می‌کند.

به نظر می‌رسد این آیه مویدی بر نظر اوست، چون پوشیدن این لباس، به معنای ادعا کردن حدی از ایمان است؛ و همین که ادعای ایمان رخ داد، خداوند آزمونی پیش می‌آورد تا راستگو و دروغگو جدا شوند!

تبصره

رسوا شدن آنها به این معنا نیست که در این دنیا به جزای خود می‌رسند؛ بلکه به این معناست که بالاخره مردم می‌فهمند که او در ادعای خویش دروغگوست. البته این مطلب، غیر از گوش دادن به شایعاتی است که با آن می‌توان هر انسان خدامداری، حتی حضرت علی ع، را هم مورد تهمت قرار داد و چه بسا مردمی را علیه او شوراند. بلکه منظور این است که، همین که مثلاً یک نفر ملبس به لباس روحانیت، زندگی تجملاتی یا رشوه‌خواری و یا ... در پیش گیرد، همین نحوه زندگی، مایه رسوایی و بی‌آبرویی وی در ادعایش خواهد شد؛ در حالی که سایر افراد تجمل‌گرا یا ... چنین رسوا نمی‌شوند.

تحلیل اجتماعی

متأسفانه یکی از اشتباهات ما در معرفی دین این است که به خاطر احترامی که این لباس مقدس دارد (چون منتسب به پیامبر اکرم ص و احیای شعائر دین است)، و از ترس اینکه مبادا به این لباس بی حرمتی شود، هیچگاه نمی‌گوییم که «همان طور که بهترین انسانها این لباس را پوشیده و می‌پوشند؛ بدترین انسانها هم برای سوءاستفاده سراغ همین لباس می‌روند!»

یادم هست که وقتی می‌خواستم این لباس را به تن کنم، پدرم گفت: «مواظب باش! کسانی که این لباس را می‌پوشند جای‌شان یا بالای بهشت است و یا ته جهنم!»

این خوب است که مردم به این لباس به خاطر انتسابش به پیامبر اکرم ص احترام بگذارند - که البته علی‌رغم این همه ناملایمات که از برخی از دارندگان این لباس دیده‌اند هنوز احترام می‌گذارند - اما ما هم نباید چنان دور خود حصار بکشیم که هرکس را صرفاً به خاطر پوشیدن این لباس از نقد مصون بدانیم. باید به مردم بگوییم که این لباس هم، همانند هر امر ارزشمند دیگری، ممکن است توسط عده‌ای مورد سوءاستفاده قرار گیرد؛ و البته سوءاستفاده از یک امر ارزشمند، دلیل کنار گذاشتن اصل آن نمی‌شود؛ مگر در تاریخ ما از قرآن و در تاریخ غرب از اسم آزادی، کم سوءاستفاده شده است؟ آیا اینها را کنار باید گذاشت؟

﴿۶﴾ «فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

چرا تعبیر «فَلْيَعْلَمَنَّ» پس بداند» به کار برد؟ مگر خداوند همه چیز را نمی‌داند؟

الف. مراد از «علم» خدا به صادقین و کاذبین، آشکار شدن آثار صدق و کذب ادعای آنها در مقام عمل است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۱) [یعنی خداوند آزمونی درمی‌افکند که آنها با عملشان در آن آزمون، صدق و کذب خود را بر همگان معلوم می‌کنند؛ و در ترجمه بر همین اساس ترجمه شد؛ و لذا به جای اینکه بنویسیم: «تا خدا بداند کسانی را که راست گفتند...» نوشتیم «تا خدا معلوم دارد کسانی را که...»]

ب. شاید اشاره است به «علم فعلی خدا» که عین اشیای خارجی است؛ وگرنه در علم ذاتی خداوند که همه چیز معلوم است و نیاز به امتحان کردن ندارد. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۱)

توضیح فلسفی

خداوند یک علمی به اشیاء دارد که مقدم بر همه چیز است و قبل از اینکه چیزی بیافریند بدان علم دارد؛ که اصطلاحاً به آن «علم ذاتی» می‌گویند. اما وقتی که چیزی را آفرید، وجود خود آن چیز، عیناً مصداق علم خدا به آن نیز می‌باشد (برای تقریب به ذهن: اگر اسب شاخداری را در ذهن تصور کنید، وجود آن اسب شاخدار در ذهن شما، عیناً همان علم شما به آن اسب شاخدار است) که این را اصطلاحاً «علم فعلی» می‌گویند.

ج. مقصود از «بداند»، جزا و مکافات دادن است که نتیجه علم خداست؛ یعنی می‌خواهد بفرماید «تا خداوند جزا دهد آنان را به صدق و کذبشان»، و چون این جزا دادن مبتنی بر علم خداست، تعبیر شده «تا خداوند بداند...»؛ در واقع، اینجا سبب به

جای مسبب نشسته است، همان گونه که در جایی که می‌خواهد بفرماید حضرت عیسی و مادرش خدا نیستند چون «قضای حاجت می‌کردند»؛ به جای این تعبیر اخیر، فرموده «آنها غذا می‌خوردند» (مائده/۷۵) (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۲۸) د. ...

(۷) «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»

حکایت

این حکایت در کتاب وقعه صفین، ص ۴۵۰ آمده است که در کانال نگذاشتم:

قَالَ نَصْرٌ: وَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: كَانَ فَارِسُ أَهْلِ الْكُوفَةِ الَّذِي لَا يُنَازِعُ رَجُلًا كَانَ يُقَالُ لَهُ الْعَكْبَرُ بْنُ جَدِيرِ الْأَسَدِيِّ وَ كَانَ فَارِسُ أَهْلِ الشَّامِ الَّذِي لَا يُنَازِعُ عَوْفَ بْنَ مَجْرَاءَةَ الْكُوفِيُّ الْمُرَادِيُّ الْمَكْنَى أَبَا أَحْمَرَ وَ هُوَ أَبُو الَّذِي اسْتَنْقَذَ الْحَجَّاجَ بْنَ يَوْسُفَ - يَوْمَ صُرِعَ فِي الْمَسْجِدِ بِمَكَّةَ وَ كَانَ الْعَكْبَرُ لَهُ عِبَادَةٌ وَ لِسَانًا لَا يُطَاقُ فَقَامَ إِلَيَّ عَلِيٌّ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي أَيْدِينَا عَهْدًا مِنْ اللَّهِ لَا نَحْتَاجُ فِيهِ إِلَى النَّاسِ وَ قَدْ ظَنَّنَا بِأَهْلِ الشَّامِ الصَّبْرَ وَ ظَنُّوهُ بِنَا فَصَبَرْنَا وَ صَبَرُوا وَ قَدْ عَجِبْتُ مِنْ صَبْرِ أَهْلِ الدُّنْيَا لِأَهْلِ الْآخِرَةِ وَ صَبَرَ أَهْلُ الْحَقِّ عَلَى أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ رَغِبَهُ أَهْلُ الدُّنْيَا ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا أُعْجِبُ مَا يُعْجِبُنِي جَهْلِي بَأَيَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ - أَلَمْ أُحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ وَ أَتْنِي عَلَيْهِ عَلِيٌّ خَيْرًا وَ قَالَ خَيْرًا...

(۴۰۱) سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۴ أم حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۱۳۹۶/۲/۱۱

ترجمه

یا کسانی که بدی‌ها کنند، حساب کردند که بر ما پیشی خواهند گرفت [و از دسترس ما خارج می‌شوند]؟! چه بد حکم می‌کنند!

شأن نزول^۱

حدیث

(۱) حذیفه، یکی از اصحاب پیامبر ص است که نه تنها در شیعه، بلکه در میان اهل سنت هم به عنوان کسی شناخته می‌شود که اسراری داشت که دیگران نداشتند؛ مثلاً کسانی را که در جریان «عقبه» قصد ترور پیامبر ص را داشتند، می‌شناخت، اما به دستور پیامبر ص مخفی کرده بود. وی بعد از کشته شدن عثمان، از طرف امیرالمومنین ع استاندار بصره می‌شود و در اولین

۱. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَحْمَدَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا قَالَ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ، عَنِ الْكَلْبِيِّ عَنِ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ [قَالَ:] نَزَلَتْ فِي عَتَبَةَ وَ شَيْبَةَ وَ الْوَلِيدِ بْنِ عَتَبَةَ، وَ هُمُ الَّذِينَ بَارَزُوا عَلِيًّا وَ حَمْزَةَ وَ عُبَيْدَةَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۵۶۷)

خطبه‌ای که می‌خواند، در وصف حضرت علی ع تعبیر «امیرالمومنین حقاً حقاً» را می‌آورد.^۱ یکی از حضار متوجه کنایه‌ای که در این کلام هست می‌شود و از ایشان به اصرار می‌خواهد مطالبی که می‌داند بگوید. ایشان مطلب را به تفصیل بیان می‌کنند که در فرازی از آن آمده است:

و پیامبر ص برای حجه‌الوداع با مردم [از مدینه] بیرون آمد و زانش هم همراهش بودند. پس چون حج و مناسک آن به پایان رسید و مردم همه آنچه را [در انجام حج] بدان نیاز داشتند، شناختند و آنها را بر آیین حضرت ابراهیم پابرجا داشت و همه آنچه که مشرکان بعد از او [حضرت ابراهیم ع] بدعت گذاشته بودند، زدود و حج را به حالت اولش برگرداند، وارد مکه شد و یک روز در آنجا بود که جبرئیل امین بر او نازل شد و آیات اول سوره عنکبوت را آورد و گفت:

محمد! بگو: بسم الله الرحمن الرحيم. الف لام میم؛ آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟! و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند [در فتنه] آزمودیم، تا حتماً خداوند آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و حتماً دروغگویان را [نیز] معلوم دارد. یا کسانی که بدی‌ها کنند، حساب کردند که بر ما پیشی خواهند گرفت [و از دسترس ما خارج می‌شوند]؟! چه بد حکم می‌کنند!

رسول خدا ص فرمود: جبرئیل! این چه فتنه‌ای است؟

گفت: محمد! خداوند متعال به تو سلام می‌رساند و می‌گوید: بدرستی که من پیش از تو پیامبری نفرستادم مگر اینکه هنگامی که زمانش به پایان رسید به او دستور دادم که بر امتش بعد از خود جانشینی بگذارد که او در جای وی بایستد و سنت و احکام او را برایشان زنده بدارد؛ پس آنان که خداوند را اطاعت کنند در آنچه که رسول خدا ص بدانها امر فرماید، راستگویان‌اند؛ و آنان که با امر او مخالفت ورزند، دروغگویان‌اند؛

محمد! زمان رفتن تو به نزد پروردگارت و بهشت او، نزدیک شده و او به تو دستور می‌دهد که برای امتت بعد از خود علی بن ابی‌طالب ع را منصوب کنی و عهد را به او بسپاری که او خلیفه‌ای است که به کار رعیت و امتت پابرجاست؛ اگر از او اطاعت کنند اسلام دارند و اگر عصیان‌ش کنند، کفر ورزیده‌اند؛ و آنها چنین خواهند کرد و این همان فتنه‌ای است که آیاتش را بر تو خواندم ...

إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۲۹

... وَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالنَّاسِ وَ خَرَجَ بِنِسَائِهِ مَعَهُ وَ هِيَ حَجَّةُ الْوَدَاعِ فَلَمَّا اسْتَمَّ حَجَّهُمْ وَ قَضَوْا مَنَاسِكَهُمْ وَ عَرَفَ النَّاسُ جَمِيعَ مَا احتَاجُوا إِلَيْهِ وَ اعْلَمَهُمْ أَنَّهُ قَدْ أَقَامَ لَهُمْ مَلَّةً إِبْرَاهِيمَ ع وَ قَدْ أزالَ عَنْهُمْ جَمِيعَ مَا أَحَدَّثَهُ الْمُشْرِكُونَ بَعْدَهُ وَ رَدَّ الْحَجَّ إِلَى حَالَتِهِ الْأُولَى وَ دَخَلَ مَكَّةَ فَأَقَامَ بِهَا يَوْمًا وَاحِدًا هَبَطَ عَلَيْهِ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ ع بِأَوَّلِ سُورَةِ الْعَنْكَبُوتِ فَقَالَ:

اقْرَأْ يَا مُحَمَّدُ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَلَمْ أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: يَا جِبْرَائِيلُ وَ مَا هَذِهِ الْفِتْنَةُ؟

۱ ... الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَا الْحَقَّ وَ آمَاتَ الْبَاطِلَ وَ جَاءَ بِالْعَدْلِ وَ دَحَّضَ الْجُورَ وَ رَكِبَتْ [كَبَتْ] الظَّالِمِينَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا حَقًّا وَ خَيْرٌ مِنْ نَعْلَمُهُ بَعْدَ نَبِيِّنَا رَسُولِ اللَّهِ ص وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ وَ أَحَقُّهُمْ بِالْأَمْرِ...

فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُفْرُئِكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنِّي مَا أُرْسَلْتُ نَبِيًّا قَبْلَكَ إِلَّا أَمْرُهُ عِنْدَ انْقِضَاءِ أَجَلِهِ أَنْ يَسْتَخْلِفَ عَلَى أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ وَيُحْيِي لَهُمْ سُنَّتَهُ وَأَحْكَامَهُ فَالْمُطِيعُونَ لِلَّهِ فِيمَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صِ الصَّادِقُونَ وَ الْمُخَالَفُونَ عَلَى أَمْرِهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَقَدْ دَنَا يَا مُحَمَّدُ مَصِيرَكَ إِلَى رَبِّكَ وَجَنَّتِهِ وَهُوَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَنْصِبَ لَأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى بَنِ أَبِي طَالِبٍ ع وَتَعَهَّدَ إِلَيْهِ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ الْقَائِمُ بِرِعَايَتِكَ وَأُمَّتِكَ إِنْ أَطَاعُوهُ أَسْلَمُوا وَإِنْ عَصَوْهُ كَفَرُوا وَسَيَفْعَلُونَ ذَلِكَ وَهِيَ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَلَوْتَ الْآيَةَ فِيهَا...^١

١ . ادامه روایت بسیار مفصل است اما چون حاوی مطالب مهمی درباره تاریخ است و متأسفانه اغلب از آن بی خبرند، در اینجا تقدیم می شود: یادآوری می شود که سوال کننده در این مجلس جوانی است که بعد از خبردار شدن از وقایع، به حضرت علی ع می پیوندد و این همان جوانی است که در ابتدای جنگ جمله وقتی حضرت علی ع داوطلب می خواهد که برود و مردم را به قرآن بخواند و قطعا کشته خواهد شد، بلند می شود و در واقع اولین شهید جنگ جمل است. اما ادامه مطلب (ص ۳۲۹-۳۴۳)

و هِيَ الْفِتْنَةُ الَّتِي تَلَوْتَ الْآيَةَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُعَلِّمَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَكَ وَ تَسْتَحْفِظُهُ جَمِيعَ مَا اسْتَحْفَظَكَ وَ اسْتَوْدَعَكَ فَإِنَّهُ الْأَمِينُ الْمُؤْتَمَنُ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي اخْتَرْتُكَ مِنْ عِبَادِي نَبِيًّا وَ اخْتَرْتُهُ لَكَ وَصِيًّا قَالَ فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ صِ عَلِيًّا عَ فَخَلَا بِهِ يَوْمَهُ ذَلِكَ وَ لَيْلَتَهُ وَ اسْتَوْدَعَهُ الْعِلْمَ وَ الْحِكْمَةَ الَّتِي آتَاهُ اللَّهُ إِيَّاهَا وَ عَرَفَهُ مَا قَالَ جِبْرَائِيلُ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ عَاشِيَةٌ بِنْتُ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ طَالَ اسْتِخْلَاؤُكَ بِعَلِيِّ مِنْذُ الْيَوْمِ قَالَ فَأَعْرَضَ عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صِ فَقَالَتْ لِمَ تُعْرِضُ عَنِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بِأَمْرِ لَعَلَّهُ يَكُونُ لِي صَلَاحًا لِمَنْ أَسْعَدَهُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ وَ الْإِيمَانِ بِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُ بِدُعَاءِ النَّاسِ جَمِيعًا إِلَيْهِ وَ سَتَعَلِّمِينَ ذَلِكَ إِذَا أَنَا قُتِمْتُ بِهِ فِي النَّاسِ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ لَا تُخْبِرُ بِهِ الْآنَ لِأَتَقَدَّمَ بِالْعَمَلِ بِهِ وَ لَأَخُذُ بِمَا فِيهِ الصَّلَاحُ قَالَ سَأُخْبِرُكَ بِهِ فَاحْفَظِيهِ إِلَى أَنْ أُوْمَرَ بِالْقِيَامِ بِهِ فِي النَّاسِ جَمِيعًا فَإِنَّكَ إِنْ حَفَظْتِيهِ حَفَظَكَ اللَّهُ فِي الْعَاجِلَةِ وَ الْأَجَلَةِ جَمِيعًا وَ كَانَ لَكَ الْفَضِيلَةُ بِسَبْقِهِ وَ الْمُسَارَعَةُ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَوْ أَضَعْتِيهِ وَ تَرَكْتِ رِعَايَةَ مَا أَلْقَى إِلَيْكَ مِنْهُ كَفَرْتِ بِرَبِّكَ وَ حَبِطَ أَجْرُكَ وَ بَرِئْتَ مِنْكَ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ كُنْتِ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ لَمْ يَضُرَّ اللَّهَ ذَلِكَ وَ لَا رَسُولَهُ فَضَمِنْتَ لَهُ حَفَظَهُ وَ الْإِيمَانِ بِهِ وَ رِعَايَتَهُ فَقَالَ صِ إِنْ اللَّهُ تَعَالَى أَخْبَرَنِي أَنَّ عُمَرَى قَدْ انْقَضَى وَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ عَلِيًّا لِلنَّاسِ عِلْمًا وَ أَجْعَلُهُ فِيهِمْ إِمَامًا وَ اسْتَخْلِفُهُ كَمَا اسْتَخْلَفَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي أَوْصِيَاءَهُمْ وَ أَنَا صَائِرٌ إِلَى رَبِّي وَ أَخَذَ فِيهِ بِأَمْرِهِ فَلْيَكُنْ هَذَا الْأَمْرُ مِنْكَ تَحْتَ سُوَيْدَاءِ قَلْبِكَ إِلَى أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ بِالْقِيَامِ بِهِ فَضَمِنْتَ لَهُ ذَلِكَ وَ لَقَدْ أَطَّلَعَ اللَّهُ نَبِيَّهُ عَلِيًّا مَا يَكُونُ مِنْهَا فِيهِ وَ مِنْ صَاحِبَتِهَا حَفْصَةَ وَ أَبُوهُمَا فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ أَخْبَرْتَ حَفْصَةَ وَ أَخْبَرْتَ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَبَاهَا فَاجْتَمَعَا فَارْسَلَا إِلَى جَمَاعَةِ الطُّلُقَاءِ وَ الْمُنَافِقِينَ فَخَبَرَاهُمْ بِالْأَمْرِ فَأَقْبَلُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ قَالُوا إِنْ مُحَمَّدًا يُرِيدُ أَنْ يَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ كَسَنَةِ كِسْرَى وَ يَقْبِرَ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ وَ لَا وَ اللَّهُ مَا لَكُمْ فِي الْحَيَاةِ مِنْ حَظٍّ إِنْ أَقْضَى هَذَا الْأَمْرَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَامِلُكُمْ عَلَى ظَاهِرِكُمْ وَ أَنْ عَلِيًّا يُعَامِلُكُمْ عَلَى مَا يَجِدُ فِي نَفْسِهِ مِنْكُمْ فَاحْسِنُوا النُّظْرَ لِأَنْفُسِكُمْ فِي ذَلِكَ وَ قَدِّمُوا آرَاءَكُمْ فِيهِ. وَ دَارَ الْكَلَامِ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ أَعَادُوا الْخُطَابَ وَ أَجَالُوا الرَّأْيَ فَاتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يَنْفِرُوا بِالنَّبِيِّ صِ نَاقَتَهُ عَلَى عَقْبَةِ هَرَشَى وَ قَدْ كَانُوا صَنَعُوا مِثْلَ ذَلِكَ فِي غَزَاةِ تَبُوكَ فَصَرَفَ اللَّهُ الشَّرَّ عَنْ نَبِيِّهِ صِ فَاجْتَمَعُوا فِي أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صِ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْإِغْتِيَالِ وَ اسْتِقَاءِ السَّمِّ عَلَى غَيْرِ وَجْهِ وَ قَدْ كَانَ اجْتِمَاعُ أَعْدَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صِ مِنَ الطُّلُقَاءِ مِنَ قَرِيْشٍ وَ الْمُنَافِقِينَ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ الْارْتِدَادُ مِنَ الْعَرَبِ فِي الْمَدِينَةِ وَ مَا حَوْلَهَا فَتَعَاقَدُوا وَ تَحَالَفُوا عَلَى أَنْ يَنْفِرُوا بِهِ نَاقَتَهُ وَ كَانُوا أَرْبَعَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَ كَانَ مِنْ عَزْمِ رَسُولِ اللَّهِ صِ أَنْ يَقِيمَ عَلِيًّا عَ وَ يَنْصِبَهُ لِلنَّاسِ بِالْمَدِينَةِ إِذَا أَقْدَمَ فَسَارَ رَسُولُ اللَّهِ صِ يَوْمِيْنِ وَ لَيْلَتَيْنِ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّلَاثِ آتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَ بِآخِرِ سُورَةِ الْحَجْرِ فَقَالَ أَقْرَأْ فَوَرَّبِكَ لَنَسْتَلْنَهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ. فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ قَالَ وَ رَحَلَ رَسُولُ اللَّهِ صِ وَ أَعْدَقَ السَّيْرَ مُسْرِعًا عَلَى دُخُولِ الْمَدِينَةِ لِيَنْصِبَ عَلِيًّا عَ عَلَمًا لِلنَّاسِ فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَةَ هَبَطَ جِبْرَائِيلُ عَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَقَرَأَ عَلَيْهِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ وَ هُمُ الَّذِينَ هُمُوا بِرَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ صِ أَمَا تَرَانِي يَا جِبْرَائِيلُ أَعْدَقَ السَّيْرَ مُجِدًّا فِيهِ لِأَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَأَعْرِضْ وَ لِيَايَةَ عَلِيٍّ عَلَى الشَّاهِدِ وَ الْغَائِبِ فَقَالَ لَهُ جِبْرَائِيلُ عَ اللَّهُ يَأْمُرُكَ أَنْ تَفْرِضَ وَ لِيَايَتَهُ غَدًا إِذَا نَزَلَتْ مِنْزِلَكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صِ نَعَمْ يَا جِبْرَائِيلُ غَدًا أَفْعَلُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ بِالرَّحِيلِ مِنْ وَقْتِهِ وَ سَارَ النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى نَزَلَ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ وَ أَمْرُهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَ دَعَا عَلِيًّا عَ وَ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صِ يَدَ عَلِيٍّ الْيُسْرَى بِيَدِهِ الْيُمْنَى وَ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْوَلَاءِ لِعَلِيٍّ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَمْرُهُمْ أَنْ لَا يَخْتَلِفُوا عَلَيْهِ بَعْدَهُ وَ

خَبَرَهُمْ أَنَّ ذَلِكَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ لَهُمْ أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَآلِهِ
وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانْصَرَّ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلَ مَنْ خَذَلَهُ ثُمَّ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَايَعُوهُ فَبَايَعَهُ النَّاسُ جَمِيعًا وَلَمْ يَتَكَلَّمْ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَقَدْ كَانَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ تَقَدَّمَا إِلَى
الْجُحْفَةِ فَبِعَتْ وَرَدَّهُمَا ثُمَّ قَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صَ مَتَهَجِمَا يَا ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ وَيَا عُمَرَ بَايَعَا عَلِيًّا بِالْوَالِيَّةِ مِنْ بَعْدِي فَقَالَا أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ فَقَالَ وَهَلْ يَكُونُ
مِثْلُ هَذَا مِنْ غَيْرِ أَمْرِ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ نَعَمْ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَمِنْ رَسُولِهِ فَبَايَعَا ثُمَّ انْصَرَفَا وَسَايَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَ بَاقِيَ يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ حَتَّى إِذَا دَنَوْا مِنَ الْعُقْبَةِ تَقَدَّمَهُ
الْقَوْمُ فَتَوَارَوْا فِي ثَنِيَّةِ الْعُقْبَةِ وَقَدْ حَمَلُوا مَعَهُمْ دِبَابًا وَطَرَحُوا فِيهَا الْحَصَى قَالَ حُذَيْفَةُ وَدَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ وَدَعَا عَمَارُ بْنُ يَاسِرٍ وَأَمْرُهُ أَنْ يَسُوقَهَا وَأَنَا أَقُودُهَا
حَتَّى إِذَا صَرْنَا فِي رَأْسِ الْعُقْبَةِ ثَارَ الْقَوْمُ مِنْ وَرَائِنَا وَدَحْرَجُوا الذَّبَابَ [الدَّبَابَ] بَيْنَ قَوَائِمِ النَّاقَةِ فَذُعِرَتْ وَكَادَتْ أَنْ تَنْفِرَ بِرَسُولِ اللَّهِ فَصَاحَ بِهَا النَّبِيُّ أَنْ
اسْكُنِي وَلَيْسَ عَلَيْكَ بِأَسٍ فَأَطَقَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ عَرَبِيٌّ فَصِيحٌ فَقَالَتْ وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَزَلَّتْ يَدَا عَنْ مُسْتَقَرِّ يَدٍ وَلَا رَجُلٍ [رَجُلًا] عَنْ مَوْضِعٍ رَجُلٍ وَ
أَنْتَ عَلَى ظَهْرِي فَتَقَدَّمُ الْقَوْمُ إِلَى النَّاقَةِ لِيُدْفَعُوا فَأَقْبَلْتُ أَنَا وَعَمَارُ نَضْرِبُ وَجُوهَهُمْ بِأَسْيَافِنَا وَكَانَتْ لَيْلَةً مَظْلَمَةً فَزَالُوا عَنَّا وَأَيْسُوا مِمَّا ظَنُّوا وَدَبَرُوا فَقُلْتُ
يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَمَا يُرِيدُونَ فَقَالَ يَا حُذَيْفَةُ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَقُلْتُ أَلَا تَتَّبِعُ إِلَيْهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَهْطًا فَيَأْتُوا بِرُءُوسِهِمْ فَقَالَ
إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَعْرِضَ عَنْهُمْ وَأَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّهُ دَعَا أَنَاسًا مِنْ قَوْمِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَى دِينِهِ فَاسْتَجَابُوا لَهُ فَقَاتَلَ بِهِمْ حَتَّى ظَهَرَ عَلَى عَدُوِّهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ
فَقَتَلَهُمْ وَلَكِنْ دَعَهُمْ يَا حُذَيْفَةُ فَإِنَّ اللَّهَ لَهُمُ بِالْمَرْصَادِ وَسِيمَهُلَهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ يَضْرِبُهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ فَقُلْتُ وَمَنْ هَؤُلَاءِ الْمُنَافِقُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
أَمْ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَمَّاهُمْ لِي رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى فَرَّغَ مِنْهُمْ وَقَدْ كَانَ فِيهِمْ أَنَاسٌ أَكْرَهُ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ فَاسْمَكْتُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ يَا حُذَيْفَةُ كَأَنَّكَ
شَاكٌ فِي بَعْضٍ مِنْ سَمِيَّتِ لَكَ ارْفَعْ رَأْسَكَ إِلَيْهِمْ فَرفَعْتُ طَرْفِي إِلَى الْقَوْمِ وَهُمْ وَقُوفٌ عَلَى الثَّنِيَّةِ فَبَرَقَتْ بَرَقَةٌ فَأَضَاءَتْ جَمِيعَ مَا حَوْلَنَا وَتَبَتِ الْبَرَقَةُ حَتَّى
خَلَّتْهَا شَمْسًا طَالِعَةً فَظَنَرْتُ وَاللَّهِ إِلَى الْقَوْمِ فَعَرَفْتُهُمْ رَجُلًا رَجُلًا وَإِذَا هُمْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَعَدَدُ الْقَوْمِ أَرْبَعَةٌ عَشْرَ رَجُلًا تِسْعَةٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَخَمْسَةٌ مِنْ
سَائِرِ النَّاسِ فَقَالَ لَهُ سَمَّهُمْ لَنَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَقَالَ حُذَيْفَةُ هُمْ وَاللَّهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَطَلْحَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَأَبُو
عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَمَعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ وَعَمْرُو بْنُ الْعَاصِ هَؤُلَاءِ مِنْ قُرَيْشٍ وَأَمَّا الْخَمْسَةُ فَأَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ وَالْمَغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ النَّخَعِيُّ وَأَوْسُ بْنُ
الْحُدَثَانَ الْبَصْرِيُّ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَأَبُو طَلْحَةَ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ حُذَيْفَةُ ثُمَّ أَنْحَدَرْنَا مِنَ الْعُقْبَةِ وَقَدْ طَلَعَ الْفَجْرُ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ فَتَوَضَّأَ وَانْظَرَ أَصْحَابَهُ حَتَّى
أَنْحَدَرُوا مِنَ الْعُقْبَةِ وَاجْتَمَعُوا فَرَأَيْتُ الْقَوْمَ بِأَجْمَعِهِمْ وَقَدْ دَخَلُوا مَعَ النَّاسِ وَصَلُّوا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ انْتَفَتَ فَظَنَرْتُ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ
وَأَبِي عُبَيْدَةَ يَتَنَاجُونَ فَأَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى فِي النَّاسِ لَا يَجْتَمِعُ ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنَ النَّاسِ يَتَنَاجُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ بِسِرٍّ وَارْتَحَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَ بِالنَّاسِ مِنْ مَنْزِلِ الْعُقْبَةِ
فَلَمَّا نَزَلَ الْمَنْزِلَ الْآخَرَ رَأَى سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَبَا عُبَيْدَةَ يَسَارُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَوَقَّفَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ أَنْ لَا يَجْتَمِعَ
ثَلَاثَةٌ نَفَرٍ مِنَ النَّاسِ عَلَى سِرٍّ وَاللَّهُ لَتُخْبِرُونَنِي عَمَّا أَنْتُمْ وَإِلَّا أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى أَخْبِرَهُ بِذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا سَالِمُ عَلَيْكَ عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ وَلَنْ
نَحْنُ خَيْرُنَاكَ بِالَّذِي نَحْنُ فِيهِ وَبِمَا اجْتَمَعْنَا لَهُ فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَدْخُلَ مَعَنَا فِيهِ دَخَلْتُ وَكُنْتُ رَجُلًا مَنًّا وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ كَتَمْتَهُ عَلَيْنَا فَقَالَ سَالِمٌ ذَلِكَ لَكُمْ
مَنِّي وَأَعْطَاهُمْ بِذَلِكَ عَهْدَهُ وَمِيثَاقَهُ وَكَانَ سَالِمٌ شَدِيدَ الْبُغْضِ وَالْعَدَاوَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَعَرَفُوا ذَلِكَ مِنْهُ فَقَالُوا لَهُ إِنَّا قَدْ اجْتَمَعْنَا عَلَى أَنْ تَتَحَالَفَ وَ
تَتَعَاقَدَ عَلَى أَنْ لَا نَطِيعَ مُحَمَّدًا فِيمَا فَرَضَ عَلَيْنَا مِنْ وَايَةٍ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَ بَعْدَهُ فَقَالَ لَهُمْ سَالِمٌ عَلَيْكُمْ عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ إِنَّ فِي هَذَا الْأَمْرِ كُنْتُمْ تَخَوْضُونَ
وَتَتَنَاجُونَ [تَتَنَاجُونَ] اللَّهُ قَالُوا أَجَلٌ عَلَيْنَا عَهْدُ اللَّهِ وَمِيثَاقُهُ إِنَّمَا كُنَّا فِي هَذَا الْأَمْرِ بِعَيْنِهِ لَا فِي شَيْءٍ سِوَاهُ قَالَ سَالِمٌ وَأَنَا وَاللَّهُ أَوَّلُ مَنْ يُعَاقِدُكُمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ
وَلَا يُخَالِفُكُمْ عَلَيْهِ إِنَّهُ وَاللَّهُ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ أَبِي بَكْرٍ عَ إِلَى مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَلَا فِي بَنِي هَاشِمٍ أَبْغَضَ إِلَيَّ وَلَا أَمَقَّتَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ
فَاصْنَعُوا فِي هَذَا الْأَمْرِ مَا بَدَأَ لَكُمْ فَإِنِّي وَاحِدٌ مِنْكُمْ فَتَعَاقَدُوا مِنْ وَقْتِهِمْ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فَلَمَّا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَ الْمَسِيرَةَ أَتَوْهُ فَقَالَ لَهُمْ فِيمَ كُنْتُمْ
تَتَنَاجُونَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنِ النَّجْوَى فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا التَّقِينَا غَيْرَ وَقَتْنَا هَذَا فَظَنَرَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صَ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ - وَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنْ كُنْتُمْ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ثُمَّ سَارَ حَتَّى دَخَلَ الْمَدِينَةَ وَاجْتَمَعَ الْقَوْمُ جَمِيعًا وَكَتَبُوا بَيْنَهُمْ صَحِيفَةً عَلَى ذِكْرِ مَا تَعَاقَدُوا
عَلَيْهِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَكَانَ أَوَّلُ مَا فِي الصَّحِيفَةِ التَّكْتُ لَوْلَايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ وَأَنَّ الْأَمْرَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَبِي عُبَيْدَةَ وَسَالِمٍ مَعَهُمْ لَيْسَ بِخَارِجٍ عَنْهُمْ وَ
شَهِدَ بِذَلِكَ أَرْبَعَةٌ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْعُقْبَةِ وَعَشْرُونَ رَجُلًا آخَرَ اسْتَوْدَعُوا الصَّحِيفَةَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ وَجَعَلُوهُ أَمِينَهُمْ قَالَ فَقَالَ الْفَتَى يَا أَبَا
عَبْدِ اللَّهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هَبْنَا نَقُولُ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ رَضُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَأَبَا عُبَيْدَةَ لَأَنْهُمْ مِنْ مَشِيخَةِ قُرَيْشٍ وَمِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ فَمَا بِالْهَمِّ رَضُوا بِسَالِمٍ وَ
لَيْسَ هُوَ مِنْ قُرَيْشٍ وَلَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَلَا مِنَ الْأَنْصَارِ وَإِنَّمَا هُوَ عَبْدٌ لَامِرَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ فَقَالَ حُذَيْفَةُ يَا فَتَى إِنَّ الْقَوْمَ أَجْمَعَ تَعَاقَدُوا عَلَى إِزَالَةِ هَذَا الْأَمْرِ

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حَسِداً مِنْهُمْ لَهُ وَكَرَاهَةً لِأَمْرِهِ وَاجْتِمَاعَ لَهُمْ مَعَ ذَلِكَ مَا كَانَ فِي قُلُوبِ قُرَيْشٍ عَلَيْهِ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَكَانَ خَاصَّةً رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ كَانُوا يَطْلُبُونَ النَّارَ الَّتِي أَوْقَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِهِمْ عِنْدَ عَلِيٍّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَإِنَّمَا كَانَ الْعَقْدُ عَلَى إِزَالَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ عَشَرَ وَ كَانُوا يَرُونَ أَنَّ سَالِمًا رَجُلًا مِنْهُمْ قَالَ الْفَتَى فَأَخْبِرْنِي بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَمَّا كَتَبَ جَمِيعُهُمْ فِي الصَّحِيفَةِ لِأَعْرِفَهُ فَقَالَ حَذِيفَةُ حَدَّثَنِي [حَدَّثَنِي] بِذَلِكَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسِ الْخَنْعَمِيَّةِ امْرَأَةً أَبِي بَكْرٍ أَنَّ الْقَوْمَ اجْتَمَعُوا فِي مَنْزِلِ أَبِي بَكْرٍ فَتَمَارَوْا فِي ذَلِكَ وَ أَسْمَاءُ تَسْمَعُهُمْ وَ تَسْمَعُ جَمِيعَ مَا يَدْبُرُونَهُ فِي ذَلِكَ حَتَّى اجْتَمَعَ رَأْيُهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَامْرَأُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ الْأُمَوِيِّ فَكَتَبَ لَهُمُ الصَّحِيفَةَ بِاتِّفَاقٍ مِنْهُمْ وَ كَانَتْ نُسْخَةُ الصَّحِيفَةِ هَذَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ❦ هَذَا مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ الْمَلَأُ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ مَدَحَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صَ اتَّفَقُوا جَمِيعًا بَعْدَ أَنْ اجْتَهَدُوا فِي رَأْيِهِمْ وَ تَشَاوَرُوا فِي أُمُورِهِمْ وَ كَتَبُوا هَذِهِ الصَّحِيفَةَ نَظْرًا مِنْهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ عَلَى غَايَةِ الْأَيَّامِ وَ بَاقِي الدَّهْرِ لِيَقْتَدِيَ بِهِمْ مَنْ يَأْتِي مِنْ بَعْدِهِمْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَنِّهِ وَ كَرَمِهِ بَعَثَ مُحَمَّدًا رَسُولًا إِلَى النَّاسِ كَافَّةً بِدِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِعِبَادِهِ فَادَى ذَلِكَ وَ بَلَغَ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ بِهِ وَ أَوْجَبَ عَلَيْنَا الْقِيَامَ بِجَمْعِهِ حَتَّى إِذَا اكْتَمَلَ الدِّينَ وَ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ أَحْكَمَ السُّنَنَ وَ اخْتَارَ مَا عِنْدَهُ فَقَبَضَهُ إِلَيْهِ مُكْرَمًا مَحْبُورًا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَخْلَفَ أَحَدًا مِنْ بَعْدِهِ وَ جَعَلَ الْاِخْتِيَارَ إِلَى الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُونَ لِنَفْسِهِمْ مَنْ وَتَقُوا بِرَأْيِهِ وَ نُصَحَهُ لَهُمْ وَ إِنَّ لِلْمُسْلِمِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسُوءَ حَسَنَةً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسُوءَ حَسَنَةً لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ لَمْ يَسْتَخْلَفْ أَحَدًا لَتَلَّا يَجْرِي مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَاحِدٍ فَيَكُونُ إِرْثًا دُونَ سَائِرِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَتَلَّا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْهُمْ وَ لَتَلَّا يَقُولُ الْمُسْتَخْلَفُ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ بَاقٍ فِي عَقْبِهِ مِنْ وَلَدٍ إِلَى وَلَدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الَّذِي يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ عِنْدَ مَضِيِّ خَلِيفَةٍ مِنَ الْخُلَفَاءِ أَنْ يَجْتَمِعَ ذُووُ الرَّأْيِ وَ الصَّلَاحِ مِنْهُمْ فَيَتَشَاوَرُوا فِي أُمُورِهِمْ فَمَنْ رَأَوْهُ مُسْتَحَقًّا لَهَا وَ لَوَهُ أُمُورُهُمْ وَ جَعَلُوا [جَعَلُوهُ] الْقِيَمَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُ لَا يَخْفَى عَلَى أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ مَنْ يَصْلُحُ مِنْهُمْ لِلْخَلِيفَةِ فَإِنَّ أَدْعَى مُدْعٍ مِنَ النَّاسِ جَمِيعًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ اسْتَخْلَفَ رَجُلًا بَعِيْنَهُ نَصَبَهُ لِلنَّاسِ وَ نَصَّ عَلَيْهِ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ فَقَدْ أَبْطَلَ فِي قَوْلِهِ وَ أَتَى بِخِلَافِ مَا يَعْرِفُهُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَالَفَ عَلَى جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِنَّ أَدْعَى مُدْعٍ أَنَّ خِلَافَةَ رَسُولِ اللَّهِ إِرْثٌ وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ يُورِثُ فَقَدْ أَحَالَ فِي قَوْلِهِ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ وَ إِنَّ أَدْعَى مُدْعٍ أَنَّ الْخِلَافَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِرَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْ بَيْنِ النَّاسِ جَمِيعًا وَ أَنَّهَا مَقْصُورَةٌ فِيهِ وَ لَا تَبْنَعِي لِغَيْرِهِ لِأَنَّهَا تَتَلَوُ النُّبُوَّةَ فَقَدْ كَذَبَ لِأَنَّ النَّبِيَّ قَالَ أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيْمِهِمْ اقْتَدَيْتُمْ أَهْتَدَيْتُمْ وَ إِنَّ أَدْعَى مُدْعٍ أَنَّهُ مُسْتَحَقُّ الْإِمَامَةِ وَ الْخِلَافَةِ بِقُرْبِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ هِيَ مَقْصُورَةٌ عَلَيْهِ وَ عَلَى عَقْبِهَا يَرِثُهَا الْوَلَدُ مِنْهُمْ وَ الدَّاهِ ثُمَّ هِيَ كَذَلِكَ فِي كُلِّ عَصْرٍ وَ كُلِّ زَمَانٍ لَا تَصْلُحُ لِغَيْرِهِمْ وَ لَا يَبْنَعِي أَنْ تَكُونَ لِأَحَدٍ سِوَاهُمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا فَلَيْسَ لَهُ وَ لَا لِوَلَدِهِ وَ إِنَّ دَنَا مِنَ النَّبِيِّ صَ نَسَبُهُ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ قَوْلُهُ الْقَاضِي عَلَى كُلِّ أَحَدٍ - إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ دَمَةَ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ وَ قَرِيبُهُمْ [أَقْرَبُهُمْ] كُلُّهُمْ يَدُّ عَلَى [مَنْ] سِوَاهُمْ فَمَنْ آمَنَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ أَقْرَبُ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَقَدْ اسْتَقَامَ وَ أَنَابَ وَ أَخَذَ بِالصَّوَابِ وَ مَنْ كَرِهَ ذَلِكَ مِنْ فِعَالِهِمْ فَخَالَفَ الْحَقَّ وَ الْكِتَابَ وَ فَارَقَ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ فَاقْتُلُوهُ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِ صِلَاحًا لِلْأُمَّةِ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَنْ جَاءَ إِلَى أُمَّتِي وَ هُمْ جَمْعٌ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ فَاقْتُلُوهُ وَ اقْتُلُوا أَيْ فَرَّدَ كَاتِبًا مِنْ كَانَ مِنَ النَّاسِ فَإِنَّ الْاجْتِمَاعَ رَحْمَةٌ وَ الْفِرْقَةُ عَذَابٌ وَ قَالَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالِ أَبَدًا وَ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ يَدُّ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَإِنَّهُ لَا يَخْرُجُ عَنْ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مُفَارِقٌ مَعَابِدِهِمْ وَ مَظَاهِرَ عَلَيْهِمْ أَعْدَاءَهُمْ فَقَدْ أَبَاحَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ دَمَهُ وَ أَحَلَّ قَتْلَهُ وَ كَتَبَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ بِاتِّفَاقٍ مِمَّنْ أَتَيْتَ اسْمَهُ وَ شَهَادَاتِهِ آخِرَ هَذِهِ الصَّحِيفَةِ فِي الْمَحْرَمِ سَنَةَ عَشْرِ مِنْ الْهِجْرَةِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ❦ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ثُمَّ دَفَعَتِ الصَّحِيفَةُ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَوَجَّهَ بِهَا إِلَى مَكَّةَ فَلَمْ تَزَلِ الصَّحِيفَةُ فِي الْكَعْبَةِ مَدْفُونَةً إِلَى أَنْ وُلِيَ الْأَمْرَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَخْرَجَهَا مِنْ مَوْضِعِهَا وَ هِيَ الصَّحِيفَةُ الَّتِي تَمَنَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ لَمَّا تُوُفِيَ عُمَرُ فَوَقَفَ بِهِ وَ هُوَ مُسَجَّى بِثَوْبِهِ فَقَالَ مَا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَتَى اللَّهُ بِصَحِيفَةِ هَذَا الْمَسْجَى ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ بِالنَّاسِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ قَعَدَ فِي مَجْلِسِهِ يَذْكُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَانْتَفَتَ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَقَالَ لَهُ بَخٍ بَخٍ مِنْ مِثْلِكَ لَقَدْ أَصْبَحْتَ آمِينَ هَذِهِ الْأُمَّةُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَبِيلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ لَقَدْ أَشْبَهَ هَؤُلَاءِ رِجَالَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ لَيْسَتْ خُفُونَ لَهُ مِنَ النَّاسِ وَ لَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ يَبِينُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ثُمَّ قَالَ لَقَدْ أَصْبَحَ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ فِي يَوْمِي هَذَا قَوْمٌ شَابَهُوهُمْ فِي صَحِيفَتِهِمُ الَّتِي كَتَبُوهَا عَلَيْنَا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ عَلَّقُوهَا فِي الْكَعْبَةِ وَ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى يُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا لَيْتَلِيهِمْ وَ يَبْتَلِي مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُمْ تَفْرِقَةً بَيْنَ الْخَبِيثِ وَ الطَّيِّبِ وَ لَوْ لَا أَنَّهُ سَبَّحَانَهُ أَمْرُنِي بِالْإِعْرَاضِ عَنْهُمْ لِلْأَمْرِ الَّذِي هُوَ بِالْعَهْدِ لَقَدِمْتُهُمْ فَضَرِبْتُ أَعْنَاقَهُمْ قَالَ حَذِيفَةُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْنَا هَؤُلَاءِ النَّفَرَ عِنْدَ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ لَهُمْ هَذِهِ الْمَقَالَةُ وَ قَدْ أَخَذْتُهُمُ الرِّعْدَةَ لَا يَمْلِكُ أَحَدٌ مِنْهُمْ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا وَ لَمْ يَخَفْ عَلَى أَحَدٍ مِمَّنْ حَضَرَ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ إِيَّاهُمْ عَنَى بِقَوْلِهِ

لَهُمْ ضَرْبٌ تِلْكَ الْأَمْثَالُ بِمَا تَلَا مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ وَ لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ نَزَلَ بِمَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِ زَوْجَتِهِ فَأَقَامَ بِهِ شَهْرًا لَا يَنْزِلُ مَنْزِلًا سِوَاهُ مِنْ مَنَازِلِ أَزْوَاجِهِ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ قَبْلَ ذَلِكَ فَشَكَتْ عَائِشَةُ وَ حَفْصَةُ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَيْبِهَا فَقَالَا لَهَا إِنَّا لَنَعْلَمُ لِمَ صَنَعَ ذَلِكَ وَ لَأَيُّ شَيْءٍ هُوَ أَمْضِيَا إِلَيْهِ فَلَطَافَاهُ وَ خَادِعَاهُ عَنْ نَفْسِهِ فَإِن كُنَّا تَجِدَانِهِ حَيًّا كَرِيمًا فَلَعَلَّكُمَا تَصْلَانِ مَا فِي قَلْبِهِ وَ تَسْتَخْرِجَانِ سَخِيمَتَهُ قَالَ فَصَمَتَتْ عَائِشَةُ وَ حَدَّاهَا إِلَيْهِ فَأَصَابَتْهُ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ وَ عِنْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهَا النَّبِيُّ صَ مَا جَاءَ بِكَ يَا حَمِيرَاءُ قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْكَرْتُ تَخْلُفَكَ مِنْ مَنْزِلِكَ هَذِهِ الْمُدَّةَ وَ أَنَا أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولِينَ لَمَا أَظْهَرْتُ بِسَرٍّ وَصِيَّتِكَ بِكَمَالِهِ [بِكْتِمَانِهِ] لَقَدْ مَلَكَتْ وَ أَهَلْتُ [أَهْلَكْتُ] أُمَّةً مِنَ النَّاسِ ثُمَّ أَمَرَ خَادِمَةً لَأُمَّ سَلَمَةَ فَقَالَ اجْمَعِي لِي هَوْلَاءَ يَعْنِي نِسَاءَهُ فَجَمَعْتَهُنَّ لَهُ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا اسْمَعْنَ مَا أَقُولُ لَكِنَّنِي وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهَا هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ وَارِثِي وَ الْقَائِمُ فِيكَ وَ فِي الْأُمَّةِ مِنْ بَعْدِي فَاطْعَنَهُ فِيمَا يَأْمُرُكَ بِهِ وَ لَا تَعْصِيَنَّهُ فَتَهْلِكُنْ لِمَعْصِيَتِهِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَوْصِيكَ بِيَهْنٍ فَأَمْسَكْنَ [فَأَمْسَكْنَ] مَا أَطْعَنَ اللَّهُ وَ أَطْعَنَكَ وَ أَنْفَقَ عَلَيْهِنَّ مِنْ مَالِكَ وَ أَمْرَهُنَّ بِأَمْرِكَ وَ أَنْهَهُنَّ عَمَّا يَرِيْبُكَ وَ خَلَّ سَبِيلَهُنَّ إِنْ عَصَيْتَكَ فَقَالَ عَلِيُّ عَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُنَّ نِسَاءٌ وَ فِيهِنَّ الْوَهْنُ وَ ضَعْفُ الرَّأْيِ فَقَالَ ارْفُقِي بِهِنَّ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَمْثَلُ فَمِنْ عَصَاكَ مِنْهُنَّ فَطَلَّقَهَا طَلَا قَائِمًا بِيَرِّ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ مِنْهَا قَالَ كُلُّ نِسَاءِ النَّبِيِّ قَدْ صَمَتْنَ فَمَا يَقْلَنَ شَيْئًا فَتَكَلَّمَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنَّا لِنَأْمُرْنَا بِشَيْءٍ فَتُخَالَفُهُ إِلَيْنَا مَا سِوَاهُ فَقَالَ لَهَا بَلَى قَدْ خَالَفتُ أَمْرِي أَشَدَّ خِلَافًا وَ أَيُّمُ اللَّهُ لَتُخَالِفِينَ قَوْلِي هَذَا وَ لَتَعْصِيَنَّهُ بَعْدِي وَ لَتَخْرُجِينَ مِنَ الْبَيْتِ الَّذِي أَخْلَفْتُ فِيهِ مُتَبَرِّجَةً فِيهِ قَدْ حَفَّ بِكَ فِتْنَاتٌ مِنَ النَّاسِ فَتُخَالِفِيَنَّهُ ظَالِمَةً لَهُ عَاصِيَةً لِرَبِّكَ وَ لَتَنْبَحِكَ فِي طَرِيقِكَ كَلَابُ الْحَوَابِّ أَلَا إِنَّ ذَلِكَ كَانَتْ ثُمَّ قَالَ قُمْنَ فَانصُرْفِي إِلَى مَنْزِلِكُنَّ فَقُمْنَ فَانصُرْفِي قَالَ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ جَمَعَ أَوْلِيَاكَ النَّفَرِ وَ مِنْ وَ أَلَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ طَابَقَهُمْ عَلَى عِدَاوَتِهِ وَ مِنْ كَانَ مِنَ الطَّلَقَاءِ الْمُنَافِقِينَ وَ كَانَ زَهَاءَ أَرْبَعَةِ آلَافٍ رَجُلٍ فَجَعَلَهُمْ تَحْتَ يَدِي أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ مَوْلَاهُ وَ أَمْرَهُ عَلَيْهِمْ وَ أَمْرَهُ بِالْخُرُوجِ إِلَى نَاحِيَةِ مِنَ الشَّامِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا قَدْ قَدِمْنَا مِنْ سَفَرِنَا الَّذِي كُنَّا فِيهِ مَعَكَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذِنَ لَنَا فِي الْمَقَامِ لِنُصَلِّحَ مِنْ شَأْنِنَا مَا يَصْلِحُنَا فِي سَفَرِنَا قَالَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَكُونُوا فِي الْمَدِينَةِ رَيْثَ إِصْلَاحٍ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ أَمَرَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ فَعَسَكَرَ بِهِمْ عَلَى أَمِيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ فَأَقَامَ بِمَكَانِهِ الَّذِي حَدَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مُنْتَظِرًا لِلْقَوْمِ أَنْ يَرِافِقُوهُ إِذَا فَرَّغُوا مِنْ أُمُورِهِمْ وَ قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ رَسُولُ اللَّهِ صَ بِمَا صَنَعَ مِنْ ذَلِكَ أَنْ تَخْلُوَ الْمَدِينَةَ مِنْهُمْ وَ لَا يَبْقَى بِهَا أَحَدٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ قَالَ فَهَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمْ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَ دَائِبٌ يَحْتُمُّهُمْ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْخُرُوجِ وَ التَّعَجِيلِ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي نَدَبَهُمْ إِلَيْهِ إِذْ مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مَرَضَهُ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ تَبَاطَؤُوا عَمَّا أَمَرَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنَ الْخُرُوجِ فَأَمَرَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ كَانَ سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْحَبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْأَنْصَارِ أَنْ يَرْحَلُوا بِهِمْ إِلَى عَسْكَرِهِمْ فَأَخْرَجَهُمْ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَ الْحَبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ حَتَّى الْحَقَاهُمْ بِعَسْكَرِهِمْ وَ قَالَا لِأُسَامَةَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَرْخُصْ لَكَ فِي التَّخْلُفِ فَسَرَّ مِنْ وَفَيْتَ هَذَا لِيَعْلَمَ رَسُولُ اللَّهِ ذَلِكَ فَارْتَحَلَ بِهِمْ أُسَامَةُ وَ انصُرْفِي قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَ الْحَبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَاعْلَمَاهُ بِرِحْلَةِ الْقَوْمِ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ الْقَوْمَ غَيْرُ سَائِرِينَ مِنْ مَكَانِهِمْ قَالَ فَخَلَا أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِأُسَامَةَ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا إِلَى أَيْنَ تَنْطَلِقُ وَ نَخْلِي الْمَدِينَةَ وَ نَحْنُ أَحْوَجُ مَا كُنَّا إِلَيْهَا وَ إِلَى الْمَقَامِ بِهَا فَقَالَ لَهُمْ وَ مَا ذَلِكَ قَالُوا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ اللَّهُ لَنْ خَلِينَا الْمَدِينَةَ لِيَحْدِثَنَّ بِهَا أُمُورٌ لَا يُمْكِنُ إِصْلَاحُهَا نَنْظُرُ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَ ثُمَّ الْمَسِيرُ بَيْنَ أَيْدِينَا قَالَ فَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى الْعَسْكَرِ الْأَوَّلِ فَأَقَامُوا بِهِ فَبَعَثُوا رَسُولًا يَتَعَرَّفُ لَهُمْ بِالْخَبْرِ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ فَاتَى الرَّسُولَ عَائِشَةُ فَسَأَلَهَا عَنْ ذَلِكَ سِرًّا فَقَالَتْ أَمْضِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ مِنْ مَعَهُمَا فَقُلْ لَهَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ تَقَلَّ وَ لَا يَبْرَحَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ وَ أَنَا أَعْلَمُكُمْ بِالْخَبْرِ وَقْتًا بَعْدَ وَقْتٍ وَ اشْتَدَّتْ عِلَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَ فَدَعَتْ عَائِشَةُ صَهِيبًا فَقَالَتْ أَمْضِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ أَعْلَمَهُ أَنْ مُحَمَّدًا فِي حَالٍ لَا تُرْجَى فَهَلُمُوا إِلَيْنَا أَنْتَ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ مِنْ رَأَيْتُمْ أَنْ يَدْخُلَ مَعَكُمْ وَ لِيَكُنْ دُخُولُكُمْ الْمَدِينَةَ بِاللَّيْلِ سِرًّا قَالَ فَاتَيْتُمْ [فَاتَاهُمْ] بِالْخَبْرِ فَأَخَذُوا بِيَدِ صَهِيبٍ فَادْخَلُوهُ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ فَأَخْبَرُوهُ الْخَبْرَ وَ قَالُوا لَهُ كَيْفَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَخَلَّفَ عَنْ مُشَاهَدَةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ اسْتِأْذَنُوهُ لِلدُّخُولِ فَأَذِنَ لَهُمْ بِالْدُّخُولِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ لَا يَعْلَمَ أَحَدٌ بِدُخُولِهِمْ وَ قَالَ إِنَّ عَوْفِي رَسُولُ اللَّهِ صَ رَجَعْتُمْ إِلَى عَسْكَرِكُمْ وَ إِنْ حَدَّثَ حَادِثُ الْمَوْتِ عَرَفْنَا ذَلِكَ لَنَكُونَ فِي جَمَاعَةِ النَّاسِ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ لَيْلًا الْمَدِينَةَ وَ رَسُولُ اللَّهِ صَ قَدْ تَقَلَّ قَالَ فَافَاقَ بَعْضَ الْإِفَاقَةِ فَقَالَ لَقَدْ طَرِقَ لَيْلَتُنَا هَذِهِ الْمَدِينَةَ شَرُّ عَظِيمٍ فَقِيلَ لَهُ وَ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الَّذِينَ كَانُوا فِي جَيْشِ أُسَامَةَ قَدْ رَجِعَ مِنْهُمْ نَفَرٌ يَخَالِفُونَ أَمْرِي أَلَا إِنِّي إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ يَحْكُمُ نَفْسُهُمْ جَيْشِ أُسَامَةَ فَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ ذَلِكَ حَتَّى قَالَهَا مَرَاتٍ كَثِيرَةً قَالَ وَ كَانَ بِلَالٌ مُؤَدِّنُ رَسُولِ اللَّهِ صَ يُوَدِّنُ بِالصَّلَاةِ فِي كُلِّ وَقْتٍ صَلَاةً فَإِنْ قَدَرَ عَلَى الْخُرُوجِ تَحَامَلُ وَ خَرَجَ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ وَ إِنْ هُوَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْخُرُوجِ أَمَرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ وَ كَانَ عَلِيُّ عَ وَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ لَا يُزِيلَانِي فِي مَرَضِهِ ذَلِكَ فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَ مِنْ لَيْلَتِهِ تِلْكَ التِّي قَدِمَ فِيهَا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا تَحْتَ يَدِي أُسَامَةَ أَذَّنَ بِلَالٌ ثُمَّ أَتَاهُ يَخْبِرُهُ كَعَادَتِهِ فَوَجِدَ قَدْ تَقَلَّ فَمَنْعَ مِنَ الدُّخُولِ إِلَيْهِ فَأَمَرَتْ عَائِشَةُ صَهِيبًا أَنْ يَمْضِيَ إِلَى أَبِيهَا فَيَعْلَمُهُ

٢) از امام صادق ع روایت شده است که حضرت علی ع مکرر می فرمود:

دندان هایت را [به خنده فراوان] آشکار نکن در حالی که اعمال مفتضح انجام داده ای؛ و کسی که بدی ها کرده، خود را نزول ناگهانی عذاب، ایمن نشمرد.

الکافی، ج ٢، ص ٢٦٩ و ٢٧٣

عَنْ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ثَقَلَ وَ لَيْسَ يُطِيقُ النَّهْوضَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ شُغِلَ بِهِ وَ بِمَشَاهِدَتِهِ عَنِ الصَّلَاةِ بِالنَّاسِ فَأَخْرَجَ أَنْتَ إِلَى الْمَسْجِدِ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ فَإِنَّمَا حَالُهُ تَهَيْئَتُكَ وَ حُجَّةٌ لَكَ بَعْدَ الْيَوْمِ قَالَ وَ لَمْ يَشْعُرِ النَّاسُ وَ هُمْ فِي الْمَسْجِدِ يَنْتَظِرُونَ رَسُولَ اللَّهِ أَوْ عَلِيًّا ع يُصَلِّي بِهِمْ كَعَادَتِهِ الَّتِي عَرَفُوهَا فِي مَرَضِهِ إِذْ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ الْمَسْجِدَ وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ثَقَلَ وَ قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَّى لَكَ ذَلِكَ وَ أَنْتَ فِي جَيْشِ أُسَامَةَ لَا وَ اللَّهُ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا بَعَثَ إِلَيْكَ وَ لَا أَمَرَكَ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ نَادَى النَّاسُ بِلَالًا فَقَالَ عَلِيُّ رَسَلَكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ لِأَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي ذَلِكَ ثُمَّ أَسْرَعَ حَتَّى أَتَى الْبَابَ فَدَقَّهُ دَقًّا شَدِيدًا فَسَمِعَهُ رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ مَا هَذَا الدَّقُّ الْعَنيفُ فَاَنْظُرُوا مَا هُوَ قَالَ فَخَرَجَ الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَفَتَحَ الْبَابَ فَإِذَا بِلَالٌ فَقَالَ مَا وَرَاءَكَ يَا بِلَالُ فَقَالَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ تَقَدَّمَ حَتَّى وَقَفَ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَعَمَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَمَرَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ أَوْ لَيْسَ أَبُو بَكْرٍ مَعَ أُسَامَةَ فِي الْجَيْشِ هَذَا وَ اللَّهُ هُوَ الشَّرُّ الْعَظِيمُ الَّذِي طَرَقَ الْبَارِحَةَ الْمَدِينَةَ لَقَدْ أَخْبَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ ص بِذَلِكَ وَ دَخَلَ الْفَضْلُ وَ أَدْخَلَ بِلَالًا مَعَهُ فَقَالَ مَا وَرَاءَكَ يَا بِلَالُ وَ أَخْبَرَ رَسُولَ اللَّهِ ص الْخَبَرَ فَقَالَ أَقِيمُونِي أَخْرِجُونِي إِلَى الْمَسْجِدِ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ قَدْ نَزَلَتْ بِالْإِسْلَامِ نَازِلَةٌ وَ فِتْنَةٌ عَظِيمَةٌ مِنَ الْفِتَنِ ثُمَّ خَرَجَ ص مَعْصُوبَ الرَّأْسِ يَتَهَادَى بَيْنَ عَلِيٍّ ع وَ الْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ رَجُلَاهُ تَجَرَّانَ فِي الْأَرْضِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ أَبُو بَكْرٍ قَائِمٌ فِي مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَدْ طَافَ بِهِ عُمَرُ وَ أَبُو عُبَيْدَةَ وَ سَالِمٌ وَ صَهْبِيُّ وَ النَّفَرُ الَّذِينَ دَخَلُوا وَ أَكْثَرَ النَّاسِ قَدْ وَقَفُوا عَنِ الصَّلَاةِ يَنْتَظِرُونَ مَا يَأْتِي بِهِ بِلَالٌ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ دَخَلَ الْمَسْجِدَ وَ هُوَ بِتِلْكَ الْحَالَةِ الْعَظِيمَةِ مِنَ الْمَرَضِ أَعْظَمُوا ذَلِكَ وَ تَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ فَجَذَبَ أَبَا بَكْرٍ مِنْ رِدَائِهِ فَنَحَاهُ عَنِ الْمِحْرَابِ وَ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَ النَّفَرُ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فَتَوَارَوْا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَقْبَلَ النَّاسُ فَصَلُّوا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ بِلَالٌ يُسْمَعُ النَّاسَ التَّكْبِيرَ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ ثُمَّ انْتَفَتَ فَلَمَّ يَرِ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَعْجَبُونَ مِنْ ابْنِ أَبِي قُحَافَةَ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ أَنْذَرْتَهُمْ وَ جَعَلْتَهُمْ تَحْتَ يَدِي أُسَامَةَ وَ أَمَرْتَهُمْ بِالسَّبْرِ إِلَى الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهُوا إِلَيْهِ فَخَالَفُوا ذَلِكَ وَ رَجَعُوا إِلَى الْمَدِينَةِ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَرْكَسَهُمْ فِيهَا عَرَجُوا بِي إِلَى الْمَنْبَرِ فَقَامَ وَ هُوَ مَرْبُوطٌ حَتَّى قَعَدَ عَلِيُّ أَدْنَى مِرْقَاءِ مُحَمَّدٍ اللَّهُ وَ أَنْتَنِي عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ قَدْ جَاءَنِي مِنْ أَمْرِ رَبِّي مَا النَّاسُ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْحُجَّةِ الْوَاضِحَةِ لِيَلْهَأَ كَنَاهَرَهَا فَلَا تَخْتَلِفُوا مِنْ بَعْدِي كَمَا اخْتَلَفَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي لَا أَحِلُّ لَكُمْ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ الْقُرْآنُ وَ لَا أُحْرِمُ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا حَرَمَهُ الْقُرْآنُ وَ إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَرَّتِي أَهْلَ بَيْتِي هُمَا الْخَلِيفَتَانِ فِيكُمْ وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَاسْأَلْكُمْ بِمَا ذَا خَلَفْتُمُونِي فِيهِمَا وَ لِيُذَادُونَ يَوْمَئِذٍ رِجَالٌ مِنْ حَوْضِي كَمَا تَذَادُ الْغَرِيبَةُ مِنَ الْإِبِلِ يَقُولُ رِجَالٌ أَنَا فُلَانٌ وَ أَنَا فُلَانٌ فَأَقُولُ أَمَا الْأَسْمَاءُ فَقَدْ عَرَفْتَ وَ لَكِنَّكُمْ ارْتَدَدْتُمْ مِنْ بَعْدِي فَسَحَقًا لَكُمْ سَحَقًا ثُمَّ نَزَلَ مِنْ الْمَنْبَرِ وَ عَادَ إِلَى حُجْرَتِهِ وَ لَمْ يَظْهَرْ أَبُو بَكْرٍ وَ لَا أَصْحَابُهُ حَتَّى قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ سَعْدٌ وَ غَيْرُهُمْ مِنَ السَّقِيفَةِ مَا كَانَ فَمَنْعُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ حَقُوقَهُمُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ عِزًّا وَ جَلًّا لَهُمْ وَ أَمَا كِتَابُ اللَّهِ فَمَزَّقُوهُ كُلَّ مَزْزَقٍ وَ فِيمَا أَخْبَرْتُكَ يَا أَخَا الْأَنْصَارِ مِنْ خُطْبٍ مُعْتَبَرٍ لِمَنْ أَحَبَّ اللَّهُ هُدَايَتَهُ. قَالَ الْفَتَى سَمَّ لِي الْقَوْمَ الْآخِرِينَ الَّذِينَ حَضَرُوا الصَّحِيفَةَ وَ شَهِدُوا فِيهَا فَقَالَ حَذِيفَةُ أَبُو سَفْيَانَ وَ عَكْرَمَةُ بْنُ أَبِي جَهْلٍ وَ رِضْوَانُ بْنُ أُمَيَّةَ وَ خَلْفٌ وَ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ وَ عَبَّاسُ بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ وَ بَشْرُ بْنُ سَعْدٍ وَ سَهِيلُ بْنُ عَمْرٍو وَ حَكِيمُ بْنُ حِرَامٍ وَ صَهْبِيُّ بْنُ سَنَانَ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَ مُطِيعُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْمَدْرِيُّ وَ جَمَاعَةٌ مِنْ هَوْلَاءٍ مِمَّنْ سَقَطَ عَنِّي إِحْصَاءُ عَدَدِهِمْ فَقَالَ الْفَتَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا هَوْلَاءُ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص حَتَّى انْقَلَبَ النَّاسُ أَجْمَعُونَ بِسَبَبِهِمْ فَقَالَ حَذِيفَةُ إِنَّ هَوْلَاءَ رَعُوسُ الْقَبَائِلِ وَ أَشْرَافُهَا وَ مَا مِنْ رَجُلٍ مِنْ هَوْلَاءٍ إِلَّا وَ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ خَلْقٌ عَظِيمٌ يَسْمَعُونَ لَهُ وَ يُطِيعُونَ وَ أَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمْ مِنْ أَبِي بَكْرٍ كَمَا أَشْرَبَ قُلُوبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ حُبِّ الْعَجَلِ [وَ] السَّامِرِيِّ حَتَّى تَرَكُوا هَارُونَ وَ اسْتَضَعُفُوهُ قَالَ الْفَتَى فَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ حَقًّا إِنِّي لَا أَرَا لَهُمْ مُبْغِضًا وَ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَعْمَالِهِمْ مُبْتَرِنًا وَ لَا زِلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع مَوْلِيًّا وَ لِأَعْدَائِهِ مُعَادِيًّا وَ لِالْحَقِّنِ بِهِ وَ إِنِّي لَأُؤْمَلُ أَنْ أَرْزُقَ مَعَهُ الشَّهَادَةَ وَ شَيْكَأَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ وَدَعَ حَذِيفَةُ ...

لَا تُبَدِّلَنَّ عَنْ وَاضِحِهِ وَقَدْ عَمِلْتَ الْأَعْمَالَ الْفَاضِحَةَ وَلَا يَأْمَنُ الْبَيَّاتَ مَنْ عَمِلَ السَّيِّئَاتِ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

خداوند عز و جل پیامبری از پیامبرانش را در قومش مبعوث کرد و به او وحی کرد که به قومت بگو:

اهل هیچ وادی و هیچ مردمی نیستند که بر طاعت من باشند و خوشی به آنها برسد، آنگاه آنها از آنچه دوست دارم [= کارهای خوب]، به آنچه ناخوشایند می‌دارم [= کارهای بد] برگردند، مگر اینکه وضعیت را برایشان از آنچه دوست دارند، به آنچه ناخوشایند دارند برمی‌گردانم.

و اهل هیچ وادی و هیچ خاندانی نیستند که بر معصیت من باشند و سختی به آنها برسد، آنگاه آنها از آنچه ناخوشایند می‌دارم، به آنچه دوست دارم برگردند، مگر اینکه وضعیت را برایشان از آنچه ناخوشایند دارند، به آنچه دوست دارند برمی‌گردانم.

و به آنها بگو: رحمتم بر غضبم پیشی گرفته، پس از رحمتم ناامید نشوند که نزد من هیچ گناهی که آن را ببخشم، بزرگ به حساب نمی‌آید [ظاهراً یعنی: هیچ گناهی آن قدر بزرگ نیست که من نتوانم آن را ببخشم].
و به آنها بگو با عناد و وزیدن، خود را در معرض خشم و غضب من قرار ندهند و اولیای مرا خوار و خفیف نشمرند که گاه غضب من چنان شدید است که هیچ مخلوقی توان ایستادن در برابرش را ندارد.

الکافی، ج ۲، ص ۲۷۴-۲۷۵

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَقْدِ الْجَزَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ نَبِيًّا مِنْ أُنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَ أَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ:

قُلْ لِقَوْمِكِ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرِيْبِهِ وَ لَا أَنْاسٍ كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَحَبُّ إِلَيَّ مَا أُكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَيَّ مَا يَكْرَهُونَ وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرِيْبِهِ وَ لَا أَهْلِ بَيْتِي كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا ضَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُكْرَهُ إِلَيَّ مَا أَحَبُّ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَيَّ مَا يُحِبُّونَ؛

وَ قُلْ لَهُمْ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي فَلَا تَفْتَنُوا مِنْ رَحْمَتِي فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاطَمُ عِنْدِي ذَنْبٌ أَغْفِرُهُ؛

وَ قُلْ لَهُمْ لَا يَتَعَرَّضُوا مُعَانِدِينَ لِسَخَطِي وَ لَا يَسْتَحْفُوا بِأَوْلِيَائِي فَإِنَّ لِي سَطَوَاتٍ عِنْدَ غَضَبِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ خَلْقِي.^۱

۱. این دو روایت هم در همین راستا قابل تأمل اند.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْمَدَائِنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ أَبِي ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ قَضَى قَضَاءً حَتْمًا أَلَّا يُنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُحَدِّثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النَّقْمَةَ. (الکافی، ج ۲، ص ۲۷۳)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ صُهَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا عَصَانِي مَنْ عَرَفَنِي سَلَطْتُ عَلَيْهِ مَنْ لَا يَعْرِفَنِي. (الکافی، ج ۲، ص ۲۷۶)

۱) «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

کسی که برای رسیدن به منافع خود، مسیر انجام کارهای بد را در پیش گیرد، حتما نهایتش ضرر خواهد کرد، نه سود. امیرالمومنین فرموده‌اند: پیروز نیست کسی که گناه بر او پیروز شده باشد؛ کسی که از راه بدی پیروز شود، [حقیقتاً] شکست خورده است: «وَقَالَ ع مَا ظَفَرَ مَنْ ظَفَرَ الْإِثْمُ بِهِ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ مَغْلُوبٌ» (نهج البلاغه، حکمت ۳۲۷) به تعبیر دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند.

۲) «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

این آیه با حرف عطف «أم: یا» شروع می‌شود^۱ و بدین ترتیب می‌توان این آیه را عطف به آیه ۲ دانست که فرمود «آیا مردم چنین حساب کردند که وانهاده شوند که بگویند ایمان آوردیم و اصلاً به فتنه‌ای آزموده نمی‌شوند؟!» یعنی انسان‌ها دو گونه‌اند: یا ادعا می‌کنند که ایمان آورده‌اند، که به آنها هشدار داده می‌شود که به فتنه خواهید افتاد تا معلوم شود راست می‌گویید یا خیر؟

یا به ایمان و اخلاق و دینداری بی‌اعتنایند، که به آنها هشدار داده می‌شود که فکر نکنید که شما می‌توانید کارهای بد انجام دهید و از دست ما بگریزید.

به تعبیر ساده‌تر،

اگر بخواهیم خوب باشیم به فتنه و آزمایش مبتلایمان می‌سازند؛

و اگر بخواهیم بد باشیم، حتماً ما را به چنگ می‌اندازند.

اما چرا؟

بحث انسان‌شناسی

این نشان می‌دهد که انسان به حال خود رها نشده است. (قیامت/۳۶) <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-36>

۱. «أم: یا» را در اینجا «ام» منقطع دانسته‌اند: «أم هذه استفهام منقطع عما قبله وليست التي هي معادلة الهمزة والمعنى بل أ حسب الذين يفعلون الكفر والقبائح أن يفوتونا فوت السابق لغيره ويعجزونا فلا تقدر على أخذهم والانتقام منه» (مجمع البيان، ج ۸، ص ۴۲۸) «أم» منقطع آن است که به معنای «أبل: آیا بلکه» می‌باشد و تفاوت مهمش با «ام» متصله این است که در «ام» متصله، حتماً باید بین دو جمله یا دو عبارت باشد اما «ام» منقطع حتی اگر مانند مورد حاضر بین دو جمله هم باشد، این دو جمله چنان تلازمی با هم ندارند و با حذف یکی به دیگری لطمه ای وارد نمی‌شود.

پدر و مادر عاقلی که واقعا دلسوز بچه‌شان باشد، رشد او را می‌خواهند؛ این یعنی دغدغه دارند که وی حتما آدم خوبی در آینده شود. اگر در مسیر رشد است، مرتب در آزمون‌های بالاتر شرکت کند تا استعدادهای خود را نشان دهد؛ و اگر تنبلی می‌کند و یا به انحراف کشیده شده، او را به هر روشی از تنبلی و انحراف بیرون آورند؛ هرچند خود آن بچه دوست نداشته باشد.

آیا خدا در حق ما از پدر و مادر مهربان‌تر نیست؟

پس چرا گاه انتظار داریم که کاری به کار ما نداشته باشد؟!

۳) «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

کسی که کار بد می‌کند خود را توجیه کرده که خدا کاری به کارش ندارد. وگرنه اگر کسی آخرت و حساب و کتاب خدا را جدی بگیرد، کار بد می‌کند؟

۴) «أَمْ حَسِبَ ... سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

«آیا حساب کردند ...؟ چه بد حکم می‌کنند!»

پس،

این طور نیست که هر وقت انسان حسابگرانه در عرصه‌ای وارد شود، به حکم و قضاوت خوب و مناسبی برسد.

ثمره در تحلیل اجتماعی

برای اینکه انسان در تحلیل‌هایش به نتیجه خوب و مناسبی برسد، هم توان حساب و کتاب کردن (توان تحلیل منطقی) نیاز دارد، و هم برخورداری از مقدمات و مبانی صحیح. وگرنه اگر مقدمات باطل را هم در یک قالب منطقی معتبر بریزیم، باز نتیجه غلط خواهد بود.^۱

۱. مثلا قالب زیر یک قالب منطقا معتبر است:

هر الف ب است.

هر ب ج است.

پس: هر الف ج است.

اما استدلال زیر:

هر انسانی گناهکار است.

هر گناهکاری جهنمی است.

پس، هر انسانی جهنمی است.

به نتیجه نادرست انجامیده، چون مقدماتی که در آن قرار گرفته، نادرست بوده است.

پس وقتی می‌خواهیم درباره کسی یا چیزی نظر دهیم، مواظب باشیم که مبدا حساب و کتابمان نتیجه معکوس بدهد و بعداً در قبال این قضاوت، مواخذه شویم.

(۵) «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ»

کسانی که کار بد می‌کنند، چرا چنین می‌کنند؟

تا به منفعتی برسند.

اما اشتباه حساب و کتاب کرده‌اند؛ زیرا با خدا سر و کار دارند و خدا حسابشان را کف دستشان می‌گذارد!

پس،

اینکه در اسلام گفته می‌شود «هدف وسیله را توجیه نمی‌کند و انسان با کار بد، به نتیجه مطلوب نمی‌رسد» (تدبر ۱) صرفاً

یک توصیه اخلاقی نیست؛ بلکه بیان یک واقعیت است.

۴۰۲) سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵ مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۳۹۶/۲/۱۲

ترجمه

کسی که روالش این است که دیدار خدا را امید دارد، پس همانا اجل [= مهلت و سرآمد تعیین شده توسط] خداوند قطعاً آمدنی است؛ و اوست شنوای دانا.

تقارن روز معلم با میلاد پربرت سیدالساجدین، زین العابدین، امام سجاده، که در زمانه استقرار جاهلیت اموی، وظیفه خطیر

معلمی جامعه را از سر گرفت، مبارک باد

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«يَرْجُوا» از ماده «رجو» است که این ماده در اصل در دو معنای متفاوت به کار می‌رود: یکی در معنای امید و آرزو و انتظار رسیدن خیر خوش (که در این آیه در همین معناست)؛ و دیگری در معنای «کنار و طرف و حاشیه»ی چیزی (و الْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا: فرشتگان در نواحی و اطراف آسمان مستقرند؛ الحاقه/۱۷)؛ و با اینکه این کلمه در مقابل کلمه «خوف» است (خوف، انتظار امر ناخوشایند را داشتن است) اما اغلب اهل لغت بر این باورند که گاهی کلمه «رجا» در مورد خوف و نگرانی هم به کار می‌رود و آیه «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا، نوح/۱۳» را از این باب می‌دانند. (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۴-۴۹۵؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۴۶)

البته ماده «رجأ» به معنای «تاخیر انداختن» (مثلاً: تُرْجَى مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمْ؛ احزاب/۵۳) را غالباً متمایز از «رجو» به معنای انتظار داشتن دانسته‌اند (معجم المقاییس اللغة، ج ۲، ص ۴۹۵)؛ هر چند برخی احتمال می‌دهند که این دو کلمه در اشتقاق کبیر به هم برگردند، چرا که انتظار کشیدن هم با نوعی تاخیر در وقوع واقعه مورد انتظار، همراه است؛ و بر همین اساس، در مورد

برخی کلمات قرآنی که عده‌ای آن را از ماده «رجو» دانسته‌اند، احتمال اینکه از ماده «رجأ» به معنای تاخیر باشد هم مطرح شده است،^۱ چنانکه در آیات «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ» (اعراف/۱۱؛ شعراء/۳۶)، «وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ» (توبه/۱۰۶) [که در قرائتی دیگر، «مرجئون» هم خوانده شده (کتاب العین، ج ۶، ص ۱۷۴)] و «الْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا» هر دو قول مطرح شده است. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۷۹-۸۲)

«كَانَ يَرْجُوا» قبلاً بیان شد که وقتی «کان» قبل از فعل مضارع بیاید دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی ای در آن فعل می‌کند. (جلسه ۳۴ <http://yekaye.ir/ya-seen-36-30>)

«لقاء» از ماده «لقی» به معنای به معنای مواجهه و مقابل هم قرار گرفتن و به هم رسیدن است که قبلاً درباره‌اش توضیح داده شد. (جلسه ۱۳۲ <http://yekaye.ir/yunus-010-007>)

«أجل» دارای معانی متعددی است که یکی از معانی «وقت معین» و «غایت تعیین شده» برای چیزی است که درباره آن قبلاً توضیح داده شد (جلسه ۲۵۴ <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-34>)

«لآت» = «ل» (لام مزحلقة، برای تاکید) + «آت» (که در اصل اسم فاعل از ماده «اتی» و به صورت «آتی» بوده است) «هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «هو» مبتدأست و «السمیع» خبر اول، و «العلیم» خبر دوم است؛ و چون «ال» روی خبر آمده دلالت بر حصر (یا تاکید شدید) می‌کند.

شأن نزول

از ابن عباس در مورد آیه «کسی که روالش این است که دیدار خدا را امید دارد، پس همانا اجل [= مهلت و سرآمد تعیین شده توسط] خداوند قطعاً آمدنی است» (آیه ۴) نقل شده است که این آیه در مورد بنی هاشم نازل شد که در میان آنها حمزه بن عبدالمطلب و عبیده بن حارث هستند؛ و در مورد آنها بود که نازل شد «و کسی که جهاد کرد پس تنها برای خود جهاد می‌کند» (آیه ۵)

[توجه: در نقل‌های اهل سنت، اسم حضرت علی ع هم آمده، که اینها سه نفری‌اند که در ابتدای جنگ بدر به مبارزه تن به تن رفتند و هر سه پیروز شدند: شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۱۷۲]

تفسیر فرات الکوفی، ص ۳۱۹

فُرَاتٌ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ مُعَنَّأً عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي [هَذِهِ] الْآيَةِ «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» نَزَلَتْ فِي بَنِي هَاشِمٍ مِنْهُمْ [عَلِيٌّ وَ] حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ عَبِيدَةُ بْنُ الْحَارِثِ وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ «وَ مَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ».^۲

۱. از جمله در مورد «وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا» (الحاقه/۱۷) این احتمال را مطرح کرده‌اند «و لا یبعد أن تكون هذه الكلمة أيضا مأخوذة من الرجاء مهموزا، فتكون بمعنى التأخير و المتأخر، و المعنى حينئذ: و الملائكة ظاهرة و مستقره فيما وراء الحجاب و السماء و فى أطرافها و جوانبها المتأخرة.» (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۸۲)

۲. همین مطلب به نحو دیگری در کتب اهل سنت هم روایت شده است:

تمامی احادیث جلسه ۱۳۲ (بویژه حدیث ۵ که متن همین آیه هم در آن مورد توجه واقع شده) به آیه حاضر مرتبط است؛ و چون یکبار بیان شد از آوردن مجدد آنها خودداری می‌شود.

از طریق لینک زیر می‌توانید همگی را مطالعه کنید: <http://yekave.ir/yunus-010-007>

۱) امیرالمومنین ع در فرازی از نامه‌ای که هنگام انتصاب مالک اشتر به حکومت مصر برای مردم آنجا نوشتند، درباره چرایی سکوتشان در مساله غصب خلافت، و در عین حال، جدیتشان بعد از قتل عثمان، توضیح می‌دهند تا به اینجا می‌رسند که:

به خدا اگر بتهنایی با آنها مواجه می‌شدم، و آنان زمین را پر می‌کردند، نه باکی داشتم و نه می‌هراسیدم؛ که من نسبت به گمراهی‌ای که آنان در آن‌اند و هدایتی که من برآم، کاملاً بصیر و متکی به یقینی از جانب پروردگارم هستم؛ و همانا من به دیدار خداوند واقعا مشتاق، و نسله به ثواب نیکویش جداً منتظر و امیدوارم.

لیکن دریغ آمد که کار این امت را بیخردان و تبهکاران عهده‌دار شوند، و مال خدا را بین خود بگردانند و بندگان او را به خدمت گمارند، و با پارسایان در پیکار باشند و فاسقان را یار؛ چه، از آنان کسی است که در میان شما شراب حرام نوشید و حد اسلام بر او جاری گردید، و از آنان کسی است که به اسلام نگرید تا بخششهایی بدو عطا گردید، و اگر نه از حکومت اینان بر شما می‌ترسیدم، شما را بر نمی‌انگیختم و سرزشتان نمی‌کردم، و به فراهم آمدنتان نمی‌خواندم و تشویق‌تان نمی‌کردم، و همین که سر باز می‌زدید و سستی می‌گرفتید به حال خود رهایتان می‌کردم.

نهج البلاغه، نامه ۶۲

و من کتاب له ع إلى أهل مصر مع مالک الأشتر [رحمه الله] لما ولاه إمارتها

... إني والله لو لقيتهم واحداً وهم طلاع الأرض كلها ما باليت ولا استوحشت وإني من ضلالهم الذي هم فيه وأهدى الذي أنا عليه لعل بصيرة من نفسي و يقين من ربي وإني إلى لقاء الله كمشتاق و [لحسن] حسن ثوابه لمنتظر راج.

أخبرنا إلباس بن الفضل حدثنا نوفل بن داود، عن ابن السائب، عن أبي صالح عن ابن عباس قال: إنها [= أم نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ] نزلت في عتبة و شيبه ابني ربيعة، و الوليد بن عتبة، و هم الذين بارزوا بني هاشم علياً و حمزة و عبدة بن الحرث فقتلهم الله و أنزل فيهم: أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا [أى] يُعْزَوْنَا بِالنِّقْمَةِ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لَأَنْفُسِهِمْ - فقتلوا يوم بدر، و نزلت في الثلاثة من المسلمين علياً و حمزة و عبدة من كان يرجوا لقاء الله يقول: يخاف البعث بعد الموت، فإن البعث آت أى لكائن.

این حدیث چقدر نزدیک است به این جمله حضرت که: «و الله لابن أبي طالب آنس بالموت من الطفل بئدي أمه» (نهج البلاغه، خطبه ۵) که در

جلسه ۳۲، حدیث ۳ گذشت.. <http://yekave.ir/57-29-al-ankabut>

و نیز چقدر شبیه است به خطبه‌ای که امام حسین ع در مسیر کربلا خواندند که در جلسه ۱۶۰، حدیث ۳ گذشت: <http://yekave.ir/al-araf-007-51>

و قال ع في مسيره إلى كربلاء: إن هذه الدنيا قد تغيرت و تكثر و أدبر معروفها فلم يبق منها إلا صباة كصباة الإناء و خسيس عيش كالمرعى الوبيل أ لا ترون أن الحق لا يعمل به و أن الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً فإنني لا أرى الموت إلا سعادة و لا الحياة مع الظالمين إلا برماً إن الناس عبید الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درت معایشهم فإذا محصوا بالبلاء قل الديونون. (تحف العقول، ص ۲۴۵)

وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ خَوَلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حَزْبًا فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَجَلَدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَاخُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرَتْ تَأْلِييَكُمْ وَتَأْنِييَكُمْ وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيزَكُمْ وَتَرْكَنُكُمْ إِذْ أَيْتُمْ وَوَيْتُمْ ...

(۲) یکی از خطبه‌های معروف نهج‌البلاغه، خطبه متقین است. البته آن گونه که در منابع معتبر با ذکر سند آمده، اصل مساله درباره شیعه واقعی است.

حکایت مطلب چنین است که نوف بکالی (یکی از اصحاب امیرالمومنین ع) می‌گوید: یکبار امیرالمومنین ع کاری داشت، من، جنذب، و ربیع بن خثیم و برادرزاده‌اش همام را طلبید و ما خوشحال به سراغ ایشان رفتیم و وقتی به ایشان رسیدیم که داشتند از مسجد خارج می‌شدند. ما هم همراهش شدیم که به گروهی از متدینین رسیدیم که با هم نشسته بودند و تعریف می‌کردند و می‌خندیدند و سر به سر همدیگر می‌گذاشتند. وقتی حضرت علی ع به آنها رسید سریع بلند شدند و سلام و علیکی رد و بدل شد. سپس حضرت فرمود: شما از کدام قوم‌اید؟

گفتند: از شیعیان شما، یا امیرالمومنین!

فرمودند: از سر محبت؟! [ظاهرا یعنی: خالصانه؟!] بعد فرمودند: فلانی‌ها! چرا نشانه‌های شیعیان و زیورهای دوستان ما

اهل بیت را در شما نمی‌بینم؟

آنها از خجالت سر به زیر افکندند. جنذب و ربیع گفتند: نشانه و صفات شیعیان [واقعی] شما چیست؟ یا امیرالمومنین! حضرت از جواب دادن طفره رفتند و فرمودند: «تقوای الهی داشته باشید و نیکی کنید که خداوند همراه کسانی است که

تقوا دارند و نیکوکارند.» (نحل/۱۲۸)

همام که شخصی عابد و مجتهد [کوشا] بود، گفت: به حق کسی که شما اهل بیت را کرامت بخشید و خاص‌تان کرد و

خلعت‌تان داد و از فضل خود شما را برتری بخشید، ما را از صفات شیعیان [واقعی] خود آگاه کنید.

فرمودند: قسم نده! که همگی شما را آگاه خواهم کرد. سپس دست همام را گرفتند و وارد مسجد شده، دو رکعت نماز

گزاردند و رو به ما کردند و عده‌ای هم دور ما حلقه زدند؛ پس با حمد و ثنای خداوند و صلوات بر پیامبرش آغاز کرده، فرمودند:

[سپس وارد متن خطبه می‌شود که در فرازی از آن، در وصف شیعیان واقعی (یا به تعبیر تهج‌البلاغه، متقین) آمده است]

در بلاها چنان‌اند که گویی در آسایش واقع‌اند، از باب رضا به خواست خدا؛ و اگر نبود «اجل» [مهلت عمر] که خداوند

برایشان مقرر فرموده، چشم برهم‌زدنی روحشان در پیکرشان قرار نمی‌گرفت به خاطر شوق دیدار خداوند و ثواب او، و ترس از عقاب او.

کنز الفوائد، ج ۱، ص ۹۰؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳

وَأَخْبَرَنِي أَيْضًا أَبُو الرَّجَاءِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ طَالِبِ الرَّازِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَلَوِيِّ الْحَسَنِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى الْوَابِشِيِّ قَالَ

حَدَّثَنِي عَاصِمُ بْنُ حُمَيْدِ الْخَيَّاطِ قَالَ أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّيْبَانِيُّ وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَامِرِ الْبُنْدَارِ بِالْكُوفَةِ مِنْ أَسْلِ كِتَابِهِ وَهَذَا الْحَدِيثُ بِلَفْظِهِ وَهُوَ أَمُّ سِيَأَقَهُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ يَعْنِي يَحْيَى ابْنَ أُمِّ الطَّوِيلِ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ عَنْ نَوْفِ الْبِكَالِيِّ

قَالَ: عَرَضَتْ لِي إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ حَاجَةٌ فَاسْتَبَعْتُ إِلَيْهِ جُنْدَبَ بْنَ زُهَيْرٍ وَ الرَّبِيعَ بْنَ خَيْثَمٍ وَ ابْنَ أَخِيهِ هَمَّامَ بْنَ عَبَادَةَ بْنَ خَيْثَمٍ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْبِرَانِسِ فَأَقْبَلْنَا مُعْتَمِدِينَ لِقَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ فَالْتَفَيْنَاهُ حِينَ خَرَجَ يَوْمَ الْمَسْجِدِ فَأُفْضِيَ وَ نَحْنُ مَعَهُ إِلَى نَفَرٍ مُتَدَيِّنِينَ قَدْ أَفَاضُوا فِي الْأَحْدُوثَاتِ تَفَكُّهَا وَ بَعْضُهُمْ يُلْهِي بَعْضًا فَلَمَّا أَشْرَفَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ أَسْرَعُوا إِلَيْهِ قِيَامًا فَسَلَّمُوا وَ رَدَّ التَّحِيَّةَ ثُمَّ قَالَ مَنْ الْقَوْمُ؟

فَقَالُوا أَنَاسٌ مِنْ شِيعَتِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ لَهُمْ حُبًّا ثُمَّ قَالَ يَا هَؤُلَاءِ مَا لِي لَا أَرَى فِيكُمْ شِيْمَةً شِيعَتِنَا وَ حَلِيَّةً أَحْبَبْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟!

فَأَمْسَكَ الْقَوْمُ حَيَاءً. قَالَ نَوْفٌ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ جُنْدَبُ وَ الرَّبِيعُ فَقَالَا مَا سَمِعْنَا شِيعَتَكُمْ وَ صِفْتَهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَتَشَاقَلَ عَنْ جَوَابِهِمَا فَقَالَ اتَّقِيا اللّٰهَ أَيُّهَا الرَّجُلَانِ وَ أَحْسِنَا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.

فَقَالَ هَمَّامُ بْنُ عَبَادَةَ وَ كَانَ عَابِدًا مُجْتَهِدًا أَسْأَلُكَ بِالذِّى أَكْرَمَكُمُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ خَصَّكُمْ وَ حَبَّأَكُمْ وَ فَضَّلَكُمْ تَفْضِيلًا إِلَّا أَنْبَأْتَنَا بِصَفَةِ شِيعَتِكُمْ؟!

فَقَالَ لَا تُفْسِمُ فَسَانِبْتُكُمْ جَمِيعًا وَ أَخَذَ بِيَدِ هَمَّامٍ فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَسَبَّحَ رَكَعَتَيْنِ وَ أَوْجَزَهُمَا وَ أَكْمَلَهُمَا ثُمَّ جَلَسَ وَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ حَفَّ الْقَوْمُ بِهِ فَحَمِدَ اللّٰهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَ ثُمَّ قَالَ:

نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّذِينَ نَزَلَتْ مِنْهُمْ فِي الرَّخَاءِ رَضِيَ عَنِ اللّٰهِ بِالْقَضَاءِ فَلَوْ لَا الْأَجَالَ الَّتِي كَتَبَ اللّٰهُ لَهُمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ شَوْقًا إِلَى لِقَاءِ اللّٰهِ وَ الثَّوَابِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

حقیقتاً هیچ راحتی ای برای مومن نیست مگر در دیدار پروردگارش؛

و ماسوای آن [راحتی در] چهار چیز است:

صمت [سکوت از روی تامل] که با آن، حال و وضع دل و نفس خود را در آنچه بین تو و پدیدآورنده‌ات گذشته، شناسی؛
خلوتی که با آن از آفات زمانه، آشکارا و پنهانی، نجات یابی؛
گرسنگی‌ای که شهوت‌رانی‌ها و وسوسه‌ها را با آن بمیرانی؛
و شب‌زنده‌داری‌ای که با آن دلت را نورانی کنی و طبیعتت را صفا دهی و روح‌ت را بدان پاک گردانی.

مصباح الشریعه، ص ۱۱۵

قَالَ الصَّادِقُ ع

۱. در نهج البلاغه عبارت «إِلَى لِقَاءِ اللّٰهِ وَ» را ندارد

لَا رَاحَةَ لِمُؤْمِنٍ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا عِنْدَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَفِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ صَمْتِ تَعْرِفُ بِهِ حَالَ قَلْبِكَ وَ نَفْسِكَ فِيمَا يَكُونُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ بَارئِكَ وَ خَلْوَةِ تَنْجُو بِهَا مِنْ آفَاتِ الزَّمَانِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ جُوعِ تُمِيتُ بِهِ الشَّهَوَاتِ وَ الْوَسْوَاسِ وَ سَهْرِ تَنُورُ بِهِ قَلْبِكَ وَ تَصْفَى بِهِ طَبْعَكَ وَ تَزَكِّي بِهِ رُوحَكَ.^۱

تدبر

(۱) «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ ...»

نفرمود «من یرجو: کسی که امید دارد»؛ بلکه فرمود «من کان یرجو» یعنی کسی که روالش این است که دیدار خدا را امید

دارد.

یعنی هستند در عالم کسانی که نه تنها به دیدار پروردگارشان امیدوارند، بلکه مدار زندگی شان را بر این دیدار بسته‌اند.

آن‌اند که می‌فهمند راحتی و خوشی جز در دیدار پروردگار نیست. (حدیث ۳)

خداوند ان‌شاء الله چنین زندگی‌ای روزی همه ما کند!

(۲) «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»

«کسی که روالش این است که دیدار خدا را امید دارد، پس همانا اجل الهی قطعاً آمدنی است.»

یعنی،

به کسی که زندگی‌اش را بر مدار دیدار خدا تنظیم کرده، مرگ را مژده می‌دهند.

این چنین است که عده‌ای شهادت طلب می‌شوند؛

و نه فقط امیرالمومنین است که بشدت مشتاق لقاءالله بود (حدیث ۱) و می‌فرمود «به خدا سوگند قطعاً انس پسر ابوطالب

با مرگ، بیش از انس طفل با سینه مادرش است» (نهج البلاغه، خطبه ۵)^۲

بلکه شیعیان واقعی‌اش هم به گونه‌ای‌اند که «اگر خداوند مهلت زندگی را برایشان مقدر نکرده بود، لحظه‌ای روحشان در

این پیکر خاکی قرار نمی‌گرفت.» (حدیث ۲)

^۱ این سه روایت هم به موضوع آیه مرتبط است که برای رعایت اختصار در کانال نگذاشتم:

(۱) حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ جَنَاحٍ «۲» عَنْ عَوْفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص ... فَقَالَ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَفْتَحُ لَوْلِيَّ اللَّهُ مِنْ مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى قَبْرِهِ تِسْعَةَ وَ تِسْعُونَ بَابًا يَدْخُلُ عَلَيْهَا رُوحُهَا وَ رِيحَانُهَا وَ طَيْبُهَا وَ لَذَّتُهَا وَ نُورُهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ لِقَاءِ اللَّهِ قَالَ فَيَقُولُ يَا رَبِّ عَجِّلْ عَلَيَّ قِيَامَ السَّاعَةِ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَ مَالِي فَإِذَا كَانَتْ صَبْحَةَ الْقِيَامَةِ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ مُسْتَوْرَةً عَوْرَتُهُ مُسَكَّنَةً رُوَعْتَهُ قَدْ أُعْطِيَ الْأَمْنَ وَ الْأَمَانَ وَ بَشْرًا بِالرِّضْوَانِ وَ الرُّوحِ وَ الرِّيحَانِ وَ الْخَيْرَاتِ الْحَسَنِ فَيَسْتَقْبِلُهُ الْمَلَكُ اللَّذَانِ كَانَا مَعَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا. (الإختصاص، ص ۳۴۹)

(۲) قَالَ عَلِيُّ ع: مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ سَلَا عَنِ الدُّنْيَا. (عيون الحكم و المواعظ (للبيهي)، ص ۴۴۸؛ غرر الحكم و درر الكلم، ص ۶۱۵؛ ح ۷۷۵)

(۳) وَ عَلِيُّ الْخَاتَمِ الَّذِي أَخَذَ مِنْ يَدِهِ (الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ) يَوْمَ قَتْلِهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عِدَّةُ لِقَاءِ اللَّهِ (دلالت الإمامة، ص ۱۸۱)

^۲ «وَ اللَّهُ لَا يُبْنِي أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ»

اگر از مرگ فرار می‌کنیم و حتی از سخن گفتن و شنیدن درباره‌اش بیزاریم، یعنی یک جای کارمان می‌لنگد و در ادعای دوستی با خدا چندان صادق نیستیم.

(۳) «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

تعبیر پایانی آیه (اوست شنوای دانا)، برهانی است بر جملات قبلی آن:

کسی که روالش این است که دیدار خدا را امید دارد، بداند که امیدش روا خواهد شد و اجل و مهلتی که خدا برای زندگی او قرار داده، حتما خواهد رسید.

چرا؟

چون خداوند این درخواست را می‌شنود و بدان آگاه است. پس آن را اجابت می‌کند.

(۴) «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

در آیات قبل، خبر داد که وقتی افراد ادعای ایمان می‌کنند، خداوند آنها را به فتنه می‌اندازد تا راستگو از دروغگو متمایز شود.

این آیه در مورد آنانی است که از آزمون سربلند می‌آیند؛ و بقدری این ایمان صادقانه و امید به لقاء الله با هم تلازم دارند که به جای اینکه بفرماید «کسانی که در ادعای ایمانشان صادق بودند»، فرمود «کسی که روالش این است که به خدا امیدوار باشد.» یعنی «کسی که به دیدار خدا امید دارد» همان کسی است که ایمان آورده و در ایمانش صادق بوده است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۲) در آیه دیگری (بقره/۹۴) هم می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگو اگر سرای آخرت نزد خدا خالصانه برای شما، و نه برای بقیه مردم، است؛ پس مرگ را آرزو کنید، اگر راست می‌گویید.»

نکته مهم دین‌شناسی

در تفکر دینی، مبدأ و معاد کاملاً به هم وابسته است: کسی که خدا را واقعا باور دارد (آمن)، حتما امید دارد (یرجو) به اینکه به سوی او برمی‌گردد و پایان کارش لقاء الله است؛ باور به خدا بدون امید به دیدار او لغو است.^۱ شاید مهمترین مشکل کافران و منافقان هم، مساله معاد است تا مبدأ. یعنی نه تنها منافقان، بلکه حتی بسیاری از کافران، با اعتقاد به «خدا صرفاً به عنوان مبدأ»، مشکلی ندارند. (عنکبوت/۶۱؛ لقمان/۲۵؛ زمر/۳۸؛ زخرف/۲۳) مشکل وقتی است که قرار باشد خدا در زندگی ما حضور داشته باشد، برای زندگی ما برنامه بدهد و در آخر هم سر و کار ما به او بیفتد. اینجاست که بهانه‌جویی‌ها شروع می‌شود.

^۱ . (نیازی به توضیح ندارد که این دیدار، نه با چشم سر، که با چشم دل انجام می‌شود. توضیح بیشتر در احادیث و تدریهای جلسه ۳۸۱

در مقابل، کسی که به خدا واقعا ایمان دارد، او را در زندگی خود جدی می‌گیرد؛ و اساساً به این امید زندگی می‌کند که بتواند لایق دیدار او شود.

ثمره اجتماعی

اگر می‌خواهیم دینداری افراد در جامعه عمیق و اصیل و واقعی شود، باید مساله مرگ آگاهی را تقویت کنیم.

﴿۵﴾ «يَقُولُوا آمَنَّا ... فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا ... مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»

از مقایسه آیات ۲ تا ۵ سوره عنکبوت می‌توان نتیجه گرفت:

کسی که به خدا واقعا ایمان دارد، اساساً به امید رسیدن به دیدار او زندگی می‌کند و خبر مرگ برایش یک مزده است. (تدبر ۲) و لذا می‌توان شاخص سنجش دینداری را میزان مرگ‌آگاهی و شهادت‌طلبی در جامعه دانست.

ثمره در تحلیل جامعه‌شناسی (ارائه شاخص برای سنجش دینداری)

این آیه «شاخص» برای سنجش دینداری واقعی می‌دهد. دینداری واقعی، لزوماً در گروهی رعایت بسیاری از رفتارهای اخلاقی نیست، چرا که می‌توان بسیاری از این گونه رفتارها را با عادت و تلقین و ... در مردم نهادینه کرد. وقتی تحلیلی انجام می‌شود که نتیجه‌اش این است که برخی کشورهای کافر و منکر خدا در «شاخص‌های دینداری» بالاتر از جوامع معتقد به خدا هستند، معلوم است که این شاخص‌ها خودساخته و بی‌اعتبارند و با سطحی‌نگری تدوین شده‌اند.

دینداری واقعی در شرایط بحرانی است که خود را نشان می‌دهد. (اساساً همه خصلت‌های عمیق آدمی، مانند عشق و ایمان و ...، در شرایط بحرانی است که واقعی بودن یا نبودنشان معلوم می‌شود).

لذا این آیات ابتدا تاکید کرد که دینداری واقعی دینداری‌ای است که به فتنه بیفتد و سربلند بیرون آید.

اما آیا حتماً باید آزمون شدید واقعی (فتنه) رخ دهد، تا بتوانیم میزان دینداری انسان‌ها را بسنجیم؟

ظاهراً این آیه، پاسخ می‌دهد که خیر! راه دیگری هم هست:

آنان که واقعا دیندارند، شوق لقاءالله دارند و نه تنها از مرگ نمی‌ترسند، بلکه مشتاق آن‌اند؛ پس می‌توان شاخصی برای سنجش میزان جدی بودن دینداری در جامعه ارائه داد:

ببینید چقدر شوق لقاءالله و آمادگی برای مرگ در آن جامعه زنده است.

به همین جهت است که مادام که فرهنگ شهادت در جامعه زنده باشد، علی‌رغم همه ناملایمات، هنوز می‌توان این جامعه را واقعا در مسیر دینداری دانست.

و آنان که با بهانه‌های مختلف، سعی در تضعیف و تحقیر فرهنگ شهادت‌طلبی در جامعه دارند، دشمنان اصلی دینداری واقعی‌اند.

﴿۶﴾ «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»

تعبیر «هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» دلالت بر حصر دارد (فقط خداوند شنوا و داناست). چرا در این آیه از تعبیر حصر استفاده کرد؟

الف. شاید با توجه به اینکه این عبارت، دلیل بر عبارت قبل است (تدبر ۳) می‌خواهد بفرماید تنها کسی که به این نیاز عمیق انسان (به لقاء الله) واقعا می‌تواند اعتنا کند و پاسخ دهد خداوند است. به عبارت دیگر، تنها راه رسیدن به لقاء الله برنامه‌ای است که خود خداوند می‌فرستد، نه هر چیزی که هرکسی ادعا کرد.

ثمره اجتماعی

در نتیجه، عرفان‌های ساختگی‌ای که امروزه پیدا شده‌اند شاید بتوانند یک آرامش و لذت معنوی کاذبی در شخص پدید آورند، اما قطعاً انسان را به لقاء الله نمی‌رسانند.

ب. ...

مطالب زیر را در کانال نگذاشتم

(۷) «أَنْ يَسْبِقُونَا ... مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ»

چرا در این آیه دوباره از صنعت التفات استفاده کرد و وضعیت متکلم مع‌الغیر به وضعیت غایب تغییر موضع داد؟

الف. دلیلش همان مطلبی بود که در آیه ۳ (جلسه ۴۰۰، تدبر ۳) مطرح شد. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۳)

ب. ...

۴۰۳) سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶ وَ مَنْ جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ۱۳۹۶/۲/۱۳

ترجمه

و کسی که بکوشد پس تنها برای خود می‌کوشد. بدرستی که خداوند حتماً از عالمین بی‌نیاز است.

نکات ترجمه

«العالمین»

«عالم» از ماده «علم» است و درباره این ماده، و نیز اینکه «عالم» چه معنا و خاستگاهی دارد، در جلسه ۲۲۲ توضیح داده

شد. (<http://yekaye.ir/2-baqare-032>).

همچنین در جلسه ۳۶ اشاره شد که اگرچه بسیاری از مترجمان «العالمین» را به «جهانیان» ترجمه کرده‌اند و این ترجمه

غلط نیست؛ اما ترجمه آن به «جهان‌ها» چه‌بسا دقیق‌تر باشد (<http://yekaye.ir/fateha-alketab-1-2>)؛ و با توجه به امکان

استعمال یک لفظ در چند معنا، چه‌بسا در اغلب کاربردهای این آیه هر دو معنا مد نظر بوده باشد.

لازم به ذکر است که «العالمین» چون صیغه جمع است که «ال» بر روی آن وارد شده، دلالت بر شمول می‌کند؛ یعنی

مقصود از آن «همه جهان‌ها» یا «همه جهانیان» است.

۱) فضیل بن عیاض می‌گوید: از امام صادق ع در مورد جهاد سوال کردم که آیا سنت [= مستحب] است یا فریضه [= واجب]؟

فرمود: جهاد بر چهار وجه است: دوتای آن واجب است و دو تا مستحب، که تنها همراه با آن واجب، اقامه می‌گردد. اما یکی از آنها که واجب است مجاهده شخص است در قبال معصیت خداوند عز و جل که این از بزرگترین جهادهاست؛ و دیگری جهاد با آن کسانی از کافران است که در برابر شما می‌جنگند. اما جهادی که سنت [= مستحب] است و بدون همراهی با واجب، اقامه نمی‌شود؛ این است که جهاد با دشمن بر تمام امت واجب است و اگر جهاد را ترک کنند عذاب بر آنها خواهد آمد؛ و این از جنس عذاب‌های امت است [= عذابی که همه امت را در بر می‌گیرد]؛ اما برای خود امام بتهنایی، که همراه با امت در مقابل دشمن بیاید و با آنها جهاد کند، این بر او مستحب است [ظاهراً یعنی حضور برای جهاد با دشمن بر همه افراد واجب (کفایی) است؛ اما حضور در میدان جنگ برای شخص امام مستحب است، نه واجب؛ چون چه بسا لازم باشد او در پشت جبهه بماند که مردم را بسیج کند و تدارکات لازم را تهیه کند و ...]

و جهاد دیگری که مستحب است، هر سنت نیکویی است که شخصی آن را برپا دارد و برای برپاداشتن و به ثمر رساندن و احیای آن مجاهده کند؛ که عمل و تلاش در راه آن از برترین اعمال است؛ چرا که احیای سنت است؛ و رسول خدا فرمود: هر کسی سنت حسنه‌ای را پایه‌گذاری کند، برای اوست اجر آن و اجر هر کسی که تا روز قیامت بدان عمل کند بدون اینکه از اجر خود آنها چیزی کم شود.

الکافی، ج ۵، ص ۹؛ النخصال، ج ۱، ص ۲۴۰

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ وَ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ جَمِيعاً عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ عَنْ فَضِيلِ بْنِ عِيَاضٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْجِهَادِ سُنَّةٌ أَمْ فَرِيضَةٌ؟
فَقَالَ الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعَةٍ أَوْجُهُ فَجِهَادَانِ فَرَضٌ وَ جِهَادٌ سُنَّةٌ لَا يُقَامُ إِلَّا مَعَ الْفَرَضِ؛
فَأَمَّا أَحَدُ الْفَرَضَيْنِ فَمُجَاهَدَةُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ مِنْ أَعْظَمِ الْجِهَادِ؛
وَ مُجَاهَدَةُ الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ فَرَضٌ.

وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِي هُوَ سُنَّةٌ لَا يُقَامُ إِلَّا مَعَ فَرَضٍ فَإِنَّ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرَضٌ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَّةِ وَ لَوْ تَرَكَوْا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ وَ هَذَا هُوَ مِنْ عَذَابِ الْأُمَّةِ وَ هُوَ سُنَّةٌ عَلَى الْإِمَامِ وَحْدَهُ أَنْ يَأْتِيَ الْعَدُوَّ مَعَ الْأُمَّةِ فَيُجَاهِدَهُمْ؛
وَ أَمَّا الْجِهَادُ الَّذِي هُوَ سُنَّةٌ فَكُلُّ سُنَّةٍ أَقَامَهَا الرَّجُلُ وَ جَاهَدَ فِي إِقَامَتِهَا وَ بُلُوغِهَا وَ إِحْيَائِهَا فَالْعَمَلُ وَ السَّعْيُ فِيهَا مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ لِأَنَّهَا إِحْيَاءُ سُنَّةٍ وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمَلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ.

۲) از امام رضا ع درباره «عُجْب»ی که عمل را فاسد می‌کند سوال شد، فرمودند:

عُجْب [= خودبزرگ‌بینی] درجاتی دارد؛ از جمله آنها این است که بنده‌ای عمل بدش در دیه‌اش زینت یابد و حساب کند که کار خوبی کرده است؛ و از جمله آن که بنده‌ای ایمان آورد و بر خداوند منت بگذارد، در حالی که خداست که بر او منت دارد.

الکافی، ج ۲، ص ۳۱۳؛ تحف العقول، ص ۴۴۴

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ؟
فَقَالَ: الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَزِينَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يَحْسِنُ صَنْعًا وَمِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْأَمْنُ.

۳) از امام صادق ع از پدرانشان، از امیرالمومنین ع روایت شده است:

بدرستی که برای شخص مسلمان سه دوست صمیمی هست:

دوستی که می‌گوید من با توام در زندگی و مرگ؛ و آن عملش است؛

و دوستی که می‌گوید من با توام تا زمانی که بمیری؛ که آن اموال اوست، که وقتی بمیرد، مال ورثه می‌شود؛

و دوستی که می‌گوید من با توام تا در قبرت، و آنجا تنهایت می‌گذارم؛ و آن فرزندانش هستند.

الأمالی (للسدوق)، ص ۱۰۸

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَمِّي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ عَلِيُّ ع:
إِنَّ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ ثَلَاثَةَ أَخْلَاءَ:
فَخَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ أَنَا مَعَكَ حَيًّا وَمَيِّتًا وَهُوَ عَمَلُهُ؛
وَ خَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ أَنَا مَعَكَ حَتَّى تَمُوتَ وَهُوَ مَالُهُ فَإِذَا مَاتَ صَارَ لِلْوَرَثَةِ؛
وَ خَلِيلٌ يَقُولُ لَهُ أَنَا مَعَكَ إِلَى بَابِ قَبْرِكَ ثُمَّ أَخْلِيكَ وَهُوَ وَدَّهٌ.^۱

۱. شاید بتوان این روایات را هم به نحوی مرتبط با این آیه دانست:

ابن إدريس عن أبيه عن ابن عيسى عن محمد بن يحيى الخزاز عن موسى بن إسماعيل عن أبيه عن موسى بن جعفر عن آبائه ع قال قال أمير المؤمنين ع إن رسول الله ص بعث سريّة فلما رجعوا قال مرحباً ب قوم قضاوا الجهاد الأصغر وبقى عليهم الجهاد الأكبر قيل يا رسول الله و ما الجهاد الأكبر قال جهاد النفس ثم قال ص أفضل الجهاد من جاهد نفسه التي بين جنبيه (الأمالی) (للسدوق)، ص ۴۶۷؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲

و أعلموا أن القبر روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران فمهذوه بالعمل الصالح فمثل أحدكم يعمل الخير كمثل الرجل ينفذ كلامه يمهد له قال الله تعالى فلأنفسهم يمهدون (إرشاد القلوب إلى الصواب (للديلمی)، ج ۱، ص ۷۵)

(۱) «وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»

هرکس هر تلاشی انجام دهد، تنها و تنها برای خودش است.

در واقع، وقتی ما می‌گوییم این کار را «برای خدا» انجام می‌دهیم؛ در حقیقت، یعنی برای خودمان انجام می‌دهیم. به تعبیر دقیقتر، ما در حالت عادی می‌گوییم برخی کارها را «برای خودمان» انجام می‌دهیم و برخی کارها را «برای خدا»؛ اما وقتی پرده‌های غیب کنار زده شود، معلوم می‌شود تمام آنچه برای خدا انجام داده‌ایم، برای خودمان بوده؛ و تمام آنچه ظاهراً برای خودمان انجام داده‌ایم، برای شیطان و نفس اماره و ... بوده، و برای ما از آن جز وزر و وبالی باقی نمانده است.

(۲) «إِنَّ اللَّهَ لَعَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»

«عالمین» هم به معنای جهانیان می‌تواند باشد، و هم به معنای «جهان‌ها»؛ که با توجه به قاعده امکان استفاده از یک لفظ در چند معنا ممکن است هر دو جداگانه مد نظر بوده باشد. الف. اگر به معنای «جهانیان» باشد؛ آنگاه آیه می‌خواهد بفرماید خداوند از همه انسانها بی‌نیاز است و هیچکس با هیچکاری، هیچ نفعی به خدا نمی‌رساند؛ که این مطلب ثمره اخلاقی دارد:

ثمره اخلاقی

با انجام کارهای خوب، فکر نکنیم متی بر خدا داریم. (حدیث ۲)

ب. اگر به معنای «جهان‌ها» باشد؛ آنگاه چه‌بسا آیه می‌خواهد بفرماید که خداوند فوق همه جهان‌هاست و همه به او وابسته‌اند و او به هیچ چیز وابسته نیست؛ یعنی یک برهان فلسفی است و ثمره اعتقادی دارد.

تحلیل فلسفی

همه موجودات، و بلکه همه واقعیات عالم جهانمندند، یعنی اولاً درون یک [یا چند] جهان می‌باشند؛ و ثانیاً ارتباطات عرضی با سایر موجودات جهان خود دارند؛ که وجود این رابطه‌ها دلالت دارد بر موجودی فرارابطه (توضیح بیشتر در جلسه ۳۹۶،

تدبر ۵ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-38>)

بِإِسْنَادِ أَحِي دَعْبِلٍ عَنِ الرَّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ أَنَّهُ قَالَ لِحُثَيْمَةَ أْبَلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّا لَا نُعْنِي عَنِ اللَّهِ شَيْئاً وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَىٰ غَيْرِهِ وَأَبْلِغْ شَيْعَتَنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أَمَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (أمالی الطوسی، ج ۱، ص ۳۸۰).

قَالَ عَلِيُّ ع قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ يَا عِبَادِي اعْبُدُونِي فِيمَا أَمَرْتُكُمْ وَ لَا تَعْلَمُونَنِي مَا يُصَلِّحُكُمْ فَإِنِّي أَعْلَمُ بِهِ وَ لَا أَبْخُلُ عَلَيْكُمْ بِمَصَالِحِكُمْ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۲۸)

پس خداوند فوق همه جهانها و بی‌نیاز از همه جهانهاست. او در همه جهانها حضور دارد، اما نه حضوری در عرض سایر اشیاء؛ لذا او را نمی‌توان سومین در میان سه نفر دانست («لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» مائده/۷۳؛ «لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ» نساء/۱۷۱)؛ بلکه او چهارمین هر سه نفری است («مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» مجادله/۷). بدین جهت است که هیچکس نمی‌تواند هیچ سود و زبانی به او برساند؛ و او از همه بی‌نیاز است.

این غنی بودن خداوند در ادبیات فلسفی اسلامی به عنوان «واجب الوجود» بودن او مطرح شده است. (توضیح در

جلسه ۳۹۶، تدبیر ۴ [/http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-38](http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-38))

تمثیل

شما شهری پر از آدم را در ذهن خود تصور کنید و آنها را به گفتگو با هم وادار سازید. آیا شما خودتان هم یکی از آنها هستید؟ یا شما چنان فوق آنها هستید که هیچگاه نمی‌توانند شما را در عرض خودشان بشمرند. بودن آنها و رابطه داشتن آنها، صددرصد وابسته به شماست؛ اما شما هیچ وابستگی بدانها ندارید.

تحلیل تخصصی فلسفی

لایب‌نیتس، ریاضیدان و فیلسوف برجسته غربی، بحثی تحت عنوان «جهان‌های ممکن» دارد. از منظر او بی‌نهایت جهان ممکن واقعا در کار است، اما از اینها، فقط یک جهان ممکن، موجود شده است؛ و خداوند واقعیتی است که در همه جهان‌های ممکن حضور دارد. پس او به هیچ جهانی وابسته نیست، برخلاف هر واقعیت دیگری که در برخی از جهان‌های ممکن هست و در برخی نیست؛ پس به جهان ممکن خود وابسته و نیازمند است.

۳) «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»

هم «إن» و هم «ل» برای تاکید است؛ یعنی: حتما حتما خداوند از عالمین بی‌نیاز است.

بی‌نیازی خداوند از همه چیز، یکی از امور یقینی در تعالیم اسلامی است؛ و این «همه چیز» هیچ قیدی ندارد؛ یعنی خداوند نه تنها از انسانها و غذا و همسر و ... بی‌نیاز است؛ بلکه از زمان و مکان و جسم و ابزار و ... هم بی‌نیاز است؛ بلکه در نگاهی عمیق‌تر، او حتی از حیثیت و رابطه و نسبت و صفت و ... هم فراتر است

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اوّل وصف تو مانده‌ایم

[/http://ganjoor.net/saadi/golestan/dibache](http://ganjoor.net/saadi/golestan/dibache)

ترجمه

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند به یقین بدی‌هایشان را از ایشان می‌زداییم و قطعاً آنان را به بهترین آنچه همواره انجام می‌دادند، پاداش می‌دهیم.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

• «نَجْزِي»

از ماده «جزی» است که این ماده در اصل به معنای آن است که چیزی در جای چیز دیگری قرار گیرد و کار آن را انجام دهد (يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا؛ بقره/۴۸) (معجم المقاییس اللغة، ج ۱، ص ۴۵۶) و در معنای کفایت کردن^۱ و جبران کردن (خوبی با خوبی و بدی با بدی) رایج شده؛ و از همین ماده است کلمه «جزیه» (= مالیاتی که از اهل کتاب می‌گیرند) (توبه/۲۹)، چرا که در عوض امکاناتی (مانند امنیت و ...) است که در جامعه اسلامی از آن بهره‌مند می‌شوند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۹۵). تفاوت «جزا» با «شکر» در این است که شکر همواره در برابر نعمت به کار می‌رود؛ اما جزا هم در مقابل کار خوب و هم در مقابل کار بد به کار می‌رود (الفروق فی اللغة، ص ۴۱)

ماده «جزی» در قرآن کریم ۱۱۸ بار به کار رفته است.

• «الصَّالِحَاتِ» جمع (جمع سالم برای کلمه «صالحه») است که روی آن «ال» آمده است؛ که دلالت بر شمول می‌کند؛ پس، «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی «همه کارهای شایسته را انجام دادند.» ظاهراً یعنی کار شایسته‌ای نبود که در انجامش سستی و قصور بورزند.

• «لَنُكَفِّرَنَّ» = «ل» (لام قسم) + «نُكَفِّرَنَّ» (فعل مضارع منصوب از ماده «کفر») در باب تفعیل^۲ که قبلاً توضیح داده شد که ماده «کفر» است که دلالت بر پوشاندن و مخفی کردن می‌کند؛ و «تکفیر» هم به معنای اقدامی است که چنان روی گناه را می‌پوشاند که گویی انسان گناهی انجام نداده: جلسه ۲۰۵ <http://yekave.ir/al-furqan-025-50> + «ن» (نون مشدد برای تاکید)

^۱ . برخی تذکر داده‌اند با اینکه «جزا» به لحاظ لغوی به «مکافات» بسیار نزدیک است، اما در قرآن کریم هیچگاه برای جزاهای اخروی از «مکافات» استفاده نشده؛ زیرا مکافات (از ماده «کفو») در جایی است که نعمتی را با نعمت هم رتبه و کفو خود پاداش دهند و آنچه خدا می‌دهد برتر و متعالی است از آن عملی که انسان انجام داده است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۹۵).

- «لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي» = «ل» (لام قسم) + «نَجَزِيَ» (فعل مضارع منصوب از ماده «جزی») + «ن» (نون مشدد برای تاکید) + «هم» (مفعول اول) + «أحسن» (مفعول دوم) + «الذی» (مضاف الیه)
- «كَانُوا يَعْمَلُونَ» قبلاً بیان شد که وقتی «كان» قبل از فعل مضارع بیاید دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی ای در آن فعل می‌کند. (جلسه ۳۴ <http://yekaye.ir/ya-seen-36-30>)

شأن نزول^۲

حدیث

(۱) از رسول خدا ص روایت شده است:

حب حضرت علی ع بدی‌ها را می‌بلعد همان گونه که آتش هیزم را می‌بلعد.

تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۸۲۷

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: حُبُّ عَلِيٍّ يَأْكُلُ السَّيِّئَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.

(۲) از امام رضا ع روایت شده است:

هنگامی که روز قیامت می‌شود، مومن در پیشگاه خداوند می‌ایستند و او خود متولی حساب وی می‌شود؛ پس عملش را بر او عرضه می‌کند و در ابتدای نامه عملش بدی‌هایش را می‌بیند؛ پس رنگ از رخس می‌پرد و اعضای بدنش به رعشه می‌افتد و به فزع درمی‌آید؛ سپس خوبی‌هایش را می‌بیند، پس چشمش روشن و جانش مسرور و روحش شاد می‌شود؛ سپس به آنچه از ثواب که خداوند به وی عطا کرده می‌نگرد پس خوشحالی‌اش شدت می‌یابد؛

سپس خداوند به فرشتگان می‌فرماید: بیاورید نامه‌های اعمالی را که انجام نداده‌اند!

پس آنها را می‌خوانند و می‌گویند: به عزت سوگند که خودت می‌دانی که ما هیچیک از اینها را انجام نداده‌ایم.

می‌فرماید: درست می‌گویید؛ اما آنها را نیت کردید و ما برایتان همان را ثبت کردیم و اکنون به خاطر آن پاداش می‌گیرید.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۶

حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِ قَالَ:

۱. و قد ذكرنا أن المفعول الثاني إذا ذكر مجرداً عن الباء (أحسن الذي) يدل على تشديد الجزاء و تعظيمه، بخلاف ما إذا ذكر بالباء (بأحسن الذي

كانوا يعملون؛ زمر/ ۳۵) فيشار بها الى السببية و الوساطة، أو الى المعادلة (التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۲، ص ۸۴)

۲. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص ۵۶۸

قال فارسٌ أخبرنا بلالٌ عن الحارثِ عن الكلبيِّ عن أبي صالحٍ عن ابنِ عباسٍ في قوله: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» قال: يَعْنِي عَلِيًّا وَ عُبَيْدَةَ وَ حَمزةً «لِنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ» يَعْنِي ذُنُوبَهُمْ «وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ» مِنَ الثَّوَابِ فِي الْجَنَّةِ «أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ» فِي الدُّنْيَا. فَهَذِهِ الثَّلَاثُ آيَاتُ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ صَاحِبِيهِ ثُمَّ صَارَتْ لِلنَّاسِ عَامَّةً مَنْ كَانَ عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ.

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَوْ قَفَ الْمُؤْمِنُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَكُونُ هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُ فَيُعْرَضُ عَلَيْهِ عَمَلُهُ فَيَنْظُرُ فِي صَحِيفَتِهِ، فَأَوَّلُ مَا يَرَى سَيِّئَاتِهِ فَيَتَغَيَّرُ لِذَلِكَ لَوْنُهُ وَتَرْتَعَشُ فَرَائِصُهُ وَتَفْرَعُ نَفْسُهُ، ثُمَّ يَرَى حَسَنَاتِهِ فَتَقَرُّ عَيْنُهُ وَتُسْرُ نَفْسُهُ وَتَفْرَحُ رُوحُهُ، ثُمَّ يَنْظُرُ إِلَى مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ مِنَ الثَّوَابِ فَيَشْتَدُّ فَرَحُهُ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ هَلُمُّوا الصُّحُفَ الَّتِي فِيهَا الْأَعْمَالُ الَّتِي لَمْ يَعْمَلُوهَا، قَالَ: فَيَقْرَأُونَهَا ثُمَّ يَقُولُونَ وَعَزَّتْكَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أْنَا لَمْ نَعْمَلْ مِنْهَا شَيْئًا، فَيَقُولُ: صَدَقْتُمْ نَوَيْتُمُوهَا فَكَتَبْنَاهَا لَكُمْ ثُمَّ يَثَابُونَ عَلَيْهَا.

(۳) از امام صادق ع روایت شده است:

بدرستی که خداوند بر بنده مومنش در روز قیامت منت می‌گذارد و از روی کرامتش او را [به خود] نزدیک می‌کند سپس آنچه بر او نعمت بخشیده را به او می‌شناساند و می‌فرماید: آیا در فلان روز برای فلان مطلب به درگاهم دعا نکردی و من اجابت کردم؟ آیا در فلان روز از من خواسته‌ای نداشتی که من خواسته‌ات را به تو دادم؟ آیا در فلان روز به نزد من به فریادرسی نیامدی و من به فریادت رسیدم؟ آیا در فلان واقعه تلخ از من رفع آن را نخواستی و من آن سختی را از تو رفع کردم و بر تو رحم نمودم؟ آیا از من مال و اموالی نخواستی و من به تو دادم؟ آیا از من کمک‌کاری نخواستی که برایت فرستادم؟ آیا از من نخواستی که فلانی را به همسریت درآورم که در میان خانواده‌اش بلندمرتبه و عزیز بود و من او را به همسریت درآوردم؟

بنده می‌گوید: بله ای پروردگارم. هر چه می‌خواستم به من دادی و همواره بهشت را نیز از تو می‌خواستم!

پس خداوند عز و جل می‌فرماید: بدان که من این درخواستت را هم روا می‌کنم؛ این بهشت است که ارزانی تو باد. آیا تو را راضی کردم؟

مومن می‌گوید: پروردگارا! بلی، راضی شدم.

پس خداوند متعال می‌فرماید: من هم همواره از اعمال تو راضی بودم و برایت بهترین پاداش را رضایت دادم؛ و برترین پاداشت این است که تو را در بهشتم سکنی می‌دهم.

الزهده، ص ۹۱؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۹

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَّابٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيَمُنُّ عَلَى عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُدْنِيهِ مِنْ كَرَامَتِهِ ثُمَّ يَعْرِفُهُ مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيْهِ يَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَلَمْ تَدْعُنِي يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا بِكَذَا وَ كَذَا فَأَجَبْتُ دَعْوَتَكَ أَلَمْ تَسْأَلْنِي يَوْمَ كَذَا وَ كَذَا فَأَعْطَيْتَكَ مَسْأَلَتَكَ أَلَمْ تَسْتَعْنِنِي [فِي] يَوْمٍ كَذَا وَ كَذَا فَأَعْطَيْتَكَ أَلَمْ تَسْأَلْنِي فِي ضُرِّ كَذَا وَ كَذَا فَكَشَفْتُ ضُرَّكَ وَ رَحِمْتُ صَوْتَكَ أَلَمْ تَسْأَلْنِي مَالًا فَمَلَكَتْكَ أَلَمْ تَسْتَخْدِمْنِي فَأَخْدَمْتُكَ أَلَمْ تَسْأَلْنِي أَنْ أَرْزُجَكَ فَلَانَهُ فَرَزَجْتُكَ وَ هِيَ مَنِيعَةٌ عِنْدَ أَهْلِهَا فَرَزَجْنَاكَهَا قَالَ فَيَقُولُ الْعَبْدُ بَلَى يَا رَبِّ قَدْ أَعْطَيْتَنِي كُلَّ مَا سَأَلْتُكَ وَ قَدْ كُنْتُ أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَلَا فَإِنِّي مُنْجِزٌ لَكَ مَا

سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْجَنَّةُ لَكَ مَبَاحَةٌ أَرْضِيَّتِكَ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ نَعَمْ يَا رَبِّ وَ قَدْ رَضِيْتُ قَالَ فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى [اللَّهُ لَهُ عِبْدِي] إِنِّي كُنْتُ أَرْضِي أَعْمَالَكَ وَ أَنَا أَرْضِي لَكَ حُسْنَ الْجَزَاءِ فَإِنَّ أَفْضَلَ جَزَائِكَ عِنْدِي أَنْ أُسْكِنَكَ الْجَنَّةَ.^١

تدبر

(١) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...»

در آیات قبل، بحث درباره کسانی بود که در ادعای ایمان صادق‌اند: امید به لقاء الله دارند و اهل مجاهده‌اند. اینجا وضعیت آنها را به ایمان و عمل صالح تعبیر کرد ظاهراً بتوان این دو را بر هم تطبیق داد:
حقیقت ایمان امید به لقاء الله است
و حقیقت عمل صالح، تلاش و مجاهده است.^٢

(٢) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»

اگر کسی در مسیر درست قرار بگیرد (ایمان) و در حد توان، تلاش خود را انجام دهد (عملوا الصالحات)، نه تنها ما به ازای مستقیم ایمان و عمل صالحش را دریافت می‌کند؛ بلکه:
اگر بدی‌ای هم از او سر بزند، خداوند آن را جبران می‌کند؛ و نیز هنگام جزا دادن هم، این گونه نیست که هر عملی را صرفاً به اندازه خودش پاداش دهند؛ بلکه مقیاس را بهترین اعمالش قرار می‌دهند و با آن مقیاس به تمام اعمالش جزا می‌دهند.

١. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُرْمَانَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَكْرِمَ عَبْدًا وَ لَهُ ذَنْبٌ ابْتَلَاهُ بِالسُّقْمِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَهُ ابْتَلَاهُ بِالْحَاجَةِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ شَدَّدَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِذَلِكَ الذَّنْبِ قَالَ وَ إِذَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ أَنْ يَهِينِ عَبْدًا وَ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةٌ صَحَّحَ بَدَنَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ بِهِ ذَلِكَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ فَإِنْ هُوَ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ بِهِ هَوَّنَ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لِيُكَافِيَهُ بِتِلْكَ الْحَسَنَةِ. (الكافي ج ٢، ص ٤٤٤)

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيبَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا كَثُرَتْ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنَ الْعَمَلِ مَا يُكَفِّرُهَا ابْتَلَاهُ بِالْحَزَنِ لِيُكَفِّرَهَا. (الكافي ج ٢، ص ٤٤٤)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبِيدِي الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْنِبَ الذَّنْبَ الْعَظِيمَ مِمَّا يَسْتَوْجِبُ بِهِ عِقَابِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَانظُرْ لَهُ فِيمَا فِيهِ صَلَاحُهُ فِي آخِرَتِهِ فَأَعْجَلْ لَهُ الْعُقُوبَةَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا لِأَجَازِيهِ بِذَلِكَ الذَّنْبِ وَ أَقْدِرْ عُقُوبَةَ ذَلِكَ الذَّنْبِ وَ أَقْضِيهِ وَ أَتْرُكْهُ عَلَيْهِ مَوْقُوفًا غَيْرَ مُمْضِيٍّ وَ لِي فِي إِمْضَائِهِ الْمَشِيئَةُ وَ مَا يَعْلَمُ عَبْدِي بِهِ فَاتَرَدَّدُ فِي ذَلِكَ مَرَارًا عَلَى إِمْضَائِهِ ثُمَّ أَمْسِكُ عَنْهُ فَلَا أَمْضِيهِ كِرَاهَةً لِمَسَاءَتِهِ وَ حَيْدًا عَنْ إِدْخَالِ الْمَكْرُوهِ عَلَيْهِ فَاتَطَوَّلُ عَلَيْهِ بِالْعَفْوِ عَنْهُ وَ الصَّفْحِ مَحَبَّةً لِمُكَافَاتِهِ لَكَثِيرِ نَوَافِلِهِ الَّتِي يَتَقَرَّبُ بِهَا إِلَيَّ فِي لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ فَاصْرِفْ ذَلِكَ الْبَلَاءَ عَنْهُ وَ قَدْ قَدَّرْتَهُ وَ قَضَيْتَهُ وَ تَرَكْتَهُ مَوْقُوفًا وَ لِي فِي إِمْضَائِهِ الْمَشِيئَةُ ثُمَّ أَكْتُبْ لَهُ عَظِيمَ أَجْرٍ نَزُولِ ذَلِكَ الْبَلَاءِ وَ أَدْخِرْهُ وَ أَوْفِرْ لَهُ أَجْرَهُ وَ لَمْ يَشْعُرْ بِهِ وَ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهِ أَذَاهُ وَ أَنَا اللَّهُ الْكَرِيمُ الرَّءُوفُ الرَّحِيمُ. (الكافي ج ٢، ص ٤٤٩)

عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسَمِيِّ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ وَعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ ثَوَابًا فَهُوَ مُنْجَرٌ لَهُ وَ مِنْ أَوْعَدَهُ عَلَى عَمَلٍ عَقَابًا فَهُوَ فِيهِ بِالْخِيَارِ (المحاسن، ج ١، ص ٢٤٦)

٢. البته علامه طباطبایی هر دوی ایمان و عمل صالح را به جهاد در آیه قبل تطبیق داده است. (الميزان، ج ١٦، ص ١٠٣)

۳) «لَنْجَزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»

«احسن الذی» را بسیاری از مترجمان به صورت «بهتر از آنچه» ترجمه کرده‌اند که در واقع معادل «احسن من الذی» است. به نظر می‌رسد ترجمه دقیق‌تر آن است که آن را به صورت «بهترین آنچه» (یا: بهتر آنچه) ترجمه کنیم. تفاوتش در این است که:

در تعبیر اول، مقصود این است که جزای آنها بهتر از عمل آنها خواهد بود؛

اما در تعبیر دوم، مقصود این است که معیار جزا دادن به آنها، بهترین عمل‌هایشان خواهد بود؛ یعنی مثلا اگر نمازهای متعددی در عمرشان خوانده‌اند، مقیاس پاداش نماز را بهترین نمازی که خوانده‌اند قرار می‌دهیم. خصوصا که تعبیر «کانوا یعملون» در ادامه آمده دلالت بر استمرار و وجود یک وضعیت همیشگی‌ای در آن فعل می‌کند. (وقتی «کان» قبل از فعل مضارع بیاید، چنین دلالتی دارد. توضیح آن در جلسه ۳۴ گذشت. <http://yekaye.ir/ya-seen-36-30>)

۴) «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»

مقصود از «پاداش دادن به ازای بهترین آنچه همواره انجام می‌دادند» چیست؟

الف. در هر دسته اعمالی که انجام داده، مقیاس را بهترین موردش قرار می‌دهند و بقیه را بر آن مقیاس پاداش می‌دهند و مواردی که نقطه ضعفی دارد را مورد چشم‌پوشی قرار می‌دهند. (تدبر ۳) (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۳)

ب. کاملا گشاده‌دست پاداش می‌دهند؛ مثلا نه تنها جزای اعمال را می‌دهند، بلکه اگر شخص نیت خوبی هم داشته اما عوامل بیرونی مانع از انجام آن کار شده، آن را هم پاداش می‌دهند. (حدیث ۲)

ج. ...

۵) «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»

چنانکه در «نکات ترجمه» اشاره شد «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی «همه کارهای شایسته را انجام دادند.» ظاهرا یعنی کار شایسته‌ای نبود که در انجامش سستی و قصور بورزند.

اما حتی چنین کسانی، سیئاتی (بدی‌هایی) هم دارند؛ هر چند خداوند آنها را از وجودشان می‌زداید.

(۱) از امام صادق ع روایتی طولانی نقل شده است که شروعش این است که: «این بیان شرایع دین (واجبات و محرمات شرعی) است برای هر کسی که می خواهد بدان تمسک پیدا کند و خداوند بخواهد او را هدایت کند». یکی از مواردش این است که:

و نیکی به والدین واجب است؛ پس اگر مشرک بودند از آنها اطاعت نکن، و همین طور از غیر آنها هر جا که پای معصیت خدا به میان آید؛ چرا که اطاعت از مخلوق در معصیت خالق روا نیست.

الخصال، ج ۲، ص ۶۰۸

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْهَيْثَمِ الْعَجَلِيُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَانِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّائِغِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ:

هَذِهِ شَرَائِعُ الدِّينِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِهَا وَ أَرَادَ اللَّهُ هُدَاهَا:

... وَ بَرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ فَإِنْ كَانَا مُشْرِكَيْنِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا وَ لَا غَيْرَهُمَا فِي الْمَعْصِيَةِ فَإِنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ...^۲

۱. در شأن نزول این آیه دو واقعه خاص و نیز دو مطلب کلی گفته شده است:

(۱) قال الكلبي نزلت الآية الأخيرة في عياش بن أبي ربيعة المخزومي و ذلك أنه أسلم فخاف أهل بيته فهاجر إلى المدينة قبل أن يهاجر النبي ص فحلفت أمه أسماء بنت مخزومة بن أبي جندل التميمي أن لا تأكل و لا تشرب و لا تغسل رأسها و لا تدخل كنا حتى يرجع إليها فلما رأى ابنها أبو جهل و الحرث ابنا هشام و هما أخوا عياش لأمه جزعها ركبا في طلبه حتى أتيا المدينة فلقياه و ذكرا له القصة فلم يزالا به حتى أخذ عليهما الموثيق أن لا يصرفاه عن دينه و تبعهما و قد كانت أمه صبرت ثلاثة أيام ثم أكلت و شربت فلما خرجوا من المدينة أخذاه و أوثقاه كثافا و جلده كل واحد منهما مائة جلدة حتى برىء من دين محمد ص جزعا من الضرب و قال ما لا ينبغي فنزلت الآية و كان الحرث أشدهما عليه فحلف عياش لئن قدر عليه خارجا من الحرم ليضربن عنقه فلما رجعوا إلى مكة مكثوا حينئذ ثم هاجر النبي ص و المؤمنون إلى المدينة و هاجر عياش و حسن إسلامه و أسلم الحرث بن هشام و هاجر إلى المدينة و بايع النبي ص على الإسلام و لم يحضر عياش فلقبه عياش يوما بظهر قبا و لم يشعر بإسلامه فضرب عنقه فقبل له إن الرجل قد أسلم فاسترجع عياش و بكى ثم أتى النبي ص فأخبره بذلك فنزل «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً» الآية (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۴۲۹-۴۳۰)

(۲) و قيل نزلت الآية في ناس من المنافقين يقولون آمنا فإذا أودوا رجعوا إلى الشرك عن الضحاک

(۳) و قيل نزلت في قوم ردهم المشركون إلى مكة عن قتادة (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۴۳۰)

(۴) روى عن سعد بن أبي وقاص قال كنت رجلا برا بأمي فلما أسلمت قالت يا سعد ما هذا الدين الذي أحدثت لندعن دينك هذا أو لا آكل و لا أشرب حتى أموت فتعير بي فيقال يا قاتل أمه فقلت لا تفعل يا أمه إني لا أدع ديني هذا لشيء قال فمكنت يوما لا تأكل و ليلة ثم مكنت يوما آخر و ليلة فما رأيت ذلك قلت و الله يا أمه لو كانت لك مائة نفس فخرجت نفسا نفسا ما تركت ديني هذا فكلتي و اشربي و إن شئت فلا تأكلي و لا تشربي فلما رأيت ذلك أكلت فأنزلت هذه الآية «وَإِنْ جَاهِدَاكَ» و أمه حمنة بنت أبي سفيان بن أمية بن عبد شمس. (مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۸، ص ۴۳۱)

۲. این روایات هم درباره احترام به پدر و مادر:

و از آنها رو برمگردان؛

و صدایت را روی صدای آنها بلند مکن، چرا که بزرگداشت آنها از امر خداست؛

و به آنها با بهترین سخن سخن بگو؛

و با آنها مهربان باش که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند.

مصباح الشریعة، ص ۷۰-۷۱

قَالَ الصَّادِقُ ع:

بِرُّ الْوَالِدَيْنِ مِنْ حُسْنِ مَعْرِفَةِ الْعَبْدِ بِاللَّهِ تَعَالَى إِذْ لَا عِبَادَةَ أَسْرَعُ بُلُوغًا لِصَاحِبِهَا إِلَى رِضَاءِ اللَّهِ مِنْ بِرِّ الْوَالِدَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ لَوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَنَّ حَقَّ الْوَالِدَيْنِ مُشْتَقٌّ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى إِذَا كَانَا عَلَى مِنْهَاجِ الدِّينِ وَالسُّنَّةِ وَلَا يَكُونَانِ يَمْنَعَانِ الْوَلَدَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ إِلَى مَعْصِيَتِهِ وَمِنْ الْيَقِينِ إِلَى الشُّكِّ وَمِنْ الزُّهْدِ إِلَى الدُّنْيَا وَلَا يَدْعُوَانِهِ إِلَى خِلَافِ ذَلِكَ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ فَمَعْصِيَتُهُمَا طَاعَةٌ وَ طَاعَتُهُمَا مَعْصِيَةٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ وَ أَمَا فِي بَابِ الْمُصَاحِبَةِ فَقَارِبْهُمَا وَ أَرْفُقْ بِهِمَا وَ احْتَمِلْ أَذَاهُمَا بِحَقِّ مَا احْتَمَلَا عَنْكَ فِي حَالِ صِغَرِكَ وَ لَا تُضَيِّقْ عَلَيْهِمَا فِي مَا قَدْ وَسَّعَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ مِنَ الْمَأْكُولِ وَ الْمَلْبُوسِ وَ لَا تُحَوِّلْ وَجْهَكَ عَنْهُمَا وَ لَا تَرْفَعْ صَوْتَكَ فَوْقَ صَوْتِهِمَا فَإِنَّ تَعْظِيمَهُمَا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ قُلْ لَهُمَا بِأَحْسَنِ الْقَوْلِ وَ الْطُفِّ بِهِمَا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

تدبر

(۱) «و وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَ إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»

در اسلام، رعایت حال والدین و اطاعت از آنها بقدری اهمیت دارد که تنها جایی که اطاعت از آنها لازم نیست، جایی است که در مقابل خدا و اطاعت از او بایستند.

آیا تا به حال، میزان احترام به والدین را به عنوان یکی از شاخص های اصلی دینداری، جدی گرفته ایم؟

(۲) «إِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ... فَأَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

نفرمود: «اگر تلاش کنند که به خدا شرک بورزی، از آنها اطاعت نکن»

بلکه فرمود: «اگر تلاش کنند که چیزی را که بدان علم نداری، شریک خدا قرار دهی، از آنها اطاعت نکن.»

چرا؟

الف. نشان دهد که دعوت آنها به شرک و ورزی، از باب دعوت به جهل و بی خردی است و خداوند در جای دیگر دستور داده که دنبال جهل نروید و از غیر علم پیروی نکنید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ: در جایی که علم نداری، نایست»

(إسراء/ ۳۸) و تعبیر پایانی آیه که اشاره کرد به «آگاه کردن تان» بدانچه عمل می‌کرده‌اید، نیز موید همین است که آن کار بدون علم را انجام ندهید که من در روز قیامت شما را از باطنِ باطل و پوچ شرک‌ورزی آگاه می‌کنم. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۴)^۱

ب. این شدت اصرار اسلام بر آزادی اندیشه را نشان می‌دهد. یعنی اگر هم به تو می‌گویند به خدا شرک نوز، نه اینکه یک تحمیل عقیده باشد؛ بلکه چون با اندیشه و علم نمی‌توانی چیزی را در عالم بیابی که واقعا با خدا شریک باشد، پس چنین چیزی را پیروی نکن.

ج. شدت اصرار اسلام بر پیروی از علم (دینداری عالمانه) را نشان می‌دهد. می‌فرماید چون این مطلب کاملا برخلاف علم و عقل است، از آن پیروی نکن؛ یعنی اگر واقعا می‌شد دلیلی آورد و علم پیدا کرد که چیزی شریک خداست، آنگاه اگر شرک می‌ورزیدی، اشکالی نداشت.

د. اهمیت تحقیقی بودن (مبتنی بر باور صحیح معرفتی بودن) اصول دین را می‌رساند: مساله توحید، دایرمدار علم و شناخت است؛ و این که نباید شریکی برای خدا قبول کرد، چون شرک، باوری است که هیچ پشتوانه معرفتی ندارد.

... ه.

۳) «فَلَا تُطْعِمُهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَنْبِتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»

چه ارتباطی هست بین اینکه «از والدینت در مورد شرک‌ورزی اطاعت نکن»، و اینکه «سرانجام و برگشت همه شما به سوی من است»؟

الف. ظاهرا اصرار فراوان بر رعایت دستور والدین، ناشی از نقشی است که آنها در پیدایش و ورود ما به دنیا داشته‌اند؛ که این نقش حق عظیمی برای آنان در قبال ما ایجاد می‌کند؛ و گویی شباهتی دارد با مبدئیت خداوند برای پدید آمدن ما، که به همین جهت از دستورات آنها هم پیروی کنیم.

اگر چنین باشد؛ آنگاه شاید آیه می‌خواهد بگوید که اگرچه آنها در پیدایش شما دخیل بوده‌اند؛ اما آنچه معیار اصلی پیروی کردن است، آن است که بازگشت و سرانجام نهایی شما به سوی او باشد.

ب. ...

۴) «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ ... جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي»

چرا ابتدا بحث از متکلم مع‌الغیر (وَصَّيْنَا: ما اندرز دادیم) به متکلم وحده (تُشْرِكَ بِي: به من شرک بورزی) و از غایب (انسان) به مفرد مخاطب (تو) تغییر سیاق داد؟ (و به انسان اندرز دادیم؛ با تو درکوشند که به من شرک بورزی)

الف. در خطاب قرار دادن، صراحت و تاکید بیشتری حاصل می‌شود (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۴)

۱. و فی قوله: «ما لیسَ لکَ بهِ عِلْمٌ» إشارةٌ إلى علة النهی عن الطاعة فإن دعوتهما إلى الشکر بعبادة إله من دون الله دعوة إلى الجهل و عبادة ما لیس له به علم افتراء علی الله و قد نهی الله عن اتباع غیر العلم قال: «وَلَا تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»: إسراء: ۳۸ و بهذه المناسبة ذیلها بقوله: «إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَنْبِتُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» أی سأعلمکم ما معنی أعمالکم و منها عبادتکم الأصنام و شرکم بالله سبحانه.

﴿إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾

بالاخره بازگشت ما به کسی است که نه تنها از باطن و حقیقت همه کارهای ما باخبر است، بلکه این آگاهی‌اش را به ما نشان خواهد داد و خواهیم فهمید که چیزی از علم او فروگذار نشده است؛ اگر این را جدی بگیریم، برای تک تک کارهایی که انجام می‌دهیم حساب باز می‌کنیم و آماده محاسبه می‌شویم.

ثمره اخلاقی

کسی که این را جدی بگیرد که حقیقت همه اعمالش نزد خداوند آشکار است و موقفی فراخواهد رسید که این را به خود ما نشان می‌دهند؛ آیا مراقبه و محاسبه را در تک تک اعمال و رفتارش جدی نمی‌گیرد؛ و اگر همین جا حساب کرد و دید اوضاع خراب است، به اصلاح آن بر نمی‌آید.

واقعا آیا ما خدا و سرانجام نهایی‌مان را جدی گرفته‌ایم؟! و آیا برای آن صحنه آماده‌ایم؟

آیا اساساً آماده‌ایم؟

آیا همین‌ها دلایل کافی نیست که چرا هنوز ظهور رخ نداده است؟

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي ... فَلَا تُطِعْهُمَا﴾

احسان و نیکی به والدین، بدون قید و شرط است. «حُسْنًا» (شرط نژادی، سنی، منطقه‌ای، علمی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی ندارد، حتی اگر کافر و مشرک باشند، باید احسان کرد). اما اطاعت از والدین، مشروط به آن است که انسان را از خدا دور نکنند. (تفسیر نور (قرائتی)، ج ۹، ص ۱۱۶)

﴿جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي﴾

این یک واقعیت است که برخی والدین منحرف برای انحراف فرزندان، کوشش می‌کنند. (تفسیر نور، ج ۹، ص ۱۱۶)

﴿جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي ... فَلَا تُطِعْهُمَا﴾

فرزندان باید قدرت انتخاب تفکر صحیح را داشته باشند. (تفسیر نور، ج ۹، ص ۱۱۶)

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾

حکایت

ابن شهر آشوب از برخی از کتب اهل سنت روایت کرده است:

روزی امام حسین ع از نزدیک عبدالله، پسر عمروعاص، عبور می کرد. عبدالله به اطرافیانش گفت: هرکس دوست دارد به محبوبترین اهل زمین در میان آسمانیان بنگرد، به این شخصی که عبور می کند بنگرد؛ و البته من از آن شب های جنگ صفین تاکنون با او سخن نگفته ام.

ابوسعید خدری او را نزد امام حسین ع آورد. امام حسین ع به او گفت: آیا می دانی که من محبوبترین زمینیان نزد آسمانیان هستم و با این حال بود که در جنگ صفین تو و پدرت با ما می جنگیدید؟ در حالی که به خدا سوگند پدرم [که جنگ شما علیه او بود] قطعاً از من بهتر بود.

او بهانه آورد و گفت: همانا پیامبر ص فرموده بود که از پدرت اطاعت کن.

امام حسین ع فرمود: آیا سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: «و اگر با تو درکوشند که با من شریک گردانی چیزی را که بدان علم نداری، از آنان اطاعت مکن» و نیز این سخن رسول خدا ص را که: «همانا اطاعت کردن در امور شایسته است» و نیز اینکه «اطاعت کردن از مخلوق در جایی که معصیت خالق باشد، نارواست»؟

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۷۳

رَوَاهُ الطَّبْرِيَانِ فِي الْوَلَايَةِ وَالْمَنَاقِبِ وَالسَّمْعَانِي فِي الْفَضَائِلِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ رَجَاءٍ وَعَمْرٍو بْنِ شُعَيْبٍ أَنَّهُ مَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَحَبِّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ هَذَا الْمُجْتَازِ وَمَا كَلَّمْتُهُ مِنْذُ لَيْلِي صَفِيْنِ فَآتَى بِهِ أَبُو سَعِيدِ الْخُدْرِيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ الْحُسَيْنُ أَتَعَلَّمُ أَنِّي أَحَبُّ أَهْلِ الْأَرْضِ إِلَى أَهْلِ السَّمَاءِ وَتَقَاتِلُنِي وَ أَبِي يَوْمَ صَفِيْنِ وَاللَّهِ إِنَّ أَبِي لَخَيْرٌ مِنِّي فَاسْتَعْذَرَ وَقَالَ إِنَّ النَّبِيَّ ص قَالَ لِي أُطِعْ أَبَاكَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ ع أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَقَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ص إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ وَقَوْلُهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.

۱۳۹۶/۲/۱۶

۴۰۶) سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۹ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

ترجمه

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند البته آنان را در زمره شایستگان درمی آوریم.

نکات ترجمه

«الصَّالِحَاتِ» و «الصَّالِحِينَ»

«صالح» اسم فاعل از ماده «صلح» است. «صلاح» نقطه مقابل «فساد» می باشد (درباره «فساد» و ماده «فسد» قبلاً در جلسه

۱۷۵ توضیح داده شد <http://yekave.ir/sad-38-28>) و این تقابل در بسیاری از آیات قرآن مد نظر قرار گرفته است؛ مثلاً:

«الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (شعراء/۱۵۲) «وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (اعراف/۱۴۲) «إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ

عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ» (يونس/۸۱) «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا» (شعراء/۵۶) «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» (بقره/۲۲۰)

هرچند گاهی در مقابل «صلاح» از تعبیر «سیئه» استفاده شده است؛ مثلاً «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» (توبه/۱۰۲) همچنین «صُلح» هم از همین ماده، و به معنای زدودن نفرت و دشمنی بین دو نفر (یا دو گروه) است و «صالح» نام یکی از پیامبران هم می‌باشد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۸۹-۴۹۰)

در واقع، «صلاح» را یک نحوه استقامت ناشی از حکمت، دانسته‌اند؛ خواه همراه با نفع باشد یا ضرر؛ البته در مورد ضرر در جایی به کار می‌رود که نهایتاً نفعی برای شخص داشته باشد؛ همچنین گفته شده که «صلاح» تغییر حالت به وضعیتی است که آن وضعیت استقامت داشته باشد و «صالح» کسی است که حال خود را به چنین وضعی تغییر می‌دهد و لذاست که در مورد خود خداوند تعبیر «صالح» به کار نمی‌رود. (الفروق فی اللغة، ص ۲۰۴)

«صلاح»، تاحدودی به مفاهیم «صحت» (سلامتی) و «خیر» (خوبی) نزدیک است؛ تفاوتش با «صحت» این است که صلاح را غالباً در مورد ذات (انسان صالح) و فعل (عمل صالح) به کار می‌برند؛ اما «صحت» را غالباً در مورد جسم (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۶۶)؛ و تفاوت «صلاح» با «خیر» در این است که خیر بیشتر دلالت بر حُسن و سرور دارد (البته جایی که سرور باشد اما کار نیکویی محسوب نشود، «خیر» گفته نمی‌شود) لذا مثلاً ممکن است در مورد «بیماری» تعبیر اینکه «صلاحش در این است» به کار رود، اما اینکه بیماری «خیر» است به کار نمی‌رود؛ مگر به صورت «افعل تفضیل» و در مقام مقایسه (که مثلاً بگویند الان بیماری برای او بهتر (=خیر) از سلامتی است) (الفروق فی اللغة، ص ۲۰۴) که اینجا در همان معنای «صلاح» به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام صادق ع درباره این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «کسی را که خداوند هدایت کند، هدایت یافته است؛ و کسی را که خدا گمراه کند هیچ ولیّ رشددهنده‌ای برای او نمی‌یابی.» (کهف/۲۷) سوال شد. فرمودند: بدرستی که خداوند تبارک و تعالی ظالمان را در روز قیامت از [مسیر] سرای کرامت خود گمراه می‌کند؛ و کسانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، به بهشت هدایت می‌فرماید همان طور که خداوند عز و جل فرمود: «و خداوند ظالمان را گمراه می‌کند و خداوند آنچه بخواهد انجام می‌دهد.» (ابراهیم/۲۷) و خداوند عز و جل می‌فرماید: «بدرستی که کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پروردگارشان آنها را با ایمانشان هدایت می‌کند، نهرهایی از پایین آنان روان است، در بهشت‌های نعمت.» (یونس/۹)

گفتم: پس سخن خداوند چه می‌شود که می‌فرماید «و توفیق من نیست مگر به خدا» (هود/۸۸) و یا می‌فرماید: «اگر خداوند شما را یاری کند هیچکس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر خوارتان سازد چه کسی بعد از او شما را یاری می‌کند؟» (آل عمران/۱۶۰)

فرمود: هنگامی که بنده آنچه از طاعت را که خداوند عز و جل دستور داده، انجام می‌دهد، کار او موافق است با امر خداوند عز و جل، و چنین بنده‌ای «موفق» (=دارای توفیق) نامیده می‌شود؛ و هرگاه این بنده بخواهد در چیزی از معاصی خداوند وارد شود خداوند تبارک و تعالی، بین او و آن معصیت حائل می‌گردد، و او آن را ترک می‌کند و این ترک او به توفیقی

از جانب خداوند متعال است؛ و هرگاه که بین او و معصیت را خالی کند و بین او و آن قرار نگیرد تا جایی که او مرتکب آن شود، او را خوار کرده و یاری ننموده و توفیق ارزانی اش نداشته است.

معانی الأخبار، ص ۲۱؛ التوحید (للسدوق)، ص ۲۴۱

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ [زائد] الشَّيْبَانِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بَهْلُولٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُضِلُّ الظَّالِمِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ دَارِ كَرَامَتِهِ وَ يَهْدِي أَهْلَ الْإِيمَانِ وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ إِلَى جَنَّتِهِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ» قَالَ فَقُلْتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» وَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ» فَقَالَ إِذَا فَعَلَ الْعَبْدُ مَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الطَّاعَةِ كَانَ فَعَلُهُ وَفَقًا لِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سَمَّى الْعَبْدُ بِهِ مُوَفَّقًا وَ إِذَا أَرَادَ الْعَبْدُ أَنْ يَدْخُلَ فِي شَيْءٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ فَحَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ فَتَرَكَهَا كَانَ تَرَكُهَا لَهَا بِتَوْفِيقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَتَى خَلَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَعْصِيَةِ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا حَتَّى يَرْتَكِبَهَا فَقَدْ خَذَلَهُ وَ لَمْ يَنْصُرْهُ وَ لَمْ يُوَفِّقْهُ.

۲) امیرالمومنین ع در فرازی از عهدنامه مالک اشتر می‌فرماید:

و این را بدان ای مالک! من تو را به سرزمینی فرستادم که قبل از تو دولت‌های عادل و ستمگری بوده‌اند؛ و همانا مردم در کارهای تو می‌نگرند همان گونه که تو در کار والیان پیش از خود می‌نگری؛ و در مورد تو می‌گویند آنچه تو در مورد آنها می‌گویی؛ و همانا دلیلی بر اینکه شخصی در زمره صالحان است، آن چیزی است که خداوند بر زبان بندگانش جاری می‌سازد [یعنی اگر واقعا صالح باشی، خدا کاری می‌کند که مردم به صالح بودن تو اعتراف کنند]؛ پس بهترین ذخیره‌ها نزد تو، [اهتمام به] ذخیره کردن عمل صالح باشد.

نهج البلاغه، نامه ۵۳

... ثُمَّ اعْلَمْ يَا مَالِكُ أَنِّي قَدْ وَجَّهْتُكَ إِلَى بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَيْهَا دَوْلٌ قَبْلَكَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرِ وَ أَنَّ النَّاسَ يَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِكَ فِي مِثْلِ مَا كُنْتَ تَنْظُرُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الْوَلَاءِ قَبْلَكَ وَ يَقُولُونَ فِيكَ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِيهِمْ وَ إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُجْرِي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَلْسِنِ عِبَادِهِ فَلْيَكُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَيْكَ ذَخِيرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ ...

۳) امیرالمومنین ع در یکی از خطبه‌های خود در وصف ایمان می‌فرماید:

راهی است که گشاده و روشن؛ و چراغش نورانی و پرتو افکن. با ایمان است که بر اعمال صالح دلیل آورده گردد و با اعمال صالح است که بر ایمان استدلال شود. با ایمان است که علم آباد می‌شود؛ و با علم است که از مرگ هراس [دغدغه‌مندی]

در دل می‌افتد؛ و با مرگ است که دنیا پایان یابد، و با دنیا است که آخرت به دست آید؛ و با قیامت است که بهشت نزدیک شود و جهنم برای گمراهان، خودی نشان دهد. آفریدگان را جز قیامت قرارگاهی نبود، در این میدان مسابقت شتابان می‌روند، تا به نقطه پایان برسند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

سَبِيلٌ أَبْلَجُ الْمَنَهِاجِ أَنْوَرُ السَّرَاجِ فَبِالْإِيمَانِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحَاتِ وَبِالصَّالِحَاتِ يُسْتَدَلُّ عَلَى الْإِيمَانِ وَبِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ وَبِالْعِلْمِ يَرْهَبُ الْمَوْتُ وَبِالْمَوْتِ تُخْتَمُ الدُّنْيَا وَبِالدُّنْيَا تُحْرَزُ الْآخِرَةُ وَبِالْقِيَامَةِ تُزَلَفُ الْجَنَّةُ وَتُبْرَزُ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ وَإِنَّ الْخَلْقَ لَأَمْفَصَرَّ لَهُمْ عَنِ الْقِيَامَةِ مُرْقَلِينَ فِي مِضْمَارِهَا إِلَى الْغَايَةِ الْقُصْوَى.^۱

تدبر

(۱) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»

مگر «شخص صالح» به معنای مومنی نیست که عمل صالح انجام می‌دهد؛ پس وارد کردن «کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده» در «صالحان»، یعنی چه؟ آن هم با دو تاکید شدید (لام قسم و «ن» مشدد: «ل» + «ندخل» + «ن») الف. با توجه به سیاق آیات، این تعبیر برای اطمینان دادن و رفع دغدغه مومنانی است که با والدینشان بر سر دینداری‌شان مجاهده می‌کنند؛ می‌خواهد بفهماند که اگر آنها تو را تنها گذاشتند و آزار دادند، نگران نباش؛ تو اگر اهل ایمان و عمل صالح باشی، خدا بهتر از آنها را نصیب تو می‌کند و تو را در میان صالحان - که بهشتی‌اند - قرار می‌دهد. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۴) ب. شاید اشاره به آن است که با عمل صالح است که شاکله و شخصیت صالح در انسان شکل می‌گیرد.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

ما یک رفتار و عمل داریم و یک خلق و خوی و ملکه. این ملکات با همین رفتارهای جزئی شکل می‌گیرد؛ اگر انسان می‌خواهد یک شخصیت صالح داشته باشد، راهش انجام اعمال صالح است. ج. شاید اشاره است به الحاق به جماعت «صالحان». در واقع، شاید اشاره دارد به آن واقعه عدالت جهانی که توسط جماعتی از صالحان به رهبری صالحترین انسان، مهدی موعود ع، حاصل می‌شود. بر این اساس، این آیه نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم در زمره یاران امام زمان ع درآییم: کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، خداوند آنان را در زمره آن صالحان وارد خواهد کرد. ... د.

(۲) «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»

۱. این حدیث هم درباره حقیقت ایمان و عمل صالح قابل توجه است:

قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَوَى فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنْ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِهِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قَالَ آمَنُوا بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ (تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۰۲)

نفرمود «کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند»، بلکه فرمود «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام می‌دهند»، در صالحان وارد می‌کنیم.

پس،

صرف عمل صالح، انسان را در زمره‌ی صالحان (شایستگان) قرار نمی‌دهد. عمل صالحی که از ایمان به خدا برخیزد ارزشمند است (تفسیر نور، ج ۹، ص ۱۱۷)

۴۰۷) سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۰ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ۱۳۹۶/۲/۱۷

ترجمه

و از مردم، کسانی می‌گویند به خدا ایمان آوردیم، اما هنگامی که در [راه] خدا اذیت شود، فتنه مردم را همچون عذاب خداوند قرار می‌دهد؛ و اگر یاری‌ای از پروردگارت آید قاطعانه گویند البته ما با شما بوده‌ایم. مگر خداوند بدانچه در سینه‌های جهانیان است داناتر نیست!؟

حدیث

۱) هنگامی که بعد از قتل عثمان مردم دور امیرالمومنین جمع شدند و بر بیعت با وی اصرار ورزیدند، حضرت برای اتمام حجت فرمود:

مرا رها کنید و دنبال کس دیگری باشید چرا که وضعیتی در پیش رو داریم که وجوه و رنگ‌های گوناگون دارد، و عقل‌ها در آن ثبات نمی‌گیرد؛ افق‌ها تیره و تار است و راه حق ناشناخته و مورد انکار. بدانید که من اگر درخواستتان را اجابت کنم، آن گونه که خود می‌دانم بر کار سوار می‌شوم و به سخن سخن‌پراکنان و عتاب‌عیب‌جویان وقعی نمی‌نهم.

نهج البلاغه، خطبه ۹۲

و من کلام له ع لما أرادہ الناس علی البیعة بعد قتل عثمان رضی الله عنه
دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْوهٌ وَ اَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ اِنَّ اَلْاَفَاقَ قَدْ اَعَامَتُ
وَ اَلْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اَعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اَصْغِ اِلَى قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَتَبِ الْعَاتِبِ.

۲) امیرالمومنین ع در اواخر حکومت خویش، بعد از اینکه سپاه معاویه شهرهایی را تاراج کرده بود و کوفیان همتی نمی‌کردند، فرمود:

من شب و روز، آشکار و نهان، شما را به جنگیدن با این قوم فراخواندم و گفتم: بر آنان حمله برید، پیش از آنکه بر شما حمله برند، که به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه‌شان جنگ نشد جز که جامه خواری پوشیدند. اما کار را به گردن همدیگر انداختید و دست روی دست گذاشتید، تا آنکه از هر سو بر شما تاخت آوردند و شهرها را یکی پس از دیگری از دستتان برون کردند.

شگفتا و شگفتا! به خدا که همبستگی این مردم در باطل خویش، و پراکندگی شما در حق خود، دل را می‌میراند، و اندوه را تازه می‌گرداند. رویتان سیاه باد و غمتان جانکاه، که آماج تیر بلائید، بر شما غارت می‌برند و ننگی ندارید؛ با شما پیکار می‌کنند و به جنگی دست نمی‌گشایید؛ خدا را نافرمانی می‌کنند و خشنودی می‌نمایید.

اگر در تابستان شما را بخوانم، گوید هوا سخت گرم است، مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم، گوید سخت سرد است، فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود. شما که از گرما و سرما چنین فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر آخته بیشتر می‌گریزید.

ای مردنمایان نامرد! کم‌خردان نازپرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی‌شناختم که به خدا، پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدا بکشدتان! دلم پر خون کردید و سینه‌ام مالا مال از خشم؛ پیایی جرعه اندوه به کام می‌ریزید، و با نافرمانی و فروگذاری جانبم، کار را بهم درمی‌آمیزید، تا آنجا که قریش می‌گوید پسر ابوطالب مردی شجاع است اما علم جنگ نمی‌داند! خدا پدرانشان را مزد دهد! کدام یک از آنان پیشتر از من در میدان جنگ بوده و بیشتر از من نبرد را آزموده؟ هنوز بیست سال نداشتیم که پا در معرکه گذاشتیم، و اکنون سالیان عمرم از شصت فزون است.

اما، نظرش به جایی نرسد، کسی که فرمانش را نبرند.

نهج البلاغه، خطبه ۲۷، (با اقتباس از ترجمه شهیدی)؛ الکافی، ج ۵، ص ۴-۶

أَلَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا وَسِرًّا وَإِعْلَانًا وَقُلْتُ لَكُمْ اغزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَغزُوَكُمْ فَوَاللَّهِ مَا غزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شُنَّتْ عَلَيْكُمُ الْعَارَاتُ وَمَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ!
فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يُمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِمْ مِنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا حِينَ صَرْتُمْ غَرَضًا يَرْمِي يُغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُغَيِّرُونَ وَتُغزُونَ وَلَا تُغزُونَ وَيُعصَى اللَّهُ وَتَرْضُونَ.

فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ [الصَّيْفِ] قُلْتُمْ هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ أَمْهَلْنَا يُسْبِخُ عَنَّا الْحَرُّ وَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقُرِّ أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبَرْدُ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفْرُونَ فَأَنْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفْرًا!

يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالِ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رِبَّاتِ الْحِجَالِ! لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أُرْكُمْ وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً وَاللَّهِ جَرَتْ نَدْمًا وَأَعْقَبَتْ سَدْمًا!

قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَشَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَجَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمْ وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَا أَنَا ذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ؛

۳) شخصی در محضر امام جواد ع عرض کرد: من حضرت محمد ص و حضرت علی ع را چنان دوست دارم که اگر تکه تکه شوم یا با قیچی پاره پاره کنم، از آنها دست برنمی دارم.

امام جواد ع فرمود: پس بی تردید حضرت محمد ص و حضرت علی ع هم آنچه تو از جان خود بدانها می دهی، از جان خود ارزانی تو خواهند کرد؛ بدرستی که آنها در روزی که همگان برای قضاوت از هم جدا می شوند چنان برایت جبران می کنند که تمام آنچه برایشان مایه گذاشته ای، به ازای یکی از صد هزار هزار (= صد میلیون) چیزی که به تو می دهند نمی شود.

التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۳۲

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ [بْنِ مُوسَى] ع حِينَ قَالَ رَجُلٌ بِحَضْرَتِهِ: إِنِّي لَأُحِبُّ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ قُطِعَتْ إِرْبَابًا، أَوْ قُرِضَتْ لَمْ أُزَلَّ عَنْهُ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع: لَا جَرَمَ أَنْ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا يُعْطِيَانِكَ مِنْ أَنْفُسِهِمَا مَا تُعْطِيهِمَا [أَنْتَ] مِنْ نَفْسِكَ إِنَّهُمَا لَيْسْتَدْعِيَانِ لَكَ فِي يَوْمِ فَصْلِ الْقَضَاءِ مَا لَا يَفِي مَا بَدَلْتَهُ لَهُمَا بِجُزْءٍ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ أَلْفِ جُزْءٍ مِنْ ذَلِكَ.

۴) سعد بن عبدالملک (از شیعیان امام باقر ع، که چون از تبار بنی امیه بود بسیار نگران عاقبت به خیری خود بود و امام ع ایشان را «سعد الخیر» نامیده بود) نامه ای به امام باقر ع نوشته بود و نگرانی اش را از قلت دینداران واقعی ابراز داشته بود. امام ع در پاسخ ایشان پس از اینکه اصل دغدغه او را تایید می کند، می فرماید:

... و بدان - خداوند رحمت کند - که به دست نمی آید محبت خداوند مگر با بغض [= کینه توزی] بسیاری از مردم؛ و همین طور ولایت و دوستی او جز با دشمنی آنها؛ و تحمل اینها در قبال آنچه که از خدا به انسان می رسد، حقیر و آسان است، از نظر کسانی که می دانند.

برادرم! همانا خداوند در [امت] هر پیامبری، عالمانی را باقی می گذارد که از ضلالت به هدایت دعوت، و اذیت ها را تحمل می کنند؛ دعوت کننده از جانب خدا را لبیک می گویند و خودشان هم [دیگران را] به سوی خدا دعوت می کنند؛ پس بدانها بصیرت پیدا کن [آنها را بشناس] - خداوند رحمت کند - چرا که آنان از منزلتی رفیع برخوردارند؛ اگر حادثه ناگواری بر آنان واقع شود، آنان اند که با کتاب خدا مرده زنده می کنند و از نور الهی بصیرت می بخشند: چه بسیار گشته های ابلیس که آنها زنده شان کرده اند و چه بسیار حیران گمراه که هدایتشان نموده اند، در حالی که خون خود را برای جلوگیری از هلاکت بندگان فدا می کنند؛ چه نیکوست اثر آنان بر [سایر] بندگان خدا؛ و چه زشت است آثار آن بندگان بر اینان.

الکافی، ج ۸، ص ۵۶

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ عَنْ عَمَّةِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عِ إِلَى سَعْدِ الْخَيْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. أَمَا بَعْدُ فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ...^۱
 وَعَلِمَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا تُنَالُ مَحَبَّةُ اللَّهِ إِلَّا بِبُغْضِ كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ وَلَا وَلايَتُهُ إِلَّا بِمُعَادَاتِهِمْ وَفَوَتْ ذَلِكَ قَلِيلٌ يَسِيرٌ لِدَرْكِ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ يَا أُخِي إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ فِي كُلِّ مِنَ الرُّسُلِ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ يَدْعُونَ مَنْ ضَلَّ إِلَى الْهُدَى وَ يَصْبِرُونَ مَعَهُمْ عَلَى الْأَذَى يُجِيبُونَ دَاعِيَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ إِلَى اللَّهِ فَأَبْصِرْهُمْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّهُمْ فِي مَنْزِلَةٍ رَفِيعَةٍ وَإِنْ أَصَابَتْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَضِيعَةٌ إِنَّهُمْ يُحْيُونَ بِكِتَابِ اللَّهِ الْمَوْتَى وَ يَبْصِرُونَ بِنُورِ اللَّهِ مِنَ الْعَمَى كَمْ مِنْ قَتِيلٍ لِإِبْلِيسَ قَدْ أَحْيَوْهُ وَ كَمْ مِنْ تَائِهٍ ضَالٍ قَدْ هَدَوْهُ يَبْذُلُونَ دِمَاءَهُمْ دُونَ هَلَاكَةِ الْعِبَادِ وَ مَا أَحْسَنَ أَثْرَهُمْ عَلَى الْعِبَادِ وَ أَقْبَحَ آثَارَ الْعِبَادِ عَلَيْهِمْ.

تدبر

توجه

آیه ۱۱ سوره حج (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ؛ و از مردم، کس هست که خدا را در حاشیه می پرستد، پس اگر خوشی ای به او رسد، بدان دلگرم شود، و اگر فتنه ای به او رسد بر وجه [سابق] خویش دگرگون گردد، در دنیا و آخرت زیان کرده است؛ این است همان زیان آشکار.) مضمونی بسیار نزدیک به آیه حاضر دارد و در جلسه ۳۱۶ مورد بحث و تامل قرار گرفت. اغلب احادیث و تدبرهای آن در مورد آیه حاضر نیز صادق است. لذا مجدداً آن نکات، تکرار نمی شود. از طریق لینک زیر می توانید مطالب آن را مطالعه کنید:

<http://yekaye.ir/al-hajji-22-11/>

(۱) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»

وقتی کسی ادعای ایمان می کند، خدا او را به فتنه می اندازد و او در راه خدا متحمل اذیت و آزار می شود. برخی در ادعایشان صادق بوده، بر ایمان و عمل صالح استوار می مانند (که در آیات قبل، از آنها سخن گفت). در مقابل، برخی این اذیت و آزار را همچون عذاب الهی غیرقابل تحمل و انمود می کنند. اما خدا از دل اینها خبر دارد که ایمانشان صادقانه نیست.

(۲) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»

۱. تَذَكُّرٌ فِيهِ مَعْرِفَةٌ مَا لَا يَنْبَغِي تَرْكُهُ وَ طَاعَةٌ مِنْ رِضَا اللَّهِ رِضَاهُ فَقُلْتَ مِنْ ذَلِكَ لِنَفْسِكَ مَا كَانَتْ نَفْسُكَ مَرْتَهَنَةً لَوْ تَرَكْتَهُ تَعَجَّبَ أَنْ رِضَا اللَّهِ وَ طَاعَتُهُ وَ نَصِيحَتُهُ لَا تُقْبَلُ وَ لَا تُوجَدُ وَ لَا تُعْرَفُ إِلَّا فِي عِبَادِ غُرَبَاءِ أَخْلَاءِ مِنَ النَّاسِ قَدْ أَخَذَهُمُ النَّاسُ سُخْرِيًّا لِمَا يَرْمُونَهُمْ بِهِ مِنَ الْمُنْكَرَاتِ وَ كَانَ يُقَالُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ أَبْغَضَ إِلَى النَّاسِ مِنْ جِيْفَةِ الْحِمَارِ وَ لَوْ لَا أَنْ يُصِيبَكَ مِنَ الْبَلَاءِ مِثْلُ الَّذِي أَصَابَنَا فَتَجْعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَ أُعِيدَكَ بِاللَّهِ وَ إِيَانًا مِنْ ذَلِكَ لَقَرَّبْتَ عَلَى بُعْدِ مَنْزِلَتِكَ

کسی از ایمان صادقانه برخوردار است که در خوشی و سختی، ایمانش را نگه دارد. و گرنه کسی که در سختی‌ها ناشکیباست و تنها در خوشی‌ها اعلام همراهی می‌کند، - به تصریح آیه بعد - منافق است.

(۳) «مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ...»

کسی که می‌گوید به خدا ایمان آوردم، باید خود را برای آزار و اذیت مردم آماده کند (حدیث ۴)
اما چرا؟

چون اینجا دنیا است، نه آخرت؛ موقت و گذراست نه سرانجام؛

اینجا محل آزمون است؛ محل نشان دادن توانایی‌هاست؛

اگر مشکلات نباشد، فرقی بین خوب و بد، صبور و ناشکیبا، ایثارگر و خودخواه؛ و ... باقی نمی‌ماند.

(۴) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ»

به نظر می‌رسد یکی از مهمترین فتنه‌هایی که در تاریخ اسلام رخ داده و بوضوح بسیاری در آن فتنه لغزیدند، فتنه‌های مربوط به زمان امیرالمومنین ع است، تا حدی که ایشان، هم قبل از قبول خلافت، به تیره و تار بودن زمانه اشاره کردند (حدیث ۱) و هم در اواخر حکومت، از اینکه اغلب مردم با این اذیت‌ها خود را از یاری حضرت کنار کشیدند گلایه نمودند (حدیث ۲)

از طرف دیگر، علی بن ابراهیم قمی می‌گوید منظور از تعبیر «وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ» قیام قائم ع است. (تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۴۹)

بر این اساس، شاید بتوان گفت که این آیه، چه‌بسا دورنمایی از چگونگی پایداری در رکاب امام تا تحقق مهدویت را نشان می‌دهد و آرزواندیشی بسیاری از مدعیان انتظار را باطل می‌کند.

تحلیل سبک زندگی دینی

انتظار مهدی ع، انتظار آمدن یک «امام» است که می‌خواهد با تکیه بر «دین الهی»، عدالت و عبودیت را در جهان فراگیر نماید؛ امامی که یکبار در تاریخ اسلام حکومت را به دست گرفت، و معلوم شد که وقتی پای اذیتها و سختی‌ها به میان آید، مدعیان ایمان چه اندازه صادق‌اند.

کسی که در مقابل سختی‌هایی که به خاطر دینداری به او می‌رسد ناشکیباست؛ و در عین حال به خیال خود آرزو دارد که امام زمان ع (که مظهر نصرت الهی است) بیاید و ظهور کند، آیا از کسانی نیست که مصداق این آیه است؟
یکبار دیگر مفاد آیه را مرور کنیم:

و از مردم، کسانی می‌گویند به خدا ایمان آوردیم، اما هنگامی که در [راه] خدا اذیت شوند، فتنه مردم را همچون عذاب خداوند قرار می‌دهند؛ و اگر یاری‌ای از پروردگارت آید قاطعانه گویند البته ما با شما بوده‌ایم. آیا خدا از آنچه در سینه‌هاست از همه آگاه‌تر نیست؟

تحلیل اجتماعی

نه تنها فرد، بلکه اگر جامعه‌ای هم ادعای دینداری بکند، اذیت می‌شود. اگر در برابر اذیت‌ها ایستاد، گام به گام به ظهور نزدیک می‌شود؛ و اگر ناشکیبایی ورزد و تحریم‌ها و تقیح‌ها و تهدیدهایی را که از جانب دشمنان اسلام می‌بیند، همچون عذاب خدا غیرقابل تحمل قلمداد کند، دیگر صلاحیت ادعای ایمان واقعی و زمینه‌سازی برای ظهور را نخواهد داشت. در اینکه در هر جامعه دینی (حتی جامعه نبوی ص) همواره عده‌ای منافق ذی‌نفوذ وجود دارند، بحثی نیست. بحث بر سر این است که آیا این منافقان همه را با خود همراه کرده، و مردم را از مسیر اصلی منحرف و یا منحرف خواهند کرد؟ آیا داستان حکومت حضرت علی ع تکرار و پرونده حمایت مردم از امام در کربلا بسته می‌شود؟ یا این بار به ظهور خواهیم رسید؟ ما با انقلابمان مسیر حرکت به سمت ظهور را آغاز کردیم. آیا تا پایان مسیر بر این راه خواهیم ماند؟

(۵) «أَمَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ»

چرا به جای اینکه مثلاً بگوید «أُوذِيَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در راه خدا اذیت شود، یا «أُوذِيَ لِلَّهِ» برای خاطر خدا اذیت شود، فرمود «أُوذِيَ فِي اللَّهِ» در خدا اذیت شود؟!

الف. «فی» در اینجا در همان معنای «لام» سببیت است و «أُوذِيَ فِي اللَّهِ» یعنی «أُوذِيَ لِأَجْلِ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ»: به خاطر ایمان به خدا اذیت شود، اما تعبیر «فی=در» یک عنایت کلامی لطیفی دارد که «خدا» (ایمان به خدا) را ظرف برای اذیت و برای کسی که اذیت بر او واقع می‌شود، قرار داده است تا نشان دهد که این آزار و اذیت ابتدا متوجه خدا شده [= به سمت خدا جهت‌گیری شده] و چون متوجه خداست، به آن شخص رسیده است [بلا تشبیه، نظیر اینکه حرارت، ابتدا به ظرف می‌خورد و بواسطه آن، شیء درون ظرف را گرم می‌کند] که به این ترتیب، هم سبب و علت اذیت کردن و هم غایت اذیت کردن را یکجا بیان کرده است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۵)

ب. «الإيذاء في الله» به معنای «الإيذاء في سبيل الله: اذیت در راه خدا» است و این تعبیر یک عنایت لطیف کلامی دارد: وقتی می‌فرماید «اذیت در خدا» یعنی سبب این اذیت، صرفاً ایمان آنها به خداست؛ در حالی که اگر می‌فرمود «اذیت در راه خدا» معنایش این بود که سبب اذیت، پیموده شدن راه خدا توسط او (یعنی عملی که او انجام می‌دهد، نه صرفاً ایمان وی) است؛ چنانکه در جای دیگری که افراد به خاطر «حرکت در مسیر الهی اذیت شده‌اند از تعبیر «اذیت در راه من» استفاده شده است: «فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي» (آل عمران/۱۹۵) (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۵) [این مطلب، قابل مقایسه است با تفاوتی که بین جاهدوا فینا (عنکبوت/۶۵) با جاهدوا في سبيل الله (بقره/۲۱۸) وجود دارد.]

ج. ...

﴿ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ ﴾

هنگامی که در [راه] خدا اذیت شود، فتنه مردم را همچون عذاب خداوند قرار می‌دهد.

منظور از «فتنه مردم» چیست؟

الف. سختی‌ها و بلاهایی که از جانب مردم به او می‌رسد (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۵) [هم‌معنا با کلمه «اذیت» که در عبارت

قبل آمد: أُوذِيَ فِي اللَّهِ]

ب. وضعیت زندگی اجتماعی، یعنی زندگی در میان مردم، که سرتاپایش امتحان صبر است.

ج. شبهات و تردیدهایی که مردم در زندگی او می‌افکنند.

د. ...

﴿ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ ... وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ

الْعَالَمِينَ ﴾

خدا صرفاً به سخن ما کار ندارد؛ او به آنچه در سینه ما می‌گذرد، آگاه است و بر اساس همان با ما رفتار می‌کند. به قول

امیرالمومنین ع: «بِمَا فِي الصُّدُورِ تُجَازَى الْعِبَادُ: بَاسِطَةً أُنْجَحُ فِي سِينَتِهِ بِنَدَانِ جَزَا دَادَهُ مَيَّ شُونَد.» (نهج البلاغه، خطبه ۷۵)

۱۳۹۶/۲/۱۸

۴۰۸) سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۱۱ وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ

ترجمه

و حتماً خداوند کسانی را که [واقعا] ایمان آوردند می‌شناسد و یقیناً منافقان را می‌شناسد.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْمُنَافِقِينَ»

اسم فاعل از ماده «نفق» است. برخی گفته‌اند این ماده در اصل در دو معنا به کار می‌رود: یکی در معنای از بین رفتن و

منقطع شدن، و دیگری در معنای مخفی کردن (معجم المقاییس اللغة، ج ۵، ص ۴۵۴)؛ هر چند که اغلب این دو معنا را به یک

معنا ارجاع داده‌اند و گفته‌اند اصل این ماده به معنای سپری شدن و یا از بین رفتنی که ناشی از جریان یافتن و تمام شدن چیزی

باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲۰؛ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۳، ص ۱۲، ص ۲۰۷)

بدین ترتیب، وجه تسمیه «انفاق» (خرج کردن) آن است که پول انسان با خرج کردن تمام می‌شود. و «نفقه» (= خرجی)

اسم چیزی است که انفاق و خرج می‌شود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲۰)

۱. أصلان صحیحان، بدلُ أحدهما علی انقطاع شیءٍ و ذهابه، و الآخر علی إخفاء شیءٍ و إغماضه. و متى حُصِّلَ الكلامُ فیهما تقارباً.

۲. مَضَى وَ نَفِدَ.

۳. نفاد فی جریان.

«نَفَقَ» به تونل و راه باریکی که درون زمین برای خارج شدن حفر شده باشد گفته می‌شود (فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ؛ أنعام/۳۵). به همین جهت به لانه موش صحرایی «نفاق» یا «نافق» می‌گویند. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲۰) و «نافق» جدار نازکی است که موش صحرایی در لانه‌اش تعبیه می‌کند [می‌توان گفت: درب مخفی] که هنگامی که روباه یا شغال لانه او را شناسایی کرده و با کندن زمین از سمت در ورودی قصد گرفتن او را دارد، او با ضربه‌ای به نافق آن را می‌شکافد و از سمت دیگر دیگر لانه فرار می‌کند و گفته‌اند «نفاق» از همین کلمه مشتق شده است چرا که منافق خلاف آنچه دارد اظهار می‌کند گویی که راهی است که مخفیانه ایمان از او خارج می‌شود، و یا او از ایمان خارج می‌شود. (معجم المقاییس اللغه، ج ۵، ص ۴۵۴)

ماده «نفاق» و مشتقاتش ۱۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

«لَيَعْلَمَنَّ» با اینکه این تعبیر دقیقاً شبیه تعبیری است که در آیه ۳ گذشت، اما در آنجا به صورت «حتماً معلوم دارد» ترجمه شد؛ و در اینجا به صورت «می‌شناسد». اصل در این کلمه، معنای دوم است (يَعْلَمُ در جایی به کار می‌رود که علم خود شخص مد نظر است نه آگاه کردن مخاطب) اما در مورد خداوند چون همه چیز را می‌داند، گاه «علم دارد» به معنای آن است که این علم داشتنش برای مخاطب آشکار می‌شود؛ و مخصوصاً در آیه ۳، به نظر می‌رسد این معنا بیشتر مد نظر است تا صرف اشاره به اینکه خدا می‌داند؛ لذا در آنجا از تعبیر «معلوم دارد» استفاده شد؛ اما در آیه حاضر (بویژه با توجه به تعبیر آیه قبلی که فرمود «آیا خداوند بدانچه در سینه‌های جهانیان است داناتر نیست؟!») طبیعی است که به علم داشتن خدا (و نه ظهور علم او برای دیگران) اشاره کند. علاوه بر این، در آیه ۳، آیه به صورت «لَيَعْلَمَنَّ» (که صریحاً به معنای «آگاه کردن دیگران» است) نیز قرائت شده است، در حالی که چنین قرائتی در آیه حاضر روایت نشده است.

حدیث

۱) از امام صادق ع در تفسیر این آیه روایت شده است که فرمودند:

«و حتماً خداوند می‌شناسد [یا: معلوم می‌کند] کسانی را که واقعا ایمان آوردند» یعنی به ولایت علی ع «و یقیناً می‌شناسد [یا: معلوم می‌کند] منافقان را» یعنی کسانی که ولایتش را انکار کردند.

مناقب آل ابی طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ۳، ص ۲۰۶؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ع (ابن حیون مغربی)، ج ۲،

ص ۳۵۱

الصَّادِقُ ع «وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» يَعْنِي بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ «وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ» يَعْنِي الَّذِينَ أَنْكَرُوا وَلَايَتَهُ.

۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

اگر با این شمشیرم بر بینی مومن بزنم که بغض و کینه مرا داشته باشد، بغض مرا به دل نخواهد گرفت؛ و اگر دنیا با تمامی ریز و درشتش را بر منافق بریزم که مرا دوست بدارد؛ مرا دوست نخواهد داشت؛ و این قضایی است که رانده شده بر زبان پیامبر امی (ص) که همانا می‌فرمود: علی! مومن بغض تو را ندارد و منافق تو را دوست ندارد.

نهج البلاغه، حکمت ۴۵

وَقَالَ ع: لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بَسِيفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَا صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَانْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ص أَنَّهُ قَالَ يَا عَلِيُّ لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

این حدیث را ابن شهر آشوب در مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ج ۳، ص ۲۰۶-۲۰۷)^۱ از آثار حدیثی بسیاری از بزرگان اهل سنت، مانند بخاری و مسلم و احمد بن حنبل و ... با عبارات مختلف نقل کرده است. (۳) سعد بن عبدالله قمی، از علمای شیعه بوده که بسیار اهل بحث و مناظره بوده است. یکبار در یکی از مناظره‌های خود با یکی از ناصبی‌ها (کسانی که صریحا دشمن اهل بیت ع هستند) از او سوال می‌شود: «شما که ابوبکر و عمر را منافق می‌دانید و می‌گویید آنها جزء کسانی بودند که در ليله عقبه به ترور [ناموفق] پیامبر ص اقدام کردند، بگو ببینم آیا آنها از روی رغبت اسلام آوردند یا از روی اجبار؟»

سعد با خود می‌گوید دیدم اگر بگویم از روی رغبت، منافق بودنشان را انکار کردم؛ و اگر بگویم از روی اجبار، آنها در مکه، که مسلمانان تحت فشار بودند اسلام آوردند، پس اجباری نبوده است؛ لذا در پاسخش می‌ماند. وی همراه با احمد بن اسحاق راهی سامرا و دیدار امام حسن عسگری می‌شود. در محضر ایشان سوالات متعدد خود را مطرح می‌کند و امام به کودکی اشاره می‌کند که سوالات را از او بپرس. امام زمان ع یک‌یک سوالات وی را پاسخ می‌دهد تا اینکه خود امام ع می‌فرماید: چرا وقتی به تو گفت: «به من بگو که آیا ابوبکر و عمر از روی رغبت اسلام آوردند یا از روی اجبار؟» به او نگفتی: هیچکدام، بلکه از روی طمع ایمان آوردند زیرا آنها با یهودیان نشست و برخاست داشتند و یهودیان از مطالبی که در تورات و سایر کتب آسمانی قدیمی که برخی از پیش‌بینی‌ها را داشت، به آنها خبر می‌دادند از جمله از داستان حضرت محمد ص و نهایت کار وی؛ آن یهودیان بدانها خبر دادند که حضرت محمد ص بر عرب مسلط می‌شود همان طور که بخت نصر بر

۱. ابن بطة من سنة طرقي و ابن ماجه و الترمذي و مسلم و البخاري و احمد و ابن البيه و أبو القاسم الأصفهاني و أبو بكر بن أبي شيبة عن وكيع و ابن معاوية عن الأعمش بأسانيدهم عن زر بن حبیش قال علي ع و الذي فلق الحبة و برا النسمة إنه لعهد النبي الأمي أنه لا يحبني إلا مؤمن و لا يبغضني إلا منافق.

الحلية و فضائل السمعاني و العكبري و شرح الألكاني و تاريخ بغداد عن زر بن حبیش قال سمعت عليا ع يقول عهد إلى النبي ص أنه لا يحبك إلا مؤمن و لا يبغضك إلا منافق و قد رواه كثير النواء و سالم بن أبي حفصة جامع الترمذي و مسند الموصلي و فضائل أحمد عن أم سلمة قال النبي لعلي لا يحبك منافق و لا يبغضك مؤمن. أحمد في مسند النساء الصحابييات عن أم سلمة و كتاب إبراهيم التقي عن أنس قال رسول الله ص أبشر فإنه لا يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق و لو لا أنت لم يعرف حزب الله.

و في الخبر يا علي حبك تقوى و إيمان و بغضك كفر و نفاق. ربيع المذكرين قال النبي ص يا علي لولاك لما عرف المؤمنون بعدي. البلاذري و الترمذي و السمعاني عن أبي هارون العبدی قال أبو سعيد الخدری كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْصَارِ بِيُغْضِهِمْ عَلِيٌّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ. إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ كِتَابُ ابْنِ عُقْدَةَ وَ فَضَائِلُ أَحْمَدَ بِأَسَانِيدِهِمْ أَنَّ جَابِرًا وَ الْخَدْرِيَّ قَالَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِيُغْضِهِمْ عَلِيًّا. إِبَانَةُ الْعُكْبَرِيِّ وَ شَرْحُ الْأَلْكَانِيِّ قَالَ جَابِرٌ وَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ مَا كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ وَ نَحْنُ مَعَ النَّبِيِّ إِلَّا بِيُغْضِهِمْ عَلِيًّا.

بنی اسرائیل مسلط شد؛ و قطعاً بر تمام عرب پیروز می شود همان طور که بخت نصر بر بنی اسرائیل پیروز شد، جز اینکه -نمود با الله- او در ادعای نبوتش دروغگوست؛ پس آن دو نزد پیامبر ص آمدند و در شهادت به لاله الا الله با او همراهی کردند و با او بیعت نمودند به طمع اینکه هر یک از آنها وقتی کار او مستقر گردید و اوضاع و احوال سر و سامان یافت، ایشان حکومت سرزمینی را به آنها بدهد؛ اما هنگامی که از این امر ناامید شدند؛ صورت خود را پوشاندند و همراه با عده‌ای از منافقان همانند خود، از گردنه عقبه بالا رفتند تا او را بکشند ولی خداوند متعال کید آنها را دفع کرد «و آنها را با غیظ و خشمی برگرداند در حالی که به هیچ مطلوبی دست نیافته بودند» (احزاب/۲۵)؛ همان طور که طلحه و زبیر با حضرت علی ع بیعت کردند در حالی که هر یک طمع داشت که حکومت سرزمینی را به وی بدهد، و وقتی ناامید شدند بیعت شکستند و بر او خروج نمودند و خداوند هر دوی آنها را زمین زد آن گونه که سایر پیمان شکنان شبیه آنها را زمین زد.

توجه

واقعه «لیلۀ عقبه» که در منابع معتبر شیعه و سنی از طرق مختلف روایت شده است، این است که پیامبر در مسیر بازگشت از حجة الوداع و بعد از مراسم غدیر خم، باید از گردنه‌ای به نام عقبه عبور می کرد که این عبور مقارن شب شد. عده‌ای از منافقان هم پیمان شدند که شتر پیامبر ص را رم دهند تا ایشان سقوط کند. جبرئیل به ایشان خبر داد و حدیفه که مهار شتر پیامبر ص را گرفته بود همه آنها را دید، اما پیامبر ص از او خواست که نام آنها را افشا نکند.

کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۶۳ (متن کامل حدیث در ص ۴۵۴-۴۶۵)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِيِّ قَالَ: ... نَظَرَ إِلَيَّ مَوْلَانَا أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ مَا جَاءَ بِكَ يَا سَعْدُ فَقُلْتُ شَوْقِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَلَى لِقَاءِ مَوْلَانَا قَالَ وَالْمَسَائِلُ الَّتِي أُرِدْتُ أَنْ تَسْأَلَهُ عَنْهَا قُلْتُ عَلَى حَالِهَا يَا مَوْلَايَ قَالَ فَسَلْ قُرَّةَ عَيْنِي وَ أَوْمًا إِلَى الْعُلَامِ فَقَالَ لِي الْعُلَامُ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ مِنْهَا فَقُلْتُ لَهُ مَوْلَانَا وَ ابْنِ مَوْلَانَا... ثُمَّ قَالَ مَوْلَانَا يَا سَعْدُ وَ حِينَ ادَّعَى خَصْمُكَ أَنْ ...

وَلَمَّا قَالَ أَخْبِرْنِي عَنِ الصَّدِيقِ وَ الْفَارُوقِ أَسْلَمًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَمْ لَمْ تَقُلْ لَهُ بَلْ أَسْلَمَا طَمَعًا وَ ذَلِكَ بَأْتِيهِمَا كَانَا يُجَالِسَانِ الْيَهُودَ وَ يَسْتَخْبِرَانِهِمْ عَمَّا كَانُوا يَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ وَ فِي سَائِرِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ النَّاطِقَةَ بِالْمَلَا حِمِّ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مِنْ قِصَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَ مِنْ عَوَاقِبِ أَمْرِهِ فَكَانَتْ الْيَهُودُ تَذَكَّرُ أَنَّ مُحَمَّدًا يَسْلُطُ عَلَى الْعَرَبِ كَمَا كَانَ بُخْتِ نَصْرٍ سُلْطَ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا بَدَّ لَهُ مِنَ الظَّفَرِ بِالْعَرَبِ كَمَا ظَفَرَ بُخْتِ نَصْرٍ بِنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ غَيْرَ أَنَّهُ كَاذِبٌ فِي دَعْوَاهُ أَنَّهُ نَبِيٌّ فَآتِيَا مُحَمَّدًا فَسَاعَدَاهُ عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ بَايَعَاهُ طَمَعًا فِي أَنْ يَنَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْ جِهَتِهِ وَ لِيَايَةَ بَلَدٍ إِذَا اسْتَقَامَتْ أُمُورُهُ وَ اسْتَبْتَبَتْ أَحْوَالُهُ فَلَمَّا أَيْسَا مِنْ ذَلِكَ تَلَثَّمَا وَ صَعَدَا الْعَقْبَةَ مَعَ عِدَّةٍ مِنْ أُمَّتِهِمَا مِنْ الْمُنَافِقِينَ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَدَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى كَيْدَهُمْ وَ رَدَّهُمْ بَغِيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا كَمَا أَتَى طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرُ عَلِيًّا ع فَبَايَعَاهُ وَ طَمَعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنْ يَنَالَ مِنْ جِهَتِهِ وَ لِيَايَةَ بَلَدٍ فَلَمَّا أَيْسَا نَكَنَّا بَيْعَتَهُ وَ خَرَجَا عَلَيْهِ فَصَرَ عَ اللَّهُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَصْرَعًا أَشْبَاهِهِمَا مِنَ النَّاكِتِينَ.

تدبر

(۱) «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»

این آیه تقریباً متناظر است با آیه ۳ همین سوره. در ابتدای سوره عنکبوت بیان شد که وقتی انسانها ادعای ایمان کنند، دچار فتنه می‌شوند تا معلوم شود چه کسی راست می‌گوید و چه کسی دروغگوست. در آیه قبل فرمود که برخی از اینان وقتی با آزار و اذیتی مواجه شوند از سخن خود برمی‌گردند و فقط وقتی اوضاع بر وفق مراد است، حاضر به همراهی هستند. در واقع، با این تعبیر نشان داد آنها که در ادعای ایمان، دروغگویند، در موقعیت‌های مختلف چه رفتاری از خود بروز می‌دهند.

اکنون این دو گروه را با تعبیری جدید معرفی می‌کند:

کسانی که راست می‌گویند و کسانی که دروغگویند؛ به ترتیب منطبق می‌شوند بر کسانی که [واقعا] ایمان آورده‌اند و کسانی که منافق‌اند.

(۲) «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»

به یکی از طرفین با تعبیر «کسانی که ایمان آوردند» اشاره کرد، و به طرف دیگر با تعبیر «منافقان»؛ و هر دو را یکسان تعبیر نکرد. چرا؟

الف. اولی دلالت بر یک فعل می‌کند که ممکن است عوض شود اما دومی اسم فاعل است و دلالت بر ثبوت و دوام می‌کند. این گونه تعبیر کرد از این جهت که کسی که ایمان آورده همواره در معرض فتنه و آزمون جدید است، و ممکن است در آزمایش بعدی بلغزد؛ اما کسی که ادعایش دروغین است، معلوم است که وضعیت انحرافی‌اش تثبیت شده است. (همانند کاربرد دو تعبیر «کسانی که راست می‌گویند» و «دروغگویان» در آیه ۳. توضیح بیشتر در جلسه ۴۰۰، تدبر ۲)

ب. ...

(۳) «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»

مقصود از «لْيَعْلَمَنَّ» چیست؟

احتمالاتی در جلسه ۴۰۰، تدبر ۶ بیان شد، که شاید در اینجا نیز مد نظر باشد؛ به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://yekave.ir/al-ankaboot-29-3>

اما علاوه بر آنها:

الف. «علم» به معنای «تمییز» است؛ یعنی تا خداوند متمایز کند مومنان را از منافقان. (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۳۳؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۶)

ب. شاید می‌خواهد بفرماید اگر واقعیت و تفاوت مومن و منافق در فضای این ادعاها بر مردم پوشیده و مخفی شده، برای خداوند - که می‌خواهد آنها را جزا دهد - آشکار و معلوم است؛ و همین برای آنها بس است. (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۴۳۳)

ج. ...

(۴) «وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»

چرا عبارت «لَيَعْلَمَنَّ» را تکرار کرد؟

همه حالت‌هایی که در جلسه ۴۰۰، تدبیر ۴ بیان شد، در اینجا نیز می‌تواند مد نظر باشد؛ به لینک زیر مراجعه کنید.

<http://yekaye.ir/al-ankaboot-29-3>

(۵) «وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»

این سوره را عموماً مکی دانسته‌اند و در روایات شأن نزول، این آیات اولیه را غالباً در مورد عده‌ای از مسلمانان دانسته‌اند که توسط مشرکان قریش اذیت می‌شدند که از دینشان برگردند. (برای مجموعه‌ای از این روایات در کتب اهل سنت، نگاه کنید به الدرالمثور، ج ۵، ص ۱۰۴-۱۰۶)

اینکه در این آیات مکی، بحث نفاق مطرح شده، بخوبی نشان می‌دهد که مساله نفاق مربوط به بعد از استقرار حکومت نبوده و از همان دوره ظهور اسلام در مکه نیز عده‌ای منافقانه ایمان آورده بودند. (حدیث ۳)

ثمره در تحلیل اجتماعی

گاه پنداشته می‌شود منافق فقط کسی است که وقتی اسلام قدرت و شوکت یافت، از ترس ایمان می‌آورد؛ پس هرکس از روی رغبت، و یا در دوره‌ای که هنوز شوکتی در کار نیست، ایمان آورده، حتماً ایمانی صادقانه دارد. اگرچه چنان منافقانی وجود داشته و دارند، اما نفاق به آنها خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های دیگری می‌تواند داشته باشد، از جمله:

- گاه افرادی بر اثر تیزهوشی یا عوامل دیگر، در زمان عسرت و سختی، به اطمینان می‌رسند که این انقلابی که در پیش است، حتماً به ثمر خواهد رسید؛ لذا در همان ایام که هنوز از نظر اغلب مردم، وضعیت آینده معلوم نیست به موج ایجاد شده می‌پیوندند تا بعداً بتوانند در مصدر امور قرار گیرند. (حدیث ۳)
- گاه افراد ابتدا واقعا و با صدق نیت ایمان می‌آورند، اما کم‌کم به دلایل مختلف (به خاطر رفاه‌زدگی در دوران خوشی، یا به خاطر دل‌بستگی بیش از حد به اطرافیان و نزدیکان، و یا ... دنیاگرایی در آنها غلبه می‌کند و کم‌کم به نفاق می‌افتند. (شاید زبیر نمونه بارز چنین کسانی باشد چنانکه از امیرالمؤمنین ع روایت شده که فرمود زبیر همواره از ما اهل بیت بود تا زمانی که پسرش بزرگ شد و بین ما جدایی انداخت: «أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ طَلْحَةَ وَمَا زَالَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى بَلَغَ ابْنُهُ فَقَطَعَ بَيْنَنَا؛ الْجَمَلُ وَالنَّصْرَةُ لَسِيدِ الْعَتْرَةِ فِي حَرْبِ الْبَصْرَةِ، ص ۳۸۹) ^۱
- گاه انسانها ایمان می‌آورند، اما ایمانشان از پشتوانه معرفتی و عملی استواری برخوردار نیست؛ و در فراز و فرود حوادث، در باطن خویش، از ایمان به کفر، و دوباره از کفر به ایمان، و دوباره از ایمان به کفر برمی‌گردند بدون اینکه در ظاهر کافر شوند: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أُزْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ

۱. وَ رُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ فَرَّاسٍ عَنْ غَزَّالِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الزُّبَيْرُ وَ جِيءَ بِرَأْسِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ: «أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَا مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ مَا اجْتَرَأَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ عَلَى قِتَالِي وَ أَنَّ الزُّبَيْرَ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْ طَلْحَةَ وَ مَا زَالَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى بَلَغَ ابْنُهُ فَقَطَعَ بَيْنَنَا»

سَيِّلًا؛ بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند سپس ایمان آوردند، سپس کافر شدند سپس کفرشان فزونی یافت، چنین نیست که خداوند آنها را بیمارزد و یا اینکه آنان را به راهی هدایت کند؛ به این منافقان بشارت بده که همانا برایشان عذابی دردناک است.» (نساء/۱۳۷-۱۳۸)

- و ...

۴۰۹) سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۲ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ

مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۱۹/۲/۱۳۹۶

ترجمه

و کسانی که کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند راه ما را پیروی کنید و [بار] خطاهای شما برعهده ما؛ در حالی که برعهده گیرنده چیزی از خطاهای آنها نیستند؛ آنان قطعاً دروغگویند.

حدیث

۱) از امام صادق ع سوال شد: کمترین چیزی که به واسطه آن بنده‌ای کافر می‌شود، چیست؟ فرمودند: اینکه چیزی را از جانب خود بدعت بگذارد و کسی که آن را قبول کرد، به دوستی برگردد و از کسی که با آن مخالفت کند، بیزاری بجوید. (= آن بدعت را معیار دوستی و دشمنی قرار دهد)

معانی الأخبار، ص ۳۹۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّقَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا أَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ كَافِرًا؟ قَالَ أَنْ يَبْتَدِعَ بِشَيْءٍ فَيَتَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَيَتَّبِعَ مَنْ خَالَفَهُ.

۲) از امام صادق ع روایت شده است:

در قدیم‌الایام مردی بود که دنیا را از راه حلال طلب کرد، بدان دست نیافت؛ از راه حرام طلب کرد، بدان نرسید؛ پس شیطان نزد او آمد و گفت: فلانی! دنیا را از راه حلال طلب کردی موفق نشدی؛ از راه حرام طلب کردی بدان نرسیدی؛ آیا می‌خواهی راهی نشانت دهم که هم دنیایت را زیاد کنی و هم پیروان فراوانی پیدا کنی؟ گفت: بله.

گفت: یک دین اختراع کن و مردم را بدان بخوان.

این کار را کرد و مردم اجابتش کردند و از او اطاعت نمودند و به دنیا رسید. سپس بعد از مدتی با خود فکر کرد و گفت: این چه کاری بود که کردم؟ یک دینی اختراع کردم و مردم را بدان خواندم؟! توبه‌ای ندارم جز اینکه به سراغ هرکس که دعوتش کردم بروم و او را از این مسیر برگردانم. پس به نزد اصحابش که دعوتش را اجابت کرده بودند رفت و گفت: آنچه شما را بدان دعوت کردم باطل بود و من خودم آن را اختراع کردم.

اما آنها گفتند: دروغ می‌گویی! آن حق است و لکن تو خودت در دینت شک کرده و از آن برگشته‌ای.

چون چنین دید رفت و زنجیری آورد و با میخ آن را محکم کرد و به گردنش انداخت و گفت این را از گردنم باز نمی‌کنم تا خداوند متعال توبه‌ام را بپذیرد.

پس خداوند متعال به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد: برو به فلانی بگو: به عزتم سوگند اگر آن قدر مرا بخواند که اعضای بدنش از هم متلاشی شود جوابش را نمی‌دهم مگر اینکه کسانی را هم که به وی ایمان آوردند و مردند از دعوتی که کرده برگرداند.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۹۳

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ:

كَانَ رَجُلٌ فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ طَلَبَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَاتَاهُ الشَّيْطَانُ فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا إِنَّكَ قَدْ طَلَبْتَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبْتَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهَا أ فَمَا أَذْلَكَ عَلَى شَيْءٍ تَكْتُرُ بِهِ دُنْيَاكَ وَ يَكْتُرُ بِهِ تَبَعُكَ قَالَ بَلَى قَالَ تَبْتَدِعُ دِينًا وَ تَدْعُو إِلَيْهِ النَّاسُ فَفَعَلَ فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ فَأَطَاعُوهُ وَ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فَقَالَ مَا صَنَعْتُ ابْتَدَعْتُ دِينًا وَ دَعَوْتُ النَّاسَ مَا أَرَى لِي تَوْبَةً إِلَّا [أَنْ] آتَى مِنْ دَعْوَتِهِ إِلَيْهِ فَأُرَدَّهُ عَنْهُ فَجَعَلَ يَأْتِي أَصْحَابَهُ الَّذِينَ أَجَابُوهُ فَيَقُولُ إِنَّ الَّذِي دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ بَاطِلٌ وَ إِنَّمَا ابْتَدَعْتُهُ فَجَعَلُوا يَقُولُونَ كَذَبْتَ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّكَ شَكَّكَتَ فِي دِينِكَ فَرَجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمَدَ إِلَى سِلْسِلَةٍ فَوَتَدَ لَهَا وَ تَدَأَتْ ثُمَّ جَعَلَهَا فِي عُنُقِهِ وَ قَالَ لَا أَحُلُّهَا حَتَّى يَتُوبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَ عِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ حَتَّى تَرُدَّ مِنْ مَاتَ إِلَى مَا دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ.

تدبر

(۱) «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ ... إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»

این سخن که «تو این کار را انجام بده، گناهش بر عهده من» ادعایی دروغ، و منطق کافرانی است که – چنانکه در آیه بعد اشاره شده – روز قیامت بشدت مواخذه خواهند شد.

(۲) «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلَ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»

دغدغه یک مومن این است که مبدا کاری انجام دهد که روز قیامت نتواند پاسخگوی ما باشد.

یکی از طرفندهای منکران حقیقت، برای اینکه این دغدغه را بی‌اهمیت نشان دهند، این است که راه ما ضرری ندارد و اگر ضرر داشت ما مسئولیتش را برعهده می‌گیریم؛ در حالی که روز قیامت، هرکسی مسئول اعمال خویش است و هیچ کس بار دیگری را بر دوش نکشد: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/۱۶۴؛ اسراء/۱۵؛ فاطر/۱۸؛ زمر/۷؛ نجم/۳۸)

نکته تخصصی انسان‌شناسی

دغدغه‌های انسان است که هویت و تصمیمات او را رقم می‌زند. هرکس بخواهد مردم را به هر سمت و سویی بکشاند، گام اولش این است که دغدغه‌های آنها را در همان سمت و سو قرار دهد. از دغدغه‌های یک انسان متدین، «گناه» نکردن است؛ و از مهمترین ابزارهای بی‌دین کردن مردم این است که «گناه کردن» را کم اهمیت جلوه دهند؛ و این مسیری است که هر فرهنگ باطلی برای گسترش خویش در پیش می‌گیرد؛ و یکی از علل اصرار اسلام بر نهی از منکر، همین است که کم‌کم منکر، معروف نشود. شاید مهمترین روشی که در تهاجم فرهنگی به کار گرفته می‌شود همین است. مثلاً از طریق فیلم‌ها و سریال‌های ماهواره‌ای روابط نامشروع به نحوی بسیار عادی و طبیعی جلوه داده می‌شود تا تدریجاً دغدغه‌های دینی افراد کم‌رنگ شود.

۳) «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا سَبِيلَنَا وَلَنَحْمِلُ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» چرا وقتی اغواگران گفتند «اگر گناهی داشت برعهده من». خداوند در مقام پاسخ، صرفاً به جمله «آنها بار گناهان شما را بر دوش نخواهند کشید.» که رد ادعای آنهاست، بسنده نکرد؛ بلکه با تأکیدات شدید بر دروغگو بودن وی اصرار ورزید؟ (توجه شود که تعبیر «إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» شامل چهار تأکید است: «ان» + «ل» + اسمیه بودن جمله، + استفاده از اسم فاعل به جای فعل (کاذبون، به جای کذبوا))

الف. شاید می‌خواهد یاد دهد که در مورد کسی که قصد انحراف دیگران را دارد، صرفاً به بیان خطای وی نباید بسنده کرد، بلکه باید با قاطعیت وی را به رسوا کرد. ب. شاید از این جهت است که آنها روی دغدغه‌ها و گرایش‌های مومنان سرمایه‌گذاری کرده‌اند (تدبر ۲) خدا هم تعبیری به کار می‌برد که حساسیت‌ها را علیه آنان برانگیزاند.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

از مفاهیم مهم دینی، «تبری» است. یک مومن همان گونه که باید با مومنان «تولی» و رابطه مسئولانه و دلسوزانه داشته باشد، باید بغض گمراهان را در دل داشته باشد تا آنها نتوانند در وی رخنه کنند. برخی خیال می‌کنند که انسان نباید بغض هیچکسی را داشته باشد و باید همه را دوست داشته باشد؛ در حالی که غافلند که اولاً «باطل» و «شر» را نباید دوست داشت؛ و ثانیاً برخی افراد چنان در باطل و شر فرو رفته‌اند که لازمه دوست داشتن آنان، اجازه دادن به گسترش شر و باطل، و نهایتاً نابودی انسانیت است:

ستمکاری بود بر گوسفندان

ترحم بر پلنگ تیزدندان

و به قول سعدی شیرازی:

هر که را دشمن پیش است، اگر نکشد دشمن خویش است

<http://ganjoor.net/saadi/golestan/gbab8/sh44>

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می‌کند به انبازی

<http://ganjoor.net/saadi/golestan/gbab8/sh7>

ج. ...

۴) اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ؛ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ «مِنْ شَيْءٍ»

با اینکه می‌توانست بسنده کند به «عهده‌دار خطایای آنها نیستند»، تعبیر «من شیء» را افزود و فرمود: «عهده‌دار هیچ چیزی

از خطایای آنها نیستند». چرا؟

الف. شاید می‌خواهد تاکید کند که در هیچ موردی، اگر کسی ما را به انجام کاری دعوت کرد، و هر گونه ضمانتی هم داد، باز هم ذره‌ای از مسئولیت ما کاسته نخواهد شد؛ و این مساله صرفاً به امور کلان و چشم‌گیر محدود نمی‌شود. حتی اگر در مورد استفاده شخصی از یک خودکار دولتی، کسی گفت انجام بده، گناهِش با من، همین را هم نمی‌تواند برعهده بگیرد و ما همچنان مسئول خواهیم بود.

ب. ...

۴۱۰) سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۱۳ وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ اتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۱۳۹۶/۲/۲۰

ترجمه

و بی‌تردید بارهای سنگین خود را بر دوش خواهند کشید و بارهای سنگینی علاوه بر بارهای خود؛ و قطعاً روز قیامت از آنچه دروغ می‌بسته‌اند بازخواست خواهند شد.

شأن نزول

روایت شده است ابو جهل و بزرگان قریش افرادی را که نزد رسول خدا (ص) رفته، و مسلمان می‌شدند، می‌دیدند، و می‌گفتند: محمد (ص) شراب را حرام کرده، زنا را حرام کرده، و هر عملی که عرب انجام می‌داد تحریم نموده، از دین او برگردید، ما گناه شما را به گردن می‌گیریم، پس این آیه نازل شد: «لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ اتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»

الدر المثور فی تفسیر المأثور، ج ۵، ص ۱۴۲؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۸

و اخرج ابن أبي شيبة في المصنف و ابن المنذر عن ابن الحنفية رضي الله عنه قال قال أبو جهل و صناديد قریش يتلقون الناس إذا جاؤا إلى النبي صلى الله عليه و سلم يسلمون يقولون انه يحرم الخمر و يحرم الزنا و يحرم ما كانت تصنع العرب فارجعوا فنحن نحمل أوزاركم فنزلت هذه الآية وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ اتَّقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ.

۱) از امام باقر ع روایت شده است که هر بنده‌ای از بندگان خدا که سنت هدایتگری را رایج کند، اجری دارد همانند اجر کسانی که بدان عمل کند بدون اینکه از اجر آنها کاسته شود؛ و هر بنده‌ای از بندگان خدا که سنت گمراهی‌آوری را رایج کند، وزر و گناهی همانند وزر و گناه کسی که بدان عمل کرده است خواهد داشت بدون آنکه از گناه آنها کم شود.

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص: ۱۳۲

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ قَالَ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ عَنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: أَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً هُدًى كَانَ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَأَيُّمَا عَبْدٍ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ سَنَّ سُنَّةً ضَلَالٌ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.

۲) از امام باقر ع روایت شده است:

کسی که بدون علم و بدون اینکه هدایتی از جانب خدا دریافت کرده باشد، به مردم فتوا دهد (حکم شرعی‌ای را به مردم بگوید) هم فرشتگان رحمت و هم فرشتگان عذاب او را لعنت می‌کنند و گناه کسی که به فتوای او عمل کرده، به او هم ملحق می‌شود.

المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۵

عَنْهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَائِبٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ أَقْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى مِنَ اللَّهِ لَعَنَتْهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَ لَحِقَهُ وَزْرٌ مِمَّنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهِ.

۳) امیرالمومنین ع فرمودند:

همانا مبعوضترین آفریدگان نزد خدا دو کس‌اند:

مردی که خدا او را به خود وانهاده، و او از راه راست به دور افتاده؛ شیفته کلام بدعت‌آمیز [= طرح دیدگاه‌های جدید و بدون پشتوانه در دین] است، و دعوت‌کننده مردمان به ضلالت. او فتنه‌ای است برای هر که با او به فتنه افتد؛ و خود گمراه است از هدایت کسانی که پیش از اویند، و گمراه‌کننده هر که در زندگی و پس از مرگش به او اقتدا کند. حمل‌کننده بار گناهان دیگران است، و خود در گروهی گناهان خویش.

و مردی که پشتواره‌ای از نادانی فراهم ساخته، و خود را میان مردم نادان در انداخته. شتابان در تاریکی فتنه می‌تازد، و در کورکورانه در پیچ و خم عرصه‌های سست و لرزان، راه می‌پیماید. آدم‌نمایان او را دانا نامیده‌اند و او نه چنان است، چیزی را بسیار فراهم آورده که اندکش بهتر از بسیار آن است...

نهج البلاغه، خطبه ۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۵۵

و من کلام له ع فی صفه من يتصدى للحکم بین الأممه و لیس لذلك بأهل

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] رَجُلَانِ رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِيلِ مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بَدْعِهِ وَدَعَاءِ ضَلَالِهِ فَهُوَ فَتَنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ ضَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ رَهْنٌ [رَهِينٌ] بِخَطِيئَتِهِ وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوَضِعٌ فِي جَهَالِ الْأُمَّةِ عَادٌ [غَادِرٌ] فِي أَعْبَاشِ الْفِتْنَةِ عَمَّ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ قَدْ سَمَاهُ أَثْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَ لَيْسَ بِهِ بَكْرٌ [بَكْرٌ] فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ...^۱

۴) ابواسحاق لیثی می گوید خدمت امام باقر ع رسیدم و سوالاتی پرسیدم؛ [بحث به اینجا رسید که به ایشان عرض می کند] گفتم: یا ابن رسول الله! این مطلب که فرمودید خیلی عجیب است! آیا از خوبی های دشمنان شما می گیرند و در نامه عمل شیعیان [واقعی] شما می گذارند؟ و از بدی های دوستداران شما برمی دارند و آن را برای کینه توزان نسبت به شما می گذارند؟! فرمود: آری به خدایی که جز او معبودی نیست و شکافنده دانه و ایجاد کننده حیات و آفریننده زمین و آسمان است، جز حق نگفتم و جز با سخنی راست به تو خبر ندادم «و خداوند به آنان ظلم نکرده چرا که خداوند ظلم کننده به بندگان نیست» (فصلت/۴۶) و هر آنچه به تو گفتم تماما در قرآن کریم موجود است.

گفتم: واقعا اینها عیناً در قرآن آمده؟

فرمود: بله در بیش از سی جای قرآن! آیا دوست داری آیاتش را بر تو بخوانم؟

گفتم: بله، یا ابن رسول الله!

فرمود: خداوند متعال می فرماید: «و کسانی که کفر ورزیدند به کسانی که ایمان آوردند گفتند راه ما را پیروی کنید و [بار] خطاهای شما برعهده ما؛ در حالی که برعهده گیرنده چیزی از خطاهای آنها نیستند؛ آنان قطعاً دروغگویند. و بی تردید بارهای سنگین خود را بر دوش خواهند کشید و بارهای سنگینی علاوه بر بارهای خود» (عنکبوت/۱۲-۱۳) آیا باز هم برایت بگویم؟

گفتم: بله، یا ابن رسول الله!

فرمود: «تا در روز قیامت بارهای سنگین خود خود را کامل بر دوش بکشند و از بار کسانی که بدون علم آنها را گمراه کردند؛ هان که چه بد باری دارند!» (نحل/۲۵) آیا دلت می خواهد باز هم بخوانم؟

گفتم: بله، یا ابن رسول الله!

۱. ادامه خطبه:

حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءِ آجِنٍ وَ [اَكْتَنَزَ] اَكْتَنَزَ [اَكْتَنَزَ] مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَشْوًا رَثًا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ وَ إِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ جَاهِلٌ خَبَّاطٌ جَهَالَاتِ عَاشِ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ لَمْ يَعْصَ عَلَى الْعِلْمِ بَضْرُسٍ قَاطِعٍ [يُدْرِي] يَدْرُو [يُدْرِي] الرُّوَايَاتِ [إِذْرَاءَ] ذَرُو [إِذْرَاءَ] الرِّيحِ الْهَشِيمِ لَا مَلِيءٌ وَ اللَّهُ بِأَصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ وَ لَا [هُوَ] أَهْلٌ لِمَا [فُوضَ] قُرْطٌ [فُوضَ] بِهِ [إِلَيْهِ] لَا يَحْسَبُ الْعِلْمُ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ وَ لَا يَرَى أَنْ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لَغِيرِهِ وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اَكْتَنَمَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءُ وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ إِلَى اللَّهِ مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جَهَالًا وَ يَمُوتُونَ ضَلَالًا لَيْسَ فِيهِمْ سَلْعَةٌ أَبُورٌ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ لَا سَلْعَةٌ أَنْفَقَ بَيْعًا وَ لَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ لَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرٌ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفٌ مِنَ الْمُنْكَرِ.

فرمود: «آنان کسانی اند که خداوند بدی‌هایشان را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند که خداوند بسیار آمرزنده و رحیم است» (فرقان/۷۰) خداوند بدی‌های شیعیان ما را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند و خوبی‌های دشمنان ما را به بدی‌ها؛ و خدا اجل از آن است که این کارش جز از روی عدل و انصافش باشد که هیچکس نمی‌تواند قضای الهی را برگرداند و هیچکس نمی‌تواند او را به خاطر حکمش مورد تعقیب قرار دهد و او شنوا و داناست.

علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۱۰

أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّيَّارِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي حَنَّانُ بْنُ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ اللَّيْثِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ ع... فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَعْجَبَ هَذَا تُؤَخِّدُ حَسَنَاتِ أَعْدَائِكُمْ فَتُرَدُّ عَلَى شِيعَتِكُمْ وَتُؤَخِّدُ سَيِّئَاتِ مُحِبِّيكُمْ فَتُرَدُّ عَلَى مُبْغِضِيكُمُ قَالَ إِي [و] اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَالِقُ الْحَبَّةِ وَبَارِئُ النَّسَمَةِ وَفَاطِرُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ مَا أَخْبَرْتُكَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا أَنْبَأْتُكَ إِلَّا الصِّدْقَ وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ إِنَّمَا أَخْبَرْتُكَ لِمَوْجُودٍ فِي الْقُرْآنِ كُلِّهِ قُلْتُ هَذَا بَعِيْنُهُ يُوْجَدُ فِي الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ يُوْجَدُ فِي أَكْثَرِ مِنْ ثَلَاثِينَ مَوْضِعًا فِي الْقُرْآنِ أُتِحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ ذَلِكَ عَلَيْكَ قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَ لَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَ مَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَ لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ أَلَيْسَ أَرِيدُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ أُتِحِبُّ أَنْ أَزِيدَكَ قُلْتُ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَأَوْلَيْكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ شِيعَتِنَا حَسَنَاتٍ وَ يُبَدِّلُ اللَّهُ حَسَنَاتِ أَعْدَائِنَا سَيِّئَاتٍ وَ جَلَالِ اللَّهِ إِنَّ هَذَا لِمِنْ عَدْلِهِ وَ إِنْصَافِهِ لَا رَادَ لِقَضَائِهِ وَ لَا مَعْصِيَةَ لِحُكْمِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ...

تدبر

(۱) «و لِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْتَلْنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

کسی که دیگری را به گناهی دعوت کند، بار گناهان او را هم علاوه بر بار گناه خود به دوش خواهد کشید و روز قیامت باید جواب آن را هم بدهد؛ و البته گناه خود آن گناهکار برای خودش هم مواخذه دارد. (حدیث ۱)

نکته اجتماعی

اگر دقت کنیم که دعوت کردن صرفاً دعوت مستقیم نیست، درمی‌یابیم بسیاری از اوقات، عملاً و به طور غیرمستقیم در حال دعوت دیگران به گناه هستیم و طبق این آیه بار اضافه‌ای بر دوش می‌کشیم. مثلاً:

وقتی که زن و شوهری با هم اختلاف دارند و یکی از آنها برای ما از اختلافش تعریف می‌کند و ما به جای اینکه بکوشیم این اختلاف را کم کنیم با سخنان نامناسبی علیه شخص غایب، عملاً این اختلاف را شدید می‌کنیم؛

وقتی که کسی می‌خواهد کار ثوابی انجام دهد و یا خطایی را ترک کند، که البته سختی دارد و ما با سخنان خود بر سختی کار می‌افزاییم و عملاً او را از آن کار منصرف می‌کنیم. (نمونه رایج این را در مورد «حجاب» بویژه چادر، و مخصوصاً در سنین

ابتدای بلوغ، متأسفانه زیاد می‌توان دید)

وقتی کسی می‌خواهد به نیازمندی کمک کند ما با بیان اینکه دهها نیازمند دیگری مثل او محتاجند و با این بهانه که «تو که نمی‌توانی به همه کمک کنی، و این چه فرقی با بقیه دارد» عملاً وی را از کمک کردن بازمی‌داریم.

و ...

(۲) «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَانْقِلَابًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

گمراهان برای اینکه مردم را به گمراهی بکشند، وعده می‌دهند که «شما گناه بکنید، گناهش برعهده ما». خدا در این دو آیه دو نکته را تذکر داد:

اول اینکه این ضمانتی که آنها می‌دهند، بیهوده است و با وعده آنان از بار گناه شما کم نمی‌شود. (آیه قبل) دوم اینکه در عین حال، آنها به خاطر همین وعده باطل و اقدام گمراه‌کننده‌ای که انجام می‌دهند، بار اضافه‌ای برای خود ایجاد می‌کنند که به خاطر این هم مورد مواخذه قرار می‌گیرند. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۸)

(۳) «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَانْقِلَابًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»

مگر نه این است که جزای اخروی هرکس، باطن همان عملی است که در اینجا انجام می‌دهد؛ و لذا هیچکس بار دیگری را بر دوش نمی‌کشد (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ انعام/۱۱۶). پس این چطور است که بار دیگری هم بر دوش آنهاست؟

پاسخ

این بار اضافی در واقع، باطن عمل «گمراه کردن»ی است که انجام داده‌اند. در واقع این آیه می‌فرماید: یکی بار گناهی که مستقیماً از آنها صادر شده را بر دوش دارند؛ و دیگری، بار گناه «گمراه کردن» دیگران. و چون «گمراه کردن» دیگران، عملی است غیر از خود گناهی که گمراهان انجام می‌دهند لذا این بار که بر دوش گمراه‌کنندگان قرار می‌گیرد، از بار گمراه‌شدگان نمی‌کاهد.

(۴) «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَانْقِلَابًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ»

مضمون این آیه بسیار نزدیک است به مضمون آیه ۲۵ سوره نحل «لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ: تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند، و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند» (مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۳۳؛ المیزان، ج ۱۶، ص ۱۰۸)

می‌لاد با سعادت منجی عالم بشریت، مهدی موعود، بر تمامی دوستداران عدالت و منتظران ظهورش مبارک باد

آن گونه که برخی از مفسران توضیح داده‌اند آن گونه که از ابتدا و انتها و سیاق آیاتی که در این بین آمده فهمیده می‌شود، ظاهراً غرض اصلی سوره عنکبوت تبیین این واقعیت مهم است که ایمان آوردن صرفاً به ادعا کردن نیست؛ بلکه اگر کسی ایمان آورد او را در فتنه‌ها و آزمایش‌های سنگینی قرار می‌دهند تا مومن حقیقی از مدعی دروغین بازشناخته شود و این امتحان و ابتلاء یکی از سنت‌های رایج خداوند در تمامی امتها بوده است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۹-۲۰۰)

این مطلب بیش از هر جا در همین ۱۱ آیه ابتدایی این سوره نمود و بروز دارد. صورت مساله این است که مبادا گمان کنید که رسیدن به ایمان واقعی بدون در فتنه افتادن، شدنی است؛ یعنی اگر وارد وادی ایمان می‌شوید خودتان را برای قرار گرفتن در آزمون‌های دشوار آماده کنید و جز به لقاءالله به چیزی دل نبندید؛ و این یک واقعیت مسلم است که در این آزمون‌ها ریزش‌ها و رویش‌هایی در کار خواهد بود که راستگو و دروغگو، مومن واقعی و منافق، را نمایان می‌سازد.

جالب اینجاست که در مورد دروغگو و منافق صریحاً از اسم فاعل استفاده کرد، یعنی کسانی که مدعی دروغین‌اند، همین‌اند که هستند؛ اما در مورد نقطه مقابل آن، از ضمیر موصول و فعل (الذین صدقوا، الذین آمنوا) استفاده کرد، شاید براین اینکه نشان دهد کسانی که راستگو و مومن‌اند، فعلاً این گونه‌اند! اما چه بسا در آزمون‌های بعدی زمین بخورند.

بعد از این تذکر عمومی به وقوع قطعی فتنه در جامعه ایمانی و لزوم جدی گرفتن مرگ و لقاءالله در زندگی برای غلبه کردن بر فتنه‌ها، هم تصویری کلان از این دو گروه ارائه داد و هم دو عرصه مهم فتنه را برشمرد:

تصویری کلان ارائه داد از صبر و تحمل مومنان و اجر فراوانی که از این استقامت می‌برند؛ و نیز سست‌بنیادی منافقان که آزار و اذیت در راه دین را همچون عذاب خدا غیرقابل تحمل قلمداد می‌کنند و فقط هنگام خوشی همراهند؛ و دو عرصه مهم از فتنه‌هایی که از جانب گمراهان دامنگیر مومنان می‌شود، را چنین معرفی کرد: گاه حتی از جانب نزدیکترین و ظاهراً دلسوزترین کسان (والدین شخص) بر او فشار می‌آورند که بی‌دینش کنند؛ و گاه از راه عمیق‌ترین دغدغه‌ها و درونی‌ترین حالات انسانی وارد می‌شوند و مدعی می‌گردند که «خلاف دین رفتار بکنید؛ مسئولیتش با ما».

اگر توجه کنیم که در روایات بر فتنه‌های آخرالزمان تاکید شده، شاید بتوان گفت که این آیات می‌توانند مسیر انقلاب اسلامی ما تا ظهور را ترسیم کنند.

آیات پایانی سوره انبیاء

از آنجا که در شرف ایام الله مبارک نیمه شعبان و ولادت امام زمان ع قرار داریم، مناسب است سراغ آیاتی برویم که به بحث مهدویت مرتبط باشد. از این جهت، در چند روز آینده، ان‌شاءالله به تدبر در آیات پایانی سوره انبیاء خواهیم پرداخت.

ترجمه

روزی که آسمان را می‌پیچیم همچون پیچیدن طوماری از نوشته‌ها، همان گونه که ابتدای آفرینش را آغاز کردیم، دوباره بازمی‌گردانیمش؛ وعده‌ای است بر ما؛ که بی‌تردید ما انجام‌دهنده آنیم.

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«نَطْوِي» «طَوِي»

هر دو از ماده «طوی» است. اصل این ماده دلالت بر اینکه «چیزی را در درون چیز دیگر مندرج کردن به نحوی که این دو همدیگر را در هم گیرند (معجم المقاییس اللغة، ج ۳، ص ۴۲۹) و لذا شاید معادل مناسب آن، «پیچیدن» یا «درهم‌پیچیدن» باشد. برخی توضیح داده‌اند که اصل این ماده دلالت دارد به یک نحوه جمع شدن، در مقابل پخش و باز شدن؛ یعنی چیزی که اقتضای باز و پخش شدن را دارد، جمع شود؛ چنانکه می‌گویند «نیت» همواره در «باطن» «منطوی» است؛ و یا به اقدام ماری که خود را جمع و حلقه می‌کند «تطوی» می‌گویند (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۴۹)

البته کلمه «طوی» را در مورد «گذر عمر» نیز به کار می‌برند و می‌گویند «طَوَى اللّهُ عُمَرَةَ» و بر همین اساس، برخی در مورد آیه محل بحث و نیز آیه «وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» (زمر/۶۷) گفته‌اند دو احتمال مطرح است؛ یکی همان احتمال اول که به معنای درهم‌پیچیده شدن آسمان و جمع شدن بساط آن باشد؛ و دیگری به معنای اینکه «هلاک شدن» و به پایان رسیدن عمر آن باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۳۴)

در مورد کلمه «طَوِي» که در دو جای قرآن در وصف وادی مقدسی که حضرت موسی ع در آنجا به توفیق سخن گفتن با خداوند نائل شد (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوِي؛ طه/۱۲؛ نازعات/۱۶)، دو احتمال مطرح شده است. یکی اینکه این اساساً اسم خاص (نام یک منطقه) باشد؛ دوم اینکه اشاره به حالتی باشد که او را برگزیده‌اند، گویی که راه طولانی‌ای را درنوردیده (مسیر زیر پای او درهم‌پیچیده) که اگر می‌خواست با تلاش خود آن را بپیماید بسیار برایش طولانی می‌بود. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۳۴) هرچند برخی با اینکه این نام یک وادی باشد مخالفت کرده‌اند و گفته‌اند که همانند کلمه «مقدس» که قبل از آن آمده، دلالت بر وجهه معنوی آن وادی می‌کند و مقصود راه روحانی و معنوی‌ای است که از تعلقات دنیوی مادی برتر است و در مسیر مکاشفات لاهوتی قرار دارد و آنچه اقتضای نشر و بسط در رسالت را دارد، همگی در این مسیر جمع و درهم‌پیچیده شده است؛ و به این معنای مصدر است (شبیبه به کلمه «هدی» که مصدر از ماده «هَدَى» و به معنای «هدایت» است) (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۱۵۰)

این ماده جمعاً همین پنج بار در قرآن کریم به کار رفته است که دوبار آن در همین آیه به صورت فعل و مصدر («نَطْوِي» و «طَوِي») و دوبار به صورت «طَوِي» و یکبار هم به صورت اسم مفعول «مَطْوِيَّاتٌ».

ماده «سجل» دلالت دارد بر لبریزی پس از پُر شدن، که از این ماده، کلمه «السَّجِلُّ» رایج است که به معنای دلو بزرگ است و برای پستان پر از شیر هم همین تعبیر را به کار می‌برند. (معجم المقایس اللغه، ج ۳، ص ۱۳۶؛ مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۹۸)

برخی این معنای را این گونه توضیح داده‌اند که این ماده دلالت دارد بر جمع و انباشته شدن به منظور ریختن و نشر دادن، و به همین جهت بر دلو و پستان پر از شیر اطلاق می‌شود زیرا برای در خود جمع کردن و سپس ریختن آن به کار می‌رود. از همین ماده کلمه «سَجِيلٌ» در قرآن کریم آمده که به معنای مخلوطی از سنگ و گل است؛ برخی احتمال داده‌اند که اصل این کلمه از فارسی آمده باشد (معرب «سنگ-گل» باشد)؛ و آنگاه به همین مناسبت به سنگی که روی آن مطالب را می‌نوشته‌اند «السَّجِلُّ» گفته شده و بتدریج بر هر چیزی که رویش کتابت می‌کردند این تعبیر به کار رفته باشد (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۹۸)

اما برخی صریحا با معرب بودن این کلمه مخالفت کرده، «سَجِيلٌ» را صیغه مبالغه (وزن فَعِيل، همانند صَدِيق) از ماده «سجل» دانسته‌اند که دلالت می‌کند بر چیزی که اجزایش جمع شده و برای پرتاب کردن مناسب است (مانند گل پخته‌ای که کاملا سفت شده است) و موید این را آن دانسته‌اند که در یک مورد،^۱ این کلمه با تعبیر «منضود» (سَجِيلٌ مَنْضُودٌ؛ هود/۸۲) توصیف شده که تاکید است بر اینکه اجزایش کاملا به هم منضم گردیده و محکم شده است؛ و ظاهرا «سجیل» نوع خاصی از سنگها می‌باشد. بر همین اساس، «سَجِلٌ» هم صیغه مبالغه (وزن فَعِلٌ، مانند فَلَزٌ) است که دلالت بر مبالغه و شدت دارد و به معنای کتاب و چیزی که روی آن نوشته می‌شود، [نه متن و محتوای کتاب] و در آن احوال و حوادث مختلف جمع و ضبط می‌گردد، می‌باشد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۵۹)

به هر حال و بر اساس هر دو توضیح فوق از کلمه «سَجِلٌ»، معنای «نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكَتَبِ» آن است که بساط آسمان را جمع می‌کنیم همانند کتابی که برای حفظ و ضبط نوشته‌ها همه را در خود جمع کرده است. به تعبیر دیگر، همان طور که کتاب [به معنای کاغذها و جلد آن] مطالبی که در حالت عادی بسط یافته و پخش شده بود را در خود جمع می‌کند؛ ما هم آسمان را که در حالت عادی بسط و گسترش داشت، جمع می‌کنیم و درهم می‌پیچیم. (همان، ج ۷، ص ۱۴۹)

در قرآن کریم، از ماده «سجل»، صرفا یکبار کلمه «سَجِلٌ»، و سه بار کلمه «سَجِيلٌ» به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است:

۱. البته مرحوم مصطفوی در اینجا به اشتباه در پایان آیه ۷۴ سوره حجر «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» کلمه «منضود» را نوشته است و در واقع، دو مورد از سه مورد استعمال قرآنی این واژه (مورد سوم: تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ؛ فیل/۴) را دارای وصف منضود دانسته است که احتمالا سهوالقلمی بوده است. ناشر برای رفع این مشکل عبارت را به صورت «علیها» آورده که دقیقا عبارت آیه ۸۱ سوره هود می‌شود ولی مسلما منظور مرحوم مصطفوی این نبوده است زیرا اولاً تکرار بی‌معناست و ثانياً ایشان با گذاشتن شماره (۷۴/۱۵) دقیقا به آیه ۷۴ سوره هود (سوره ۱۵) اشاره می‌کند.

همانا در هوا فرشته‌ای هست که به او «اسماعیل» می‌گویند که زبردستش سه هزار فرشته است و هر یک زبردستان صد هزار نفر، که اعمال بندگان را برمی‌شمرند؛ هنگامی که سر سال می‌شود، خداوند فرشته‌ای را به جانب آنها مبعوث می‌کند که به او «سَجِلٌّ» گفته می‌شود پس آن را از همه آنها یکجا جمع می‌کند [نُسج می‌دهد] و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که: «روزی که آسمان را می‌پیچیم همچون پیچیدن طوماری از نوشته‌ها»

الزهد، ص ۵۴

النَّضْرُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ:
إِنَّ فِي الْهَوَاءِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ عَلَى ثَلَاثِ مِائَةِ أَلْفِ مَلِكٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى مِائَةِ أَلْفٍ يُحْصُونَ أَعْمَالَ الْعِبَادِ فَإِذَا كَانَ رَأْسُ السَّنَةِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ السَّجِلُّ فَانْتَسَجَ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ.^۱

۲) از پیامبر اکرم ص روایت شده است که پیامبر اکرم ص خطبه‌ای خواند و فرمود: ای مردم! شما به سوی خداوند پابره‌نه و عریان محشور خواهید شد، سپس این آیه را خواندند: «همان گونه که ابتدای آفرینش را آغاز کردیم، دوباره بازمی‌گردانیمش؛ وعده‌ای است بر ما؛ که بی‌تردید ما انجام‌دهنده آنیم.»

عمده عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار، ص ۴۶۷؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۲،

ص ۲۶۳

وَمِنْ صَحِيحِ الْبُخَارِيِّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ» الْآيَةَ بِالْإِسْنَادِ الْمَقْدَمِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ النُّعْمَانِ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ:
خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حَفَاةً عُرَاءَ عُرْلًا ثُمَّ قَرَأَ «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا
إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ»^۲

همچنین از امیرالمومنین ع در وصف حشر مردمان آمده است:

پس به آن [= زمین] برگشتند همان گونه که پابره‌نه و عریان آن را ترک کردند و از آنجا با اعمالشان به جانب حیات دائمی و سرای باقی کوچ کردند، همان گونه که خداوند سبحان و متعال فرمود: «همان گونه که ابتدای آفرینش را آغاز کردیم، دوباره بازمی‌گردانیمش؛ وعده‌ای است بر ما؛ که بی‌تردید ما انجام‌دهنده آنیم.»

نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱؛ تحف العقول، النص، ص ۱۸۲-۱۸۳

۱. همچنین در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۷ آمده است:

و أما قوله: يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكِتَابِ قَالَ السَّجِلُّ اسْمُ الْمَلِكِ الَّذِي يَطْوِي الْكُتُبَ وَ مَعْنَى يَطْوِيهَا أَي يَفْتِنُهَا فَتَتَحَوَّلُ دَخَانًا وَ الْأَرْضُ نِيرَانًا
۲. ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ إِن أَوَّلَ الْخَلْقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ أَلَا وَ إِنَّهُ يُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ يَا رَبِّ أَصْحَابِي فَيُقَالُ إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ - وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
فَيُقَالُ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ

فَجَاءُوهَا كَمَا فَارِقُوهَا حُفَاءً عُرَاءً قَدْ ظَعَنُوا عَنْهَا بِأَعْمَالِهِمْ إِلَى الْحَيَاةِ الدَّائِمَةِ وَالدَّارِ الْبَاقِيَةِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى كَمَا بَدَأْنَا
أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ.

۳) گلیب می گوید: خدمت امام صادق ع بودیم که ایشان خود سخن را آغاز کرد و فرمود:

هنگامی که روز قیامت شود خداوند همه بندگان را در یک عرصه واحدی جمع می کند و مطلب از این قرار است که به آسمان دنیا وحی می شود که با هر آنکه در توس، هبوط کن؛ پس اهل آسمان دنیا به تعداد دوبرابر آنچه از جن و انس و فرشته در زمین هست، هبوط می کنند؛ سپس اهل آسمان دوم به اندازه دو برابر کل اینها هبوط می کنند و همین طور ادامه می یابد تا اینکه اهل هفت آسمان هبوط می کنند؛ پس جن و انس در هفت پرده از فرشتگان واقع می شوند سپس منادی ندا می دهد: ای گروه جنیان و انسیان، اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید» (الرحمن/۳۳) پس می نگرند و می یابند که با هفت حلقه از فرشتگان احاطه شده اند.

بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۰

رَوَى مَسْعُودَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ كُليبِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَاثْنَاءُ يُحَدِّثُنَا فَقَالَ:

إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ وَذَلِكَ أَنَّهُ يُوحَى إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا أَنْ أَهْبِطِي بِمَنْ فِيكَ فَيَهْبِطُ أَهْلُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمِثْلِي مَنْ فِي الْأَرْضِ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْمَلَائِكَةِ ثُمَّ يَهْبِطُ أَهْلُ السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ بِمِثْلِ الْجَمِيعِ مَرَّتَيْنِ فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَهْبِطَ أَهْلُ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ فَيَصِيرُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ فِي سَبْعِ سُرَادِقَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ الْآيَةَ فَيَنْظُرُونَ فَاِذَا قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ سَبْعَ اطِّوَاقٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ.^۱

۱. حدیث ۲ در جلسه ۱۷۸ هم به این آیه مرتبط می باشد

<http://yekaye.ir/qiamat-75-7>

خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه، مضامینی دارد که می تواند شرحی بر مضمون اصلی آیه قلمداد شود:

هُوَ الْمَفْتَى لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَفْقُودِهَا وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِنْشَائِهَا وَاخْتِرَاعِهَا وَكَيْفَ وَ لَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا وَ مَا كَانَ مِنْ مَرَاحِهَا وَ سَائِمِهَا وَ أَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَ أَجْنَاسِهَا وَ مُتَبَدِّئَةِ أُمَمِهَا وَ أَكْبَاسِهَا عَلَى إِحْدَاثِ بَعُوضَةٍ مَا قَدَّرَتْ عَلَى إِحْدَانِهَا وَ لَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى إِيجَادِهَا وَ لِتَحْيِيرِ عَقُولِهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَ تَاهَتْ وَ عَجَزَتْ قُوَاهَا وَ تَنَاهَتْ وَ رَجَعَتْ خَاسِئَةً حَسِيرَةً عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ مُقَرَّةٌ بِالْعَجْزِ عَنِ إِنْشَائِهَا مُدْعَنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنِ إِفْنَائِهَا وَ أَنَّهُ سُبْحَانَهُ يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا بَلَاءٌ وَقْتُ وَ لَا مَكَانٌ وَ لَا حِينٌ وَ لَا زَمَانٌ عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَ الْأَوْقَاتُ وَ زَالَتِ السُّنُونُ وَ السَّاعَاتُ فَلَا شَيْءَ إِلَّا الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مُصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ بَلَاءٌ قُدْرَةٌ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا وَ بَغِيرِ امْتِنَاعِ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا وَ لَوْ قَدَّرَتْ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ لِدَامِ بَقَاؤِهَا لَمْ يَتَكَادَهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ وَ لَمْ يُوَدِّهِ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَ بَرَاهُ وَ لَمْ يَكُونَتْهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانِ وَ لَا لِحَوْفٍ مِنْ زَوَالٍ وَ نَقْصَانٍ وَ لَا لِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نَدْمِ مَكَاتِرٍ وَ لَا لِلَاخْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُتَاوِرٍ وَ لَا لِلِازْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ وَ لَا لِمُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شِرْكِهِ وَ لَا لَوْحِشَةِ كَانَتْ مِنْهُ فَارَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا ثُمَّ هُوَ يَفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَ تَدْبِيرِهَا وَ لَا لِرَاحَةِ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ وَ لَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَمْ يَمْلَهُ طُولَ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا لَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ وَ أَمْسَكَهَا بِأَمْرِهِ وَ اتَّقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ ثُمَّ يَعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا وَ لَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا.

۱) «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكَتُبِ»

مراد از این آیه (روزی که آسمان را می‌پیچیم همچون پیچیدن طوماری از نوشته‌ها،) چیست؟

الف. همان گونه که وقتی مطالبی درون طوماری نوشته شود با جمع شدن آن طومار، آن نوشته‌ها از چشم دیگران مخفی و غایب می‌گردد ولی این به معنای آن نیست که نوشته‌ها در نزد خود طومار هم حاضر نباشد؛ بساط آسمانها در ید قدرت الهی جمع می‌شود و از عالم ظاهر به عالم غیب فرستاده می‌شود اما برای خود عالم غیب و نزد خداوند، اینها همچنان آشکارند؛ و در واقع، این به معنای بازگشت همه موجودات به «خزائن غیب» (حجر/۲۱) است (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۲۸)

ب. سَجَل نام فرشته‌ای است^۱ که اعمال همه بندگان را جمع می‌کند (حدیث ۱؛ و نیز نظر ابی‌عمر و سدی و عطا؛ به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶) و درهم‌پیچیدن آسمانها به کار این فرشته که نامه اعمال همه بندگان را جمع می‌کند تشبیه شده است.

ج. اینکه از تعبیر «طی: درهم‌پیچیدن» - نه، معدوم شدن - و «کتاب» - نه، موجود - (پیچیدن کتاب، نه معدوم کردن موجود) استفاده کرد، نشان می‌دهد که علی‌رغم برچیده شدن بساط آسمان، اما هنوز یک نحوه وجود ضعیف و رقیقی برای آسمان باقی است و این گونه نیست که کاملاً عدم شده باشد؛ شبیه وجود کتبی، که مرتبه بسیار ضعیفی از وجود واقعی را دارد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۵، ص ۵۹)

د. ...^۲

۲) «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»

مقصود از این عبارت (همان گونه که ابتدای آفرینش را آغاز کردیم، دوباره بازمی‌گردانیمش) چیست؟

الف. همان گونه که انسانها را پابرهنه [کنایه از اینکه هیچ ابزار و سیله‌ای همراهش نیست] و عریان از شکم مادر خارج کردیم، همین گونه هم در قیامت زنده می‌شوند (حدیث ۲؛ و نیز مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

ب. همان گونه که آفرینش نخست را انجام دادیم، به همان سهولت دوباره این عالم را برمی‌گردانیم. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۲۹؛ و نظر حسن و زجاج، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

ج. همان گونه که در ابتدا هیچ چیزی نبود و همه هلاک بودند، دوباره همه را هلاک می‌کنیم (نظر ابن‌عباس، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

۱. از ابن‌عباس روایت شده «سجل» نام کاتبی بوده که نامه‌های پیامبر را می‌نوشته است (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

۲. این نکته را چون مشکوک بودم در متن نگذاشتم:

حرکت کهکشانشا همگی به صورت پیچشی است. شاید این آیه به نحوی به این نکته اشاره دارد و در عرصه قیامت این پیچش با سریع شدن خود همه چیز را در خود فروبرد (شبیه آنچه در مورد سیاهچاله‌ها گفته می‌شود)

د. روال و سیر پدید آوردن دوباره موجودات را به همان ترتیبی انجام می‌دهیم که روال پدید آوردن نخستین آنها را انجام

دادیم.

ه. ...

۳) «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِّلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا فاعِلِينَ»

این «وعده‌ای که برعهده خداست» چیست؟

و چرا بر وعده قطعی بودنش اصرار شده است؟

الف. اینکه «بساط آسمان، برچیده شود»؛

و علت اصرار این است که انسان فناپذیر بودن همه چیز را جدی بگیرد.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

انسان دلش می‌خواهد جاودانه باشد و البته انسان نهایتاً جاودانه خواهد بود؛ اما انسان غالباً دلش می‌خواهد که هیچگاه
نمیرد و همین طور به زندگی خود تا بی‌نهایت ادامه دهد؛ و ظاهراً همین امر بوده که موجب شد یکی از دو ترفند اصلی شیطان
برای فریب حضرت آدم (برای خوردن از درخت ممنوعه)، وعده «جاودانگی» باشد. (طه/۱۲۰). اما یک واقعیت را باید جدی
بگیرد که در مرحله‌ای بساط همه چیز جمع می‌شود و اگر انسان جاودانگی‌ای می‌خواهد که هیچ مرگ و انتقالی در مسیرش
نباشد، زهی خیال باطل.

ب. اینکه «بساط عالم بعد از برچیده شدن، دوباره همانند ابتدای عالم برقرار شود»؛

و علت اصرار بر آن، این است که انسانها زندگی نهایی و دوباره خود و آخرت را جدی بگیرند و مرگ را پایان کار

نشمزند.

ج. ...

۴۱۲) سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ۱۳۹۶/۲/۲۲

ترجمه

و به تحقیق، در زبور بعد از «ذکر» نوشتیم که همانا زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث خواهند برد.

حدیث

۱) از امام صادق در باره این سخن خداوند عز و جل که می‌فرماید: «و به تحقیق، در زبور بعد از ذکر نوشتیم» سوال شد

که زبور و ذکر چیست؟

فرمودند: ذکر نزد خداست؛ و زیور آن است که بر حضرت داود ع نازل شد و هر کتابی که نازل شده نزد اهل علم است و ماییم آنها.

[اینکه ذکر نزد خداست؛ شاید منظور از «ذکر»، «لوح محفوظ» باشد]

الکافی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۳۶

مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» مَا الزَّبُورُ وَمَا الذِّكْرُ؟ قَالَ الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالزَّبُورُ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى دَاوُدَ وَكُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ وَنَحْنُ هُمْ.^۲

۲) عبد الرحمن بن بکار می گوید: حج بجا آوردم سپس به مدینه رفتم و وارد مسجدالنبی ص شدم و دیدم مردم دور مالک بن انس جمع شده، از او استفتاء می کنند و او به آنها فتوا می دهد. به سمت او رفتم که یکدفعه دیدم مردی خوش سیما در سمت دیگر مسجد است و عده ای دور و بر ایشان اند و مردم را از ایشان دور می کنند. از کسانی که آنجا بود پرسیدم: او کیست؟

گفتند: موسی بن جعفر ع.

مالک را رها کردم و دنبال او رفتم و سعی کردم راهم را به سوی او باز کنم تا به وی چسبیدم؛ گفتم: یا ابن رسول الله! من مردی از اهالی مغربام، از شیعیان شما و کسی که با ولایت شما به دین خدا متدین است. فرمود: فلانی از من فاصله بگیر؛ اینجا مامورانی را بر من گمارده اند که از ایشان بر تو نگرانم! گفتم: بسم الله؛ من می خواهم سوال از شما پرسم! فرمود: پرس.

۱. سندشان یکی است اما عبارت در بصائر اندکی تفاوت دارد: قَالَ الذِّكْرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالزَّبُورُ الَّذِي نَزَلَ عَلَى دَاوُدَ وَكُلُّ كِتَابٍ نَزَلَ فَهُوَ عِنْدَ الْعَالِمِ.

۲. در إلزام الناصب فی إثبات الحجّة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، ج ۱، ص ۷۵ آمده است:

قوله تعالی و لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قَالَ: القائم عليه السلام وأصحابه

همچنین این مطلب هم در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۹۷ آمده است که لحن بیان به گونه ای است که ظاهراً توضیح آیه مربوط به بحث هم از امام صادق ع می باشد:

و قوله وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا قَالَ: الإحسان رسول الله ص و قوله بِوَالِدَيْهِ إِنَّمَا عَنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع ثُمَّ عَطَفَ عَلَى الْحُسَيْنِ ع فَقَالَ: حَمَلْتَهُ أُمُّهُ كَرَاهًا وَوَضَعَتْهُ كَرَاهًا وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَبَشَّرَهُ بِالْحُسَيْنِ ع قَبْلَ حَمَلِهِ وَ أَنَّ الْإِمَامَةَ تَكُونُ فِي وَوَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ أَخْبَرَهُ بِمَا يُصِيبُهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالْمُصِيبَةِ فِي نَفْسِهِ وَوَلَدِهِ ثُمَّ عَوَّضَهُ بِأَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي عَقِبِهِ وَ أَعْلَمَهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ ثُمَّ يَرُدُّهُ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَنْصُرُهُ حَتَّى يَقْتُلَ أَعْدَاءَهُ وَ يَمْلِكُهُ الْأَرْضَ وَ هُوَ قَوْلُهُ «وَأَنْزَلْنَا مِنْكُمْ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» الْآيَةَ، قَوْلُهُ: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» فَبَشَّرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص أَنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ يَمْلِكُونَ الْأَرْضَ وَ يَرْجِعُونَ إِلَى الدُّنْيَا وَ يَقْتُلُونَ أَعْدَاءَهُمْ وَ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص فَاطِمَةَ ع بِخَبَرِ الْحُسَيْنِ ع وَ قَتْلِهِ فَحَمَلْتَهُ كَرَاهًا، ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَهَلْ رَأَيْتُمْ أَحَدًا يَبْشُرُ بَوْلَدٍ ذَكَرَ فَتَحْمَلُهُ كَرَاهًا.

گفتم: برای ما روایت کرده‌اند که مهدی از شماست؛ قیامش چه موقع است و از کجا قیام می‌کند؟
فرمود: مثلاً کسی که درباره‌اش از من سوال کردی مثلاً عمودی است که از آسمان بیفتد، سرش در مغرب باشد و اصلش در مشرق؛ پس به نظرت این عمود وقتی بایستد از کجا می‌ایستد؟
گفتم: از سمت سرش.

فرمود: همین برایت کافی است. از مغرب می‌ایستد و اصلش از مشرق است و آنجا ایستادنش سامان می‌گیرد و کارش تمام می‌شود.

همین طور است حضرت مهدی علیه‌السلام؛ از مشرق شروع می‌شود و سپس به مغرب هجرت می‌کند و از آن جهت قیام می‌کند و در مشرق کارش تمام می‌شود؛ و از ذریه‌اش کسی قیام می‌کند که خداوند به او، آن را در آنجا به پایان می‌رساند و زمین را برای او به ارث می‌گذارد آن طور که خداوند عز و جل در کتاب مبین خود فرمود: «و به تحقیق، در زبور بعد از «ذکر» نوشتیم که همانا زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث خواهند برد.» و همه آن به حضرت مهدی علیه‌السلام منسوب می‌شود چرا که او کلید آن است و با دعوت اوست که کارش گسترش می‌یابد؛ و هر قیام‌کننده‌ای بعد از او مهدی‌ای است که خداوند عز و جل آنها را هدایت کرده است و به وسیله آنها بندگان را به سوی خویش هدایت نموده است؛ پس ایشان امامانی هدایت‌شده‌اند و بندگان صالحی‌اند که خداوند در کتابش از آنان یاد کرد که زمین را برای آنان به ارث خواهد گذاشت و او در وعده‌اش تخلف نخواهد کرد.

شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۶۵

عبد الرحمن بن بکار الأقرع القیروانی، قال: حججت، فدخلت المدينة، فأتيت مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله، فرأيت الناس مجتمعين على مالك بن أنس يسألونه و يفتيهم. فقصدت نحوه، فاذا أنا برجل و سيم حاضر في المسجد و حوله حفدة يدفعون الناس عنه، فقلت لبعض من حوله: من هذا؟

قالوا: موسى بن جعفر.

فتركت مالكا، و تبعته، و لم أزل أتلف حتى لصقت به، فقلت:

يا ابن رسول الله إني رجل من أهل المغرب من شيعتكم و ممن يدين الله بولايتكم.

قال لي: إليك عني يا رجل، فانه قد وکل بنا حفظة أخافهم عليك.

قلت: باسم الله، و انما أردت أن أسألك.

فقال: سل عما تريد؟

قلت: إنا قد روينا أن المهدي منكم، فمتى يكون قیامه، و أين یقوم؟

فقال: إن مثل من سألت عنه مثل عمود سقط من السماء رأسه من المغرب و أصله في المشرق، فمن أين ترى العمود یقوم

إذا اقیم؟

قلت: من قبل رأسه.

قال: فحسبک، من المغرب یقوم و أصله من المشرق و هناك یستوی قیامه و یتم أمره.

و كذلك كان المهدي عليه السلام و نشأته بالمشرق ثم هاجر الى المغرب، فقام من جهته. و بالمشرق يتم أمره، و يقوم من ذريته من يتم الله به ذلك فيما هناك، و يورثه الأرض كما قال عزّ و جلّ في كتابه المبين: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» و كله ينسب الى المهدي عليه السلام لانه مفتاحه و بدعوته امتدّ أمره، و كل قائم من ولده من بعده مهدي قد هداهم الله عزّ و جلّ ذكره، و هدى بهم عباده إليه سبحانه، فهم الائمه المهديون و العباد الصالحون الذين ذكرهم الله في كتابه أنه يورثهم الارض و هو لا يخلف الميعاد.

۳) از امام باقر ع روایت شده است:

اینکه خداوند عز و جل می فرماید «همانا زمین را بندگان شایسته ام به ارث خواهند برد» منظور آل محمد ص است.

و نیز از ایشان روایت شده است:

منظور اصحاب مهدي ع در آخر الزمان است.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۲۶؛ مجمع البيان، ج ۷، ص ۱۰۶

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُخَارِقٍ عَنْ أَبِي الْوَرْدِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ ص.

و قَالَ أَيْضًا حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.

۴) از امام کاظم ع در مورد آیه «و به تحقیق، در زبور بعد از «ذکر» نوشتیم که همانا زمین را بندگان شایسته ام به ارث

خواهند برد» روایت شده است:

منظور آل محمد ص است و کسانی که بر راه و روش آنان بوده اند؛ و این زمین زمین بهشت است.

تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۳۲۶

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عِيسَى بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ قَالَ: آلُ مُحَمَّدٍ ص وَ مَنْ تَابَعَهُمْ عَلَى مِنْهَا جِهَهُمْ وَ الْأَرْضُ أَرْضُ الْجَنَّةِ.

۵) از پیامبر اکرم ص روایت شده است: زمین را برای من جمع کردند و شرق و غرب آن را نشانم دادند و ملک امتم

بدانچه برای من نشان داده شد خواهد رسید.

مجمع البيان، ج ۷، ص ۱۰۶

عن ابن عباس قال ص زويت لى الأرض فأريت مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك أمتى ما زوى لى منها.

۶) از پیامبر اکرم ص در کتب مختلف شیعه و سنی روایت شده است:

اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را بقدری طولانی می‌کند که مرد شایسته‌ای از اهل بیت را برانگیزاند که زمین را از عدل و قسط پر کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.

مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۶

عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا صَالِحًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا

و قد آورد الإمام أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي في كتاب البعث و النشور أخبارا كثيرة في هذا المعنى حدثنا بجميعها عنه حافده أبو الحسن عبيد الله بن محمد بن أحمد في شهر سنة ثمانى عشرة و خمسمائة ما حدثنا أبو الحسن حافده عنه قال أخبرنا أبو على الروذبارى قال أخبرنا أبو بكر بن داسه قال حدثنا أبو داود السجستاني في كتاب السنن عن طرق كثيرة ذكرها ثم قال كلهم عن عاصم المقرئ عن زيد عن عبد الله عن النبي ص أَنَّهُ قَالَ: لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مَنِي أَوْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي - و في بعضها يواطئ اسمه اسمي - يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا!

تدبر

۱) «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

این مساله که زمین نهایتا از آن صالحان خواهد بود، از زمره سرنوشت‌هایی است که در کتب آسمانی قبلی هم تاکید شده است.

نکته تخصصی انسان‌شناسی

خداوند به انسان اختیار داده است و چون انسان اختیار دارد به هر سمت و سویی ممکن است برود و همین است که انسان و جوامع انسانی را تا حدود زیادی پیش‌بینی‌ناپذیر کرده است.

اما در عین حال، این گونه نیست که سرنوشت نهایی انسان روی زمین نامشخص باشد. خداوند در آفرینش انسان هدفی قرار داده و آن این است که انسان مقام خلیفه‌اللهی را در زمین نمایان سازد؛ به همین جهت، امدادهای غیبی‌ای در کار است که جهت‌دهی خاصی به عالم بکند. یکی از آن امدادهای غیبی، امامی است که خدا او را برای تحقق این واقعیت ذخیره کرده است؛ و این مطلبی است که چون خداوند اراده کرده، حتما محقق خواهد شد، هرچند خلاف خواست بسیاری از قدرت‌مداران و زالوصفتان باشد.

۱. و بالإسناد قال حدثنا أبو داود قال حدثنا أحمد بن إبراهيم قال حدثني عبد الله بن جعفر الرقي قال حدثني أبو المليح الحسن بن عمر عن زیاد

بن بیان عن علی بن نفیل عن سعید بن المسيب عن أم سلمة قالت سمعت رسول الله ص يقول المهدي من عترتي من ولد فاطمة (ع)

۲) «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»

مقصود از «زبور» و «ذکر» چیست؟

الف. زبور کتاب حضرت داود؛ و ذکر لوح محفوظ است (شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص ۷۴)

ب. منظور از زبور، کتابهای انبیاست و مقصود این است که بعد از اینکه در ذکر (که همان ام‌الکتاب یا لوح محفوظ است) مقدر کردیم، در کتابهای انبیا هم این را بیان کردیم. (نظر سعید بن جبیر و مجاهد و ابن‌زید و الزجاج، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

ج. ذکر تورات است و زبور کتابهای آسمانی‌ای که بعد از تورات نازل شد. (ابن‌عباس و ضحاک، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

د. زبور، زبور داود است و تورات، تورات موسی (شعبی^۱، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶)

ه. ...

۳) «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

مقصود از «زمین» در این آیه چیست؟

الف. کل زمین است در دوره ظهور (حدیث ۲ و ۳)

ب. منظور زمین بهشت است (حدیث ۴)

ج. ...^۲

۴) «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

منظور از به ارث بردن زمین چیست؟

الف. مراد از ارث بردن، تسلط بر زمین و منافع آن و استفاده از برکات آن است. و این برکات اعم است از برکات دنیوی (پاک شدن زمین از شرک و گناه و برقراری حکومت عدل صالحان؛ که در آیه ۵۵ سوره نور بدان اشاره شده: لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا: آنان را در زمین جانشین می‌کنیم ... تا مرا پرستند و به من شرک نوزند) و برکات اخروی (مقامات قرب و جایگاه بهشتی‌ای که با اعمال دنیوی‌شان به دست می‌آورند که در آیه ۷۴ سوره زمر تعبیر کرده است:

۱. قول دیگری از وی رسیده است: روی عنه أيضا أن الذكر القرآن و بعد بمعنی قبل.

۲. برخی با توجه به حدیث ۵ گفته‌اند منظور فتوحاتی است که بعد از رحلت پیامبر ص رخ داد. (به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۶) اما اولاً بسیاری از سردمداران این حکومتها اساساً انسانهای صالحی نبودند، بویژه حکومتهای بنی‌امیه و بنی‌عباس. ثانیاً اینها تمام زمین نبود در حالی که ظاهر آیه ناظر به تمام زمین است. ثالثاً آن روایت وعده می‌دهد که در امت من چنین خواهد شد، و این شامل مهدویت هم می‌شود و لزوماً دلالت ندارد بر بلافاصله بعد از پیامبر ص.

أَوْرَثْنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ: زمین را به آنها به ارث خواهیم داد تا در هر جایی از بهشت که بخواهند جای گیرند.)
و دلیلی ندارد که این را فقط مربوط به دنیا یا آخرت بدانیم (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۰)
ب. ...

۵) «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

چرا این مطلب را که صالحان بر زمین حکومت خواهند کرد با تعبیر «به ارث می‌برد» اشاره کرد؟
الف. شاید بدین جهت که به این واقعیت اشاره کند که پیش از ایشان غیر صالحان در زمین قدرت را به دست داشتند، و حالا اینها جای آنها را خواهند گرفت. یعنی خدا توجه دارد که در طول تاریخ در بسیاری از مقاطع ظالمان در زمین حکومت می‌کرده‌اند و اصل سخن فرشتگان - که پرسیدند آیا در زمین کسانی می‌گذاری که خونریزی و فساد کنند - بیراه نبوده است.
ب. ...

۶) «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

می‌توانست بسادگی بفرماید صالحان زمین را به ارث می‌برند؛ اما فرمود «بندگان» صالح «من». چرا؟
الف. تاکید کند که کسی که وارث زمین می‌شود، قبل از آنکه صالح باشد، بنده خاص خداست و نه بنده و سرسپرده هیچکس دیگر. در واقع، معیار می‌دهد که اگر کسی می‌خواهد اصلاح در زمین ایجاد کند، نمی‌تواند بندگی خدا را جدی نگیرد!
ب. ...

۱۳۹۶/۲/۲۳

۴۱۳) سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۶. إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ

ترجمه

همانا در این، حتما برای جماعت پرستشگران، رساننده‌ای [به مقصد] خواهد بود.

نکات ترجمه ای و نحوی

لَبْلَاغًا = لام تاکید + بلاغ

«بلاغ»

ماده «بلغ» در اصل به معنای وصول [= رسیدن] به چیزی (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۳۰۱) و بلکه، به پایان مقصد و منتهای کاری رسیدن است. برخی معتقدند که این ماده در مورد مشرف شدن [نزدیک شدن] بر پایان کار هم به کار می‌رود (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۱۴۴)؛ اما عده ای با این سخن مخالفت کرده، و معتقدند اساساً تفاوت اصلی این ماده با ماده «وصل» در این است که در «بلغ» باید به نهایی ترین حد شیء برسد (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱، ص ۳۶۱) و «ابلاغ» اقتضای

شدیدتری برای «رسیدن» دارد؛ تا حدی که برخی گفته اند ابلاغ همان مرحله نهایی رسیدن شیء به انتهاست و تعبیر «ثُمَّ أبلغُهُ مَأمَنَهُ، توبه/۶» از همین باب است. (الفروق فی اللغة، ص ۵۶)

کلمه «بلاغ» گاه به معنای «تبلیغ» (رساندن چیزی و مطلبی به دیگران) به کار می رود (هذا بلاغٌ للناسِ، ابراهیم/۵۲؛ فَإِنَّمَا عَلَیْكَ الْبَلَاغُ وَ عَلَیْنَا الْحِسَابُ، رعد/۴۰)

و گاه آن را به معنای «کفایت» دانسته اند مانند همین آیه «إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ، انبیاء/۱۰۶» (همان، ص ۱۴۴؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷)

پس ماده «بلغ» به ماده «وصل» (وصول، رسیدن) و ماده «ادی» (اداء، ادا کردن) نزدیک است. تفاوتش با ماده وصل بیان شد؛ تفاوت ابلاغ با ادا کردن هم در این است که در «ادا» کردن تاکید بر این است که مطلب آن گونه که سزاوار است برسد، اما در «ابلاغ» رساندن چیزی است که در آن نوعی فهماندن هم در کار باشد، و «بلاغت» هم از همین ماده است و به معنای «رساندن معنا به نفس است در بهترین صورت ممکن» (الفروق فی اللغة، ص ۵۶)

در قرآن کریم کلمه «بلاغ» ۱۵ بار و ماده «بلغ» با تمامی مشتقاتش جمعا ۷۷ بار آمده است که عمده استعمالات آن به صورت فعل بوده (در باب ثلاثی مجرد و وزن «بَلَّغَ یَبْلُغُ» و نیز در حالت ثلاثی مزید باب های افعال و تفعیل و مفاعله) بوده است و البته به صورت اسم فاعل (بالغ، بالغه؛ ۸ مورد) و اسم مکان «مبلغ: محل بلوغ، محل رسیدن» (ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ؛ نجم/۳۰) و صیغه مبالغه (بلیغ: قَوْلًا بَلِیغًا؛ نساء/۷۳) هم به کار رفته است.

حدیث

۱) از امام باقر ع درباره آیه «و به تحقیق، در زبور بعد از ذکر نوشتیم که همانا زمین را به ارث خواهند برد بندگان شایسته‌ام» سوال شد. فرمودند: آنها [=بندگان شایسته] مایم.

سپس در مورد آیه بعدی (همانا در این، حتما رساننده‌ای خواهد بود برای قومی عابد) سوال شد؛ فرمود: آنها [=قومی عابد] شیعیان مایند.

تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، ص ۳۲۶

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَكَمٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ إِبرَاهِيمَ الْحَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي صَادِقٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ آيَاتِهِ قَالَ نَحْنُ هُمْ قَالَ قُلْتُ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ قَالَ هُمْ شِيعَتُنَا.^۱

۱. استفاده امام از این آیه در روایت زیر هم قابل توجه است:

وَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي الْمُفْضَلُ بْنُ صَالِحٍ أَبُو جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي [عَبْدِ اللَّهِ] عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى كُلِّ إِمَامٍ عَهْدَهُ وَ مَا يَعْمَلُ بِهِ وَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ فَيَفُضُّهُ وَ يَعْمَلُ بِمَا فِيهِ وَ «إِنَّ فِي هَذَا» يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ «لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ» وَ بَيَانًا لِلْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ الْخَيْرَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الْمُسْلِمِينَ لِلْأُمَّةِ الْهَادِيْنَ بِمَا مَنَحَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ كَرَامَتِهِ وَ خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ خَيْرَتِهِ وَ حَبَاهُمْ بِهِ مِنْ خِلَافَتِهِ عَلَيَّ جَمِيعَ بَرِيَّتِهِ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنْ خَلْقِهِ إِذْ جَعَلَ طَاعَتَهُمْ طَاعَتَهُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَ قَوْلِهِ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» فَتَدَبَّرِ الرَّسُولُ ص الْخُلُقِ إِلَى

۲) از امام سجاده روایت شده است: دنیا بر دو قسم است: دنیای بلاغ [= حق و حقیقت را به تو می رساند و برایت واضح می کند که نباید دل به دنیا بندی] و دنیای ملعون [= آنچه تو را می فریبد و به خود مشغول می دارد].

الکافی، ج ۲، ص ۱۳۱

عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ مُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ بْنِ شِهَابٍ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: ...
الدُّنْيَا دُنْيَاءَانِ دُنْيَا بَلَاغٌ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ.

۳) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه های خود فرمودند:

و همانا خداوند سبحان هیچکس را با چیزی مثل این قرآن موعظه نکرده است؛ که همانا ریسمان محکم الهی است و وسیله امین و مورد اعتماد او؛ و در آن است بهار دلها و چشمه های علم؛ و برای دل جلادهنده ای غیر آن نیست، با اینکه تذکرگیرندگان رفتند و فراموش کاران و کسانی که خود را به فراموشی می زنند ماندند.

نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶

وَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْظُ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَتَابِعُ الْعِلْمَ وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُتَذَكِّرُونَ وَ بَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ.

تدبر

۱) «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ»

مقصود از «بلاغ» چیست؟

الف. به معنای «کفایت» است (المیزان، ج ۷، ص ۱۰۷)؛ یعنی هرکس که بخواهد راه بندگی خدا را در پیش گیرد، در این مطالبی که خدا فر فرستاده، آنچه مورد نیاز اوست و کار او را کفایت می کند آمده است.

ب. به معنای «رساندن به مطلوب» (بلوغ البغیة) است (المیزان، ج ۷، ص ۱۰۷)؛ یعنی این تعالیمی که بیان شد، عین رساندن انسانهای اهل عمل به مطلوب است.

ج. به معنای خود «بلوغ» [= رساندن] است (المیزان، ج ۷، ص ۱۰۷)؛ یعنی در بیان این معارف، رساندن حقیقت به آنان که اهل عمل و عبادتند حاصل می شود.

د. به معنای «ابلاغ» است (نکات ترجمه)؛ یعنی آن مطالبی که گفته شد، برای آن است که به گوش مردمی که می خواهند مسیر بندگی خدا را در پیش گیرند، برسد و آنها تکلیف خود را بدانند.

الْأئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ الَّذِينَ أَمَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِطَاعَتِهِمْ وَ دَلَّاهُمْ عَلَيْهِمْ وَ أَرشَدَهُمْ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ عِزِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَتَرْتِي أَهْلَ بَيْتِي حَبْلٌ مَمْدُودٌ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مُحِثًا لِلْخَلْقِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مُحَدِّرًا لَهُمْ مِنْ عَصِيَانِهِ فِيمَا يَقُولُهُ وَ يَأْمُرُ بِهِ - فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ... (الغيبه للنعماني، ص ۵۵)

(۲) «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ»

مقصود از «هذا» (این چیزی که بلاغ و رساننده مطلب مهمی برای مردم است)، چیست؟

الف. آیات قبلی سوره عنکبوت است که درباره بهشت و جهنم بوده است؛ یعنی در آنچه از وضعیت بهشت و جهنم

برایتان بیان کردیم، کافی است که انسان را به حق برساند. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷)

ب. کل قرآن (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷)؛ یعنی قرآن، آن چیزی است که قرار بوده به دست مردم برسد و کسی که این

را جدی بگیرد، همه آنچه برای هدایت نیاز دارد به او می‌رسد.

ج. کل مضامین این سوره؛ یعنی آنچه در این سوره بیان شد که ربوبیت انسان تنها به دست خداست و باید خدا را از راه

نبوت پرستید و آماده روز حساب شد و جزای مومنان و کافران چنین و چنان است، کافی است برای کسی که اهل عبادت و

عمل است و با آن به غایت مقصود می‌رسد. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱)

د. مضمون آیه قبلی؛ یعنی مساله مهدویت و اینکه صالحان جهان را به ارث خواهند برد، رساننده عبادت‌پیشگان به

خواسته‌های اصلی‌شان است.

(۳) «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ»

چرا نفرمود «بلاغاً للناس»؛ و فرمود «بلاغاً لقوم عابدين»؟

الف. درست است که قرآن، حقیقت را برای همه انسانها عرضه و ابلاغ کرده است؛ اما در این میان کسانی از این ابلاغ،

استفاده می‌کنند و به بلوغ و نهایت مقصود می‌رسند که خود را در مسیر بندگی خدا قرار داده باشند.

ب. بلاغ، یعنی «رساننده» (نکات ترجمه)؛ و رساندن همواره متناسب با چیزی است که قرار است رسانده شود. رساندن

برق، غیر از رساندن نامه است؛ و رساندن بیمار به پزشک؛ غیر از رساندن کاسب به محل کارش است. در واقع، خدا می‌خواهد

نشان دهد که قرآن که «رساننده» چه کسانی است، چه کسانی را به کجا می‌رساند، و آیا به درد هر هدف و هر رسیدنی

می‌خورد؟!!

ج. «بلاغ» به معنای «کفایت» هم هست (نکات ترجمه)؛ با این تعبیر چه‌بسا می‌خواهد نشان دهد که قرآن کسانی را کفایت

می‌کند که بنده خدا باشند. تا بندگی خدا در ما نباشد، ممکن است بتوانیم از قرآن در مواردی استفاده کنیم؛ اما این قرآن ما را

کفایت نخواهد کرد.

(۴) «إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ»

چرا نفرمود «بَلَاغًا لِلْعَابِدِينَ» و فرمود «بَلَاغًا لِقَوْمِ عَابِدِينَ»؟

الف. علی القاعده این نوع تعبیر، دلالتی بر وحدت جمعی آنها دارد: صرفاً «عابد» بودن تک تک آنها موجب نمی شود که این بلاغ برای آنها (به هریک از معانی مذکور در تدبر ۱) حاصل شود؛ بلکه آنها باید به نحو جمعی و به عنوان «یک قوم» خداپرست شوند.

در این صورت، این معنا بیش از همه سازگار است که «هذا» را مربوط به آیه قبل و مساله مهدویت بدانیم (تدبر ۲، بند د)؛ یعنی برای اینکه مهدویت رخ دهد و صالحان وارث زمین شوند، باید «قوم خداپرست»ی پیدا شود، نه فقط افراد خداپرستی مستقل از همدیگر.

شاید به این جهت است که در روایات انتظار بر تعبیر «امت» تاکید شده است، چنانکه پیامبر اکرم ص فرموده اند: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۴۴)^۱

توجه

در سه شب گذشته، به مناسبت نیمه شعبان، در حسینیه جهومی ها در بندرعباس بحثی در شرح حدیث فوق داشتم که مخصوصاً در شب سوم، محور بحث همین کلمه «امت» بود و می توانید فایل های صوتی آن را با مراجعه به لینک زیر دریافت کنید.

www.souzanchi.ir/expectation-as-the-most-important-duty-of-the-islamic-community/

ب. ...

۱۳۹۶/۲/۲۴

۴۱۴) سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷ و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

ترجمه

و تو را نفرستادیم جز رحمتی برای همه جهانها [یا: جهانیان].

نکات ترجمه

«رَحْمَةً»

از ماده «رحم» است که اصل این ماده را به معنای «رقت قلبی که توام با احسان کردن باشد» دانسته اند و درباره آن به

تفصیل در جلسه ۸۹ توضیح داده شد. (<http://yekaye.ir/yunus-010-058/>)

«الْعَالَمِينَ»

۱. حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ الْمُظْفَرِ الْعُلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَعْرُوفٍ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَأَسِطِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَنْ آبَائِهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ: أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

«عالم» از ماده «علم» است و درباره این ماده، و نیز اینکه «عالم» چه معنا و خاستگاهی دارد، در جلسه ۲۲۲ توضیح داده شد. (<http://yekaye.ir/2-baqare-032/>).

همچنین در جلسه ۳۶ اشاره شد که اگرچه بسیاری از مترجمان «العالمین» را به «جهانیان» ترجمه کرده‌اند و این ترجمه غلط نیست؛ اما ترجمه آن به «جهان‌ها» چه‌بسا دقیق‌تر باشد (<http://yekaye.ir/fateha-alketab-1-2/>)؛ و با توجه به امکان استعمال یک لفظ در چند معنا، چه‌بسا در اغلب کاربردهای این آیه هر دو معنا مد نظر بوده باشد. لازم به ذکر است که «العالمین» چون صیغه جمع است که «ال» بر روی آن وارد شده، دلالت بر شمول می‌کند (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱)؛ یعنی مقصود از آن «همه جهان‌ها» یا «همه جهانیان» است.

حدیث

۱) روایت شده است که هنگامی که این آیه «و تو را نفرستادیم جز رحمتی برای همه جهانها» نازل شد، پیامبر ص به جبرئیل فرمود: آیا از این رحمت به تو هم چیزی رسیده است؟ جبرئیل گفت: بله، من همواره از عاقبت امر می‌ترسیدم؛ پس به تو ایمان آوردم آن هنگام که خداوند مرا مدح گفت که: «او دارای قوت و جایگاهش نزد صاحب عرش است» (تکویر/۲۰).

مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷

و روی آن النبی ص قال لجبرائیل لما نزلت هذه الآية هل أصابك من هذه الرحمة شيء قال نعم إني كنت أخشى عاقبة الأمر فأمّنت بك لما أثنى الله على بقوله «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ».

۲) از رسول خدا ص روایت شده که فرمودند:

همانا من رحمتِ هدایت‌شده هستم.

و از امام صادق ع روایت شده است:

هریک از شما وقتی [آمدن و دیدار] قائم ع را آرزو می‌کند آن را در عافیت آرزو کند [ظاهراً یعنی بدین نحو آرزو کند که توفیق دیدار وی همراه با عافیت نصیبم شود، یعنی در حالی که توفیق دیدار او را بیابم که او به من لطف و عنایت داشته باشد]؛ چرا که خداوند حضرت محمد ص را به عنوان رحمت [برای جهانیان] برانگیخت و قائم را به عنوان نعمت [= انتقام گیرنده] برمی‌انگیزاند.

قال رسول الله ص: إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُّهْدَأَةٌ. (مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۰۷؛ كشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۱، ص ۸)

عَنْهُ عَنْ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَهْرَانَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عُثَيْمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ الْقَائِمَ فَلْيَتِمَّنْهُ فِي عَافِيَةٍ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص رَحْمَةً [لِلْعَالَمِينَ] وَيَبْعَثُ الْقَائِمَ نِقْمَةً. (الكافي، ج ٨، ص ٢٣٣)^١

٣) هنگامی که طلحه و زبیر بیعت شکستند و سراغ عایشه رفتند که او را برای جنگ با امیرالمومنین ع تحریک کنند، حضرت خطبه ای خواندند و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمودند:

اما بعد، همانا خداوند حضرت محمد ص را برای جمیع مردم مبعوث کرد و او را رحمتی برای جهانیان قرار داد، پس او بدانچه دستور یافته بود همت گماشت و رسالتهای پروردگارش را ابلاغ کرد؛ و خداوند به وسیله او، پراکندگی ها را جمع، و پارگی ها را وصل، و راهها را امن، و خونها را حفظ فرمود، و بین افرادی که نسبت به هم دلخوری و عداوت و غیظهای شدید و کینههای راسخ در دل داشتند، الفت برقرار نمود؛ سپس خداوند متعال او را به نحوی پسندیده قبض روح کرد به طوری که در انجام آن غایتی که ادای رسالت برای آن بود، فروگذار نکرده بود؛ و چیزی را ابلاغ نکرده بود که در انجام آن قصور و تقصیری مشاهده شود؛ و بعد از او نزاعی در حکومت رخ داد، که رخ داد؛ و ابوبکر زمام را به دست گرفت و...

الإرشاد (للمفيد)، ج ١، ص ٢٤٤؛ الإحتجاج (للطبرسي)، ج ١، ص ١٦١؛ الجمل و النصره لسيد العتره في حرب البصره، ص ٢٦٧

(فصل) و من كلامه ع عند نكث طلحه و الزبير بيعته و توجههما إلى مكة للاجتماع مع عائشه في التأليب عليه و التألف على خلافه ما حفظه العلماء عنه بعد أن حمد الله و أثنى عليه ثم قال:

أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص لِلنَّاسِ كَافَّةً وَ جَعَلَهُ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ فَصَدَعَ بِمَا أَمَرَ بِهِ وَ بَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ فَلَمْ يَبِ الصَّدْعَ وَ رَتَّقَ بِهِنَّ الْفَتَقَ وَ آمَنَ بِهِنَّ السُّبُلَ وَ حَقَّنَ بِهِنَّ الدِّمَاءَ وَ أَلْفَ بِهِنَّ ذَوِي الْأَحْنِ وَ الْعِدَاوَةَ وَ الْوَعْرَ فِي الصُّدُورِ وَ الضَّعَائِنِ الرَّاسِخَةَ فِي الْقُلُوبِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ حَمِيدًا لَمْ يُقَصِّرْ عَنِ الْعَايَةِ الَّتِي إِلَيْهَا أَدَاءُ الرِّسَالَةِ وَ لَا بَلَغَ شَيْئًا كَانَ فِي التَّقْصِيرِ عَنْهُ الْقُصْدُ وَ كَانَ مِنْ بَعْدِهِ مِنَ التَّنَازُعِ فِي الْإِمْرَةِ مَا كَانَ فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ...

٤) شخصی زندیق [= کافر] نزد امیرالمومنین ع آمد و ادعا کرد که اگر قرآن دارای اختلاف و تناقض نبود، من هم به دین شما درمی آمدم. و مواردی را بر شمرد و امام علی ع به یکایک آنها پاسخ داد (مواردی از این حدیث طولانی قبلا در جلسه ٨٦،

١. این روایت به توضیحاتی اضافه به صورت زیر هم در متون حدیثی آمده است:

أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع أَمَا لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا لَقَدْ رُدَّتْ عَلَيْهِ الْحَمِيرَاءُ حَتَّى يَجْلِدَهَا الْحَدُّ وَ هُوَ يَنْتَقِمُ لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ [لِأَمِّهِ] فَاطِمَةَ ع مِنْهَا قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ وَ لَمْ تُجَلِّدِ الْحَدَّ قَالَ لِفَرِيَّتِهَا عَلَى أُمِّ إِبْرَاهِيمَ قُلْتُ فَكَيْفَ أَخْرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلْقَائِمِ قَالَ إِنْ اللَّهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا ص رَحْمَةً [لِلْعَالَمِينَ] وَ يَبْعَثُ [بَعَثَ] الْقَائِمَ ع نِقْمَةً (المحاسن، ج ٢، ص ٣٣٩؛ علل الشرائع، ج ٢، ص ٥٨٠؛ مختصر البصائر، ص ٤٩٦؛ دلائل الإمامة، ص ٤٨٥) (توجه شود در متن علل الشرائع «لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ فَاطِمَةَ ع» آمده که واضح است؛ اما هم در محاسن و هم در نقل قولهای بعدی، که عموماً از علل الشرائع نقل کرده اند «لِأُمِّهِ فَاطِمَةَ ع» آمده که در این صورت مرجع ضمیر در لَأَمِّهِ، «قائمتنا» می باشد.

تدبر ۱ <http://yekaye.ir/al-araf-007-008> ؛ جلسه ۱۲۳، تدبر ۲ <http://yekaye.ir/al-hajj-022-75> ؛ جلسه ۲۳۴، تدبر ۲

<http://yekaye.ir/al-aaraf-7-14> ؛ و جلسه ۳۸۱، تدبر ۲ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-23> (گذشت) یکی از سوالاتش

این بود:

و می بینم که می فرماید «و تو را نفرستادیم جز رحمتی برای همه جهانیان» و در عین حال می بینم مخالفان اسلام را که بر گرد باطلشان معتکف شده، حاضر به جدا شدن از آن نیستند؛ و سایر اهل فساد را می بینم که در مذاهبشان با هم اختلاف دارند و همدیگر را لعن و نفرین می کنند؛ پس کجاست آن رحمتی که همه را فراگیرد و بر آنها شامل باشد؟ ...
امیرالمومنین ع در پاسخ فرمودند:

و اما اینکه خطاب به پیامبرش فرمود «و تو را نفرستادیم جز رحمتی برای همه جهانیان» و تو پیروان ادیان مختلف را می بینی که [به دین حق] ایمان ندارند و سایر کفاری که بر کفر خود تا این حد پافشاری می کنند و اگر بر آنها رحمت بود باید همگی هدایت شده و از عذاب شعله ور نجات می یافتند؛ پاسخش این است که:

همانا خداوند تبارک و تعالی منظورش از این مطلب آن بود که او را سببی برای مهلت دادن به اهل این سرا قرار می دهد چرا که پیامبران پیش از او همگی به تصریح گویی مبعوث شدند، نه به تعریض [= بیان مطلب در لفافه و کنایه]؛ و هر یک از آن پیامبران کارش این گونه بود که اگر متصدی دستور خدا می شد و قومش اجابتش می کردند، خودشان و سایر مخلوقات ساکن در سرزمینشان سالم می ماندند؛ و اگر با او مخالفت می کردند هم خودشان و هم سایر ساکنان سرزمین آنها هلاک می شدند به عذابی که پیامبرشان بدانها وعده داده بود، و آنها را از اینکه بر آنها نازل شود ترسانده بود اعم از فرو رفتن در زمین و پرتاب شدن و لرزش های شدید و تندباد و زلزله و غیره، از انواع عذابهایی که امتهای قبلی با آنها هلاک شدند؛ ولی خداوند متعال دانست که پیامبر ما (ص) و حجت های روز زمین صبری دارند که پیامبران گذشته طاقتش را نداشتند، پس او را به تعریض [با کنایه مطلب را رساندن] و نه به تصریح گویی، برانگیخت؛ و حجت خدا را هم با تعریض، و نه با تصریح، اثبات فرمود ... [سپس حضرت شروع به برشمردن مصادیق متعددی از این نحوه بیان تعریضی می پردازند که برای رعایت اختصار فقط در پاورقی آوردیم].

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۴۱ و ۲۴۶ و ۲۵۵

جَاءَ بَعْضُ الزَّانِقَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَ وَ قَالَ لَهُ لَوْ لَأ مَا فِي الْقُرْآنِ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَ التَّنَاقُضِ لَدَخَلْتُ فِي دِينِكُمْ فَقَالَ لَهُ عَ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ قَوْلُهُ تَعَالَى ...

وَ أَجِدُهُ يَقُولُ «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» وَ قَدْ أَرَى مُخَالَفِي الْإِسْلَامِ مُعْتَكِفِينَ عَلَيَّ بَاطِلِهِمْ غَيْرَ مُفْلِعِينَ عَنْهُ وَ أَرَى غَيْرَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْفَسَادِ مُخْتَلِفِينَ فِي مَذَاهِبِهِمْ يَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَأَيُّ مَوْضِعٍ لِّلرَّحْمَةِ الْعَامَّةِ لَهُمْ الْمُسْتَمْلَةُ عَلَيْهِمْ ...
فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ:

... وَ أَمَّا قَوْلُهُ لِّلنَّبِيِّ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - وَ إِنَّكَ تَرَى أَهْلَ الْمَلِكِ الْمُخَالَفَةَ لِلْإِيمَانِ وَ مَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمْ مِنْ الْكُفَّارِ مُقِيمِينَ عَلَيَّ كُفْرَهُمْ إِلَى هَذِهِ الْعَايَةِ وَ إِنَّهُ لَوْ كَانَ رَحْمَةً عَلَيْهِمْ لَاهْتَدَوْا جَمِيعًا وَ نَجَوْا مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ أَنَّهُ جَعَلَهُ سَبَبًا لِإِنظَارِ أَهْلِ هَذِهِ الدَّارِ لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ قَبْلَهُ بَعُثُوا بِالتَّصْرِيحِ لَا بِالتَّعْرِيزِ وَ كَانَ النَّبِيُّ مِنْهُمْ إِذَا صَدَعَ

بِأَمْرِ اللَّهِ وَاجَابَهُ قَوْمُهُ سَلَمُوا وَ سَلِمَ أَهْلُ دَارِهِمْ مِنْ سَائِرِ الْخَلِيقَةِ وَ إِنْ خَالَفُوهُ هَلَكُوا وَ هَلَكَ أَهْلُ دَارِهِمْ بِالْآفَةِ الَّتِي كَانَ نَبِيُّهُمْ يَتَوَعَّدُهُمْ بِهَا وَ يَخَوْفُهُمْ حُلُوكَهَا وَ نَزُولَهَا بِسَاحَتِهِمْ مِنْ خَسْفٍ أَوْ قَذْفٍ أَوْ رَجْفٍ أَوْ زَلْزَلَةٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ أَصْنَافِ الْعَذَابِ الَّتِي هَلَكَتْ بِهَا الْأُمَّمُ الْخَالِيَةُ وَ إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ مِنْ نَبِيِّنَا صَ وَ مِنْ الْحَجَجِ فِي الْأَرْضِ الصَّبْرَ عَلَى مَا لَمْ يُطِقْ مَنْ تَقَدَّمَهُمْ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ الصَّبْرَ عَلَى مِثْلِهِ فَبَعَثَهُ اللَّهُ بِالْتَّعْرِيزِ لَأِ بِالتَّصْرِيحِ وَ اثْبَتَ حُجَّةَ اللَّهِ تَعْرِيزاً لَأِ تَصْرِيحاً ...^١

تدبر

(١) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

خداوند پیامبر را رحمتی برای جهانیان فرستاده است. این رحمت بودنش از چه جهتی است؟

١ . بِقَوْلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ مِنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ - وَ هُوَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ لَيْسَ مِنْ خَلِيقَةِ النَّبِيِّ وَ لَا مِنْ النَّبُوَّةِ أَنْ يَقُولَ قَوْلًا لَا مَعْنَى لَهُ فَلَزِمَ الْأُمَّةُ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ لَمَّا كَانَتِ النَّبُوَّةُ وَ الْأَخُوَّةُ مَوْجُودَتَيْنِ فِي خَلْقَةِ هَارُونَ وَ مَعْدُومَتَيْنِ فِيمَنْ جَعَلَهُ النَّبِيُّ صَ بِمَنْزِلَتِهِ أَنَّهُ قَدْ اسْتَخْلَفَهُ عَلَى أُمَّتِهِ كَمَا اسْتَخْلَفَ مُوسَى هَارُونَ حَيْثُ قَالَ لَهُ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ لَوْ قَالَ لَهُمْ لَا تَقْلُدُوا الْإِمَامَةَ إِلَّا فُلَانًا بَعِينَهُ وَ إِلَّا نَزَلَ بِكُمْ الْعَذَابُ لَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ وَ زَالَ بَابُ الْإِنِّظَارِ وَ الْإِمْهَالِ

وَ بِمَا أَمَرَ بِسَدِّ بَابِ الْجَمِيعِ وَ تَرَكَ بَابَهُ ثُمَّ قَالَ مَا سَدَدْتُ وَ لَا تَرَكَتُ وَ لَكِنِّي أَمَرْتُ فَاطَعْتُ فَقَالُوا سَدَدْتُ بَابَنَا وَ تَرَكَتُ لِأَحَدِنَا سِنًا فَأَمَّا مَا ذَكَرُوهُ مِنْ حَدَاثَةِ سَنَةِ فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْتَصْغِرْ يَوْشَعَ بْنَ نُونٍ حَيْثُ أَمَرَ مُوسَى أَنْ يَعْهَدَ بِالْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ وَ هُوَ فِي سِنِّ ابْنِ سَبْعِ سِنِينَ وَ لَا اسْتَصْغَرَ يَحْيَى وَ عِيسَى لَمَّا اسْتَوَدَعَهُمَا عَزَائِمُهُ وَ بَرَاهِينِ حُكْمَتِهِ وَ إِنَّمَا جَعَلَ ذَلِكَ جَلَّ ذَكَرَهُ لِعَلِّمِهِ بِعَاقِبَةِ الْأُمُورِ - وَ أَنَّ وَصِيَّتَهُ لَا يَرْجِعُ بَعْدَهُ ضَالًّا وَ لَا كَافِرًا

وَ بَأَنَّ عَمَدَ النَّبِيِّ صَ إِلَى سُورَةِ بَرَاءَةِ فَدَفَعَهَا إِلَيْهِ مِنْ عِلْمِ أَنَّ الْأُمَّةَ تُؤَثِّرُهُ عَلَى وَصِيَّتِهِ وَ أَمْرَهُ بِقِرَاءَتِهَا عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَلَمَّا وَكَلَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَتْبَعَهُ بِوَصِيَّتِهِ وَ أَمْرَهُ بِارْتِجَاعِهَا مِنْهُ وَ التَّفُؤُذِ إِلَى مَكَّةَ لِيَقْرَأَهَا عَلَى أَهْلِهَا وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَوْحَى إِلَيَّ أَنْ لَا يُؤَدِّيَ عَنِّي إِلَّا رَجُلٌ مَنِي دَلَالَةً مِنْهُ عَلَى خِيَانَتِهِ مِنْ عِلْمِ أَنَّ الْأُمَّةَ اخْتَارَتْهُ عَلَى وَصِيَّتِهِ ثُمَّ شَفَعَ ذَلِكَ بَضْمِ الرَّجُلِ الَّذِي ارْتَجَعَ سُورَةَ بَرَاءَةِ مِنْهُ وَ مِنْ يُوَازِرُهُ فِي تَقَدُّمِ الْمَحَلِّ عِنْدَ الْأُمَّةِ إِلَى عِلْمِ التَّفَاقِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ فِي غَزَاةِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ وَ لَاهُمَا عَمْرٍو حَرَسَ عَسْكَرِهِ وَ خَتَمَ أَمْرَهُمَا بِأَنَّ ضَمَّهُمَا عِنْدَ وَفَاتِهِ إِلَى مَوْلَاهُ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ وَ أَمْرَهُمَا بِطَاعَتِهِ وَ التَّصْرِيفِ بَيْنَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ كَانَ آخِرَ مَا عَهَدَ بِهِ فِي أَمْرِ أُمَّتِهِ قَوْلُهُ أَنْفَذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ يَكْرُرُ ذَلِكَ عَلَى أَسْمَاعِهِمْ إِيْجَابًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فِي إِثَارِ الْمُنَافِقِينَ عَلَى الصَّادِقِينَ وَ لَوْ عَدَدْتُ كُلَّ مَا كَانَ مِنْ أَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَ فِي إِظْهَارِ مَعَايِبِ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَى تَرَاتِهِ لَطَالَ وَ إِنْ السَّابِقِ مِنْهُمْ إِلَى تَقَلُّدِ مَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ قَامَ هَاتِفًا عَلَى الْمُنْبِرِ لِعَجْزِهِ عَنِ الْقِيَامِ بِأَمْرِ الْأُمَّةِ وَ مُسْتَقْبَلًا مِمَّا قَلَدُوهُ لِقُصُورِ مَعْرِفَتِهِ عَلَى تَأْوِيلِ مَا كَانَ يُسْأَلُ عَنْهُ وَ جِهَلِهِ بِمَا يَأْتِي وَ يَذَرُ

ثُمَّ أَقَامَ عَلَى ظُلْمِهِ وَ لَمْ يَرْضَ بِاحْتِقَابِ عَظِيمِ الْوِزْرِ فِي ذَلِكَ حَتَّى عَقَدَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ لِغَيْرِهِ فَآتَى التَّالِيَّ بِتَسْفِيهِ رَأْيِهِ وَ الْقَدْحِ وَ الطَّعْنِ عَلَى أَحْكَامِهِ وَ رَفَعِ السِّيفِ عَمَّنْ كَانَ صَاحِبِهِ وَضَعَهُ عَلَيْهِ وَ رَدَّ النِّسَاءَ اللَّاتِي كَانَ سَبَاهُنَ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ وَ بَعْضَهُنَّ حَوَامِلَ وَ قَوْلُهُ قَدْ نَهَيْتُهُ عَنِ قِتَالِ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ لَحَدَبٌ عَلَى أَهْلِ الْكُفْرِ وَ كَانَ هُوَ فِي ظُلْمِهِ لَهُمْ أَوْلَى بِاسْمِ الْكُفْرِ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَزَلْ يَخْطئه وَ يَظْهَرُ الْإِزْرَاءُ عَلَيْهِ وَ يَقُولُ عَلَى الْمُنْبِرِ كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلَنْتَهُ وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا فَمَنْ دَعَاكُمْ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ وَ كَانَ يَقُولُ قَبْلَ ذَلِكَ قَوْلًا ظَاهِرًا لَيْتَهُ حَسَنَةً مِنْ حَسَنَاتِهِ وَ يُوَدُّ أَنَّهُ كَانَ شَعْرَةً فِي صَدْرِهِ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْقَوْلِ الْمُتَنَاقِضِ الْمُؤَكَّدِ لِحُجَجِ الدَّافِعِينَ لِدِينِ الْإِسْلَامِ وَ آتَى مِنْ أَمْرِ الشُّورَى وَ تَأْكِيدِهِ بِهَا عَقْدَ الظُّلْمِ وَ الْإِلْحَادِ وَ الْغِيِّ وَ الْفَسَادِ حَتَّى تَقَرَّرَ عَلَى إِرَادَتِهِ مَا لَمْ يَخْفَ عَلَى ذِي لُبٍّ مَوْضِعُ ضَرَرِهِ وَ لَمْ تَطُقِ الْأُمَّةُ الصَّبْرَ عَلَى مَا أَظْهَرَهُ الثَّلَاثُ مِنْ سُوءِ الْفِعْلِ فَعَاجَلَتْهُ بِالْقَتْلِ فَاتَّسَعَ بِمَا جَنُوهُ مِنْ ذَلِكَ لَمَنْ وَاقَفَهُمْ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَ كَفَرِهِمْ وَ نَفَاقِهِمْ مُحَاوَلَةً مِثْلَ مَا آتَوْهُ مِنَ الْاسْتِيبَاءِ عَلَى أَمْرِ الْأُمَّةِ - كُلُّ ذَلِكَ لِنْتِمِ النَّظْرَةَ الَّتِي أَوْحَاهَا اللَّهُ تَعَالَى لِعُدُوهِ إِبْلِيسَ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابَ أَجَلَهُ وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ وَ يَقْتَرِبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ الَّذِي بَيْنَهُ فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» وَ ذَلِكَ إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ غَابَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بِإِيضَاحِ الْعُدْرَةِ لَهُ فِي ذَلِكَ لِاسْتِمَالِ الْفِتْنَةِ عَلَى الْقُلُوبِ حَتَّى يَكُونَ أَقْرَبُ النَّاسِ إِلَيْهِ أَشَدَّهُمْ عِدَاوَةً لَهُ وَ عِنْدَ ذَلِكَ يُؤَيِّدُهُ اللَّهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا - وَ يَظْهَرُ دِينَ نَبِيِّهِ صَ عَلَى يَدَيْهِ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

الف. او پیامی آورد که راه رستگاری همه بشر تا قیامت را در اختیار جمیع انسانها قرار داد. (تفسیر البیضاوی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۵۸) در واقع، او هدایت‌کننده به سوی خدا و رضوان اوست (البضاعة المزجاء^۱، ج ۲، ص ۵۶۱)

ب. به خاطر شفاعت عظیمی است که او در روز قیامت انجام می‌دهد. (البضاعة المزجاء، ج ۲، ص ۵۶۱)

ج. تکالیف شریعت اسلام از همه شرایع الهی دیگر آسان‌تر است. (البضاعة المزجاء، ج ۲، ص ۵۶۱)

د. او رحمت بر مومن و کافر است؛ رحمت بودنش بر مومن در دنیا و آخرت که واضح است؛ اما رحمت بودنش بر کافر این است که او - برخلاف بسیاری از پیامبران که همراهشان عذاب‌های گوناگون و یا مسخ شدن رخ داد - با او هیچ عذابی بر کفار در دنیا نازل نشد. (ابن عباس، به نقل از مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۷)

ه. رحمت بودنش بر کافران از این جهت است که به هر حال پیام هدایت را برای آنها آورد. مانند اینکه کسی به همگان اطعام دهد؛ اما در این میان برخی با اینکه بر سر سفره حاضر شده‌اند از غذا نخورند. در اینجا او به همه احسان نموده، هرچند اینها خودشان از آن احسان استفاده نکرده‌اند. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۷)

و. با آوردن دین او، زندگی عمومی بشر تغییر کرد و این تغییر برای همه افرادی که حتی مومن به اسلام نبودند هم اثر داشت. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱) مثلاً تمدن اسلامی که با آمدن اسلام در جهان شکوفا شد، جهش عظیمی در زندگی مادی بشر (در مقایسه با دوران جاهلیت پیش از اسلام) فراهم آورد که نه تنها کافرانی که در این سرزمین‌ها می‌زیستند از آن بهره‌مند شدند، بلکه حتی به اعتراف بسیاری از مستشرقان، انتقال علم از تمدن اسلامی، دست کم یکی از عوامل مهم جهش علمی‌ای بود که در غرب پدید آمد.

ز. او بر بسیاری از دشمنانش رحم کرد که به آنها امان داد یا به جزیه بسنده کرد و چنین چیزی تا پیش از ایشان سابقه نداشت. (البضاعة المزجاء، ج ۲، ص ۵۶۱)

ح. با دعای او عذاب استیصال از امتش برداشته شد. (البضاعة المزجاء، ج ۲، ص ۵۶۱) [عذاب استیصال = عذاب بنیان‌کن که در امتهای قبل بسیار واقع شده بود]

و. ...

(۲) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

خداوند می‌فرماید: «تو را نفرستادیم جز رحمتی برای همه جهانها». واضح است که این رحمت، رحمتی از جانب خداست و پیامبر ص از خودش چیزی ندارد؛ پس، یعنی پیامبر ص واسطه‌ای است که رحمت خدا را به همه جهانها و جهانیان می‌رساند. این همان مفهوم واسطه فیض بودن و برخورداری از مقام شفاعت است که شیعه در مورد پیامبر اکرم ص و اهل بیت ع بدان باور دارد؛ و چنانکه می‌بینید - برخلاف تهمت‌هایی که علیه شیعه مطرح می‌کنند - بوضوح از ظاهر این آیه و بدون هیچگونه تأویلی فهمیده می‌شود.

۱. شرح کتاب الروضة من الکافی لابن قاریاغدی

بویژه اگر دقت شود که معنای دقیق «عالمین»، «جهانها»ست که چون «ال» بر سر آن آمده دلالت بر شمول کامل می‌کند (= همه جهانها) (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱)؛ پس هم همه جهانیان (ساکنان در جهان) را شامل می‌شود و هم خود جهانهای آفریده شده را.

در واقع، پیامبر ص رحمت را از خدا دریافت می‌کند و به همه جهانها منتقل می‌فرماید. حتی فرشته مقرب درگاه الهی، حضرت جبرئیل ع نیز از این رحمت بهره می‌برد. (حدیث ۱)

۳) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

نفرمود: «أَرْسَلْنَاكَ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ: ما تو را رحمتی برای عالمین فرستادیم»؛ بلکه به حالت حصر تعبیر کرد و فرمود: «جز رحمتی برای عالمین نفرستادیم».

این نشان می‌دهد هرآنچه از پیامبر اکرم ص به جهانیان می‌رسد، فقط رحمت است؛ پس:

الف. تمام دستورات پیامبر اکرم ص، و درواقع، تعالیم شریعت اسلام، حتی آنچه ما خوش نمی‌داریم و سختمان می‌آید، فقط و فقط رحمت است: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ بسا چیزی را ناخوشایند می‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.» (بقره/۲۱۶).

ب. تمام برخوردهای پیامبر ص با دیگران، حتی خشونت و قتلی هم که در جنگها بناچار در حق دشمنان خود روا می‌داشت، عین رحمت بر آنان بود؛ چرا که آنها با ماندن در زمین به گناهشان ادامه می‌دادند و عذاب خود در آخرت را سنگین‌تر و شدیدتر می‌کردند.

شبیبه آن حکایتی که سعدی می‌گفت:

یکی از ملوک بی انصاف پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضل‌تر است؟

گفت تو را خواب، نیم‌روز؛ تا در آن یک نفس خلق را نیازاری!

ظالمی را خفته دیدم نیم‌روز

گفتم این فتنه است، خوابش برده به

وآنکه خوابش بهتر از بیداری است

آن چنان بُد زندگانی، مُرده به

<http://ganjoor.net/saadi/golestan/gbab1/sh12>

ج. تمام سخنان پیامبر ص و تمام آیات قرآن، حتی آنجا که در مقام مواخذه و عتاب است، سراسر رحمت از جانب خداست.

د. ...

۴) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

فرستادن پیامبر ص جز رحمت چیز دیگری ندارد.

در عین حال، ما در زندگی او غضب و خشم هم دیده‌ایم؛ پس تمام آن غضب‌ها برخاسته از رحمت است. در واقع، شاید بتوان گفت: پیامبر اکرم ص مظهر «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ: ای کسی که رحمت بر غضبت سبقت گرفته» می‌باشد؛ و هر غضبی هم که از او صادر شود، در یک نگاه عمیق، برخاسته از رحمت اوست. بیهوده نیست که او را «پیامبر رحمت» می‌خوانند.

این مورد را در کانال نگذاشتم

(۵) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

در مورد پیامبر ما گفته شد که او جز رحمت بر عالمین نیست؛ و در مورد حضرت نوح گفته شد که سلام بر نوح در میان عالمین (سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ؛ صافات/۷۹) ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، (ج ۱، ص ۲۱۴) مقایسه‌ای بین حضرت نوح و پیامبر ما انجام داده است که شیرین است:

برای نوح، کشتی در آب روان شد و آن چیزی است که هم برای کافر و هم برای مومن روان می‌شود؛ اما برای حضرت محمد ص سنگ بر روی آب روان شد و حکایتش این است که ایشان بر لب برکه‌ای بودند و پشت آن برکه تل عظیمی بود و عکرمه پسر ابوجهل گفت: ای محمد! اگر واقعا پیامبر خدایی از خدا بخواه که از صخره‌های آن تل جدا شود و روی آب شناور عبور کند؛ پس حضرت دعا کرد و صخره‌ای روی آب شروع به حرکت کرد تا نزد ایشان رسید و حضرت به او دستور برگشت داد و همان طور که آمده بود به جای خود برگشت

و حضرت نوح ع نفرینش بر قومش اجابت شد که فرمود «بر زمین کسی را باقی نگذار» (نوح/۲۶) پس آسمان سیل آسا برای عقوبت آنان باریدن گرفت؛ ولی در مورد حضرت محمد ص به رحمت اجابت شد، هنگامی که [باران شدیدی باریدن گرفت و] فرمود: حوالی ما بار و نه بر ما؛ پس نوح پیامبر عقوبت بود و حضرت محمد ص پیامبر رحمت که «و تو را جز برای رحمت نفرستادیم» (انبیاء/۱۰۷)

و نوح برای خودش و تعداد کمی دعا کرد «پروردگارا مرا و فرزندانم را بیامرز...» (نوح/۲۷) و حضرت محمد ص برای امتش، آنانکه به دنیا آمده‌اند و آنان که هنوز زاده نشده‌اند دعا کرد «و ما را ببخش» (بقره/۲۸۶) و در مورد نوح فرمود: «و ذریه او را باقی و ماندگار گردانیدیم» (صافات/۷۷)؛ و در مورد حضرت محمد ص فرمود: «ذریه‌ای همه از همدیگر» (آل عمران/۳۴)؛

کشتی نوح سبب نجات در دنیا بود و ذریه حضرت محمد ص سبب نجات در آخرت که فرمود: «مثل اهل بیتم مثل کشتی نوح است...»^۱

۱. نوح ع جَرَتْ لَهُ السَّفِينَةُ عَلَى الْمَاءِ وَ هِيَ تَجْرِي لِلْكَافِرِ وَ الْمُؤْمِنِ وَ لِمُحَمَّدٍ جَرَى الْحَجَرُ عَلَى الْمَاءِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ عَلَى شَفِيرِ غَدِيرٍ وَ وَرَاءَ الْغَدِيرِ تَلٌّ عَظِيمٌ فَقَالَ عَكْرَمَةُ بْنُ أَبِي جَهْلٍ يَا مُحَمَّدُ إِنْ كُنْتَ نَبِيًّا فَادْعُ مِنْ صَخُورٍ ذَلِكَ التَّلُّ حَتَّى يَخُوضَ الْمَاءَ فَيَعْبُرُ فَدَعَا بِالصَّخْرَةِ فَجَعَلَتْ تَأْتِي عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ حَتَّى مُتَلَّتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَأَمَرَهَا بِالرُّجُوعِ فَرَجَعَتْ كَمَا جَاءَتْ وَ أُجِيبَتْ دَعْوَتُهُ عَلَى قَوْمِهِ لَا تَذُرْ عَلَى الْأَرْضِ فَهَطَلَتْ لَهُ السَّمَاءُ بِالْعُقُوبَةِ وَ أُجِيبَتْ لِمُحَمَّدٍ بِالرَّحْمَةِ

ترجمه

بگو فقط به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خداوندی یکتاست؛ پس آیا شما تسلیم هستید؟

حدیث

۱) در فرازی از وصیت نامه ای که امیرالمومنین ع هنگام برگشت از صفین در منطقه حاضرین، خطاب به امام حسن ع نوشتند آمده است:

و بدان پسرانم، اگر پروردگارت شریکی داشت پیامبرانش نزد تو می‌آمدند، و نشانه‌های مُلک و سلطنتش را می‌دید، و از کارها و صفات او آگاه می‌گردیدی. لیکن او خدایی یکتاست چنانکه خود خویش را وصف کرده است. کسی در حکمرانی با او منازعه نتواند، و مُلکش هیچگاه زوال نپذیرفته و نپذیرد. اول است قبل از اشیاء و اولیتی ندارد [ظاهراً یعنی برای اول بودنش حتی نیازی به «اولیت» نیست؛ یا اینکه اول بودنش هم اولیتی ندارد]؛ و آخر است پس از همه اشیاء و او را نهایت نیست. برتر از آن است که ربوبیتش در دلی به چنگ آید و یا در دیده‌ای جای پذیرد،

و چون این را دانستی کار چنان کن که کسی همچون تو باید چنان کند، کسی که خُرد منزلت است و بی‌مقدار، و توانایی‌اش کم و ناتوانی‌اش بسیار، و نیاز عظیمش به پروردگارش است که او را به طلب طاعت خدا، و خشیت از عقوبتش، و ترس از خشم او می‌کشاند؛ که خدا تو را جز به نیکوکاری نفرموده و جز از زشتکاری نهی ننموده.

نهج البلاغه، نامه ۳۱ (با اقتباس از ترجمه شهیدی)

من وصیّه له ع للحسن بن علی ع کتبا إليه بحاضرین عند انصرافه من صفین:

وَ اعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ وَ لَا يَزُولُ أَبَدًا وَ لَمْ يَزَلْ أَوَّلٌ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بَلَاءَ أَوْلِيَّتِهِ وَ آخِرٌ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بَلَاءَ نَهَائِهِ عَظُمَ عَنْهُ أَنْ تُثَبَّتَ رَبُّوبِيَّتُهُ بِإِحْطَاءِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ خَطَرِهِ وَ قَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَ كَثْرَةِ عَجْزِهِ وَ عَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَيَّ رَبِّهِ فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ وَ الْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ وَ الشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنْ قَبِيحٍ.^۱

حَيْثُ قَالَ حَوَالَيْنَا وَ لَا عَلَيْنَا فَنُوحٌ رَسُولُ الْعُقُوبَةِ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الرَّحْمَةِ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً دَعَا نُوحٌ لِنَفْسِهِ وَ لِنَفَرٍ يَسِيرُ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ مُحَمَّدٌ دَعَا لِأُمَّتِهِ مِنْ وُلْدِ مَنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ يُولَدْ وَ اعْفُ عَنَّا وَ قَالَ لَهُ وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ وَ قَالَ لِمُحَمَّدٍ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ كَأَنْتَ سَفِينَتُهُ سَبَبُ النَّجَاةِ فِي الدُّنْيَا وَ ذُرِّيَّةٌ مُحَمَّدٌ سَبَبُ النَّجَاةِ فِي الْعَقْبَى قَوْلُهُ مِثْلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ الْخَبَرُ وَ قَالَ نُوحٌ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي فَقِيلَ لَهُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ وَ مُحَمَّدٌ لَمَّا أُعْلِنَتْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَعَانِدَةُ شَهَرَ عَلَيْهِمْ سَيْفَ النِّقْمَةِ وَ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِمْ بَعَيْنِ الْمَقَةِ.

۱. این سه روایت هم شرحی بر وحدت خداوند متعال است:

۲) از امام صادق ع روایت شده است: «انتم مسلمون» یعنی تسلیم باشید نسبت بدانچه که پیامبر ص آورده و مطیع او باشید.

مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۰۵

روی عن ابي عبد الله (ع) و انتم مسلمون بالتشديد و معناه مستسلمون لما أتى به النبي (ص) منقادون له.^۱

۳) روایت شده است که امیرالمومنین ع فرمودند:

نَسَبِ اسْلَامٍ رَا چنان معرفی کنم که نه قبل من کسی چنین معرفی کرده باشد؛ و نه پس از من کسی در این باره چیزی جز مثل آن بگوید: همانا اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق (قبول و اذعان و اعلام صدق) است و تصدیق همان اقرار است؛ و اقرار همان عمل است و عمل همان ادا کردن است.

همانا مومن دینش را بر اساس رای و نظر شخصی اش قرار نمی دهد؛ بلکه آن از جانب خدایش می آید و او می گیردش؛ همانا مومن یقینش را در عمل خود می بیند [= می یابد] و کافر انکارش را در عملش؛ پس به آنکه جانم به دست اوست سوگند که امر [= وضعیت و تکلیف] خود را نشناختند؛ پس، از انکار کافران و منافقان با اعمال خبیثان، عبرت بگیرید. [ظاهراً یعنی اینکه خبیث بودن اعمال کافران و منافقان، باید درس عبرتی شود که بفهمید اعتقاداتشان مشکل دارد]

الکافی، ج ۲، ص ۴۶ (فراز اول آن در حکمت ۱۲۵ نهج البلاغه هم آمده است).

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَأَنْسِبَنَّ الْإِسْلَامَ نَسْبَهُ لَأَ يَنْسِبَهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَأَ يَنْسِبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي إِلَّا بِمِثْلِ ذَلِكَ إِنَّ الْإِسْلَامَ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ النَّصْدِيقُ وَ النَّصْدِيقُ هُوَ الْإِقْرَارُ وَ الْإِقْرَارُ هُوَ الْعَمَلُ وَ الْعَمَلُ هُوَ الْأَدَاءُ

حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي هَاشِمِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِيَّ ع مَا مَعْنَى الْوَاحِدِ قَالَ الْمُجْتَمَعُ عَلَيْهِ جَمِيعُ الْأَلْسِنِ بِالْوَحْدَانِيَّةِ. (معانی الأخبار، ص ۵)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى الْبَزْزُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمُعَاوِي بْنِ عَمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمُقَدَّمِ بْنِ شَرِيحِ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أ مَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَعُوهُ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوْجَهَانَ مِنْهَا لَا يَجُوزُ أَنْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَجَهَانَ يَشْتَبَهُ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصُدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لَأَنَّ مَا لَا ثَانِيَّ لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أ مَا تَرَى أَنَّهُ كَفَرَ مِنْ قَالَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٌ وَ قَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَ جَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْوَجَهَانَ اللَّذَانِ يَشْتَبَهُ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شَبَهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَ قَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودِهِ وَ لَا عَقْلٍ وَ لَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ. (التوحيد (للصدوق)، ص ۸۴؛ معانی الأخبار، ص ۵-۶)

۱. این روایت هم در مناقب آل ابي طالب ع (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۴۸ قابل توجه است:

أَبُو بَصِيرٍ عَنِ الصَّادِقِ ع فِي قَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ إِنَّمَا يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ الْوَصِيَّةُ لِعَلِّي بَعْدِي نَزَلَتْ مُشَدَّدَةً.

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمْ يَأْخُذْ دِينَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ لَكِنْ أَتَاهُ مِنْ رَبِّهِ فَأَخَذَهُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَرَىٰ يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ وَ الْكَافِرَ يَرَىٰ إِنْكَارُهُ فِي عَمَلِهِ
فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا عَرَفُوا أَمْرَهُمْ فَاعْتَبِرُوا إِنْكَارَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ بِأَعْمَالِهِمْ الْخَبِيثَةَ.

تدبر

(۱) «إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»

فرمود «فقط به من وحی شده که معبود شما خدایی واحد است»؛ اما می‌دانیم مطالب متعددی به پیامبر اکرم ص وحی شده است.

پس، همه آنچه به پیامبر ص وحی شده، در توحید خلاصه می‌شود.

یعنی، توحید حاوی همه معارف و دستورات دین است؛ و تمام آنچه از طریق وحی آمده، چیزی جز توحید و لوازم و اقتضائات و پیامدهای آن نیست. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۱)

(۲) «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

در آیه قبل بیان شد که: پیامبر ص فقط برای رحمت فرستاده شد.

در این آیه می‌فرماید: او باید چیزی را به مردم بگوید.

پس،

آن چیز، همان رحمتی است که او را برایش فرستادند.

پس، مهمترین رحمت این است که دریابیم که معبود ما خدایی واحد است و باید تنها تسلیم او باشیم.

اما دانستن وحدت خداوند، چگونه رحمت است؟

الف. ما انسانها خواسته‌های متعددی داریم که بسیاری از اوقات این خواسته‌ها با هم ناسازگارند و حرکت به سمت یکی، ما را از رسیدن به دیگری باز می‌دارد. معبود هرکس، آخرین و برترین خواسته اوست که سایر خواسته‌ها را تحت الشعاع قرار می‌دهد. کسی که دریابد معبود نهایی‌اش واحد است، وحدتی بر همه خواسته‌هایش حاکم می‌شود و از تشنگی و آشفتگی بیرون می‌آید و به آرامش می‌رسد و شادی‌هایش با اضطراب همراه نمی‌شود؛ و این، از بزرگترین نمودهای رحمت است.

ب. ما انسانها موجوداتی خودبسند نیستیم و برای گذران زندگی، دائما مجبوریم تسلیم این و آن شویم تا کارمان انجام شود. اگر کسی بفهمد که فقط یک معبود است که باید تسلیم او شد، عزتی در مقابل همگان پیدا می‌کند، چرا که از سر خم کردن جلوی این و آن آزاد می‌شود و برنامه زندگی‌اش و مدل تصمیم‌گیری‌اش برای خودش کاملا معلوم می‌شود و دائما از این سو به آن سو نمی‌رود.

ج. چون کلمه لا اله الا الله حصن و دژی است که کسی در آن داخل شود از عذاب خداوند (یعنی از هر سختی واقعی ای) ایمن خواهد بود،^۱ و کسی که خیالش از عذاب راحت شود، به رستگاری رسیده و سراسر در رحمت خواهد بود: «فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ: پس هر که از آتش رهایی یابد و وارد بهشت شود قطعاً برنده و رستگار است» (آل عمران/۱۸۵) ... د.

۳) «أَنْمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

معبود شما خدایی واحد است. آیا تسلیم می شوید؟!

این سوال نشان می دهد که ممکن است برخی تسلیم نشوند.

یعنی چه بسا حقایقی آشکار وجود داشته باشد؛ اما برخی تسلیم آن نشوند.

ثمره انسان شناسی

این گونه نیست که هر کس هر چه را بداند، لزوماً بدان پای بند باشد و تسلیم حقیقت شود.

ثمره اجتماعی

با صرف نشان دادن حقانیت حقیقتی برای انسانها، معلوم نیست که حتماً در مقابل حقیقت، سر تسلیم فرود آرند. پس، اگر عده ای تسلیم حقیقت نشدند، لزوماً نشان نمی دهد که مبلّغ و نظام تبلیغ دین ضعف داشته است. گاه واقعا مبلّغ ناتوان است؛ و گاه مبلّغ تواناست، اما خود افراد به گونه ای اند که زیر بار حقیقت نمی روند. حکایت قلّت پیروان انبیا (= برگزیدگان خداوند برای هدایت مردم) بهترین شاهد بر این مدعاست که ایمان نیاوردن مردم، لزوماً ناشی از ضعف در تبلیغ دین نیست.

۴) «أَنْمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

معبود شما خدایی یکتاست.

پس چرا ما این اندازه این در و آن در می زنیم و حل مشکلات و نیازهای خود را از هر کس و ناکسی انتظار داریم؟

بیهوده نیست که بعدش می فرماید: آیا شما واقعا تسلیم این حقیقت شده اید؟

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۱۳۵

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الصَّوَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَاقَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا ع نَيْسَابُورَ وَارَادَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ تَرَحَّلْنَا وَنَا تَحَدَّثْنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ وَكَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَّةِ فَأَطْلَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ص يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي قَالَ فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَآنَا مِنْ شُرُوطِهَا.

آیا واقعا قبول کرده‌اید که معبود شما فقط یکی است؟

(۵) «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

«بگو فقط به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خداوندی یکتاست.»

پیامبر اکرم ص هم مردم را دعوت می‌کرد و می‌فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا: ای مردم! بگویید معبودی

جز الله نیست تا رستگار شوید.» (مناقب آل ابی طالب ع، ج ۱، ص ۵۶)^۱

(۶) «قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»

همه قرآن کلامی است که خداوند به پیامبرش دستور داده به مردم بگوید.

قبلا بیان شد که وقتی تعبیر «قل: بگو» در این کلام می‌آید، ظاهرا مطلبی است که ما هم باید به دیگران بگوییم. (جلسه ۵۸،

تدبر ۵ <http://yekaye.ir/ar-room-30-42>)

اما به ما که وحی نمی‌شود!

پس می‌شود گفت کاربرد «قل» تنها این نیست.

اما «قل» در اینجا به چه دلیل آمده است؟

الف. شاید می‌خواهد ما را هم متوجه سازد که پیامبر سخنانی که به عنوان قرآن می‌فرماید صرفا مکاشفات شخصی‌ای نیست که خودش به زبان درآورده باشد؛ بلکه متن سخن را به او گفته‌اند و او را به رساندن عین آنچه گفته شده مامور کرده‌اند. (زیرا کسی که در موقعیتی است که صرفا مکاشفه کند که باید مطلبی را به مردم بگوید، هنگام گفتن آن مطلب، دیگر کلمه «بگو» را به کار نمی‌برد.) و این نشان می‌دهد تلقی‌ای که برخی از به اصطلاح روشنفکران درباره وحی مطرح کرده‌اند (که وحی را صرفا مکاشفه‌ای داستانه‌اند که خود پیامبر آن را در قالب الفاظ می‌ریزد) قابل انطباق بر وحی قرآنی نیست.

ب. ...

(۷) «يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ»

به «من» وحی می‌شود که خدای «شما» خدایی واحد است.

چرا فرمود «خدای شما» و نفرمود: «الله» یا «خدای من»؟

الف. شاید چون می‌خواهد مخاطب را به تسلیم وادارد (چنانکه در ادامه فرمود: هل انتم مسلمون) و برای این کار، هشدار

می‌دهد که این خدای خودتان است.

۱. طَارِقُ الْمُحَارِبِيُّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى فِي سُوَيْقَةِ ذِي الْمَجَازِ عَلَيْهِ حُلَّةٌ حَمْرَاءُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا وَ أَبُو لَهَبٍ يَتَّبِعُهُ وَ يَرْمِيهِ بِالْحِجَارَةِ وَ قَدْ أَدْمَى كَعْبَهُ وَ عَرَقَوِيهِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا تُطِيعُوهُ فَإِنَّهُ كَذَّابٌ.

ب. شاید می‌خواهد انگیزه را برای توحید در عبودیت بالا ببرد. یعنی تنها سراغ خدایی بروید که خدای خودتان است.

ج. ...

۴۱۶) سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۹ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ۱۳۹۶/۲/۲۶

ترجمه

پس اگر پشت کردند بگو به طور یکسان به گوش شما رساندم؛ و نمی‌دانم آنچه وعده داده می‌شوید، آیا نزدیک است یا

دور؟

نکات ترجمه

آذَنْتُكُمْ = آذَنْ + تٌ + كُمْ

«آذَنْتُ» فعل ماضی ثلاثی مزید (باب افعال) و صیغه متکلم وحده از ماده «أذَنْ» می‌باشد. (در اصل به صورت «أَذَنْ» بوده که دو همزه در هم ادغام شده و به صورت «آ» درآمده است.)

درباره ماده «أذَنْ» برخی گفته‌اند که اصل این ماده بر دو معنای نزدیک هم (متقارب) دلالت دارد: یکی گوش، و گوش دادن و شنیدن؛ و دوم علم و اعلام کردن؛ و نزدیک هم بودنشان به این است که با گوش است که علم به شنیده‌ها حاصل می‌شود (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۵؛ کتاب العین، ج ۸، ص ۲۰۰)؛ اما برخی معنای اصلی را همان معنای اول می‌دانند (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۰-۷۱) که در ادامه توضیحش می‌آید.

بر اساس این نظر اخیر، اصل ماده «أذَنْ» همان کلمه «أذَنْ» به معنای «گوش» بوده که جمع آن، «أذان» است (وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا؛ انعام/۲۵) و به نحو استعاری درباره کسی که زیاد گوش می‌دهد است (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۰) و یا سخن هرکسی را با دقت گوش می‌کرده (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۶)، به کار می‌رفته است (يَقُولُونَ: هُوَ أَذُنٌ قُلٌّ: أذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ؛ توبه/۶۱) در این مبنا، اصل فعل «أذِنَ» نیز به معنای گوش دادن است (أَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ؛ انشقاق/۲) و البته در مورد علم و آگاهی‌ای که با شنیدن حاصل می‌شده (= اعلام کردن) هم به کار رفته است («فَأَذِنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ؛ بقره/۲۷۹).

«إذِنَ» هم به معنای اعلام اجازه و رخصت در انجام کاری است (وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَيَاذِنِ اللَّهُ؛ آل عمران/۱۶۶) و اگرچه برخی گفته‌اند که در این گونه موارد، اذن به معنای علم است (و لذا اذن دادن به معنای اعلام کردن است؛ و «به اذن خدا»، یعنی به علم خدا، یعنی این کار در منظر علم خدا رخ داده است) (معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۷۵)؛ اما راغب اصفهانی اصرار دارد که بین اذن و علم فرق است و اذن اخص از علم است و صرفاً در جاهایی به کار می‌رود که به نحوی مشیت و اراده‌ای در کار باشد (اعم از اینکه بدان راضی باشد یا خیر) و لذا در امثال آیه فوق، وقتی می‌فرماید آنچه به شما می‌رسد به اذن خداست؛ یعنی بر اساس مشیت خداوند است، نه اینکه خدا فقط از آن خبر دارد. (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۱)

«استیدان» هم به معنای طلب اذن (اجازه گرفتن) است (إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ ... توبه/۴۵)

«تَأَذَّنَ» (إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ ابراهیم/۷) هم به معنای «اعلام کردن» است؛ و در توضیحش گفته‌اند گاه عرب، باب تَفَعَّلَ را به معنای باب افعال به کار می‌برد (مثلا به جای أَوْعَدَنِي، می‌گوید تَوَعَّدَنِي) (معانی القرآن (للفراء)، ج ۲، ص ۶۹) هرچند نظر خلیل این است که «تَأَذَّنَ» یعنی «حتما انجام می‌دهم» (کتاب العین، ج ۸، ص ۲۰۰).

همچنین «اذن» یعنی چیزی که شنیده می‌شود (وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ توبه/۳) و «مؤذن» کسی است که افراد را با صدای بلند از چیزی آگاه می‌کند: (ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتَهُمَا الْعَبْرُ؛ یوسف/۷۰) ماده «اذن» و مشتقاتش ۱۰۲ بار در قرآن کریم به کار رفته است.^۱

حدیث

۱) از امام باقر ع روایت شده است که امیرالمومنین ع در صفین روز جمعه برای مردم خطبه خواند و در فرازی از خطبه‌ای فرمود:

سپس شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و حضرت محمد ص بنده و فرستاده اوست، او را به هدایت و دینی فرستاد که برایش پسندیده بود و او سزاوار آن بود، و او را به تبلیغ رسالت و حجت‌های خویش بر خلائق، بر همه بندگان برتری بخشید؛

و همان گونه که در علمش به او رقم خورده بود، [حضرت محمد ص] بسیار مهربان و رحیم بود؛ و به لحاظ حَسَب و نَسَب، بزرگوارترین خلائق الهی، و خوش‌منظرترین آنها، و شجاع‌ترین، و نیکوکارترین در حق والد خویش، و مطمئن‌ترین شخص هنگام عهد و پیمان؛

هیچ مسلمان و کافری اندک ظلمی از او ندید، بلکه مورد ظلم قرار می‌گرفت و می‌بخشید؛ در موضع قدرت قرار می‌گرفت و چشم‌پوشی می‌کرد؛

[زندگی] می‌گذراند در حالی که مطیع خداوند بود و صبور در آنچه به وی می‌رسید؛ و مجاهدی بود که حق جهاد را ادا کرد، و یکسره رسم عبودیت بجا آورد تا اینکه آن امر یقینی در رسید؛

پس، رفتنش بزرگترین مصیبت بر جمیع اهل زمین بود، اعم نیکوکار و بدکار، ...

الأمالی (للصدوق)، ص ۴۰۶

۱. راغب اصفهانی کلمه «اذأ» (به معنای «در این صورت») که غالبا در مقام جواب و جزاء به کار می‌رود و گاه به صورت «إذن» نوشته می‌شود، در ذیل ماده «أذن» مطرح نموده (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۷۰) که ظاهرا صرفا به جهت شباهت صوری کلمه در اینجا قرار گرفته و گرنه ایشان هیچ ارتباط معنایی‌ای بین این دو برقرار نموده و اغلب اهل لغت، آن را ذیل حرف «إذ» یا «إذا» مطرح می‌کنند. حرف «إذا» ۳۰ بار در قرآن کریم به کار رفته است که در شمارش فوق قرار داده نشده است یعنی ۱۰۲ بار مذکور غیر از «اذأ»های قرآن می‌باشد.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْحَافِظُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْجَعْدِ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ رَاشِدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: قَامَ عَلِيٌّ عَ يَخْطُبُ النَّاسَ بِصِفِّينَ يَوْمَ جُمُعَةٍ وَ ذَلِكَ قَبْلَ الْهَرِيرِ بِخَمْسَةِ أَيَّامٍ فَقَالَ ...^۱

ثُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِهِ الَّذِي ارْتَضَاهُ وَ كَانَ أَهْلُهُ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْعِبَادِ بِتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ وَ حُجْجِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ كَانَ كَعَلْمِهِ فِيهِ رَعُوفًا رَحِيمًا أَكْرَمَ خَلْقِ اللَّهِ حَسَبًا وَ أَجْمَلَهُمْ مَنْظَرًا وَ أَشْجَعَهُمْ نَفْسًا وَ أَبْرَهُمْ بَوَالِدٍ وَ آمَنَهُمْ عَلَى عَقْدٍ لَمْ يَتَعَلَّقْ عَلَيْهِ مُسْلِمٌ وَ لَا كَافِرٌ بِمَظْلَمَةٍ قَطُّ بَلْ كَانَ يُظْلَمُ فَيَغْفِرُ وَ يَقْدِرُ فَيَصْفَحُ وَ يَغْفُو حَتَّى مَضَى مُطِيعًا لِلَّهِ صَابِرًا عَلَى مَا أَصَابَهُ مُجَاهِدًا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ عَابِدًا لِلَّهِ حَتَّى آتَاهُ الْيَقِينَ فَكَانَ ذَهَابَهُ صَ أَعْظَمَ الْمُصِيبَةِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْأَرْضِ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ ...

(۲) از امام سجاده روایت شده است:

قریش نزد ابوطالب جمع شدند در حالی که رسول خدا ص هم آنجا بود؛ و گفتند: ما از برادرزاده‌ات می‌خواهیم انصاف داشته باشی؟

گفت: چه انصافی از او می‌خواهید؟

گفتند: ما از او دست برمی‌داریم او هم از ما دست بردارد؛ نه او با ما صحبت کند و نه ما با او صحبت کنیم؛ نه او با ما مبارزه کند و نه ما با او مبارزه کنیم؛ آخر، این دعوت دلها را از هم دور کرده و بذر کینه کاشته و نهال بغض و نفرت رویانده است.

[حضرت ابوطالب ع] گفت: برادرزاده‌ام! شنیدی؟

فرمود: عموجان، اگر اینها در حق من انصاف داشته باشند دعوتی را اجابت می‌کنند و نصیحت و خیرخواهی‌ام را قبول می‌نمایند. همانا خداوند متعال به من دستور داده است که به سمت دین حنیف، آیین حضرت ابراهیم، دعوت کنم؛ پس هر که اجابت کند برایش نزد خداوند رضوان و جاودانگی در بهشت است و کسی که با من مخالفت کند با او مبارزه می‌کنم تا اینکه خداوند بین ما و او حکم کند که او بهترین حاکمان است.

[صحبت‌هایی بین آنها رد و بدل شد تا اینجا که:]

... گفتند: به او بگو خدا او را فقط برای ما فرستاده یا برای همه مردم؟

فرمود: من به جانب همه مردم فرستاده شده‌ام، سفید و سیاه، آنکه در بالای کوه‌هاست و آن که در بین دریاهاست؛ و من حتماً ایران و روم را هم دعوت خواهم کرد که: «ای مردم، من رسول رسول خدا هستم به جانب همه شما ...» (اعراف/۱۵۸)

۱. الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَةِ الْفَاضِلَةِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ عَلَى حُجْجِهِ الْبَالِغَةِ عَلَى خَلْقِهِ مَنْ عَصَاهُ أَوْ أَطَاعَهُ إِنْ يَعْزُفُ فَيَفْضُلُ مِنْهُ وَ إِنْ يُعَذِّبُ فِيمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَ مَا اللَّهُ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ أَحْمَدُهُ عَلَى حُسْنِ الْبَلَاءِ وَ تَظَاهَرِ النُّعْمَاءِ وَ اسْتَعِينَهُ عَلَى مَا نَابَنَا مِنْ أَمْرِ دِينِنَا وَ أَوْمِنَ بِهِ وَ اتَّوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا

این بر قریش سنگین آمد و استکبار ورزیدند و گفتند: به خدا سوگند اگر ایران و روم این را بشنوند، ما را در سرزمین مان خواهند ربود و کعبه را با تمام سنگهایش ویران می کنند، پس آیه نازل شد: «و گفتند: «اگر با تو از این هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده خواهیم شد...» (قصص/۵۷) و نیز اینکه «آیا ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد...» (فیل/۱) مطعم بن عدی گفت: ابوطالب! به خدا سوگند که در حق قومت انصاف نورزیدی؛ آنها تلاش کردند که از آنچه ناخوشایند می داری تو را خلاص کنند، اما نمی بینمت که از آنها چیزی قبول کنی!

حضرت ابوطالب ع گفت: به خدا سوگند در حقم بی انصافی می کنید، و تو نیز اینها را برای خوار کردن و پشتیبانی علیه من جمع کرده ای؛ پس هر کاری دلت می خواهد بکن!

پس هر قبیله ای شروع کردند به آزار و شکنجه مسلمانان قبیله خود، تا آنها را از دینشان برگردانند و به مسخره کردن پیامبر ص روی آوردند و خداوند رسول خدا ص را با عمویش ابوطالب از آسیب آنها حفظ کرد چرا که ابوطالب هنگامی که دید قریش چکار می خواهد بکند، در میان بنی هاشم ایستاد و آنها را به حمایت از رسول خدا ص و حفاظت از وی فراخواند جز ابولهب، همان طور که خداوند فرمود: «و قطعاً خداوند یاری کند کسی را که یاریش کند» (حج/۴۰) و گروهی از قریش از طائف وارد شدند و این را ناخوش داشتند و فتنه ای درگرفت و پیامبر ص به مسلمانان دستور دارد که به سرزمین حبشه هجرت کنند.

مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۵۹

و رَوَى ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي كِتَابِ النُّبُوَّةِ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ع أَنَّهُ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى أَبِي طَالِبٍ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص عِنْدَهُ فَقَالُوا نَسْأَلُكَ مِنْ ابْنِ أُخِيكَ النَّصْفَ قَالَ وَ مَا النَّصْفُ مِنْهُ قَالُوا يَكْفُ عَنَا وَ نَكْفُ عَنْهُ فَلَا يَكْلُمُنَا وَ لَا نَكْلُمُهُ وَ لَا يُقَاتِلُنَا وَ لَا نُقَاتِلُهُ إِلَّا أَنْ هَذِهِ الدَّعْوَةُ قَدْ بَاعَدَتْ بَيْنَ الْقُلُوبِ وَ زَرَعَتْ الشَّحْنََاءَ وَ أَنْبَتِ الْبُغْضَاءَ فَقَالَ يَا ابْنَ أُخِي أَسَمِعْتَ قَالَ يَا عَمُّ لَوْ أَنْصَفْنِي بَنُو عَمِّي لَأَجَابُوا دَعْوَتِي وَ قَبِلُوا نَصِيحَتِي إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أَدْعُوَ إِلَى دِينِهِ الْحَنِيفِيَّةِ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ فَمَنْ أَجَابَنِي فَلَهُ عِنْدَ اللَّهِ الرِّضْوَانُ وَ الْخُلُودُ فِي الْجَنَّةِ وَ مَنْ عَصَانِي قَاتَلْتُهُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

... فَقَالُوا قُلْ لَهُ أَرْسَلَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا خَاصَّةً أَمْ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً قَالَ بَلْ إِلَى النَّاسِ أَرْسَلْتُ كَافَّةً إِلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ مَنْ عَلَى رُءُوسِ الْجِبَالِ وَ مَنْ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَ لَأَدْعُونَ السَّنَةَ فَارِسَ وَ الرُّومَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً فَتَجَبَّرَتْ قُرَيْشٌ وَ اسْتَكْبَرَتْ وَ قَالَتْ وَ اللَّهُ لَوْ سَمِعَتْ بِهَذَا فَارِسَ وَ الرُّومَ لَأَخْتَطَفْتُنَا مِنْ أَرْضِنَا وَ لَقَلَعَتِ الْكَعْبَةَ حَجْرًا حَجْرًا فَنَزَلَ وَ قَالُوا إِنْ تَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ وَ قَوْلُهُ «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ»

فَقَالَ مَطْعَمُ بْنُ عَدِيٍّ وَ اللَّهِ يَا بَا طَالِبٍ لَقَدْ أَنْصَفَكَ قَوْمُكَ وَ جَهَدُوا عَلَيَّ أَنْ يَتَخَلَّصُوا مِمَّا تَكْرَهُهُ فَمَا أَرَاكَ تُرِيدُ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ شَيْئاً فَقَالَ أَبُو طَالِبٍ وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونِي وَ لَكِنَّكَ قَدْ اجْتَمَعْتَ عَلَيَّ خِذْلَانِي وَ مَظَاهِرَةَ الْقَوْمِ عَلَيَّ فَاصْنَعْ مَا بَدَأَ لَكَ فَوَثَبَ كُلُّ قَبِيلَةٍ عَلَيَّ مَا فِيهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ يُعَذِّبُونَهُمْ وَ يَفْتِنُونَهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ الْاسْتِهْزَاءِ بِالنَّبِيِّ ع وَ مَنَعَ اللَّهُ رَسُولَهُ بِعَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ مِنْهُمْ وَ

۱. فَقَالُوا قُلْ لَهُ يَكْفُ عَنْ شَتْمِ آلِهَتِنَا فَلَا يَذْكُرُوهَا بِسُوءٍ فَنَزَلَ «قُلْ أَفَغَيَّرَ اللَّهُ تَامِرُونِي أَعْبُدُ» قَالُوا إِنْ كَانَ صَادِقاً فَلْيُخْبِرْنَا مَنْ يَوْمَ مِنَّا وَ مَنْ يَكْفُرُ فَإِنْ وَجَدْنَاهُ صَادِقاً آمَنَّا بِهِ فَنَزَلَ «مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ» قَالُوا وَ اللَّهُ لَنَشْتُمَنَّكَ وَ إِلَهَكَ فَنَزَلَ «وَ انْطَلِقِ الْمَلَأُ مِنْهُمْ» قَالُوا قُلْ لَهُ فَلْيُعْبَدْ مَا نَعْبُدُ وَ نَعْبُدُ مَا يَعْبُدُ فَنَزَلَ سُورَةُ الْكَافِرِينَ

قَدْ قَامَ أَبُو طَالِبٍ حِينَ رَأَى قُرَيْشًا تَصْنَعُ مَا تَصْنَعُ فِي بَنِي هَاشِمٍ فَدَعَاهُمْ إِلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ مَنَعِ رَسُولِ اللَّهِ وَالْقِيَامِ دُونَهُ إِلَّا أَبَا لَهَبٍ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ يَنْصُرُهُ وَ قَدِمَ قَوْمٌ مِنْ قُرَيْشٍ مِنَ الطَّائِفِ وَ أَنْكُرُوا ذَلِكَ وَ وَقَعَتْ فِتْنَةٌ فَأَمَرَ النَّبِيُّ عَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَخْرُجُوا إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ.

تدبر

(۱) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ ... فَإِن تَوَلَّوْا»

بعضی از مردم لجوج، حتی از «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» نیز روی برمی گردانند. (تفسیر نور (قرائتی)، ج ۷، ص ۵۰۹)

(۲) «فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ...»

اگر پشت کردند، بگو ...

پس،

حتی با لجاجت و اعراض مخاطبان، مسئولیت مبلغ دین در برابر آنان تمام نمی شود. (اقتباس از تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۰۹)

(۳) «فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ أَذَنْتُكُمْ»

انسان مختار است نه مجبور، لذا می تواند حتی در برابر سخن خود خدا، و دعوت و درخواست کسانی که مستقیماً از جانب خدا آمده اند نیز مقاومت و اعراض کند. نباید انتظار داشت که همه ی مردم سخن حق را بپذیرند که این هدف برای انبیا نیز محقق نشده است. (تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۰۹)

ثمره انسان شناسی

در مساله هدایت مردم، حتی اگر برترین و عالمترین و کاردانترین برگزیده خداوند دست به کار شود، معلوم نیست که مخاطبان ایمان آورند؛ چه رسد به ما و امثال ما! حتی آن را که پیامبر ص دلش می خواهد هدایت شود، ممکن است هدایت نشود: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ: همانا تو آن را که دوست داری، هدایت نمی کنی و لکن خداوند است که هر که را بخواهد هدایت می کند و او به هدایت شدگان آگاه تر است.» (قصص/۵۶)

چون بالاخره انسانها اختیار دارند؛ و حتی در جایی که راه حق به طور آشکار معلوم شود، ممکن است آن را در پیش نگیرند.

اگر این را خوب درک کنیم، سطح انتظاراتمان از خود و دیگران تصحیح می شود.

(۴) «أَذَنْتُكُمْ عَلَى سِوَاءٍ وَ إِن أَدْرَى أَوْ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ»

پیامبر خدا ص از جانب او به کسانی که از حق و حقیقت رویگردانند هشدار می دهد که به عذاب گرفتار خواهند شد؛ اما اینکه خدا چه اندازه به آنها می خواهد مهلت دهد، در اختیار پیامبر ص نیست. اما بالاخره واقع خواهد شد.

مهم این است که: دیر و زود داره، اما سوخت و سوز نداره!

اگر اهل باطل مدتها مهلت یافتند و میدان‌دار شدند، دلیل بر این نیست که کارها از دست خدا بیرون شده است؛ و یا اینکه واقعا آنها باطل نیستند. «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ: و کسانی که کفر. رزیدند چنین حساب نکنند که ما که به آنها مهلت می‌دهیم برایشان خوب است؛ ما فقط بدانها مهلت می‌دهیم تا گناهشان فزونی گیرد و برای آنان است عذابی خوارکننده.» (آل عمران/۱۷۸)

(۵) «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ أَدَّبْتُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ»

«اگر پشت کردند بگو به طور یکسان به گوش شما رساندم.»

منظور از «علی السواء: به طور یکسان و مساوی» چیست؟ و چرا این تعبیر را به کار برد؟

الف. یعنی همه مطالب گفتنی را به همه گفتم؛ و این گونه نیست که برخی مطالب را به برخی بگویم و از دیگران دریغ کنم. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۸)

ب. یعنی همه شما یکسان در معرض اعلام من، و در صورت تخلف، یکسان در معرض خطر هستید (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۲)

ج. همه مردم بطور یکسان مخاطب هشدارهای پیامبران هستند و در این میان، جنسیت، نژاد و زبان مطرح نیست. (تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۰۹)

د. در تبلیغ، همه مردم را با دیده‌ی یکسان بنگریم. (تفسیر نور، ج ۷، ص ۵۰۹) و مبدا نسبت به کسانی که در چشم ما کوچک می‌آیند مطلبی را فروگذار کنیم.

... ه.

۱۳۹۶/۲/۲۷

(۴۱۷) سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۰ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

ترجمه

بدرستی که او می‌داند آنچه آشکار است از سخن، و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید.

حدیث

(۱) امیرالمومنین ع در فرازی از یکی از خطبه‌هایشان می‌فرمایند:

همانا بر خداوند سبحان و متعال مخفی نیست آنچه که بندگان در شب و روزشان انجام می‌دهند، دقیقا از آنها خبر دارد و علمش بدانها احاطه دارد؛

اعضای [بدن‌تان] شهود اوست؛ و جوارح‌تان لشکریان او؛ و ضمیر و باطن‌تان، جاسوسان او؛ و خلوت شما، عیان اوست.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لَّا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ لَطْفٌ بِهِ خَبْرًا وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْمًا أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ
وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَانُكُمْ عِيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ.

(۲) از امام باقر ع روایت شده است:

خداوند - عز و جل - بود و چیزی غیر او نبود؛ و همواره عالم بوده است به آنچه می‌باشد؛ علم او به هر چیزی قبل از وجودش، همانند علم او بدان چیز است بعد از وجودش.

الکافی، ج ۱، ص ۱۰۷

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ
سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَأَ شَيْءٍ غَيْرُهُ وَ لَمْ يَزَلْ عَالِمًا بِمَا يَكُونُ فَعَلِمَهُ بِهِ قَبْلَ كَوْنِهِ كَعَلِمَهُ بِهِ بَعْدَ كَوْنِهِ.

تدبر

(۱) «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ»

خداوند هم سخنی را که آشکار گفته می‌شود، می‌داند و هم آنچه را که مخفی می‌کنند. اگر توجه کنیم که این آیه در ادامه تهدید کسانی بود که از تسلیم شدن در برابر حقیقت رویگردان شده بودند، شاید بتوان نتیجه گرفت که در این آیه دو گروه از کسانی که در مقابل خدا می‌ایستند و از حق رویگردان می‌شوند، مد نظر است: کافران و مشرکان، که صریحا سخن کفرآمیز می‌گویند؛ و منافقان، که آن کفر را در درون خود مخفی می‌کنند.

(۲) «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ»

در آیه قبل در مورد کسانی که از حق رویگردان شده‌اند، فرمود که من نمی‌دانم وعده عذابی که به شما داده شده، دور است یا نزدیک؛ در این آیه می‌فرماید که اما خدا سخن آشکار و اقدامات مخفیانه شما را می‌داند.

از اینجا به دست می‌آید که منشا نزول عذاب بر کفار، هم آن طعنه‌هایی بوده که در ظاهر به اسلام می‌زدند، و هم آن نقشه‌هایی که پنهان می‌داشتند؛ گویی که فرموده: اگر اینان مستحق عذاب شدند به خاطر اظهاراتی است که علیه این دعوت الهی کردند، و آن نقشه‌هایی که پنهان داشتند، پس ایشان را به آن عذاب تهدید کن، و لیکن از آنجایی که تو اطلاعی از ظاهر و باطن آنان نداری، و نمی‌دانی که جرمشان چقدر استحقاق عذاب دارد، و آیا استحقاق عذاب نزدیک دارند، یا دور، لذا چنین علمی را از خودت نفی کن، و آن را تنها به خدای تعالی ارجاع بده. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۲؛ ترجمه، ص ۴۶۹)

(۳) «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ»

خداوند هم وضع آشکار ما را می‌داند و هم پنهان‌کاری‌های ما را. چرا که تمام اعضاء و جوارح ما هم ماموران اویند (حدیث ۱)؛ اگر چیزی را مخفی کنیم، از خودمان که نمی‌توانیم مخفی کنیم.

"وقتی خداوند پنهان‌کاری‌ها را می‌داند، دیگر توطئه و نفاق برای چیست؟" (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵۱۰)

﴿۴﴾ «إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ»

خداوند همه چیز ما را می‌داند. چرا در میان چیزهای مختلف، فقط به «سخن آشکار» و «اموری که پنهان‌کاری می‌کنیم» پرداخت؟

الف. شاید می‌خواهد به دو گروه اصلی مخالفان دین اشاره کند: کفار و منافقان. (تدبر ۱)

ب. شاید می‌خواهد به مجموعه کارهایی که مخالفان علیه اسلام انجام می‌دهند اشاره کند: موضع‌گیری‌های علنی، و اقدامات پنهانی (تدبر ۲)

ج. شاید می‌خواهد به آسیب‌زاترین عرصه‌های اخلاقی اشاره کند که اگر به علم خدا در این دو عرصه توجه کنیم، تقریباً عموم مشکلات اخلاقی ما حل است: یکی عرصه زبان و دیگری عرصه مخفی‌کاری

ثمره اخلاقی

دو عرصه در انسان هست که اگر انسان خدا را در آن دو عرصه حاضر و ناظر ببیند، شاید عموم مشکلات اخلاقی وی حل شود:

۱. بسیاری از گناهان به زبان و کلام برمی‌گردد، و اگر هر وقت می‌خواهیم سخن بگوییم در نظر آوریم که این سخن در محضر خدای ادا می‌شود که قضاوت روز قیامت به دست اوست، آنگاه آیا دیگر خبری از دروغ، غیبت، تهمت، عیب‌جویی، سخن‌چینی، شایعه‌پراکنی، و ... می‌ماند؟

۲. اغلب انسانها در مقابل انسانهای دیگر، غالباً حیا می‌کنند که مرتکب گناه شوند؛ لذا بسیاری از گناهان، گناهان در خلوت و همراه با پنهان‌کاری است؛ اگر هرگاه خواستیم پنهان‌کاری کنیم، یادمان باشد که کسی هست که نمی‌توان از محضرش پنهان شد، آیا دیگر برای ما پنهان و آشکار تفاوتی می‌کند؟ و اگر انسانها در خلوت خویش، گناه نکنند، آیا در علن گناه خواهند کرد؟

د. ...

۱۳۹۶/۲/۲۸

﴿۴۱۸﴾ سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۱۱ وَ إِن أَدْرِ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ

ترجمه

و چه می‌دانم؟! شاید این فتنه‌ای [= آزمون و ابتلایی] برای شما باشد و متاعی محدود [= مایه بهره‌وری‌ای تا زمانی معین]

«فتنه» از ماده «فتن» است که درباره این ماده و کلمه «فتنه» در جلسه ۷۷ <http://yekaye.ir/al-hadeed-057-14/>

جلسه ۲۴۷ <http://yekaye.ir/al-aaraf-7-27/> توضیحاتی گذشت.

حدیث

۱) هنگامی که پیمان صلح امام حسن ع با معاویه انجام شد، معاویه از امام ع خواست که در مقابل مردم سخن بگوید و به آنها اطلاع دهد که با معاویه بیعت کرده و کار را به او واگذار نموده است. حضرت پذیرفت و مردم جمع شدند و حضرت خطبه‌ای خواند و حمی و ثنای الهی گفت و بر پیامبر ص درود فرستاد و از جمله مطالبی که فرمود این بود که:

ای مردم! زیرکترین زیرک‌ها، متقی است؛ و احمق‌ترین احمق‌ها، فاجر و گناهکار است؛ و بدرستی که اگر بین جابلقا و جابلسا [= شرق و غرب عالم] جستجو کنید مردی را نمی‌یابید که جدش رسول خدا ص باشد، غیر از من و برادرم حسین؛ و می‌دانید که خداوند با جدّم حضرت محمد ص شما را هدایت کرد و از گمراهی نجات داد و از جهالت بیرون آورد و بعد از ذلت، لباس عزت پوشاند و بعد از کمی و قلت، فراوانتان کرد.

همانا معاویه به نزاع با من پرداخت در حقی که از آن من بود، نه از آن او؛ و من تاملی کردم در صلاح امت و برانداختن فتنه، و شما هم با من بیعت کرده بودید که با کسی که مسالمت ورزم مسالمت ورزید؛ و با کسی که بجنگم بجنگید، و چنان دیدم که با معاویه مسالمت در پیش گیرم و جنگ بین من و او را فروگذارم، و با او بیعت کردم و دیدم که حفظ خونها بهتر از ریختن آن است از این کار جز صلاح و بقای شما را نمی‌خواستم «و چه می‌دانم؟! شاید این فتنه‌ای برای شما باشد و متاعی محدود». (انبیاء/۱۱۱)

کشف الغمّه فی معرفه الأئمّه، ج ۱، ص ۵۷۱

وَلَمَّا تَمَّ الصُّلْحُ وَ انْتَبَرَمَ الْأَمْرُ التَّمَسَّ مُعَاوِيَةُ مِنَ الْحَسَنِ عَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَجْمَعِ مِنَ النَّاسِ وَ يُعَلِّمَهُمْ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ مُعَاوِيَةَ وَ سَلَّمَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ. فَخَطَبَ وَ قَدْ حَشَدَ النَّاسُ خُطْبَةً حَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ ص فِيهَا وَ هِيَ مِنْ كَلَامِهِ الْمُنْقُولِ عَنْهُ عَ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَكْبَسَ الْكَيْسِ التَّقَى وَ أَحْمَقَ الْحُمُقِ الْفُجُورُ وَ إِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ مَا بَيْنَ جَابَلْقَ وَ جَابِرْسَ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ ص مَا وَجَدْتُمُوهُ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي الْحُسَيْنِ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ هَدَاكُمْ بِجَدِّي مُحَمَّدٍ فَأَنْقَذَكُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَفَعَكُمْ بِهِ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ اعَزَّكُمْ بِهِ بَعْدَ الدَّلَّةِ وَ كَثَّرَكُمْ بِهِ بَعْدَ الْفَلَّةِ إِنَّ مُعَاوِيَةَ نَارَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي دُونَهُ فَنَظَرْتُ لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ وَ قَطَعِ الْفِتْنَةَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى أَنْ تُسَالِمُوا [تُسَالِمُوا] مَنْ سَأَلْتُمْ وَ تَحَارَبُوا [تَحَارَبُوا] مَنْ حَارَبْتَ فَرَأَيْتَ أَنْ أُسَالِمَ مُعَاوِيَةَ وَ أُضَعَ الْحَرْبَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ قَدْ بَايَعْتَهُ وَ رَأَيْتَ [أَنْ] حَقَّنَ الدَّمَاءَ خَيْرٌ مِنْ سَفْكِهَا وَ لَمْ أَرِدْ بِذَلِكَ إِلَّا صَلَاحَكُمْ وَ بَقَاءَكُمْ وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

این مطلب با عبارات مختلف در منابع متعددی نقل شده است؛ از جمله: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۹؛^۱ الأمالی (للطوسی)، ص ۵۵۹-۵۶۰ و ص ۵۶۷-۵۶۸؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ع، ج ۳، ص ۱۰۵؛ مناقب آل أبي طالب ع، ج ۴، ص ۳۴؛ الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۲۷۸ و ص ۲۸۲

۱. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ خُزَيْمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا بِشَارٌ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدَى عَنْ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع يَوْمَ كَلَّمَ فَقَالَ: مَا بَيْنَ جَابِرِ سَا وَجَابِلَقَا رَجُلٌ جَدُّهُ نَبِيُّ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي وَإِنِّي رَأَيْتُ أَنْ أَصْلِحَ بَيْنَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ وَكُنْتُ أَحَقَّهُمْ بِذَلِكَ فَإِنَّا بَايَعْنَا مُعَاوِيَةَ وَلَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

۲. وَعَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَرْزَمِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُمَانَ أَبِي الْيَقْطَانِ، عَنْ أَبِي عَمْرِو زَادَانَ، قَالَ: لَمَّا وَادَعَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) مُعَاوِيَةَ، صَعِدَ مُعَاوِيَةُ الْمُنْبَرِ، وَجَمَعَ النَّاسَ فَخَطَبَهُمْ، وَقَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ رَأَى لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ يَرِ نَفْسُهُ لَهَا أَهْلًا، وَكَانَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَسْفَلَ مِنْهُ بِمِرْقَاءَ، فَلَمَّا فَرَّغَ مِنْ كَلَامِهِ، قَامَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فَحَمَدَ اللَّهَ (تَعَالَى) بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْمُبَاهَلَةَ فَقَالَ: فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنَ الْأَنْفُسِ بِأَبِي، وَمِنَ الْأَبْنَاءِ بِأَخِي، وَمِنَ النِّسَاءِ بِأُمِّي وَكُنَّا أَهْلُهُ، وَنَحْنُ لَهُ، وَهُوَ مِنَّا وَنَحْنُ مِنْهُ.

وَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي كِسَاءٍ لَأُمِّ سَلَمَةَ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا) خَيْبَرِيٌّ، ثُمَّ قَالَ: "اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَعَتْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا" فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ فِي الْكِسَاءِ غَيْرِي وَأَخِي وَأَبِي وَأُمِّي، وَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يُجَنِّبُ فِي الْمَسْجِدِ وَيُولِدُ لَهُ فِيهِ إِلَّا النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَأَبِي، تَكْرِمَةً مِنَ اللَّهِ (تَعَالَى) لَنَا، وَتَفْضِيلًا مِنْهُ لَنَا.

وَقَدْ رَأَيْتُمْ مَكَانَ مَنْزِلَتِنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَأَمْرٌ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ فَسَدَّهَا، وَتَرَكَ بَابَنَا، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: "أَمَا إِنِّي لَمْ أُسَدِّهَا وَافْتَحَ بَابَهُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ (عَزَّ وَجَلَّ) أَمَرَنِي أَنْ أُسَدِّهَا وَافْتَحَ بَابَهُ".

وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ زَعَمَ لَكُمْ أَنِّي رَأَيْتُهُ لِلْخِلَافَةِ أَهْلًا وَلَمْ أَرِ نَفْسِي لَهَا أَهْلًا، فَكَذَبَ مُعَاوِيَةَ، نَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، وَلَمْ نَزَلْ أَهْلَ الْبَيْتِ مَظْلُومِينَ مِنْذُ قَبْضِ اللَّهِ (تَعَالَى) نَبِيِّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)، فَاللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ ظَلَمَنَا حَقًّا، وَتَوَتَّبَ عَلَيَّ رِقَابَنَا، وَحَمَلَ النَّاسَ عَلَيْنَا، وَمَنَعَنَا سَهْمًا مِنَ الْفَيْءِ، وَمَنَعَ أَمْنَا مَا جَعَلَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ). وَأَقْسَمُ بِاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّاسَ بَايَعُوا أَبِي حِينَ فَرَقَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَأَعْطَيْتُهُمُ السَّمَاءَ قَطْرَهَا، وَالْأَرْضَ بَرَكَّتْهَا، وَمَا طَمَعْتُ فِيهَا يَا مُعَاوِيَةَ، فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَعْدِنِهَا تَنَازَعَتْهَا قَرِيشٌ بَيْنَهَا، فَطَمَعْتُ فِيهَا الطُّلُقَاءُ وَأَبْنَاءُ الطُّلُقَاءِ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): "مَا وَلَّتْ أُمَّةٌ أَمْرَهَا رَجُلًا وَفِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ يَدْهَبُ سَفَالًا حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيَّ مَا تَرَكُوا". وَقَدْ تَرَكْتُ بَنُو إِسْرَائِيلَ هَارُونَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ خَلِيفَةُ مُوسَى (عَلَيْهِ السَّلَامُ) فِيهِمْ وَاتَّبَعُوا السَّامِرِيَّ، وَقَدْ تَرَكْتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَبِي وَبَايَعُوا غَيْرَهُ، وَقَدْ سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) يَقُولُ: "أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النَّبُوَّةَ"، وَقَدْ رَأَوْا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نَصَبَ أَبِي يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، وَأَمْرُهُمْ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ الْغَائِبَ، وَقَدْ هَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مِنْ قَوْمِهِ وَهُوَ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) حَتَّى دَخَلَ الْعَارَ، وَ لَوْ وَجَدَ أَعْوَانًا مَا هَرَبَ، وَقَدْ كَفَّ أَبِي يَدَهُ حِينَ نَاشَدَهُمْ وَاسْتَعَاثَ فَلَمْ يَغْتِ، فَجَعَلَ اللَّهُ هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينَ اسْتَضَعَفُوهُ وَكَادُوا يَقْتُلُونَهُ، وَجَعَلَ اللَّهُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي سَعَةِ حِينَ دَخَلَ الْعَارَ وَلَمْ يَجِدْ أَعْوَانًا، وَكَذَلِكَ أَبِي، وَأَنَا فِي سَعَةِ مِنَ اللَّهِ حِينَ خَذَلْتَنَا الْأُمَّةُ وَبَايَعُوا يَا مُعَاوِيَةَ، وَإِنَّمَا هِيَ السُّنُنُ وَالْأَمْتَالُ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ لَوِ التَّمَسْتُمْ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ أَنْ تَجِدُوا رَجُلًا وَلَدَهُ نَبِيُّ غَيْرِي وَأَخِي لَمْ تَجِدُوهُ، وَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُ هَذَا «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»

۳. وَقَدْ كَفَّ أَبِي يَدَهُ وَنَاشَدَهُمْ وَاسْتَعَاثَ أَصْحَابَهُ فَلَمْ يَغْتِ وَلَمْ يَنْصُرْ، وَ لَوْ وَجَدَ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا مَا أَجَابَهُمْ، وَقَدْ جَعَلَ فِي سَعَةٍ كَمَا جَعَلَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فِي سَعَةٍ.

۲) منصور صیقل می‌گوید من و حارث بن مغیره و عده‌ای از اصحاب نشسته و مشغول صحبت بودیم و امام صادق ع سخنان ما را می‌شنید. فرمود:

شما در چه حال و هوایی هستید؟! هیهات، هیهات! این طور که می‌پندارید نیست!
به خدا سوگند آنچه برایش گردن کشیده‌اید رخ نخواهد داد مگر اینکه غربال شوید؛
به خدا سوگند آنچه برایش گردن کشیده‌اید رخ نخواهد داد مگر اینکه خالص شوید؛
به خدا سوگند آنچه برایش گردن کشیده‌اید رخ نخواهد داد مگر اینکه خوب و بدتان از هم جدا شود؛
به خدا سوگند آنچه برایش گردن کشیده‌اید رخ نخواهد داد مگر بعد از ناامیدی‌ها؛
به خدا سوگند آنچه برایش گردن کشیده‌اید رخ نخواهد داد مگر اینکه بدبخت می‌شود آنکه بدبخت می‌شود و سعادت‌مند می‌شود آنکه سعادت‌مند می‌شود. [ظاهراً یعنی هرکس تا آخر جایی که برایش امکان دارد پیش برود].

الکافی، ج ۱، ص ۳۷۰

وَ قَدْ خَدَلْتَنِي الْأُمَّةُ وَ بَايَعْتِكَ يَا ابْنَ حَرْبٍ، وَ لَوْ وَجِدْتُ عَلَيْكَ أَعْوَانًا يَخْلُصُونَ مَا بَايَعْتُكَ، وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) هَارُونَ فِي سَعَةِ حِينٍ اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَ عَادَوْهُ، كَذَلِكَ أَنَا وَ أَبِي فِي سَعَةِ حِينٍ تَرَكْنَا الْأُمَّةَ وَ بَايَعْتَ غَيْرَنَا، وَ لَمْ نَجِدْ عَلَيْهِمْ أَعْوَانًا، وَ إِنَّمَا هِيَ السُّنَنُ وَ الْأَمْثَالُ تَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنْتُمْ لَوْ اتَّمَسْتُمْ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ أَبُوهُ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) لَمْ تَجِدُوا غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ، وَ كَيْفَ بِكُمْ وَ أَنِّي ذَلِكَ مِنْكُمْ! أَلَا وَ إِنِّي قَدْ بَايَعْتُ هَذَا- وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ- «وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» «۱».

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يُعَابُ أَحَدٌ بِتَرْكِ حَقِّهِ، وَ إِنَّمَا يُعَابُ أَنْ يَأْخُذَ مَا لَيْسَ لَهُ، وَ كُلُّ صَوَابٍ نَافِعٌ، وَ كُلُّ خَطَاٍ ضَارٍ لِأَهْلِهِ، ...
۱. سفیان الثوری، باسناده، عن الشعبي، أنه قال:

لما كان الصلح بين الحسن بن علي عليه السلام و بين معاوية، أراد الحسن عليه السلام الخروج الى المدينة.

فقال له معاوية: ما أنت بالذي تذهب حتى تخطب الناس و تخبرهم بأن الأمر قد صار لي.

قال الشعبي: فسمعت الحسن عليه السلام يقول- على المنبر- بعد أن حمد الله و أثني عليه و صلى على محمد و آله:

أما بعد، فإن أكيس الكيس التقى، و ان أعجز العجز الفجور.

و إن هذا الأمر الذي اختلفت فيه أنا و معاوية حق كان لي، فتركته له و إنما فعلت ذلك لحقن دماءكم، و تحصين أموالكم «وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ

وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»

۲. رَوَى أَنَّهُ قَالَ الْحَسَنُ ع فِي صَلْحِ مُعَاوِيَةَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنْتُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ مَا بَيْنَ جَابَلْقَا وَ جَابِرِ سَا رَجُلًا جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ مَا وَجَدْتُمْ غَيْرِي وَ غَيْرَ أَخِي وَ إِنْ مُعَاوِيَةَ نَازَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي فَتَرَكْتُهُ لِصَلْحِ الْأُمَّةِ وَ حَقَّنَ دِمَائِهَا وَ قَدْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى أَنْ تُسَالِمُوا مِنْ سَأَلْتُمْ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ أَنْ أُسَالِمَهُ وَ أَنْ يَكُونَ مَا صَنَعْتُ حُجَّةً عَلَى مَنْ كَانَ يَتَمَنَّى هَذَا الْأَمْرَ وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

۳. وَ أَمَّا قَوْلُكَ فِي شَأْنِ الْإِمَارَةِ وَ قَوْلِ أَصْحَابِكَ فِي الْمُلْكِ الَّذِي مَلَكَتُمُوهُ فَقَدْ مَلَكَ فِرْعَوْنُ مِصْرَ أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةً وَ مُوسَى وَ هَارُونَ نَبِيَّانِ مُرْسَلَانِ ع

يَلْقِيَانِ مَا يَلْقِيَانِ مِنَ الْأَذَى وَ هُوَ مُلْكُ اللَّهِ يُعْطِيهِ الْبَرَّ وَ الْفَاجِرَ وَ قَالَ اللَّهُ وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

۴. فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَمَا إِنَّكَ يَا حَسَنُ قَدْ كُنْتَ تَرْجُو أَنْ تَكُونَ خَلِيفَةً وَ لَسْتُ هُنَاكَ فَقَالَ الْحَسَنُ ع أَمَا الْخَلِيفَةُ فَمَنْ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عَمِلَ

بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَيْسَ الْخَلِيفَةُ مِنْ سَارَ بِالْجَوْرِ وَ عَطَّلَ السُّنَنَ وَ اتَّخَذَ الدُّنْيَا أُمًّا وَ أَبًا وَ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا وَ مَالَهُ دَوْلًا وَ لَكِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مُلْكٌ أَصَابَ مُلْكًا فَتَمَتَّعَ مِنْهُ قَلِيلًا وَ كَانَ قَدْ انْقَطَعَ عَنْهُ فَاتَّخَمَ لَذَّتَهُ وَ بَقِيَتْ عَلَيْهِ تَبِعَتُهُ وَ كَانَ قَالًا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ

۲) «لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ»

یک وضعیت واحد را در آن واحد، هم «فتنه» (آزمایش و ابتلای دشواری که بسیاری می‌لغزند) دانست و هم «متاعی محدود» (یعنی کالایی که تا زمانی به کار می‌آید) (یکبار دیگر حدیث سوم را مطالعه کنید)

نه تنها وضعیت غلبه کفار بر مسلمانان در دوره مکه (که ظاهر آیه ناظر به آن است)، بلکه، در احادیث معصومین ع، جریان سقیفه و کنار زدن امیرالمومنین ع (إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۱۲) ^۱، صلح امام حسن ع و حکومت معاویه (حدیث ۱) و چه بسا سختی‌های آخرالزمان (حدیث ۲) مصداق این وضعیت قلمداد شده‌اند.

شاید در کنار هم قرار گرفتن این دو تعبیر، می‌خواهد نشان دهد که وضعیت‌های بسیار دشواری که در جامعه دینی پیش می‌آید، اگرچه واقعا مطلوب نیست و حاکی از نقطه ضعف مهمی در میان مسلمانان دارد (مانند کنار گذاشته شدن امیرالمومنین ع و امام حسن ع از حکومت، و غیبت امام زمان ع) اما بر همین وضعیت از منظر الهی، بهره‌وری‌هایی مترتب است، که اگر آن نبود، این هم حاصل نمی‌شود (حداقلش، جدا شدن مرزهای حق و باطل).

یعنی همان مضمون آیه ۲۱۴ سوره بقره، که گاهی چیزی را خوش نمی‌دارید اما خیر شما در آن است؛ یا به تعبیر معروف «الخیر فی ما وقع»

۱. در روایتی که قیصر روم بعد از رحلت پیامبر ص جاتلیق را همراه عده‌ای می‌فرستد که مسلمانان را رسوا کنند و فزاهایی از این روایت قبلا گذشت، نیز امیرالمومنین ع آنچه بعد از رحلت پیامبر ص رخ داده را نیز مصداقی از همین آیه برمی‌شمرد:

بِحَدْفِ الْإِسْنَادِ مَرْفُوعًا إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ... أَنَّ مَلِكَ الرُّومِ لَمَّا بَلَغَهُ خَبْرُ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ خَيْرِ أُمَّتِهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِي الْاِخْتِيَارِ عَلَيْهِمْ وَ تَرْكِهِمْ سَبِيلَ هِدَايَتِهِمْ ... فَأَمَرَ الْجَاتَلِيْقَ أَنْ يَخْتَارَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ اسَاقَفْتَهُ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مَائَةَ رَجُلٍ فَخَرَجُوا يَقْدُمُهُمْ جَاتَلِيْقٌ لَهُمْ ... فَقَدِمَ الْمَدِيْنَةَ بِمَنْ مَعَهُ مِنْ أَحْبَابِ قَوْمِهِ وَ أَصْحَابِهِ حَتَّى نَزَلَ الْقَوْمُ عَنْ رِوَاحِلِهِمْ فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَدِيْنَةَ عَمَّنْ أَوْصَى إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ ص وَ مَنْ قَامَ مَقَامَهُ فَدَلُّوهُمْ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فَاتَوَّأ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ فَدَخَلُوا عَلَى أَبِي بَكْرٍ

... فَقَالَ الْجَاتَلِيْقُ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ آبا ذُرِّيَّتِهِ مَا نَرَى الْأُمَّةَ إِلَّا هَلَكْتَ كَهَلَاكِ مَنْ مَضَى مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى وَ تَرْكِهِمْ هَارُونَ وَ عَكُوفِهِمْ عَلَى أَمْرِ السَّامِرِيِّ وَ إِنَّا وَجَدْنَا لِكُلِّ نَبِيِّ بَعَثَهُ اللَّهُ عَدُوًّا شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُفْسِدَانِ عَلَى النَّبِيِّ دِينَهُ وَ يَهْلِكَانِ أُمَّتَهُ وَ يَدْفَعَانِ وَصِيَّهُ وَ يَدْعِيَانِ الْأَمْرَ بَعْدَهُ وَ قَدْ أَرَانَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَا وَعَدَ الصَّادِقِينَ مِنَ الْمَعْرِفَةِ بِهَلَاكِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ بَيْنَ مَا سَبَّيْلَكَ وَ سَبَّيْلَهُمْ وَ بَصَرْنَا مَا أَعْمَاهُمْ عَنْهُ وَ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكَ وَ عَلَى دِينِكَ وَ عَلَى طَاعَتِكَ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَقْمِنَا مَعَكَ وَ نَصَرْنَاكَ عَلَى عَدُوِّكَ وَ إِنْ أَمَرْتَنَا بِالْمَسِيرِ سَرْنَا وَ إِلَى مَا صَرَفْتَنَا إِلَيْهِ صَرَفْنَا وَ قَدْ نَرَى صَبْرَكَ عَلَى مَا ارْتَكَبَ مِنْكَ وَ كَذَلِكَ سَيَمَاءُ الْأَوْصِيَاءُ وَ سَتَنْتَهُمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ نَبِيِّكَ ص عَهْدٌ فِيمَا أَنْتَ فِيهِ وَ هُمْ قَالَ عَلَى ع نَعَمْ وَ اللَّهُ إِنْ عِنْدِي لِعَهْدٍ [لِعَهْدًا] مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص مِمَّا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ وَ مَا هُمْ عَامِلُونَ وَ كَيْفَ يَخْفَى عَلَى أَمْرِ أُمَّتِهِ وَ أَنَا مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ مَنْزِلَةَ شَمْعُونَ مِنْ عِيسَى أ وَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ وَصِيَّ عِيسَى شَمْعُونَ بَنَ حُمُونَ الصَّفَا ابْنَ خَالِهِ اخْتَلَفَتْ عَلَيْهِ أُمَّةٌ عِيسَى ع وَ افْتَرَقُوا أَرْبَعَ فِرْقٍ وَ افْتَرَقَتِ الْأَرْبَعُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَ كَذَلِكَ أُمَّةٌ مُوسَى افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَ قَدْ عَهَدَ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّ أُمَّتَهُ يَفْتَرِقُونَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً تَدْعِي مَوَدَّتَنَا كُلُّهَا هَالِكَةٌ إِلَّا فِرْقَةً وَ إِنِّي لَعَلِّي بَيْنَهُ مِنْ رَبِّي وَ إِنِّي عَالِمٌ بِمَا يَصِيرُ الْقَوْمُ إِلَيْهِ وَ لَهُمْ مُدَّةٌ وَ أَجَلٌ مَعْدُودٌ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ إِن أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ وَ قَدْ صَبَرْتُ عَلَيْهِمُ الْقَلِيلَ لِمَا هُوَ بِأَلْغٍ أَمْرِهِ وَ قَدْرُهُ الْمَحْتَمُومُ فِيهِمْ ...

۳) «وَإِنْ أُدْرِيَ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

هم فتنه است و هم بهره‌وری‌ای محدود؛ اما جالب اینجاست که بهره‌وری‌ای که در کار است را با تعبیر مبهم «الی حین»، محدود کرد و صرفاً نفرمود: فتنه‌ای هست و بهره‌وری‌ای. چرا؟

الف. شاید می‌خواهد نشان دهد که اصرار بر اصل محدودیت است، نه تعیین پایان آن؛ همان گونه که مرگ هم اگرچه یک نقطه پایان است، اما زمانش نامعلوم است؛ و همین‌طور قیامت.

همه اینها یک تذکر مهم دارد: به یاد داشته باشیم که «بهره‌وری افراد در این فتنه‌ها، محدود و تمام شدنی است». به قول حافظ:

رسید مزده که ایام غم نخواهد ماند

چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند

<http://ganjoor.net/hafez/ghazal/sh179>

ب. شاید به علاوه، می‌خواهد نشان دهد که بالاخره مدتی برای بهره‌وری فتنه‌گران در کار خواهد بود؛ یعنی همان سنت استدراج (مهلتی که خداوند به بدکاران می‌دهد تا باطن خود را کامل عیان کنند): «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» (آل عمران/۱۷۸)، «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف/۱۸۲) و «فَدَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (قلم/۴۴)

ج. شاید می‌خواهد نشان دهد که اگر بهره‌وری صحیحی هم از فتنه‌ای در کار باشد (تدبر ۲) حتماً محدود است.

د. ...

۴) «وَإِنْ أُدْرِيَ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

چرا صریحاً نفرمود که این وضعیت، فتنه و متاعی محدود برای شماست و با دو تعبیر «إِنْ أُدْرِيَ: نمی‌دانم» و «لَعَلَّ: شاید» قطعیت این مطلب را کم‌رنگ کرد؟

الف. شاید از این جهت که در زمینه باطل، امیدواری‌ای برای کسی ایجاد نشود که حتماً می‌تواند از وضعیت فتنه‌آمیز، بهره و متاعی ببرد. چنانکه در آیه ۱۰۹ هم نفرمود حتماً تحقق این وعده‌ها دور است؛ بلکه فرمود: نمی‌دانم تحقق این وعده‌ها نزدیک است یا دور.

ب. ...

۵) «وَإِنْ أُدْرِيَ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ»

حکایت

فضل بن ربیع (وزیر هارون الرشید) می‌گوید:

شبی را با یکی از کنیزان خود خفته بودم چون نصف شب برآمد صدای باز شدن در را شنیدم و این مرا بوحشت آورد کنیزک گفت شاید این صدای باد باشد. چیزی نگذشت دیدم یکی از ملازمان هارون که مسرور کبیر نام داشت داخل شد و بدون اینکه حتی سلام کند، گفت امیر تو را احضار نموده او را اجابت کن. من از جان خود مأیوس شدم و نزد خود گفتم که اینکه مسرور بدون اذن داخل شده و سلام نکرد، منظوری ندارد جز کشتن من! من جنب بودم و جرأت نکردم که حتی برای غسل کردن او را معطل کنم. برخاستم و جامه‌های خود را پوشیدم و با مسرور بیرون آمدم و وارد قصر هارون شدم و بر او در حالی که در بستر خواب دراز کشیده بود، سلام کردم. جواب سلامم را دارد و گفت: ترسیدی؟!

گفتم بلی یا امیر المؤمنین! اندکی سکوت کرد و گذاشت تا آرام شوم. سپس گفت برو در زندان، و موسی بن جعفر ع را بیرون آور و سی هزار درهم و پنج خلعت و سه مرکب سواری به او بده؛ و او را مخیر کن میان ماندن در نزد ما و یا کوچ کردن به هر شهری که دوست دارد.

گفتم یا امیر المؤمنین امر می‌کنی به آزاد کردن موسی بن جعفر؟
گفت بلی.

تا سه مرتبه تکرار کردم گفت بلی، سپس گفت: وای بر تو می‌خواهی که تا من پیمان شکنی کنم؟
گفتم یا امیر المؤمنین کدام پیمان؟

گفت من اینجا خوابیده بودم که ناگهان شخص سیاه و غول‌پیکر موهای سرم را گرفت و روی سینه‌ام نشست و حلقوم مرا گرفت و گفت موسی بن جعفر (ع) به ظلم زندانی کرده‌ای؟
گفتم او را رها میکنم و می‌بخشم و خلعتش میکنم. پس، از من عهد و میثاقی گرفت و از روی سینه‌ام برخاست و نزدیک بود که جانم بدر آید.

فضل بن ربیع گوید که من از نزد هارون بیرون آمدم و خدمت موسی بن جعفر (ع) رسیدم و او در حبس بود و من او را دیدم که نماز می‌گذارد نشستم تا اینکه سلام نماز را گفته و سلام امیر المؤمنین را به او رسانیده و او را اعلام کردم بآنچه مرا امر کرده بود و آن هدایا را هم به ایشان دادم.

پس از آن فرمود که اگر مأموری بجیزی غیر از این چنان کن.

گفتم نه بحق جدت رسول الله که من مأمور نیستم مگر به همین کارها.

فرمود من نیازی به این خلعت و مرکب و مال، که آغشته به حق الناس است، ندارم.

گفتم ترا قسم بخداوند میدهم که اینها را رد مکن، که بر من خشم آورد.

فرمود با آنها خودت هر چه می‌خواهی بکن.

پس من دست او را گرفته و او را از زندان بیرون آوردم و گفتم یا ابن رسول الله به من بگو چه چیزی موجب شد خبر

بده مرا که چه چیزی موجب شد که یکدفعه چنین در نظرش محترم شوی و مرا مأمور چنین برخوردی با تو کند؟

فرمود شب چهارشنبه پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود ای موسی تو محبوسی و مظلوم؟

گفتم بلی یا رسول الله محبوس و مظلوم. و سه مرتبه این را تکرار کرد. و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت کرد «وَإِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» و فرمود فردا را که صبح می‌کنی روزه بگیر و پنجشنبه و جمعه را هم روزه بگیر و در وقت افطار دوازده رکعت نماز میگذاری و در هر رکعتی بعد از حمد دوازده مرتبه سوره قل هو الله احد را میخوانی و بعد از هر چهار رکعت سجده کن پس از آن بگو:

يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ يَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ وَ هِيَ رَمِيمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ أَنْ تُعَجِّلَ لِي الْفَرَجَ مِمَّا أَنَا فِيهِ

پس من چنین کردم و این می‌بینی که شد.

عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۴

۱. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِي صَاحِبُ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ قَالَ: كُنْتُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي فِرَاشِي مَعَ بَعْضِ جَوَارِيٍّ فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ سَمِعْتُ حَرَكَةً بَابِ الْمَقْصُورَةِ فَرَاعَنِي ذَلِكَ فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ لَعَلَّ هَذَا مِنَ الرَّيْحِ فَلَمْ يَمْضِ إِلَّا يَسِيرٌ حَتَّى رَأَيْتُ بَابَ الْبَيْتِ الَّذِي كُنْتُ فِيهِ قَدْ فُتِحَ وَإِذَا مَسْرُورٌ الْكَبِيرُ قَدْ دَخَلَ عَلَيَّ فَقَالَ لِي أَجِبِ الْأَمِيرَ وَ لَمْ يُسَلِّمْ عَلَيَّ فَأَيْسْتُ فِي نَفْسِي وَ قُلْتُ هَذَا مَسْرُورٌ دَخَلَ إِلَيَّ بِلَا إِذْنٍ وَ لَمْ يُسَلِّمْ مَا هُوَ إِلَّا الْقَتْلُ وَ كُنْتُ جُنْبًا فَلَمْ أَجْسِرْ أَنْ أَسْأَلَهُ إِنِّظَارِي حَتَّى أَعْتَسَلَ فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ لَمَّا رَأَتْ تَحْيِيرِي وَ تَبَلْدِي ثِقَى بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَهُضَ فَهَضَّتْ وَ لَبِسَتْ ثِيَابِي وَ خَرَجَتْ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْتُ الدَّارَ فَسَلَّمْتُ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ فِي مَرَقَدِهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَسَقَطْتُ فَقَالَ تَدَاخَلَكَ رُعبٌ قُلْتُ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَنِي سَاعَةً حَتَّى سَكَنْتُ ثُمَّ قَالَ لِي سِرْ إِلَيَّ حَبْسِنَا فَأَخْرَجَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَأَخْلَعَ عَلَيْهِ خَمْسَ خَلْعٍ وَ أَحْمَلَهُ عَلَيَّ ثَلَاثَ مَرَكَبٍ وَ خَيْرَهُ بَيْنَ الْمَقَامِ مَعَنَا أَوْ الرَّحِيلِ عَنَّا إِلَى أَيِّ بَلَدٍ أَرَادَ وَ أَحَبَّ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأْمُرُ بِإِطْلَاقِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ قَالَ لِي نَعَمْ فَكَّرْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِي نَعَمْ وَيَلِكُ أَوْ تُرِيدُ أَنْ أَنْكُثَ الْعَهْدَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْعَهْدُ قَالَ بَيْنَنَا أَنَا فِي مَرَقَدِي هَذَا إِذْ سَاوَرَنِي أَسْوَدٌ مَا رَأَيْتُ مِنَ السُّودَانِ أَعْظَمَ مِنْهُ فَقَعَدَ عَلَيَّ صَدْرِي وَ قَبَضَ عَلَيَّ حَلْقِي وَ قَالَ لِي حَبَسْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ ظَالِمًا لَهُ فَقُلْتُ فَأَنَا أَطْلُقُهُ وَ أَهْبُ لَهُ وَ أَخْلَعَ عَلَيْهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِيثَاقَهُ وَ قَامَ عَنْ صَدْرِي وَ قَدْ كَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ وَافَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ وَ هُوَ فِي حَبْسِهِ فَرَأَيْتُهُ قَائِمًا يُصَلِّيَ فَجَلَسْتُ حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ أَبْلَغْتُهُ سَلَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعْلَمْتُهُ بِالَّذِي أَمَرَنِي بِهِ فِي أَمْرِهِ وَ أَنِّي قَدْ أَحْضَرْتُ مَا أَوْصَلَهُ بِهِ فَقَالَ إِنْ كُنْتُ أَمَرْتُ بِشَيْءٍ غَيْرِ هَذَا فَاذْعَلْهُ فَقُلْتُ لَا وَ حَقَّ جِدُّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَ مَا أَمَرْتُ إِلَّا بِهَذَا قَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي الْخَلْعِ وَ الْحُمْلَانِ وَ الْمَالِ إِذَا كَانَتْ فِيهِ حَقُوقُ الْأُمَّةِ فَقُلْتُ نَاشِدْتُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تُرَدَّهُ فَيُعْتَاطَ فَقَالَ أَعْمَلُ بِهِ مَا أَحْبَبْتُ فَأَخَذْتُ بِيَدِهِ وَ أَخْرَجْتُهُ مِنَ السِّجْنِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي السَّبَبَ الَّذِي نَلْتَهُ بِهَذِهِ الْكِرَامَةِ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَقَدْ وَجَبَ حَقِّي عَلَيْكَ لِيُشَارِتِي إِيَّاكَ وَ لِمَا أَجْرَاهُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِي مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ عَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَ لَيْلَةَ الْأَرْبَعَاءِ فِي النَّوْمِ فَقَالَ لِي يَا مُوسَى أَنْتَ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ فَكَّرَرْتُ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ أَصْبَحَ غَدًا صَائِمًا وَ اتَّبِعَهُ بِصِيَامِ الْخَمِيسِ وَ الْجُمُعَةِ فَإِذَا كَانَتْ وَقْتُ الْإِفْطَارِ فَصَلِّ ائْتِنِّي عَشْرَةَ رُكْعَةً تَقْرَأُ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ الْحَمْدَ مَرَّةً وَ ائْتِنِّي عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَإِذَا صَلَّيْتَ مِنْهَا أَرْبَعَ رُكْعَاتٍ فَاسْجُدْ ثُمَّ قُلْ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَ يَا سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ يَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ وَ هِيَ رَمِيمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ وَ أَنْ تُعَجِّلَ لِي الْفَرَجَ مِمَّا أَنَا فِيهِ فَفَعَلْتُ فَكَانَ الَّذِي رَأَيْتُ.

ترجمه

گفت: پروردگارا! [خودت] به حق قضاوت فرما! و پروردگار ما همان رحمت‌گستری است که تنها از او یاری خواسته می‌شود علیه آنچه می‌پندارید.

اختلاف قرائات

کتابت «قال» در مصحف عثمانی بدون الف بوده است؛ و در قرائت حفص از عاصم (قرآن‌های رایج کنونی) به صورت «قال رَبِّ» قرائت شده است؛ اما در تمامی قرائات دیگر «قُلْ رَبِّ» است.^۱ (درباره اختلاف قرائات و معتبر بودن تمام قرائات سبعة و بلکه عشره، قبلا در جلسه ۲۸۰ <http://yekaye.ir/al-hegr-15-41> و سپس جلسه ۳۴۲ <http://yekaye.ir/al-balad-90-13> و نیز در پاورقی اول جلسه ۳۵۶ http://yekaye.ir/al-alaq-96-9-10/#_ftn1 و جلسه ۳۷۵، تدبر ۴ <http://yekaye.ir/al-qiyamah-75-17> توضیح داده شد.)

نکات ترجمه‌ای و نحوی

«الْمُسْتَعَانُ»

از ماده «عون» می‌باشد که این ماده در اصل به معنای یاری و پشتیبانی کردن است (فَاعِينُونِي: مرا یاری کنید؛ کهف/۹۵) و «عَوْنٌ» صفت است به معنای یار و یاور (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۹۸)، یا به تعبیر دقیقتر، کسی که شأن آن را دارد که به یاری اقدام کند. و البته به صورت «عوان» در معنای «سن میانه» (نه پیر و نه خردسال) هم به کار رفته است (عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ/

^۱ توجه شود برخلاف آنچه امروزه قرائت حفص از عاصم بسیار مشهورتر از بقیه شده است، حتی تا قرن ۱۱ و ۱۲ هم این گونه نبوده است. یعنی نه تنها در تفسیر قمی و مجمع‌البیان (تدبر ۱) که مربوط به قرون سوم و ششم هجری است؛ بلکه هم مرحوم فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) در تفسیر الصافی (ج ۳، ص ۳۶۰) و هم مرحوم قمی مشهدی (م ۱۱۲۵) در تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب (ج ۸، ص ۴۸۸) وقتی به این آیه می‌رسد کاملا بر اساس «قل» آن را شرح می‌دهد و در ادامه‌اش می‌گوید که این به صورت «قال» هم قرائت شده است: «و قرء قال علی حکایة قول الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ». همچنین در این آیه در مورد کلمات دیگرش هم اختلاف قرائت وجود دارد:

«رَبِّ» مخفف «رَبِّي: پروردگار من» است و در مقام نداء می‌باشد؛ البته در قرائت ابوجعفر (از قراء عشره) به صورت «قُلْ رَبِّ» قرائت شده است (یعنی همان منادی، اما به صورت تنها و بدون مضاف الیه).

اغلب قراء عشره به صورت «رَبِّ احْكُم: پروردگار من، حکم فرما» قرائت کرده‌اند؛ اما در برخی از قرائات شاذه، یعنی ابن عباس، عکرمه، حجدری، ابن محیصن، و روایت زید از یعقوب (یعقوب، از قراء عشره است) - به صورت «رَبِّي احْكُم: پروردگار من حکم‌کننده‌تر است» (به معنایی که در تعبیر «احکم الحاكمین» به کار می‌رود) قرائت کرده‌اند. (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۸۶؛ البحر المحيط فی التفسیر، ج ۷، ص ۴۷۴؛ الکامل المفصل فی القرائات الاربعه عشر، ص ۳۳۱)

همچنین عموم قراء کلمه آخر این آیه را به صورت «تَصِفُونَ» قرائت کرده‌اند؛ فقط از ابن ذکوان (که وی، یکی از دو راوی «ابن عامر، قاری شام» بوده) دو نقل آمده است. یکی نقل اخفش است که همانند بقیه است؛ اما «صوری» از ابن ذکوان به صورت «یصفون» قرائت کرده است و قرات اعمش (از قرائات شاذه) نیز همین طور است (التبیان، ج ۸، ص ۲۸۶؛ الکامل المفصل، ص ۳۳۱)؛ و از ابن عامر و عاصم (از قراء سبعة) نیز روایت شده که قرائت «أَبِي» این گونه بوده است. (البحر المحيط، ج ۷، ص ۴۷۴)

بقره/۶۸؛ هر چند برخی این را هم به همان معنای اصلی ارجاع داده و گفته‌اند از این جهت که این سن، سنی است که شخص می‌تواند به یاری و کمک دیگران اقدام کند. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۶۹)^۱

«تعاون» به معنای یاری کردن طرفینی است که طرفین پشتیبان همدیگر باشند (و تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ؛ مائده/۲)؛ و «استعانه» طلب یاری کردن است (وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، حمد/۵؛ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ؛ بقره/۴۵) (مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۹۸) و «مستعان» اسم مفعول آن است یعنی کسی که یاری از او طلب می‌شود.

کلمه «عون» به کلمه «نصرت» بسیار نزدیک است. اعانت را اعم از نصرت دانسته، و گفته‌اند «نصرت در جایی است که مخالف و نزاع‌کننده‌ای در پیش رو باشد؛ اما عون شامل هرگونه تقویت کردن شخص می‌شود چنانکه در مورد «یاری کردن در فقر» هم از تعبیر اعانت استفاده شده است. (الفروق فی اللغه، ص ۱۸۳؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۸، ص ۲۶۹)^۲

درباره «یاری کردن» در زبان عربی، علاوه بر دو ماده «عون» و «نصر»، کلمات متعددی به کار رفته که شاید همه را در فارسی به «یاری کردن» ترجمه کنیم؛ اما در هر یک نکته خاصی مد نظر است:

انقاذ («نقد») به معنای خارج کردن از ابتلاء و فرو رفتن در آن، است؛

تخلیص (خلاص کردن، «خلص») به معنای پاک کردن از شائبه‌ها و آلودگی‌هاست؛

نجات (انجاء، «نجی») به معنای این است که چیزی را کمک کنیم تا مبتلا به وضعیت ناخوشایند جدیدی نشود؛

تفریح («فرج») یاری کردنی است با جدایی انداختن بین دو چیز؛

«غوث» نجات دادن از ابتلاء و شدت و تحت حمایت ویژه قرار دادن است؛

«ظهیر» (پشتیان، از ماده «ظهر») به معنای آن است که کسی در پشت سر قرار گیرد و انسان بتواند به او تکیه کند؛ و

«مساعده» («سعد») حالتی است که اقتضای خیر و برتری دارد. (التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۷۹ و ج ۸، ص ۲۵۸)

ص ۲۵۸)

ماده «عون» جمعا ۱۱ بار در قرآن کریم به کار رفته است.

در عبارت «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ» «ربنا» مبتداست و «الرحمن» خبر اول، و «المستعان» خبر دوم می‌باشد؛ و چون بر روی هر دو خبر «ال» آمده است دلالت بر حصر می‌کند، یعنی: پروردگار ما تنها رحمت‌گستر، و تنها کسی است که از او یاری خواسته می‌شود.

حدیث

۱) از امام حسین ع روایت شده است:

۱. همچنین به مویی که بالای عورت مردان می‌روید هم «عانة» می‌گویند که درباره ارتباطش با «یاری» چیزی نگفته‌اند اما همین مطلب فوق را می‌توان گفت: چون سن بلوغ سنی است که این مو می‌روید.

۲. البته مرحوم مصطفوی در جای دیگری از کتاب خود دقیقا خلاف همین را گفته است که احتمالا سهو القلمی رخ داده است: «فان النظر ... فی العون: الی النصرة المتداوم المتظاهر عن قریب؛ و فی النصرة: الی مطلق الإعانة بأی نحو کان. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷، ص ۲۷۸)

هنگامی که حضرت فاطمه س دختر پیامبر ص مریض شد به حضرت علی ع وصیت کرد که امر او را پنهان دارد و خبرش را مخفی نماید و کسی را از مرض وی مطلع نگرداند. پس او چنین کرد و خودش پرستاری او را برعهده گرفت و اسماء بنت عمیس - خدا رحمتش کند - که رازنگهدار بود، کمکش می کرد. پس چون هنگام وفاتش رسید به امیرالمومنین ع وصیت کرد که خودش متولی کار وی شود و شبانه او را دفن کند و قبرش را بپوشاند؛ پس امیرالمومنین ع عهده دار کار او شد و دفنش کرد و محل قبرش را مخفی نمود؛ پس چون دست از خاک قبر برداشت، غم وجودش را فراگرفت و اشک بر گونه هایش روان شد و رو به سوی قبر رسول خدا ص کرد و گفت:

سلام بر تو ای رسول خدا از من! سلام بر تو ای رسول خدا ص از دخترت و محبوبت و مایه چشم روشنی ات و زائرت، همان که شبانه در بقعه ات در خاک آرמיד و خداوند برایش سرعت پیوستن به تو را برگزید؛

ای رسول خدا، صبر من در فراق دُرَدانه ات کم شد و توانم در غم سرور زنان کاستن گرفت؛ و تنها چیزی که تسلیم می دهد اقتدا به سنت توست و مقایسه با حزنی که به خاطر غم فراق تو دامنگیرم شده بود؛ که پس از آنکه بر سینه ام جان دادی، تو را در قبرت خواباندم و با دست خود چشمانت را بستم و امورت را خود عهده دار شدم.

آری، و در کتاب خدا بهترین نحوه قبول [قضا و قدر الهی] مطرح شده است که: «همه ما از خداییم و به سوی خدا باز می گردیم»؛

امانتی ات برگشت داده شد و آنچه در رهن بود پس گرفته شد و زهرا را از من ربودند؛ چه زشت شد زمین و آسمان. ای رسول خدا، اما حزن و اندوهم همیشگی است؛ و اما شبم همواره بیداری است؛ غم از دل برون نرود تا روزی که خداوند سرایی را که تو در آن مقیمی روزیم گرداند؛ چه غم جانگدازی و چه غصه جانگاهی! خداوند چه زود بین ما جدایی انداخت و تنها به او شکایت برم.

و دخترت به تو خبر خواهد داد از هجوم امت بر او و دست به دست دادن آنها در پایمال کردن حقش؛ پس تو هم از او احوال بپرس که چه بسیار حرارتی که در سینه فوران می کند و راهی به بیرون نمی یابد؛ و او به تو خواهد گفت؛ و خداوند حکم می کند که بهترین حکم کنندگان است. ...

الأمالی (للمفید)، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ الأمالی (للطوسی)، ص ۱۰۹-۱۱۰

قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ الرَّازِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَرَمَزَانِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ: لَمَّا مَرَضَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ ص وَصَّتْ إِلَى عَلِيٍّ ص أَنْ يَكْتُمَ أَمْرَهَا وَيُخْفِيَ خَبَرَهَا وَ لَا يُؤْذِنَ أَحَدًا بِمَرَضِهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ كَانَ يُمَرِّضُهَا بِنَفْسِهِ وَ تُعِينُهُ عَلَى ذَلِكَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ رَحِمَهَا اللَّهُ عَلَى اسْتِسْرَارِ بِذَلِكَ كَمَا وَصَّتْ بِهِ فَلَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ وَصَّتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنْ يَتَوَلَّى أَمْرَهَا وَيُدْفِنَهَا لَيْلًا وَيُعْفَى قَبْرَهَا فَتَوَلَّى ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ دَفَنَهَا وَ عَفَى مَوْضِعَ قَبْرِهَا فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تَرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنُ فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَى خَدَيْهِ وَ حَوْلَ وَجْهِهِ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ - وَ قُرَّةَ عَيْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةَ فِي الثَّرَى بِبُفْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ لَهَا اللَّهُ سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ ضَعْفَ عَنْ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنْ فِي النَّاسِي لِي

بِسْتِكَ وَالْحُزْنَ الَّذِي حَلَّ بِي بِفِرَاقِكَ مَوْضِعَ التَّعَزُّي فَلَقَدْ وَسَدَّتْكَ فِي مَلْحُودِ قَبْرِكَ بَعْدَ أَنْ فَاضَتْ نَفْسُكَ عَلَى صَدْرِي وَ غَمَّضْتَكَ بِيَدِي وَ تَوَلَّيْتُ أَمْرَكَ بِنَفْسِي نَعْمَ وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْعَمُ الْقَبُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ لَقَدْ اسْتَرْجَعْتَ الْوَدِيعَةَ وَ أَخَذْتَ الرَّهْيْنَةَ وَ اخْتَلَسْتَ الزَّهْرَاءَ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْعَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حُزْنِي فَسَرَمْتُ وَ أَمَا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ- لَا يَبْرَحُ الْحُزْنُ مِنْ قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّتِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَا مُقْبِحٌ وَ هُمْ مُهَيِّجٌ سَرَعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو- وَ سَتَبْنِيكَ ابْتِثَاكَ بَتَضَافِيرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ هَضْمَهَا حَقًّا فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ...^١

٢) ظاهراً از امیرالمومنین ع روایت شده است^٢ که حضرت موسی به مناجات با خداوند تبارک و تعالی مشغول بود. در فرازی از این مناجات خداوند به حضرت موسی می فرماید:
موسی! ...

در پیشگاه من خشوع کن همچون خشوع صابران؛ و از کثرت گناهان صیحه بزن همچون صیحه گناهکاری که از دست دشمنش فرار می کند و بر آن، از من یاری بجوی که من یآوری خوب هستم و بهترین کسی ام که از او یاری خواسته شود؛ همانا من خدایم فوق بندگان و بندگان تحت نظر من اند و همگی در برابرم تسلیم اند...

الکافی، ج ٨، ص ٤٢

عَلَيْ بَنِ إِبرَاهِيمَ عَنِ أَبِيهِ عَنِ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنِ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى رَفَعَهُ قَالَ: إِنَّ مُوسَى ع نَاجَاهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَقَالَ لَهُ فِي مُنَاجَاتِهِ: يَا مُوسَى ...

...^٣ وَ أَقْنَتْ بَيْنَ يَدَيَّ قُنُوتَ الصَّابِرِينَ وَ صَحَّ إِلَيَّ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ صِيَاحُ الْمَذْنِبِ الْهَارِبِ مِنْ عَدُوِّهِ وَ اسْتَعْنَى بِي عَلَي ذَلِكَ فَإِنِّي نَعَمُ الْعَوْنُ وَ نَعَمُ الْمُسْتَعَانُ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ فَوْقَ الْعِبَادِ وَ الْعِبَادِ دُونِي وَ كُلُّ لِي دَاخِرُونَ ...^٤

١. سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ سَلَامٌ مُودِعٌ لَا سَنَمٌ وَ لَا قَالَ فَإِنْ أَنْصَرَفَ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنِ أَقَمَ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلْبَةُ الْمُسْتَوْلِينَ عَلَيْنَا لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ عِنْدَ قَبْرِكَ لِرِزَامًا وَ لَلْبَيْتِ عِنْدَهُ مَعْكُوفًا وَ لَأَعُولْتُ إِعْوَالَ التَّكْلِ عَلَي جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تَهْتَضَمُ حَقَّهَا فَهَرًّا وَ تَمْنَعُ إِرْتَهَا جَهْرًا وَ لَمْ يَطَّلِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخُلْ مِنْكَ الذِّكْرُ فَإِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ أَجْمَلُ الْعَزَاءِ- وَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

٢. در سند اسم امامی که از او روایت شده نیامده است اما در حدیث ٣٢٣ غررالحکم (که مجموعه کلمات امیرالمومنین ع است فرازی از این روایت در کلام حضرت علی ع آمده است به این صورت:

إِنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَخْلُقْ لَكُمْ دَارَ مَقَامٍ وَ لَا مَحَلَّ قَرَارٍ وَ إِنَّمَا جَعَلَتْ لَكُمْ مَجَازًا لِتَرْوِدُوا مِنْهَا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ لِدارِ الْقَرَارِ فَكُونُوا مِنْهَا عَلَي أَوْفَازٍ وَ لَا تَخْدَعَنَّكُمْ الْعَاجِلَةَ وَ لَا تَغْرَنَّكُمْ فِيهَا الْفِتْنَةُ كَقَوْلِهِ تَعَالَى لِمُوسَى ع: يَا مُوسَى لَا تَطُولُ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَتَقْسَى قَلْبَكَ وَ قَاسَى الْقَلْبَ مَنِي بَعِيدٍ إِلَى قَوْلِهِ سَبْحَانَهُ وَ صَحَّ إِلَيَّ مِنْ كَثْرَةِ الذُّنُوبِ صِيَاحُ الْمَذْنِبِ الْهَارِبِ مِنْ عَدُوِّهِ وَ اسْتَعْنَى بِي عَلَي ذَلِكَ فَإِنِّي نَعَمُ الْعَوْنُ وَ نَعَمُ الْمُسْتَعَانُ.

٣. لَا يَطُولُ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو لَذَلِكَ قَلْبَكَ وَ قَاسَى الْقَلْبَ مَنِي بَعِيدٍ يَا مُوسَى كُنْ كَمَسْرَتِي فِيكَ فَإِنَّ مَسْرَتِي أَنْ أُطَاعَ فَلَا أُعْصَى فَأَمْتُ قَلْبَكَ بِالْخَشْيَةِ وَ كُنْ خَلْقَ الثِّيَابِ جَدِيدِ الْقَلْبِ تُخْفِي عَلَي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ تُعْرِفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ حَلْسَ الْبُيُوتِ مُصْبِحَ اللَّيْلِ.

٤. فَأَتَهُمْ نَفْسَكَ عَلَي نَفْسِكَ وَ لَا تَأْتَمِنُ وَ لَذَلِكَ عَلَي دِينِكَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَ لَذَلِكَ مِنْكَ يُحِبُّ الصَّالِحِينَ.

(۱) «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ»

می‌دانیم که امکان ندارد خداوند حکم بناحق کند. پس، منظور از اینکه «پروردگارا! به حق حکم فرما» چیست؟ الف. اشاره است که پیامبر ص کارش را به خدا واگذار می‌کند و از خدا می‌خواهد که بین او و کسانی که تکذیبش می‌کنند قضاوت فرماید؛ چنانکه از قتاده نقل شده که پیامبر ص هرگاه در جنگ با مشرکان حاضر می‌شد این جمله را می‌گفت به این معنا که خدایا خودت بین ما و مشرکان با آشکار کردن حق جدایی بینداز. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۸)^۱

ب. یعنی خدایا به حکم برحق خودت - که همان چیره و آشکار کردن حق بر باطل است - حکم فرما (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۳؛ مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۸)

ج. «حق» اینجا به معنای انتقام از کافران است؛ یعنی از خدا می‌خواهد که کافران را به حال خود رها نکند و از آنها انتقام بگیرد. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۸)

د. چنین بیان‌هایی از باب ابراز اطاعت و انقطاع الی الله است و می‌تواند از باب طلب زیادت در لطف باشد (شبهه مضمون آیه‌ای که می‌فرماید «خداوند کسانی را که هدایت بجویند بر هدایتشان می‌افزاید»؛ محمد/۱۷) (متشابه القرآن و مختلفه (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۲۶) یعنی خداوند قطعاً چنین می‌کند اما ما بر این کاری که خداوند می‌کند تاکید می‌کنیم که بیشتر مشمول این حکم خداوند شویم؛ همان گونه که خداوند حتماً مصلحت بندگانش را می‌خواهد در عین حال ما هم برای مصلحتمان دعا می‌کنیم.

... ۵

(۲) «الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»

«تنها از او یاری خواسته می‌شود علیه آنچه توصیف می‌کنید» مقصود از «آنچه توصیف می‌کنید» چیست؟ الف. سخنان باطلی که مشرکان می‌گفتند: مانند اینکه «آیا این پیامبر چیزی بیش از یک بشر است [که لازم باشد از او پیروی کنیم]» (انبیاء/۳) و یا اینکه «خداوند فرزند دارد» (مریم/۸۸) (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۸)

ب. عقایدی که به عنوان دین برای خود ساخته بودند و سخنان ناروایی که در مورد دین حق مطرح می‌کردند. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۳۳)

ج. این ادعایی که می‌گفتند شوکت اصلی از آن ماست و اسلام چند روزی بیشتر جولان نمی‌دهد و بعد فروکش می‌کند. (تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۶۰)

۱. هم در مجمع‌البیان و هم در تفسیر قمی، کاملاً آیه را به نحو مخاطب و امر توضیح داده‌اند. در مجمع گفته شده: فوض أمورک یا محمد الی الله و قل یا رب احکم بینی و بین من کذبنی بالحق؛ و در تفسیر قمی (بند ج) گفته شده: معناه لا تدعو [تدع] للكفار، و الحق الانتقام من الظالمین.

د. شاید اشاره است به تهدیدهایی که دشمنان اسلام می‌کرده‌اند؛ یعنی وضعیت خود و مسلمانان را به گونه‌ای می‌فهمیده و توصیف می‌کرده‌اند که به منزله تهدیدی علیه مسلمانان بوده است؛ و آیه می‌خواهد بفرماید: هرگونه هم واقعیت را توصیف کنند یاری خدا برایتان کافی است.

ثمره انسان‌شناختی

انسان هر اقدامی - بویژه در برابر دشمن - انجام می‌دهد بر اساس شناختی است که واقعیت و امکانات خود و دیگران دارد (واقعیت و امکانات خود و دیگران را به نحو خاصی توصیف می‌کند)

اما کسی که واقعا و از صمیم جان، از خدا یاری طلب کند، به واقعیتی تکیه کرده که پشتوانه تمام واقعیات و امکانات است؛ و لذاست که اگر کسی واقعا مومن باشد، هر برآوردی که دشمن از امکانات خود ارائه دهد، هراسی در دل او نمی‌افکند.

اگر امام خمینی ره با قاطعیت می‌گفت «نترسید، نترسانید ... آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/books/BooksahifeBody.aspx?id=2067>

به خاطر این بود که اعتقادش این بود که:

«خداوندا، در جهان ظلم و ستم و بیداد، همه تکیه گاه ما تویی، و ما تنهای تنهایییم و غیر از تو کسی را نمی‌شناسیم و غیر

از تو نخواسته‌ایم که کسی را بشناسیم. ما را یاری کن، که تو بهترین یاری‌کنندگانی.»

<http://farsi.rouhollah.ir/library/sahifeh?volume=21&page=95>

... ۵

(۳) «رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ...»

پروردگار ما کسی است که هم رحمان است؛ یعنی رحمتش چنان گسترده است که حد و انتها ندارد؛ و هم تنها مستعان

است؛ یعنی تنها کسی است که اگر از او یاری خواسته شود می‌تواند یاری کند و یاری می‌کند.^۱

آیا اگر کسی به چنین پروردگاری تکیه کند، مشکل حل‌ناشده‌ای برایش می‌ماند؟!

چرا ما با اینکه هر روز حداقل ده بار می‌گوییم که «تنها از تو یاری می‌جوییم» اما باز چشممان به دست این و آن است؟!

(۴) «قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»

چرا پیامبر و کسانی که رسالات خدا را ابلاغ می‌کنند فقط از خدا می‌ترسند و از غیر او هیچ باکی ندارند (الَّذِينَ يَبْلُغُونَ

رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ؛ احزاب/۳۹)؟

به نظر می‌رسد این آیه پاسخ می‌دهد:

۱. این مطلب به نحوی اقتباس از سخن مرحوم طبرسی است که می‌فرمایند: دو ویژگی رحمت و یاری‌گری دو ویژگی‌ای است که وقتی با هم جمع

شوند رسیدن اصول نعمتها به انسان را ضمانت می‌کنند. (مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۱۰۸)

زیرا پیامبر ص به خداوند رحمت گستری تکیه کرده که تنها اوست که یاور حقیقی هر انسانی می تواند باشد؛ پس با خیال راحت از او می خواهد که او بین وی و دشمنانش حکم کند؛ و می داند که خداوند او را کافی است (و كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا؛ احزاب. ۳۹)

سوره احزاب

قبلا توضیحاتی درباره روند کار این کانال ارائه شد.

<https://t.me/YekAaye/2025>

از آبان ۱۳۹۶، بنا بر این شد که برای انسجام موضوعی بحث ها، تمرکز اولیه بحث را بر مباحث انسان شناسی قرار دهیم.

<https://t.me/YekAaye/2367>

در این راستا، بعد از مروری بر آیاتی درباره خلقت نخستین انسان (در سوره های بقره، اعراف و حجر) و برخی اقتضائات این خلقت در زندگی دنیوی (در سوره های معارج، حج، بلد و علق)، و چشم اندازی از غایت این خلقت که در معاد حاصل می شود (سوره قیامت) از اوایل اردیبهشت سال ۱۳۹۶ (جلسه ۳۹۹) تلاش شد بحث رنگ و بوی کاربردی تری به خود بگیرد و وارد مباحث اجتماعی تری بشویم.

ابتدا سراغ آیات اولیه سوره عنکبوت رفتیم که مربوط است به وضعیت های اجتماعی ای که تصمیم گیری در آنها دشوار

می شود.

<https://t.me/YekAaye/4916>

سپس با توجه به ایام نیمه شعبان، سراغ آیات پایانی سوره انبیاء رفتیم که مهدویت (نهایت وضعیت اجتماعی انسان) را در بستر دعوت پیامبر ص و فتنه هایی که همراه آن خواهد بود، و مبنایی ترین وظیفه انسان در این تصمیم گیری (بی اعتنایی به همه دشمنی ها و تکیه کردن به پروردگار رحمت گستری که تنها اوست که می تواند انسان را یاری کند) تصویر می کرد.

<https://t.me/YekAaye/5106>

در ادامه همین تحلیل های اجتماعی از حضور دین در جامعه، با استعانت از خداوند متعال، ان شاء الله به سراغ سوره احزاب می رویم که سوره ای مدنی است و شاید به همین جهت، معضلات جامعه دینی را به نحو کاملاً عینی و کاربردی و در موقعیت های مختلف زندگی مطرح، و مساله تصمیم گیری مومنانه در این موقعیت های مختلف را از زوایای مختلف مورد توجه قرار می دهد.

۴۲۰ سوره احزاب (۳۳) آیه ۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛

۱۳۹۶/۲/۳۰

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

به نام خداوند رحمت گستر هماره رحیم

ای پیامبر! از خدا پروا کن و کافران و منافقان را اطاعت مکن؛ همانا خداوند همواره دانا و حکیم بوده است.

نکات ترجمه‌ای

«أَتَقِي» فعل امر از ماده «وقی» در باب افتعال (در اصل به صورت «أوتقی») بوده است. ماده «وقی» در اصل به معنای نگهداشتن و حفظ کردن است و ترجمه کلمه «تقوی» به «خودنگهداری» بسیار مناسب‌تر است تا «پرهیزکاری». درباره این کلمه در جلسه ۱۳۵ توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/ash-shams-091-08>. باب افتعال چون معنای مطاوعه (پذیرش) می‌دهد لذا «أَتَقِي» به معنای آن است که حالت تقوی را در درون خود قبول و جاری کن و به تعبیر ساده‌تر: تقوی داشته باش.

«الْكَافِرِينَ»

«کافر» اسم فاعل از ماده «کفر» است که در اصل دلالت بر پوشاندن و مخفی کردن می‌کند. درباره معنای «کفر» در جلسه ۲۰۵ توضیح داده شد <http://yekaye.ir/al-furqan-025-50> و در جلسه ۱۵۹، حدیث ۱- <http://yekaye.ir/al-jathiyah-45> و <http://yekaye.ir/ibraheem-014-22> حدیث ۳، حدیث ۲۴ و جلسه ۱۴۸، حدیث ۳ <http://yekaye.ir/ibraheem-014-22> احادیثی درباره معنای کفر در قرآن کریم ارائه شد.

«الْمُنَافِقِينَ»

منافق، اسم فاعل از ماده «نفق» در باب مفاعله است که درباره این ماده و این کلمه به تفصیل در جلسه ۴۰۸ توضیح داده شد. <http://yekaye.ir/al-ankaboot-29-11>

شأن نزول

در شأن نزول این آیه گفته‌اند بعد از غزوه أُحُد، ابوسفیان و عکرمه (پسر ابوجهل) و ابوالعور اسلمی به مدینه وارد شدند و به منزل عبدالله بن اُبی رفتند و از رسول خدا ص امان گرفتند که نزد ایشان بروند و با ایشان صحبت کنند. پس همراه با عبدالله بن اُبی و عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح و طعمه بن اُبیرق نزد پیامبر ص رفتند و گفتند:

محمد! از خدایان ما، لات و عَزَى و منات، دست بردار و بگو آنها شفاعتشان فقط برای کسانی است که آنها را بپرستند؛ ما هم کاری به کار تو و خدایت نخواهیم داشت.

این سخن بر پیامبر ص سخت آمد. عمر بن خطاب گفت: رسول خدا، آیا اجازه می‌دهی که آنها را بکشیم؟!

حضرت فرمود: خیر؛ من به آنها امان داده‌ام و از آنها خواست که از مدینه بروند؛ و آیه نازل شد که:

«از کافران اطاعت نکن» یعنی کافران مکه مانند ابوسفیان و ابوالعور و عکرمه «و از منافقین» مانند ابن اُبی و ابن سعد و طعمه.^۱

اما برخی گفته‌اند شأن نزولش در مورد گروهی است که از شهر ثقیف نزد پیامبر ص آمدند و از ایشان خواستند که اجازه دهد یکسال دیگر هم لات و عزی را بپرستند و گفتند: می‌خواهیم قریش از منزلت ما مطلع شود [که پیامبر ص به آنها اجازه نداد؛ اما اگر به ما اجازه دهد، پس ما برتریم!]

مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۲۶

۱. این نقل اول را اغلب نقل کرده‌اند از جمله، ابن شهر آشوب در مناقب آل اُبی طالب ع، ج ۱، ص ۵۴

نزلت فی اَبی سفیان بن حرب و عکرمه بن اَبی جهل و اَبی الأعور السلمی قدموا المدینه و نزلوا علی عبد الله بن اَبی بعد غزوه أحد بأمان من رسول الله ص لیکلموه فقاموا و قام معهم عبد الله بن اَبی و عبد الله بن سعد بن اَبی سرح و طعمه بن اَبیرق فدخلوا علی رسول الله ص فقالوا یا محمد ارفض ذکر آلهتنا اللات و العزی و منات و قل إن لها شفاعه لمن عبدها و ندعک و ربک فشق ذلك علی النبی ص فقال عمر بن الخطاب ائذن لنا یا رسول الله فی قتلهم فقال إنی أعطیتهم الأمان و أمر ص فاخرجوا من المدینه و نزلت الآیه «وَلَا تُطَعِ الْكٰفِرِیْنَ» من أهل مكه ابا سفیان و ابا الأعور و عکرمه و المنافقین ابن اَبی و ابن سعد و طعمه و قیل نزلت فی ناس من ثقیف قدموا علی رسول الله ص فطلبوا منه أن یمتعهم بالللات و العزی سنه قالوا لتعلم قریش منزلتنا منک

حدیث

(۱) از امام صادق ع روایت شده است:

خداوند پیامبرش را به روش «به در می گویم، دیوار بشنود» مبعوث کرد.

تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۷۱

قَالَ الصَّادِقُ ع إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمِعِي يَا جَارَةً.

(۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

همانا مومن کسی است که یقینش در عملش مشاهده می شود و منافق کسی است که شک و تردیدش در عملش عیان است.

عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، حدیث ۳۳۳۹

إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَرَىٰ يَقِينُهُ فِي عَمَلِهِ وَالْمُنَافِقَ مَنْ يَرَىٰ شَكَّهُ فِي عَمَلِهِ.

(۳) امیرالمومنین ع فرمودند:

... و بر رسول خدا ص حتی در زمان خودش دروغ بسته شد تا جایی که خطبه خواند و فرمود: کسی که عامدانه بر من

دروغ ببندد، پس جایگاهش را در آتش بیابد!

و همانا آنکه برای تو حدیث و مطلبی نقل می کند چهار قسم است که قسم پنجمی ندارد:

[اول] شخص منافقی که اظهار ایمان می کند و خود را همچون مسلمانان می نمایاند؛ از گناه نترسد و از اینکه به عمد بر

رسول خدا (ص) دروغ ببندد، باکی ندارد؛ اگر مردم می دانستند که او منافق است و دروغگو، نه سخنی از او می پذیرفتند و نه

تصدیقش می کردند؛ لکن می گویند او از اصحاب رسول خدا (ص) بوده است، او را دیده و از او شنیده و مطلب را خودش از

او گرفته؛ پس گفته اش را قبول می کنند؛ در حالی که خداوند تو را از منافقان خبر داد چنانکه باید، و آنان را برای تو وصف

فرمود آنسان که شاید، و اینان پس از رسول خدا ص بر جای ماندند، و با دروغ و تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان

به آتش نزدیکی جستند، پس کار را به دست آنان سپردند و ایشان را حاکم بر دوش مردم گرداندند، و به دست ایشان دنیا را خوردند؛ و مردم آنجا روند که پادشاهان و دنیا روی آرند، جز کسی را که خدا نگه دارد؛ این یکی از آن چهار نفر.

[دوم] ...

نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۲

قال أمير المؤمنين ع:

... لَقَدْ كَذَبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيْبًا فَقَالَ مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ وَإِنَّمَا أَتَاكَ بِالْحَدِيثِ أَرْبَعَةٌ رِجَالٌ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ؛ رَجُلٌ مُنَافِقٌ مُظْهِرٌ لِلْإِيمَانِ مُتَصَنِّعٌ بِالإِسْلَامِ لَا يَتَأْتَمُّ وَلَا يَتَحَرَّجُ يَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص مُتَعَمِّدًا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَاذِبٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ ص رَأَهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ لَقَفَ عَنْهُ فَيَأْخُذُونَ بِقَوْلِهِ وَ قَدْ أَخْبَرَكَ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَكَ وَ وَصَفَهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ بِهِ لَكَ ثُمَّ بَقُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَيَّ أُمَّةَ الضَّلَالَةِ وَ الدُّعَاةِ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ فَوَلَّوهُمْ الْأَعْمَالَ وَ جَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ فَأَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ...

(۴) در فرازی از عهدنامه‌ای که امیرالمومنین ع برای انتصاب محمد بن ابی‌بکر به مصر نوشت آمده است:

یکسان نیست امام هدایت و امام گمراهی؛ و نیز ولی پیامبر و دشمن پیامبر؛ و پیامبر خدا ص به من فرمود:

من بر امتم نه از مومن می‌ترسم و نه از مشرک؛ اما مومن، ایمانش مانع او می‌شود؛ و اما مشرک، خداوند وی را با شرکش درهم می‌شکند؛

ولکن بر شما می‌ترسم از هر آن منافق‌باطنِ خوش‌سخن، چیزی را می‌گوید که آن را نیکو می‌شمارید و کاری می‌کند که آن را ناپسند می‌دارید.

نهج البلاغه، نامه ۲۷

و من عهد له ع إلى محمد بن أبي بكر رضي الله عنه حين قلده مصر

۱. وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا لَمْ يَحْفَظْهُ عَلَى وَجْهِ فَوَهِمَ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِبًا فَهُوَ فِي يَدِيهِ وَ يَرُويهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَقُولُ أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَ هُمُ فِيهِ لَمْ يَقْبَلُوهُ مِنْهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لَرَفَضَهُ وَ رَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص شَيْئًا يَأْمُرُ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ الْمَنْسُوخَ وَ لَمْ يَحْفَظْ النَّاسِخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ وَ آخِرُ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ ص وَ لَمْ يَهْمُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ عَلَى مَا سَمِعَهُ [سَمِعَهُ] لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ فَهُوَ حَفِظَ النَّاسِخَ فَعْمَلُ بِهِ وَ حَفِظَ الْمَنْسُوخَ فَجَنَّبَ عَنْهُ وَ عَرَفَ الْخَاصَّ وَ الْعَامَّ وَ الْمُحْكَمَ وَ الْمُتَشَابِهَ فَوَضَعَ كُلَّ شَيْءٍ مَوْضِعَهُ وَ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص الْكَلَامُ لَهُ وَ جِهَانِ فَكَلَامٌ خَاصٌّ وَ كَلَامٌ عَامٌّ فَيَسْمَعُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُ مَا عَنِ اللَّهِ سَبْحَانَهُ بِهِ وَ لَا مَا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَيَحْمِلُهُ السَّمْعُ وَ يُوجِّهُهُ عَلَى غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بِمَعْنَاهُ وَ مَا [قَصْدًا] قَصْدَ بِهِ وَ مَا خَرَجَ مِنْ أَجْلِهِ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص مَنْ كَانَ يَسْأَلُهُ وَ يَسْتَفْهَمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لِيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُهُ حَتَّى يَسْمَعُوا وَ كَانَ لَا يَمُرُّ بِى مِنْ ذَلِكَ شَيْءٍ إِلَّا سَأَلْتُهُ عَنْهُ وَ حَفِظْتُهُ فَهَذِهِ وَجُوهٌ مَا عَلَيْهِ النَّاسُ فِي اخْتِلَافِهِمْ وَ عَلَيْهِمْ فِي رَوَايَاتِهِمْ.

... فَإِنَّهُ لَا سِوَاءَ إِمَامٍ الْهُدَىٰ وَ إِمَامٍ الرَّدَىٰ وَ وَلِيٍّ النَّبِيِّ وَ عَدُوٍّ النَّبِيِّ وَ لَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَ لَا مُشْرِكًا أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

احادیثی که در جلسه ۴۰۸ مطرح شد همگی در اینجا نیز می‌تواند مطرح شود. <http://yekaye.ir/al-ankaboot-29-11>

توجه

یکی از کتابهایی که برای تفسیر سوره احزاب بسیار عمیق و در عین حال جذاب نوشته شده، و مطالعه آن به تمامی کسانی که می‌خواهند به تحلیلی قرآنی از وضعیت اجتماعی برسند، توصیه می‌شود، کتابی است به نام «ایستاده در باد»، نوشته «سید محمد روحانی». این کتاب با مبنا قرار دادن تفسیر المیزان، کوشیده تحلیل اجتماعی متناسب با زمان را از دل آیات قرآن کریم استخراج کند؛ و ان‌شاءالله در تدریج این سوره استفاده خواهد شد. توضیح بیشتر درباره این کتاب را در لینک زیر ببینید:

<http://halgheh.com/index.asp?page=Books/Book.asp>

تدبر

۱) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»

این آیه با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می‌شود ولی بلافاصله به پیامبر دستور تقوی و عدم اطاعت از کافر و منافق می‌دهد؛ و تذکر می‌دهد که خدا کاملاً عالم است و کارش از روی حکمت است.

آیا مگر پیامبر تقوی ندارد؟ یا مگر ممکن است از کافر و منافق پیروی کند؟

واضح است که خیر؛ پس چرا چنین گفته است؟

الف. این از باب آن است که به در می‌گویند تا دیوار بشنود (حدیث ۱). به پیامبر عتاب می‌کنند تا بقیه مسلمانان حساب

کار دستشان بیاید.

ب. ناصواب بودن درخواستی که دشمنان دین خدا داشتند بقدری خطرناک و مهم بوده که خداوند خود پیامبر ص را در این

زمینه مخاطب قرار داده است. (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۳)

ج. ...

۲) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ»

مقصود از این تقوایی که به پیامبر دستور داده شده چیست؟

الف. توصیه کلی به ثابت ماندن در تقوی است. (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۲۷)

ب. تقوا و خویش‌داری کند از اینکه بخواهد درخواست مشرکان (که در شأن نزول گذشت) را اجابت نماید. (مجمع‌البیان،

ج ۸، ص ۵۲۷)

ج. در شأن نزول گذشت که وقتی ابوسفیان و ... پیشنهادشان را گفتند پیامبر ص ناراحت شد و یکی از مسلمانان پیشنهاد قتل آنها را داد. آیه برحذر می‌دارد از اینکه پیامبر نقض عهد کند و آنها را به قتل برساند. (مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۲۷)

د. موارد «الف» و یا «ب» است؛ اما از باب اینکه «به در می‌گویم تا دیوار بشنود» است که مبادا مسلمانان چنان کنند. (حدیث ۱)

... ۵

۳) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ... لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ»

در قرآن کریم گاهی اطاعت از اشخاصی را با یک دستور (امر یا نهی) بیان می‌کند و گاه با چند دستور مستقل. غالباً وقتی چند دستور مستقل می‌آید، نشان‌دهنده آن است که اطاعت از ابعاد مختلفی مد نظر است؛ مثلاً تعبیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» (نساء/۵۹) با تعبیر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ» (آل عمران/۳۲ و ۱۳۲) متفاوت است. (توضیح در جلسه ۸۳، تدریهای ۲ و ۴ <http://yekaye.ir/an-nisa-004-59>) به همین ترتیب، وقتی یک دستور می‌آید احتمالاً اطاعت از یک جهت مد نظر است. پس، می‌توان نتیجه گرفت کنار هم قرار دادن «کافر» و «منافق» در این آیه احتمالاً از این جهت باشد که هر دو منطق یکسانی دارند؛ و با توجه به اینکه واضح است که انسان مومن، بویژه پیامبر اکرم ص، از کافر اطاعت نمی‌کند؛ ظاهراً این تعبیر می‌خواهد هشدار جدی بدهد نسبت به اطاعت از منافقان؛ که به خاطر اینکه خوش‌بین هستند و از تعابیر صریحاً ضددینی استفاده نمی‌کنند (حدیث ۳)، اطاعت از آنها در جامعه دینی بعید نیست! (حدیث ۴)

۴) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ... لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ»

مقصود از «اطاعت کردن از کافران و منافقان» چیست که حتی پیامبر ص از آن برحذر داشته شده است؟ اطاعت کردن، غیر از کافر شدن است؛ هرچند ممکن است مقدمه آن باشد. بویژه، با توجه به اینکه خطاب مستقیماً ناظر به پیامبر ص بوده، واضح است که این اطاعت، این نیست که مثلاً او بت پرست شود. بلکه اطاعت کردن این است که دلیل و توجیه انسان برای کاری که انجام می‌دهد، خارج از چارچوب آموزه‌های دین باشد.

بحث تخصصی انسان‌شناسی

هر استدلالی، به اصطلاح منطقی، از یک «صغری» و یک «کبری» تشکیل شده است. «کبری» وضعیت کلی را بیان می‌کند و «صغری» وضعیت خاصی که مصداق آن وضعیت کلی است.

مثلاً:

(صغری) سقراط انسان است.

(کبری) هر انسانی فانی است.

(نتیجه) سقراط فانی است.

- هر عمل ارادی (= هر تصمیمی) در درون خود یک استدلال دارد که ساختار این استدلال را می‌توان چنین ترسیم کرد:

(صغری) الان در وضعیت A هستیم.

(کبری) در وضعیت A باید عمل a را انجام داد.

(نتیجه) الان باید عمل a را انجام داد.

- تمام تصمیم‌گیری‌های ما، اگر بخواهد از منطقی برخوردار باشد، بر پایه مجموعه‌ای از صغرا و کبراهاست. اختلاف افراد در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌هایشان، به اختلافشان در صغرا و کبرایشان برمی‌گردد؛ اختلافات صغروی ناشی از تفاوت درک آنها نسبت به وضعیت موجود است؛ اما اختلافات کبروی نشانه طرز فکر متفاوت آنها درباره اهداف زندگی است که باید و نیاید‌هایشان را رقم می‌زند.

از آنجا که شناخت وضع موجود، ربط چندانی به مومن یا کافر بودن شخص ندارد، پس تفاوت اصلی یک انسان مومن با انسان کافر در این است که انسان مومن، کبرای تصمیماتش را از دین می‌گیرد؛ ولی انسان کافر خیر؛ و از آنجا که مبنای تصمیم‌گیری هر شخصی، کبرای استدلالش است، پس اطاعت از یک نفر، یعنی کبرای استدلال او را مبنای تصمیم‌گیری خود قرار دادن.

مثال:

(صغری) غذای خوشمزه‌ای از گوشت حرامی اینجا هست.

(کبرای مومن) غذای حرام را نباید خورد.

(کبرای کافر) انسان هر غذایی را دلش بخواهد، می‌تواند بخورد.

حالا اگر یک کافر به یک مومن بگوید که حلال و حرام مهم نیست و آن مسلمان، بی‌دغدغه، از آن غذای حرام بخورد، او از منطق کافر اطاعت کرده است.

- با این توضیح معلوم می‌شود که چرا منافق و کافر را در یک ردیف مطرح کرد (تدبیر ۳). علتش این است که منافق کسی است که کبراهای تصمیم‌گیریش همانند کبراهای تصمیم‌گیری کافران است.

مثال قرآنی:

الان در سختی و تنگنا قرار گرفته‌ایم و می‌خواهیم از این تنگنا خارج شویم.

(کبرای مومن) عزت تنها از آن خدا و رسول است. (منافقون/۸)

(کبرای منافق) عزت در ارتباط برقرار کردن با کافران و قدرت‌مداران دنیوی است. (نساء/۱۳۸-۱۳۹)

تطبیق بر آیه محل بحث با توجه به شأن نزول آن

اینکه کافر بیاید و از پیامبر بخواهد «ما با خدا و خداپرستی شما کاری نداریم شما هم با بتها و بت‌پرستی ما کاری نداشته

باشید، از یک کافر طبیعی است. اما کسی که خود را مسلمان نامیده، چرا در این اقدام، با کافران همراهی می‌کند؟

پس، منافق کسی است که می‌کوشد «کبراهای (= منطق) استدلال کافران را در جامعه دینی عادی جلوه دهد» [ضمن پوزش از خوانندگان محترم به خاطر دشواری این بحث، این مطلب برگرفته از کتاب ایستاده در باد، ص ۷۸-۹۹ می‌باشد که به علت تلخیص، مقداری دشوار شد.]

(۵) «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا»

تذکر به عالم و حکیم بودن خداوند در پایان این آیه چه ارتباطی با مضامین ابتدای آیه دارد؟

الف. بسیاری از اوقات، منطق کافران و منافقان به نظر ما جذاب می‌آید. (تدبر ۴) چه بسا خداوند می‌خواهد تذکر دهد که اگر من گفتم از منطق کافران و منافقان تبعیت نکنید، نه اینکه از شما بخواهم یک انسانهای بی‌منطق و صرفاً تعبدی‌ای باشید؛ بلکه چون من عالم مطلق هستم و همه کارهایم از روی حکمت است، مضرات منطق کافران و منافقان را می‌دانم و به همین جهت شما را از آن بازداشتم.

ب. گاه انسان، بویژه اگر در تنگنا قرار بگیرد، گمان می‌کند اگر از پیشنهاد کافران و منافقان تبعیت نکند، ضرر می‌کند. چه بسا خدا می‌خواهد بفرماید که من که علمم بسیار گسترده است و هر کاری را از روی حکمت انجام می‌دهم، راه خروجی برای شما می‌شناسم که خیلی بهتر از آن است که از کافران و منافقان تبعیت کنید، فقط به شرطی که مرا جدی بگیرید. (بند د از تدبر ۲ جلسه ۴۱۹)

ج. ...

(۴۲۱) سوره احزاب (۳۳) آیه ۲ وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۳۹۶/۲/۳۱

ترجمه

و از آنچه به سوی تو از پروردگارت وحی می‌شود پیروی کن؛ بدرستی که خداوند همواره بدانچه انجام می‌دهید آگاه است.

حدیث

(۱) از پیامبر اکرم ص روایت شده است:

در دلها نوری است که نورافشانی نمی‌کند مگر در صورت پیروی از حق و در پیش گرفتن راه میانه، و آن از نور انبیاء است که در دلهای مومنان به ودیعت نهاده شده.

مصباح الشریعة، ص ۱۵۷

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فِي الْقُلُوبِ نُورٌ لَا يُضِيءُ إِلَّا مِنْ اتِّبَاعِ الْحَقِّ وَقَصْدِ السَّبِيلِ وَهُوَ مِنْ نُورِ الْأَنْبِيَاءِ مُودَعٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ.

۱. در قرائت ابوعمر و به صورت «يعملون» قرائت شده است. (مجمع البيان، ج ۸، ص ۵۲۵)

۲) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

هنگامی که خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، [راه] رشدش را به او الهام می‌کند و به او توفیق طاعتش را ارزانی می‌دارد.

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۴، حدیث ۳۴۷۶

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَلْهَمَهُ رُشْدَهُ وَ وَفَّقَهُ لَطَاعَتِهِ.

۳) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

خداوند سبحان به هیچ چیزی دستور نداد مگر اینکه بر [انجام] آن یاری کرد.

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۴، حدیث ۳۴۹۰

مَا أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِشَيْءٍ إِلَّا وَ أَعَانَ عَلَيْهِ.

۴) از امیرالمومنین ع روایت شده است:

طاعت خداوند سبحان به چنگ نمی‌آید مگر برای کسی که جدیت به خرج دهد و تمام تلاشش را مصروف دارد.

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۴، حدیث ۳۴۸۰

طَاعَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ لَا يَحُوزُهَا إِلَّا مَنْ بَدَلَ الْجِدَّ وَ اسْتَفْرَعَ الْجُهْدَ.

تدبر

۱) «وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»

با اینکه این دستور «از آنچه به تو وحی می‌شود، پیروی کن» دستوری عام است، اما با توجه به آیات گذشته، به نظر می‌رسد تأکیدی است در قبال آنچه کافران و منافقان از او می‌خواهند (المیزان، ج ۱۶، ص ۲۷۴) یعنی از آنها اطاعت نکن، بلکه از وحی الهی تبعیت کن.

این تعبیر مویدی است بر اطاعت کردن از کافر و منافق، به معنای آن است که: به جای پیروی از منطق و حیانی (کبراهای بر گرفته از وحی) منطق استدلال منقطع از وحی را مبنای عمل قرار دهیم. (توضیح در جلسه ۴۲۰، تدبر ۴)

۲) «وَ اتَّبِعْ ... إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

اینکه بعد از اینکه هشدار به پیامبر ص - که: اطاعت آنها را مکن و از وحی تبعیت کن - ، تعبیر جمع به کار برد و فرمود «خداوند بدانچه انجام می‌دهید آگاه است» و نفرمود: «بدانچه انجام می‌دهی» شاهدهی است بر مطلب جلسه ۴۲۰، حدیث ۱ و تدبر ۱، که منظور از این امر و نهی‌ای که خطاب به پیامبر ص شده، عموم مسلمانان است، نه خود پیامبر. (أمالی المرتضی، ج ۲،

ص ۸۰)

۳) «وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا»

اگرچه اقتضای آیات قبل این است که آیه را خطاب به پیامبر ص بدانیم، اما با توجه به اینکه:

اولا هر آیه‌ای بتنهایی نیز معنی دارد (استفاده از یک لفظ در چند معنا ممکن است؛ و صحت یک معنا به منزله بطلان

معانی دیگر نیست)؛ و

ثانیا به ما دستور داده شده که هنگام خواندن قرآن، خود را مخاطب آیات ببینید؛

آنگاه شاید بتوان از این آیه استنباط کرد که:

اگر توانستی دلت را واقعا پاک نگهداری و اجازه دهی که نور خدا در آن بتابد (حدیث ۱) خداوند مستقیما راه رشد را به

تو وحی و الهام می‌کند (حدیث ۲)؛ آنگاه از آنچه از جانب خداوند به دلت الهام می‌شود تبعیت کن، هرچند دیگران آن را

نپذیرند. البته به شرط اینکه واقعا مطمئن باشی که آن الهام، «من ربک» بوده است نه «من الشیاطین»!

توضیح تخصصی انسان‌شناسی

با توضیح فوق، مضمون این آیه شبیه کلام منسوب به پیامبر اکرم ص می‌شود که «استفت قلبک و لو أفتوک: از دلت فتوا

بگیر هرچند دیگران فتوای دیگری بدهند» (روضه‌المتقین، ج ۸، ص ۳۶۸).

اما نکته‌ای که باید بدان توجه ویژه‌ای داشت وجود عبارت «من ربک» است؛ یعنی باید مطمئن باشی که این الهام واقعا

الهام پروردگارت است نه الهامی شیطانی؛ چرا که همان گونه که خداوند با فرشتگان خود در دل اولیای خود وحی و الهام

می‌فرستد؛ شیاطین هم به اولیای خود وحی می‌کنند (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادُواكُم؛ انعام/۱۲۱).

اما از کجا بفهمیم که آنچه در دل ما خطور کرده الهامی رحمانی است یا شیطانی؟

اولا باید ببینیم واقعا در مسیر طاعت خدا تمام تلاشمان را کرده‌ایم یا خیر (حدیث ۴). اگر چنین بوده‌ایم آنگاه اگر خدا

مطلبی به ما بفرستد حتما راهی نشان می‌دهد که از آن مطمئن شویم (حدیث ۳) حداقلش این است که آن مطلب همراه با یقین

و بدون هیچگونه تردید خواهد بود، نه مطلبی که با اندک تردیدی دچار تزلزل شود (جلسه قبل، حدیث ۲)

این نکته از ادامه آیه هم فهمیده می‌شود: زیرا نه تنها با تعبیر «من ربک» بر نکات فوق اشاره کرد؛ بلکه در ادامه‌اش تاکید

کرد که «خداوند همواره بدانچه انجام می‌دهید آگاه است.»

به طور خلاصه،

اگر کسی ادعای الهام و کشف و شهود کرد، اما ذره‌ای از اخلاقیات فطری و تعالیم شریعت الهی فاصله گرفت، قطعا آنچه

به وی داده شده، الهامی الهی نبوده است؛ و به یاد داشته باشیم که نه فقط اولیای خدا، بلکه شیطان و اولیایش هم توان انجام

برخی کارهای نامتعارف را دارند؛ و صرف توان انجام چنین کارهایی دلالت بر حقانیت شخص نیست.